

خودکشی یا قتل؟

اسرار مرگ محمد هاشم میوندوال

نویسنده: عبدالصمد ازهر

ناشر: «اصالت»

۱۰ جون ۲۰۱۱



Председатель Совета Министров СССР Алексей Косыгин (справа) и Премьер-министр Афганистана Мухаммед Хашим Мейвандваль (слева) во время торжественного приема в Кремле

* * *

رئيس شورای وزیران اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی الکسی کاسیگین (سمت راست) و
صدراعظم افغانستان محمد هاشم میوندوال (سمت چپ)
موقع پذیرائی در کاخ کرملین.
۳ فیروری ۱۹۶۶

(تصویر برگرفته شده توسط (اصالت) از سایت انترنیتی APN)

خودکشی یا قتل؟

اسرار مرگ محمد هاشم میوندوال



عبدالصمد ازهر



با تقدیم سلام ها،

نوشته ضمیمه، یک بحث و کاوش دنباله دار است که در پاسخ به بهتان هایی که از جانب نصیر مهرین در یک نوشته دنباله دارش در سایت کابل نات علیه من و جناح پرچم ح.د.خ.ا. بعمل آمده بود، نوشته ام. این نوشته صرفاً دفاعیه نه بلکه در عین زمان پاسخی است به بسیاری پرسش هایی که در اذهان پژوهشگران و تاریخ نویسان، به شمول یگان عضو سابق ح.د.خ.ا. وجود داشته است. امیدوارم آنانی که به اشتباه رفته بودند با نشان دادن شهادت اخلاقی به تصحیح اشتباه بپردازند.

با تجدید احترامات،

عبدالصمد ازهر

بخش نخست

در شماره های ۱۱۴ تا ۱۲۹ سایت وزین کابل نات یک سری نوشته هایی از خامه آقای نصیر مهرین تحت عنوان "کودتای نام نهاد میوندوال" به مثابه ادامه سلسله "کودتاها در افغانستان"، منتشر گردیدند.

چون درین نوشته ادعاهای نادرست علیه کسانی که همانند آقای مهرین نه می اندیشند، منجمله شخص خودم، صورت گرفته بود، وسیله نامه مختصری که بتاريخ ۲۲ نوامبر ۲۰۱۰ انتشار یافت، ادعاهای نویسنده را رد و وعده دادم در آینده به پاسخ تفصیلی بپردازم.

اینک مطابق وعده، بررسی ها و داشته های فکرم را درین رابطه در خدمت خواننده گان و پژوهنده گان محترم می گذارم. مطمئنم آنهایی که با بیطرفی و قلب و نیت پاک به مطالعه، تحقیق و تدقیق می پردازند، از لابلای این نوشته، نادرستی قطعی ادعاهای نا وارد را خواهند یافت. ببینیم که:

آیا محمد هاشم میوندوال واقعاً دست به کودتا میزد؟

آیا او واقعاً خودکشی کرد یا کشته شد؟

اگر به قتل رسیده، چه کسی می توانست او را بکشد؟

کی ها و چرا انگشت اتهام را به سمت معینی نشانه می گیرند؟

قضیه ازین قرار بود که مولوی سیف الرحمن وکیل پیشین ولسوالی نازیان شینوار، به اتهام جاسوسی برای پاکستان، توسط نظامی ها دستگیر گردیده بود. موصوف از جاسوسی انکار نموده ارتباطش را با پاکستان در ارتباط با تدارک کودتا با اشتراک محمد هاشم میوند وال یکی از صدراعظم های سابق، خان محمد خان مرستیال و عبدالرزاق خان سابق قوماندان عمومی قوا و مدافعه هوایی، بیان نمود. سه نفر مذکور به تاریخ ۲۹ سنبله سال ۱۳۵۲ بنا به دستور محمد داود خان رئیس دولت جمهوری افغانستان، توسط نظامیان کودتایی دستگیر گردیده به کوتی باغچه ارگ ریاست جمهوری برده شده بودند.

هیأت هایی که از طرف قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس - عبدالقدیر نورستانی - تعیین گردیده بودند، موظف شدند هر کدام، متهم مورد بازجویی خود را از ارگ ریاست جمهوری بیاورند. متهمین به وزارت داخله آورده شدند. من با شادروان غلام فاروق یعقوبی و شادروان نصرالله عمر خیل، برای بازجویی از میوندوال تعیین شده بودیم. وقتی اسناد را مطالبه کردیم، قوماندان عمومی - قدیر خان - گفت شما تحقیق را آغاز کنید، اسناد به دسترس تان قرار داده میشود. با در نظر داشت آن فضای مضطرب و وحشتناک، اصرار برین که بدون اسناد چه چیزی پرسیده شده میتواند، بی لزوم بود. بناءً در دفتر خودم (در آن وقت من رئیس ارکان قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس بودم) در منزل دوم عمارت مرکزی وزارت (به معیار اروپا - منزل اول)، با رعایت منتهای احترام (۱) در حالی که تیپ ریکادر بزرگی بالای میز گذاشته شده و برایش ابلاغ گردید که تمام صحبت ها ثبت می شوند، صحبت های عام شفاهی در ارتباط به فعالیت های سیاسی، صحت، سفرها، ملاقات ها و امثال آن، با او صورت گرفت. چون نمی شد صحبت را بدون طرح اتهام اصلی خاتمه بخشید، در اواخر مباحثه، برایش ابلاغ شد که او به تدارک کودتا متهم است، آیا این اتهام را می پذیرد یا رد میکند؟ آقای میوندوال اتهام را نه پذیرفت. با این مباحثه و همین یک سوال شفاهی که صورت گرفته بود، آن نشست (که هنوز نمی شد آنرا بازجویی یا تحقیق نامید) خاتمه پذیرفت.

با وجود اصرار مکرر قدیر خان مبنی بر پیشبرد بازجویی از میوندوال، او را به دلیل عدم وجود اسناد و دلایل، برای بازجویی نه طلبیدیم. تا آنکه قدیر خان اعترافات دیگران را دلیل دانسته هدایت داد میوندوال باید برای بازجویی فرا خوانده شود. بازجویی این بار در دفتر آقای یعقوبی مدیر عمومی جنایی (واقع در عمارت یک منزله عقب عمارت چهار منزله) به عمل آمد. درین شب بازجویی، از داشتن ارتباط با خان محمد خان و عبدالرزاق خان، انکار ورزید. که این موضعش در ورق شماره

۱۳ مورخ ۵ میزان در زمرة اوراقی که در روزنامه ها منتشر گردیده اند، صراحت دارد. بار دگر بتاريخ ۸ میزان برای بازجویی آورده شد. این بار در دفتر مدیر استخبارات واقع در منزل اول (منزل زمینی به معیار اروپا)، بازجویی ادامه یافت. در همین شب است که در ورق شماره ۱۴ مورخ ۸ میزان، با وجود مواجه شدن با اکرم پیلوت، هنوز اعتراف نکرده، و در ورق شماره ۱۵ همین تاریخ، بعد از استماع اعترافات مفصل دیگران، به اعتراف می پردازد.

میوندوال برخلاف مرستیال که اعترافاتش مفصل بود، ذیرکانه جواب هارا خیلی کوتاه و مختصر نوشته و فقط تا جایی میرود که مستند شده است. مثلاً بعد از مواجه شدن با اکرم پیلوت و شنیدن اعترافات مرستیال و عبدالرزاق خان، در اعترافش صرفاً از همان سه نفر نام میبرد. (۲)

بنا بر خاطرات تلخ از کارنامه های جنایت کارانه رژیم های جبار و با در نظر داشت بد رفتاری هایی که با یک عده از متهمین در عین قضیه صورت گرفته بود، کسی باور نمیکند با میوندوال رویه احترام کارانه صورت گرفته باشد. کسی این را هم باور نمیکند که او خودکشی کرده باشد. هیچ کسی در داشتن چنین شک ها ملامت نیست، به خاطری که نمونه های شکنجه های غیر انسانی و سر به نیست کردن ها توسط رژیم های مستبد، در خاطره ها زنده اند و مشکل است بکاربرد رویه انسانی را کسی تصور نموده بتواند.

اگر گذشته را و همچنان حال را نگاه کنیم، با تأسف در می یابیم که در سده ها و مراحل مختلف، از ازمئه بسیار دور تا زمان ما، سرکوب دگرانیشان و دگرگونی خواهان همواره وجود داشته است:

از گذشته های دور از زمانی که مالکیت و منفعت فردی جای مالکیت و منافع همگانی را گرفت، از برده داران و اربابان رعیت گرفته تا امیران، شاهان و امپراتوران؛ سلطه و هیمنت خود را با به کارگیری شمشیر و باروت، و انواع ظلم و ستم به شمول انواع شکنجه و وسایل ترعیب، تحکیم بخشیده اند. ای بسا رژیم هایی که به اصطلاح "جمهوری" اند، ولی عملاً در سرکوب جمهور (مردم) قرار دارند و ای بسا رژیم های به اصطلاح "دموکراسی"، که در آن فاصله ژرفی میان "دمو" و "کراسی" وجود داشته از حقوق بشر و عدالت راستین اجتماعی در آن رنگ و بویی یافت نه میشود. اگر در باختر زمین به برده گی گرفتن ها و به صلیب کشیدن ها (توسط رومی ها)، زهر نوشانیدن ها و زنده در آتش افگندن ها (توسط کلیسا)، در کوره های آدم سوزی نابود کردن ها (توسط فاشیست های هتلری) و حتی در زمان حاضر کار برد انواع شکنجه (در گوانتانامو، ابوغریب، بگرام و امثال آن) و امحای دستجمعی (در بمباردمان های کور)، به کار برده شده یا میشود؛ در خاور زمین نیز شلاق زدن، به کار گیری انسان های زنده نا مطلوب در دیوارهای بزرگ به جای مواد ساختمانی (در

دیوار بزرگ چین، در دیوارهای کوه های شیر دروازه و آسمایی در کابل)، شق کردن با بستن دو پا بر دو اسب و جهانیدن آن‌ها، در سیه چال ها افگندن، به دهن توپ بستن، گردن بریدن، قین و فانه کردن، میخ کوبیدن، از دست یا از پا آویختن، وزنه سنگینی را در گردن آویختن، بریدن اعضای بدن، چشم کشیدن، واسکت بریدن، ناخن کشیدن، تیل داغ کردن، در کانتینرهای آدم سوزی سوختاندن و استفاده از تخنیک های معاصر به شمول شوک دادن های برقی و همچنان قتل های د ستجمعی همانند آنچه توسط پولپوت در کمبودیا، توسط حفیظ الله امین و بعداً "مجاهدین" و "طالبان" در افغانستان و توسط ناسیونالیست های صربی در سربرنیتسه یوگوسلاویای سابق ارتکاب گردیده؛ صورت گرفته اند.

افغانستان نه تنها ازین حکم عام مستثنا نیست، بلکه بنا بر عقب مانده گی های متعدّدالجوانب، استبداد در آن چهره نهایت زشت و مهیب داشته است. درینجا، برادران نیز بر سر احراز قدرت یا تصرف ثروت، به جان هم افتاده همدگر را کشته اند؛ چشمان کشیده اند یا با سیخ آتشین کور کرده اند؛ آنگاه که در پی تحکیم قدرت افتاده اند چنان کرده اند که امیر عبدالرحمان کرد، حبیب الله کرد، نادر کرد و خانواده اش کرد. این امیران و شاهان که همواره خود را سایه خدا و مسئول تطبیق اوامر او خوانده اند، همه جنایات را تحت پرده پیاده سازی اوامر الهی، با پشتیبانی تیکه داران دین انجام داده اند.

این امیران و حاکمان بنا بر همین شیوه حکمروایی استبدادی و توسل متداوم به ایجاد رعب و ارهاب، اتهام بندی های بی بنیاد، دروغ گویی های فاحش، و موجه نمایاندن و عادلانه جلوه دادن مجازات ها؛ چنان بی اعتبار گشته بودند که گاهی اگر اتفاقاً حرف راستی می زدند یا اقدام به جایی هم اتخاذ میکردند، با نظر شک و تردید مردم مواجه می شدند. این یک حقیقت روشن است که سیستم استبدادی، برای پیاده کردن روز تا روز و لحظه به لحظه سیاست و اقدامات خود به یک دستگاه طویل و عریض همسو با نظریات و اقداماتش، در مرکز و اطراف کشور ضرورت داشته است. بدیهی است که پیشبرد اهداف و مرام های ضد مردمی و ناپاک، توسط عناصر ضد مردمی و ناپاک صورت گرفته میتواند. با درک همین حقیقت، دستگاه دولتی از بالا تا پایان مورد شک و بی اعتمادی مردم قرار داشته است. درین میان انسان های پاک، متقی، مردم دوست و عدالت پسند نیز اگر در گوشه ای درین دستگاه کار کرده اند، تا زمانی که از نزدیک شناخته نه شده اند، به مثابه جزئی ازین دستگاه فاسد و همراه و همدیفش شناخته شده اند و مورد شک و بی اعتمادی قرار داشته اند.

در دموکراسی های باختر زمین، بنا بر پخته گی دموکراسی و موجودیت احزاب و اپوزیسیون های قوی، جامعه مدنی و رسانه های آزاد و فعال، کمتر رازی پوشیده می ماند، و دولت مجبور می باشد

در برابر فشار افکار عامه توضیحات لازمه ارائه و دست به اجراءات مقتضی و متناسب بزند. دیدیم که از کلتن رئیس جمهور سابق ایالات متحده امریکا به اتهام خلاف رفتاری جنسی چنان بازپرس قوی و پُر هنگامه به عمل آمد که نزدیک بود از او سلب اعتماد شود. صدراعظم سابق اسرائیل ایهود اولمرت و رئیس جمهور سابق فرانسه ژاک شیراک، با رسوا شدن اعمال پنهانی شان، به اتهام سوء استفاده مالی مورد بازخواست قرار گرفتند. مبارزه برای به پای میز محاکمه کشانیدن برلسکونی نخست وزیر ایتالیا دوام دارد. درین اواخر پرده براندازی از اسرار نهفته عملیات های نظامی و مناسبات دیپلماتیک امریکا در سایت ویکی لیکس، صفحه جدیدی را درین عرصه گشوده است. اما در افغانستان هیچگاه چنین مؤسساتی وجود نداشته اند و حقایق همیشه در پرده ای از اسرار باقی مانده اند. آنچه ازین اسرار به بیرون درز کرده است - یا از جانب خود دولت، برابر به دلخواهش به شکل ابلاغیه یا افواه و یا از جانب افرادی برابر با فیصدی درک شان از دیده گی و شنیده گی، فهم، ذوق و دیدگاه فکری شان، به صورت آوازه پخش گردیده است. حتی آوازه هایی بر اساس حدس و گمان - بدون آنکه چیزی دیده یا شنیده باشند، چنان به قوت انتشار یافته اند که گویی عین حقایق اند. این آوازه ها زمانی که از دهن ها به گوش ها و از گوش ها به دهن ها و گوش های دگر می روند، از آن روایت ها و قصه ها ساخته می شوند و به گفته معروف از یک زاغ چهل زاغ درست می شود. درین میان "صاحبان غرض" با عرضه داشتن روایات و حکایات از چشم دیدها و نقل قول ها، و افزودن چاشنی ها، اذهان عامه را به فرسخ ها از حقایق دور می سازند. به یاد دارم زمانی در تلویزیون افغانستان پروگرامی بود اگر اشتباه نکنم به نام "بگو ببینم چه شنیده ای؟". درین پروگرام شخصی مطلبی را به شخص دوم می گفت، شنونده مطلب باید آنرا به نفر سوم، سومی به چهارمی، چهارمی به پنجمی و به همین منوال تا شخص آخر مطلب شنیده گی را حکایت کرده می رفتند. در هر مرحله اندکی از اصل مطلب کاسته و چیزی بر آن افزوده میگشت. تا بالاخره شخص اخیر نه آن حکایت اولی، بلکه یک روایت کاملاً متفاوتی را دریافت می داشت. به همین اساس اتکا بر افواها و قرینه سازی ها کار بجا نیست - به خاطری که انسان را به بیراهه میبرد.

پس چگونه میتوان حق را از ناحق و درست را از نادرست سره کرد و شناخت؟

کاوش ها و پژوهش ها اگر مبتنی بر ذهنی گرایی ها و پیش داوری ها باشند، راه به کجراهه می برند. در چنین حالتی راست گرا و چپ گرا، راست افراطی و چپ افراطی، میانه گرایان و صاحبان عقاید و ایدئولوژی های متفاوت، قضایا را در راستای تفکر و بینش های خود مطالعه و تدقیق نموده نتایج مطابق میل و ذهن خویش استخراج میکنند. راه درست دستیابی بر حقایق و زدودن شکوک، کاوش و تحقیق بیطرفانه با به کاربرد متود علمی و استنتاج بی غرضانه، فارغ از حب و بغض

سیاسی و تبعیضی می‌باشد. مورخ و پژوهنده را توسل به افواهات، روایات مغرضانه، تصرف های هدف گیرانه در یک متن و قرینه سازی ها؛ نه می‌شاید. چنین کاری حیثیت و اعتبار مدعی دانش و پژوهش را ضربه زده مقام علم را نیز به اهانت می‌سپارد.

سوگمندانه می‌بینیم که اگر دیروز تاریخ نگاری در راستای جانبداری از امیران، شاهان و حاکمان نگاشته می‌شد، امروز با تأسف در جانبداری از ایدئولوژی، خط سیاسی، حزب، زبان، منطقه، مذهب و . . . که خود بخود مذمت، طرد و محکومیت غیر خودی ها و دگراندیشان را دربر دارد، قرار می‌گیرد. از نجیم آریاها، هارون ها و حق شناس ها تا آقای مهرین ما، در ضدیت با عقاید غیرخودی، تلاش داشته و دارند تا پندارهای شخصی شان را به جای تاریخ راستین و رسالت روشن سازی دقیق سیر حوادث و شکل گیری های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی - که باید راه گشای قضاوت ها و موضع گیری های نسل های بالنده و آینده کشور باشد - جا زنند. باز هم سوگمندانه می‌بینیم که عین همان ادعایی که نویسنده اولی به عمل آورده است، از طرف هم کیشان و هم قطارانش به توالی در "آثار" شان تکرار شده است. به این ترتیب هم جنگ تبلیغاتی را دامنه گسترده می‌دهند و هم تعدد مأخذ ها ایجاد میکنند. توجه کنید ادعاهای میان تهی اولی از طرف نجیم آریا (اگر در تقدم آن اشتباه نکرده باشم) مطرح شده است. مدعیان بعدی عین مطلب را مکرر در مکرر نوشته اند. (۳) بعضی ازان ها کوشیده اند دلایل اثباتیه ای را برای تائید همان ادعا بتراشند، که این تراش ها آنقدر مضحک اند که عدمش به ز وجود.

در حالیکه با تمام احساس و وجدانم با آقای داؤد ملکیار و تمامی کسانی که احتمالاً بصورت مستقیم یا غیر مستقیم قربانی ناحق این رویداد یا رویدادهای مشابه در گذشته نزدیک یا دور شده باشند، احساس همدردی میکنم، یادآور می‌شوم که زمانی که ملکیار با من مصاحبه میکرد، ادعا نموده بود که هدفش یافتن حقیقت است و به هیچ وجه در صدد اتهام زدن نادرست نیست. اما امروز یا وی آن مصاحبه ها را تحریف یا قیچی نموده موارد مطابق ذوق خود را در دسترس مهرین گذاشته و یا مهرین چنان کرده است. شمار دیگری از "قلم به داستان" نیز با استفاده از فرصت در حاشیه نوشته های آقای مهرین، به اصطلاح "دل های پُر شان را خالی کرده اند". باز هم تکرار میکنم که آنها بنا بر دلایل قبلاً گفته شده، حق دارند چنان دل های پر داشته باشند، اما با کمال تأسف برای خالی کردن آن دل ها به گمانه زنی ها، بررسی های غیر دقیق و احساسات توسل جسته اند.

لطفاً توجه فرمایید!

کاوش ها و تحقیقات برای بر ملا ساختن جنایات رژیم های استبدادی، لازمی و ضروری اند. اما دقت به این امر ضروری تر است که وقتی کاوشگر و محقق در جریان تلاش برای رفع اتهام از محکومین و رسوا ساختن رژیم دست به قلم میبرد، خود، همان خبطی را که رژیم را با آن متهم میسازد، مرتکب نگردد. یعنی به خاطر محکومیت یک حاکمیت، اشخاصی را که کمترین تقصیری نداشته اند، متهم نه گردانند. همچنان همان طوری که استبداد را به عدم فراهم آوری امکانات دفاع برای متهمین، محکوم میکند، خود محقق و نویسنده نیز نباید حق دفاع را از کسی که بر او اتهام وارد گردیده، بگیرد. هر زمانی که صمد از هر خواسته است صدایش را برای رد اتهامات بلند کند، دنیا بهم خورده، سر و صداها، فحش ها و اهانت ها صفحات رسانه ها را پر کرده است. اگر دیگران هرنوع اهانت و اتهام را در حق ازهر نوشتند، جواز دارند؛ اما اگر ازهر همینقدر گفت که دروغ و بهتان نگویید، متهم به توهین مقدس ها میگردد.

آقای مهرین اولین کسی است که در صدد افتاده با استفاده از آنچه "مدارک و اسناد" خوانده شده تحلیل و نتیجه گیری نماید. اما با تأسف مهرین محترم اولاً در برابر خود یک هدف قرار داده و سپس در پی اثبات حقانیت آن هدف که عبارت از اثبات قتل میوندوال، آنهم توسط پرچم و صمد ازهر، میباشد؛ پرداخته است. در چنین حالتی تحقیق در جهت جانبداری از یک فرضیه ای که نادرست هم بوده میتواند، کشانیده میشود. روی همین دلیل انتخاب پیش از پیش هدف است که آقای مهرین و مؤیدین شان، با استفاده از روش التقاطی، جعل رویدادها و روایت های نادرست خصمانه، با تکرارهای مکرر، بازی نادرست با شماره ها و تاریخ ها و پس و پیش کردن جملات و الفاظ، صفحات زیادی را سیاه کرده اند؛ مجبورم توضیحات تفصیلی به خاطر در روشنی آوردن حقایق، و نمایاندن نادرستی شیوه به کار گرفته شده برای رسیدن به نتیجه درست؛ به عرض برسانم. امیدوارم طول کلام باعث ملال خاطر علاقه مندان دریافت حقیقت نشود و آقای مهرین نیز آنرا در خصومت علیه خویش نه انگارد. من اگر از شیوه هدف گیرانه پژوهش آقای مهرین ناراضیم، ازین جهت که نوشته مهرین فرصتی را ایجاد نمود تا ناگفته ها را بگویم و ادعاها و استدلال های نادرست را که تاکنون صورت گرفته اند افشاء و رد نمایم، خرسندم.

بگذارید حقایق جای خود را دریابند، شکوک بیجا زوده شوند و تاریخ مبتنی بر واقعیت نگاشته شود! با علم برینکه امروز تاریخ نگاری وسیله تبلیغاتی سیاسی شده است، باور کامل دارم که تاریخ واقعی در آینده رقم زده خواهد شد.

قبلاً از پوشیده ماندن حقایق در رژیم های استبدادی سخن گفتیم. در چنان حالتی، طبیعتاً جا برای شک و ناباوری بر گفته ها و ادعاهای حکومت، خالی می شود.

وقتی در آن صبحگاه نامیمون ۹ میزان، که قدیر خان مرا از خانه برداشت و در اثنای راندن موترش برایم از خودکشی میوندوال گفت، باورم نشد. من هم شک کردم. نه تنها به مثابه یک پولیس که در هر حادثه نباید ظاهر امر را دید، دایماً باید شک کرد و در پی کشف حقایق رویداد برآمد؛ بلکه در عین زمان با در نظرداشت گذشته استبداد در کشور ما، با شناخت کوتاه مدت از کمیته مرکزی و شناخت نسبتاً دراز مدت از قدیر خان؛ احساس نا شناخته ای در درونم مرا به نا باوری و شک می کشانید. پیشنهاد مرا برای دیدن محل واقعه و بردن طبیبان عدلی به آنجا، به این دلیل که خودش محل واقعه را دیده، هیأت جنایی و طب عدلی هم معاینات و بررسی های شان را انجام داده اند، نه پذیرفت. پیشنهاد مرا برای بردن ژورنالیستان داخلی و خارجی نیز با عصبانیت رد نمود. با آن جبروت رژیم و داغ بودن قضیه کودتای میوندوال، اقدام خودسرانه ای چون معاینه محل حادثه و پرس پال از طبیب عدلی و غیره برایم میسر نبود و این در حیطه مسئولیت و وجایب وظیفوی من نیز نبود. برایم گفته شد که طب عدلی و پولیس جنایی و لایت کابل وظایف شان را درین ارتباط انجام داده اند.

من به چند دلیل خیلی ناراحت شدم:

- مرگ یک انسان، آن هم یک شخصیت سیاسی کشور.

- احساس مسئولیت به مثابه مسئول هیأت تحقیق میوندوال، در مورد پاکیزه گی تحقیق و درستی پیش آمد با او.

- آگاهی ازینکه بنا بر همان بی اعتمادی که جامعه نسبت به اجراءات دستگاه های حاکمه در کشور دارد و شاهد امحای فزیک و روانی بسا انسان ها در زندان ها بوده است، اذهان عامه این عمل را خودکشی نه بلکه قتل می پندارند.

یک حس ششم زنگ خطری را به صدا می آوُرد که احتمالاً این دسیسه یک تیر دو فاخته ای است که هم میوندوال و هم مرا از میان بردارد.

- من واقعاً در صدد آن بودم یک تحقیق مفصل دقیق و منزه نمونه بی بی مثالی را - همانند و حتی بهتر از تحقیقاتی که در زمان وظیفه داریم در میدان هوایی بین المللی کابل از ابراهیم محمد النجدی تبعه عربستان سعودی قاچاقبر سی و دو کیلو طلا و در مورد یافتن شبکه مربوط به آن، صورت

پذیرفته بود - انجام دهم. شاید با آنگونه تحقیق، هم حقایق برملا می شدند، هم اگر جعلی در کار بود رسوا می شد، هم وجدان خودم را راحت و خودخواهیم را راضی می ساختم و هم برای محصلین اکادمی پولیس و افسران مؤظف در دستگاه پولیس، مواد درسی و نمونه قابل استفاده در استنطاق و تحقیقات، پیشکش میکردم. مرگ میوندوال، این آرزو را نیز با خاک یکسان کرد.

- احساس اولی من بسوی احتمال بی گناهی و جعلی بودن اتهام، گرایش داشت. حتی زمانی که خان محمدخان مرستیال اعترافات بسیار مفصل خود را طی صفحات متعدد نوشته و لست طویلی را از همرازان و شریکان توطئه عرضه داشته بود، باز هم تصور میکردم مهره اصلی کودتا نه میوندوال بلکه خان محمد خان است. این باید به اثبات میرسید. اکنون هم تصور میکنم مرستیال پلان داشت میوندوال را در نقش جنرال نجیب و خودش را در نقش جمال عبدالناصر قرار دهد. یعنی کودتا را تحت نام میوندوال انجام دهد، سپس او را از صحنه بدر کرده قدرت را تصاحب نماید. مرستیال مغرور تر از آن بود که بعد از شاه و داؤد در مقابل شخص دیگری سر خم نماید. او آدم زیرک، خوش برخورد، واجد نیروی جذب و قوماندان خوب بود.

- انتظار داشتم میوندوال، مطابق وعده ای که بعد از اعترافش نموده بود، مطالب زیادی را بازگو کند که با مرگش ناگفته گی ها نهفته ماندند.

(۱) مخالفین، این ادعا را که با میوندوال از نهایت احترام کار گرفته شده، به استهزا می گیرند و حتی مدعی شکنجه و بد رفتاری اند، که به هیچ وجه درست نیست. با او در هر باری که تحت بازجویی ما قرار داشت، عالی ترین رویه که برآستی هم فوق تصور است، صورت گرفته بود.

(۲) من اگر در سابق گفته ام در جریان تحقیق دو بار میوندوال را دیده ام، درست نیست. این اشتباه حافظه بوده از آن معذرت میخواهم. با دیدار شب اول که نوشت و خوانی در میان نیامد، مجموعاً سه دیدار داشته ایم.

(۳) نجیم آریا این ادعا را نموده است که میوندوال به قتل رسیده مگر از من نام نبرده ولی این آقای سید مسعود پوهنیار است که چنین بر آن افزوده است: "اما به روایت متواتر و مشهور میوندوال بدست عبدالصمد اظهر مدیر عمومی قلم مخصوص قوماندانی امنیه وزارت داخله بشهادت رسید". نه ادعا درست، نه نام درست و نه پُست و وظیفه مدعی علیه". - سید مسعود پوهنیار "ظهور مشروطیت و قربانیان استبداد در افغانستان" جلد دوم صفحه ۲۴۹ مرکز نشراتی میوند - پشاور، چاپ سال ۱۳۵۷

با تقدیم سلام ها،

نوشته ضمیمه، یک بحث و کاوش دنباله دار است که در پاسخ به بهتان هایی که از جانب نصیر مهرین در یک نوشته دنباله دارش در سایت کابل نات علیه من و جناح پرچم ح.د.خ.ا. بعمل آمده بود، نوشته ام. این نوشته صرفاً دفاعیه نه بلکه در عین زمان پاسخی است به بسیاری پرسش هایی که در اذهان پژوهشگران و تاریخ نویسان، به شمول یگان عضو سابق ح.د.خ.ا. وجود داشته است. امیدوارم آنانی که به اشتباه رفته بودند با نشان دادن شهادت اخلاقی به تصحیح اشتباه بپردازند.

با تجدید احترامات،

عبدالصمد ازهر

بخش ۲

مبصرین و پژوهشگران اندرین باب چه گفته اند و چرا گفته اند؟

کسان زیادی از آنهایی که بر تاریخ معاصر کشور نوشته اند، به نحوی از انحا به این موضوع پرداخته اند. یک برخی قابل توجه این نوشته ها در فضای جنگ سرد، مخالفت عقیدتی، در ضدیت با ح.د.خ.ا. و در چهارچوب راه اندازی تبلیغات منحرف کننده، عرض وجود کرده اند. آقای نصیر مهرین آخرین مُهره درین زمره و اولین کسی است که تلاش کرده به آن اتهامات و تبلیغات سیاسی، رنگ پژوهشگرانه و ظاهر تحقیق علمی و تاریخ نویسی بدهد.

آقای مهرین قبول زحمت فرموده، با گردآوری ادعاها، روایات و افواهات "پژوهش هایی" به عمل آورده ماحصل کارش را در شماره های ۱۱۴ تا ۱۲۹ سایت نشراتی کابل نات منتشر ساخته است. در عین زمان و در عین شماره ها، نوشته هایی از محترمان دیگری نیز در ارتباط موضوع انتشار یافته اند. به خاطر آنکه هیچ پرسشی بی پاسخ نماند، به یکایک این نوشته ها و ادعاها خواهم پرداخت. مبصرین و تاریخ نویسانی (؟) که قبلاً به موضوع بصورت سطحی یا جدی تماس گرفته اند، نیز در لابلای این نوشته، پاسخ هایی برای خود خواهند یافت. در یکی از بخش های نهایی "آثاری" را هم مرور خواهیم کرد که با این موضوع تماس گرفته اند.

آقای نصیر مهرین در بخش اول نوشته اش، از انتشارات رادیویی و اعلامیه های دولت در مورد دستگیری، اعتراف و انتحار میوندوال یادآور شده، از همان آغاز سخن با توسل به "شایعات"، به داوری نشسته حکم میکند که به دلیل "وابسته گی پرچم و داؤد به اتحادشوروی"، و به این دلیل که گویا چون میوندوال مانند پرچم و داؤد به اتحاد شوروی وابسته نبود، باید از بین برده می شد؛ و باز هم با اتکا بر شایعه حکم میکند که بقیه دستگیر شده گان نیز به عنوان نیروی بالقوه مخالف با شوروی، بنا بر لزوم دید سیاسی منافع اتحاد شوروی از میان برداشته شده اند. در حالیکه هنوز در آغاز کلام است از "همان شکنجه ها و قصد دریافت مدارک جعلی" سخن میگوید، گویی در آن باره تحقیقش را به خواننده قبلاً پیشکش کرده، که به "همان" اشاره میکند.

به این پراگراف ها توجه نمایید:

"در جریان همان شکنجه ها و قصد دریافت مدارک جعلی است که خبر مرگ محمد هاشم میوندوال انتشار یافت. بازتابی که انتشار خبر کودتا و متعاقب آن مرگ میوندوال در جامعه برجای نهاد، نخست در گستره شایعات مشهود بود. شایعات حاکی از آن بودند که جناح پرچم که در کودتا و دولت جمهوری سردار محمد داؤود خان نفوذ قابل ملاحظه یی داشتند، با استفاده از فرصت به قلع و قمع نا وابستگان به شوروی و مخالفین با آن کشور دست یازیده اند. محمد هاشم میوند وال طی زمانی که سمت صدراعظمی داشت، در تابعیت از سیاست دربار سلطنتی، سیاست مخالفت آمیز با شوروی نداشت. اما از نظر سیاسی و عقیده یی به اتحاد شوروی مانند خلق و پرچم در هیچ صورتی وابسته نبود. شایعه این را نیز گمان را نیز حمل نی کرد (؟) که بقیه دستگیر شده گان که به عنوان نیروی بالقوه مخالف با شوروی در نظر گرفته می شدند، بنا بر لزوم دید سیاسی منافع اتحاد شوروی از میان برداشته شده اند.

گذشته از این بازتاب ها؛ توقیف و مرگ میوندوال به ادعای وابستگی داؤود خان به شوروی و داشتن دست دراز جناح پرچم بیشتر صحه گذاشت. (؟) "

این نظر را آقای مهرین بدون ذکر مأخذ از میر محمد صدیق فرهنگ اقتباس کرده است. فرهنگ مینویسد:

" . . . از مطالب بالا و اطلاعات و شایعات متفرق دیگر این نتیجه بدست می آید که میوندوال و بعضی از هم زندانیان اوبه اشاره دولت شوروی، مساعی پرچم و اجازه سردار محمد داؤد، دستگیر و استنطاق شدند . . . " (۱)

همان گونه که قبلاً تذکر داده شد، گذشته استبداد در کشور ما چنان ناباوری را نسبت به اعمال دولت ایجاد کرده بود، که به مشکل می شد بر صحت گفتار و ادعاهای آن باور کرد. چنانچه بنا بر همین دلیل من هم مانند دیگران در مورد مرگ میوندوال شک کرده بودم. اما شکوک را نه میتوان و نباید با ارائه شایعات و پیش داوری ها زدود.

هیچ کسی ازین انکار نه میکند که تا حدودی یک نوع نزدیکی فکری میان حزب دموکراتیک خلق افغانستان و اتحاد شوروی وجود داشت (همانگونه که میان کشورهای در راه رشد غیر سرمایه داری و کمپ سوسیالیستی، میان طرفداران سرمایه داری لیبرال و امریکا، و یا در پیمانۀ انتها پسندانه آن آنگونه که میان ناسیونالیست های افراطی و فاشیسم، میان شعله ای ها و مائوئیسم سابق چین، میان "مجاهدین" و پاکستان، میان "طالبان" و "القاعده"، میان بنیاد گرایان سنی و عربستان، میان نهایت گرایان شیعه و رژیم آخوندی ایران وجود داشته است). این هم بر همگان واضح است که داؤد خان که در عکس العمل در مقابل ابا ورزیدن امریکا از کمک برای انکشاف افغانستان، به خاطر بدست آوردن کمک به اتحادشوروی رو آورده، و از برکت این کمک ها انکشافات بالنسبه قابل توجهی در حیات اقتصادی و اجتماعی کشور ایجاد گردیده بود؛ در دوستی نزدیکتر با شوروی نسبت به غرب واقع گردیده بود. اما نه میوندوال، همان گونه که مهرین نیز معتقد است، ضد شوروی بود و نه دلیلی وجود دارد که شوروی خواهان از بین بردن او بوده باشد. همچنان نه حزب دموکراتیک خلق افغانستان کدام منفعتی در نبود میوندوال داشت و نه داؤد خان که به رغم خودخواهی و خصلت دیکتاتوریش، آدم نهایت وطن دوست و ملی گرا بود، چنین عملی را به خاطر ارضای شوروی انجام می داد.

این طرز تفکر که کسانی شاید بالقوه در مخالفت شوروی فرض شده و بنا بر لزوم دید منافع اتحاد شوروی از میان برداشته شده باشند، نیز آنقدر ذهنی گرایانه و برخاسته از ضدیت سیاسی و آرمانی مدعیان آن است که برای خواننده جز احساس اشمئزاز و تلاش تحقیق شدن، چیزی دیگر نه میدهد.

با تأسف باید یاد آور شد که دیکتاتوران از خود راضی بنا بر خصلت ذاتی شان، اذهان عامه و قضاوت مردم را نه تنها اهمیت نه میدادند، بلکه به آن پرداختن را نیز برای خود کسرشان میدانستند. ورنه اگر تصمیم می گرفتند همه اجراءات با شفافیت تام انجام گردد، و منجمله اگر در سطح پائین تر قدیرخان پیشنهادات مرا می پذیرفت، شاید بسیاری پرسش ها پاسخ می یافتند. همچنان اگر به جای نشر صرفاً یک ورق تحقیق خان محمد خان مرستیال – که محض برای تکمیل اعتراف میوندوال صورت گرفته - تمام اوراق اعترافش منتشر می شدند، خود گواه آن می گردید که اعترافاتی به آن

گسترده گی نه ميتوانستند با شکنجه گرفته شوند. (لست قلمدادی مرستیال خیلی طولانی و شمار توقیف شده گان نیز خیلی بیشتر از لیستی بود که آقای مهرین ارائه داشته است)

آقای مهرین ادعا میکند که روزنامه انیس مؤرخ ۱۰ میزان سال ۱۳۵۲ خودکشی میوندوال را توسط نکتایی اطلاع داده است. در حالیکه همین اکنون در مقابل چشمانم همین اطلاعیه در روزنامه جمهوریت مؤرخ ۱۰ میزان ۱۳۵۲ قرار دارد که در آن خودکشی توسط یک پارچه نیلونی لباس، کمر بند، کت خواب و نکتائی ذکر شده است. هرگاه کسی خواسته باشد ادعا نماید که در ابتدا خودکشی را تنها با نکتایی اعلان کرده اند و پساً به خط خود متوجه و وسایل دیگر را بر آن افزوده اند، با در نظر داشت اینکه روزنامه جمهوریت در سر صبح و روزنامه انیس در عصر روز منتشر میگردد، این احتمال که پساً تغییر در اطلاعیه آورده شده باشد، منتفی میگردد. آقای مهرین یا خود به چنین دستکاری پرداخته است و یا آن را از کدام منبع نامطمئن و جعل کار نقل کرده است. آقای ا. هارون عین ادعای دروغین را از زبان رادیو و به تاریخ ۸ میزان نوشته بود. (۲)

تاریخ نویسی با دعوا نویسی و تبلیغ سیاسی تفاوت دارد. وقتی یک مورخ از اصول اساسی تاریخ نویسی که بر پایه بکار برد متود علمی و دوری گزینی از ذهنی گرایی، خصومت ها، تفاوت های عقیدتی یا سیاسی و شایعات یا شایعه سازی استوار می باشد؛ تخطی نماید، فاجعه اعتماد زدایی بر تاریخ را به بار می آورد.

نویسنده نه تنها درین بخش اول، بلکه در تمام بخش های نوشته اش، با اصرار بر شکنجه، آنهم توسط پرچمی ها برای حصول اعتراف پافشاری دارد. بارها گفته ام و باز هم مکرر میکنم که سوء رفتار با متهمین در دستگاه های امنیتی کشور ما یک امر کاملاً معمول بوده و به همین دلیل کسی گرفتن اعتراف را بدون به کاربرد بد رفتاری یا شکنجه پذیرفته نه میتواند. اما واقعیت مسأله اینست که کسانی هم در آن دستگاه وجود داشتند که صلاحیت و توانایی مسلکی لازم را برای کشف حقایق با استفاده از متودهای علمی - فنی و قانونی داشتند. اعتراف متهم را من کشف حقیقت نمیدانم. تا زمانی که اعتراف با دلایل مثبت دیگر تائید نگردد، از نظر من فاقد اعتبار است. اعترافات مفصل مرستیال در بعضی موارد شبهه بر انگیز بودند. تصور من بر آنست که در برخی از موارد اگر کسی در بدگویی از رژیم با او سری جنبانیده و یا ضرورت تغییر وضع موجود را تائید کرده بود، از طرف وی در لست توطئه گران درج گردیده بود. اعترافات او و همچنان اعتراف میوندوال و دگران بایست مورد ارزیابی و تحقیقات چندین جانبه قرار می گرفت، تا صحت و سقم اعترافات و ادعا هایی که علیه دگران صورت گرفته بود، با دلایل قوی دیگر، تائید می گردید. هرگاه شخصی که متهم به دزدی

است (بر سیل مثال) به ارتکاب دزدی اعتراف کند، تا زمانی که او با دقت کامل، زمان، مکان، وسایل به کار برده شده و نوعیت اموال دزدی شده را و اینکه این اموال فعلاً در کجا قرار دارند، توضیح داده نتواند؛ آن اعتراف فاقد اعتبار میباشد.

با تأسف که مرگ میوندوال، امکان چنان تحقیقاتی را، که باید صورت می گرفت از میان برد. در مورد اعترافات مرستیال، که هیأت جداگانه تحقیق داشت، باتأسف چنین کاوش هایی به عمل نیامد و یا فرصت آن برای شان داده نشد.

در پاراگراف اولی نقل شده در بالا از نوشته آقای مهرین، این ادعا نیز به میان آمده که "جناح پرچم در کودتا و دولت داؤد نفوذ قابل ملاحظه داشت."

اشتراک جناح پرچم در کودتای محمد داؤد نیز یکی از "اغلاط مشهوره" می باشد. حقیقت قضیه این است که در طول زمان آماده گی به خاطر کودتا، برای عده ای از نظامیان منسوب به جناح پرچم ح.د.خ.ا. (البته بدون آنکه آن ها را به مثابه پرچمی شناخته باشند) پیشنهاد اشتراک صورت گرفته بود. اما بنا بر پرنسیپ وضع شده، نظامیان مذکور از قبول آن اجتناب ورزیده بودند. از آن میان صرفاً شادروان فیض محمد شاید در فضایی قرار گرفته بود که رد کردن برایش دشوار بوده و بدون اجازه سازمان مربوط، در کودتا اشتراک ورزیده بود. اینکه سر و کله یک عده از اشتراک کننده گان در کودتا، پسانتر در میان پرچمی ها پدیدار گشت؛ بر میگردد به سال های بعدی که آن ها راه سیاسی شان را انتخاب و به سازمان های مربوط به جناح های خلق و پرچم ح.د.خ.ا. پیوستند. همین امر- دیدن بعدی بعضی از این چهره ها در جناح پرچم- نزد بسیاری نویسنده گان و محققین چنین پنداشته شد که آنها در زمان کودتا هم پرچمی بودند و این تصور را ایجاد نمود که حضور جناح پرچم در کودتای داؤدخان چشمگیر بوده است. این اشتباه حتی از جانب محققین برخاسته از ح.د.خ.ا. نیز بنا بر دور بودن شان از عرصه کار در میان نظامیان، صورت گرفته است. البته این موضوع بر همه آشکار است که بعد از پیروزی کودتا، بنا بر پروگرام مترقی اعلان شده از جانب داؤدخان، جناح پرچم تصمیم گرفت با دولت او همکاری نماید.

آقای مهرین در شماره ۳ پاورقی بخش اول می نویسد:

"آقای داؤد ملکیار، طی تشبثات گره گشایانه پیرامون مسأله میوندوال، در پای صحبت مستقیم چند تن از قربانیان آن توطئه نشسته و با برخی از مجریان و مسؤولان توطئه نیز تماس های تلفونی گرفته و یا شخصاً با آنها در برابر چشمان کمره فلمبرداری به گفت و شنود پرداخته است. پنداشته می شود که

اتکاً به دستاوردهای ایشان، گمانی برای ابراز یک نظر قاطع برجای نمی نهد (؟)، که شبکه یی برای حبس و سرکوب برخی از نخبه گان که موافقت سردار داوود خان را نیز با خود داشت، یک عده از انسانهای بیگناه را حبس و اعدام کرده است".

آقای مهرین اگر ادعای تاریخ نویسی داشت نه می بایست از آغاز کلام به پیش داوری می پرداخت و کسانی را به نام مجریان و مسئولان توطئه یاد میکرد.

در باره اسناد ارائه شده توسط آقای داود ملکیار و چگونگی به کار برد آن در ادامه این سیاه مشق، حرف های زیادی برای گفتن خواهم داشت و ماهیت و شیوه هدف گیرانه مصاحبه ها و چگونه گی استفاده از آنها را برملا خواهم ساخت.

بخش دوم نوشته آقای مهرین به جناب محمد حسن شرق و کتاب "کریاس پوشان برهنه پا" اختصاص یافته است. در نقد محتویات کتاب در ارتباط به میوندوال، با منطق ضعیف و جانبدارانه برخورد شده است که البته دفاع از آن وظیفه نویسنده آن است. اما چند نقطه قابل تأمل را در مجموع این بخش دوم قابل یادآوری دارم:

- با حفظ احترامی که به جناب دکتر محمد حسن شرق دارم، با این برخی نوشته شان که " . . . اما در عمل رفقای محترم ببرک کارمل آنچه می توانستند و یا توانستند تبلیغ میکردند که این کودتا از طرف پیروان پرچم صورت گرفته است" موافق نه میباشم. همان طوری که قبلاً متذکر شدم، اشتراک صرفاً یک نفر پرچمی در کودتا، آنهم با تصمیم شخصی اش، نه به مفهوم اشتراک پرچم در کودتا بوده می تواند و نه به این مفهوم که آن کودتا از طرف پرچمی ها صورت گرفته بود. چنین ادعا و تبلیغی هم وجود نداشته است. آنچه وجود داشت این بود که پشتیبانی کامل از رژیم، چنان فضایی را خلق کرده بود که منسوبین پرچم رژیم را از خود می دانستند و به نفع آن تبلیغ میکردند. ممکن است همین امر چنین برداشتی را سبب شده باشد.

- از نظر یک پولیس مسلکی، اگر اطلاعاتی در مورد کودتا وجود داشت و حتی اگر سندی هم از خانه سیف الرحمن وکیل به دست آمده بود، باید موضوع تحت تعقیب جدی قرار میگرفت تا اسناد و دلایل کافی جمع می شدند. زیرا بعد از تحقیق معلوم گردید توطئه در مرحله ای قرار نداشت که باید به فوریت علیه آن اقدام می شد. اما از نوشته هایی که حالا صورت میگیرند بر می آید که میوندوال از مدتی تحت تعقیب قرار داشته است که این امر باید ناشی از شبهات و اطلاعاتی نزد مقامات بوده

باشد. سپس با اعتراف سیف الرحمن آن شبهات به یقین مبدل گشته و منجر به تصمیم گرفتاری ها گردیده خواهد بود.

- در حالاتی که دلایل کافی وجود داشته باشد، انتظار کشیدن برای لحظه ای که کودتاچیان به عمل بالفعل دست بزنند، نیز نادرست است و در هیچ کشوری تا اقدام عملی کودتا چیان منتظر نه می نشینند. به خاطری که نتایج ناگواری داشته میتواند. ما دیدیم که دکتور نجیب الله با داشتن اطلاعات و دلایل کافی مبنی بر تصمیم کودتا از جانب شهنواز تنی، تا لحظه آغاز عملی کودتا انتظار کشید، که این انتظار از یک سو باعث تلفات و ویرانی های زیاد شد و از سوی دیگر این احتمال هم بعید نبود که کودتا چرخشی به نفع کودتاچی اختیار نموده به موفقیت می انجامید. در جهان امروز شاهد آنیم که در مبارزه علیه تروریزم، اطلاعات و دلایل ابتدائی را نیز به منظور جلوگیری از تباهی و خسارات، برای توقیف شخص مورد اشتباه کافی میدانند. این کار از لحاظ اصول درست نیست، ولی در مقایسه با خطراتی که از تساهل و تأخیر برای جامعه پدیدار گشته میتواند، قابل قبول دانسته می شود.

- با اشاره به این قسمت انگیزه های میوندوال برای کودتا در نوشته جناب شرق که "میوندوال قبل از سرطان ۱۳۵۲ برای سرنگونی نظام شاهی با تعدادی از جنرالهای ناراضی اردو فعالیت های مخفی را جهت کودتا سازمان داده بودند . . ." قابل تذکر میدانم که از طرف عده ای دیگر نیز مطالب مشابهی در زمینه ذکر بیان گردیده اند.

عبدالصمد غوث در "سقوط افغانستان" نوشته است: "واضح است که کودتای میوندوال علیه حکومت سابقه که در رأس آن موسی شفیق قرار داشت، تنظیم گردیده بود. پس از رویکار آمدن داؤد او کوشش کرده بود که رفقای خود را برانگیزد تا گلیم کودتا را جمع نمایند. مگر برخی از دوستان او بر ضد حکومت نو بودند و دیگران این تشویش را داشتند که دوستی داؤد با کمونیست ها حالتی را پیش می آورد که به زیان آنها خواهد بود. آنها راه های علاج را جستجو میکردند. پیش از آنکه جمهوریت ریشه بگیرد، باید آنها اقدام نمایند. میوندوال پیش از آنکه مصروف دسیسه بود، راه دیگری را نمی یافت و شاید به ناکام با آنها موافقه کرده بود. و صحبت های میوندوال با دوستانش که در نوار ثبت شده بود این گمان را تقویه میکند که در زمان دستگیری او با دسیسه کاملاً همراهی داشت. بسیاری از اسناد آنها و اعترافات برخی از دسیسه گران نمایانگر دخالت پاکستان هم در موضوع بود." (۳)

- آقای مهرین به استناد نوشته مصطفی رسولی می نویسد که: "او در عراق بود که کودتای ۲۶ سرطان پیروز شد. خلیل الله خان خلیلی که در آن هنگام سفیر افغانستان در عراق بود، با شتم سیاسی و

چشمه اطلاعاتی که در اختیار داشت، به میوندوال توصیه نموده بود که از رفتن بافغانستان منصرف شود. زیرا محتمل است خطری او را تهدید نماید. اما میوندوال نپذیرفته بود.

اگر به شایعه استناد شده میتواند، واقعاً هم قبل از کودتای داؤدخان شایع بود که میوندوال در صدد براندازی سلطنت از طریق کودتا بود و به همین خاطر به کشورهای چون مصر، ترکیه و عراق به قصد جلب پشتیبانی آنها سفر نموده بود. در مورد مسافرتش به عراق این هم شایع گردید که به منظور آشنایی با رموز کودتا و تقاضای پشتیبانی به آنجا رفته بود و خلیل الله خلیلی نیز درین راز شریک و وسیله تماس او با مقامات عراقی بود. اما چون صرفاً یک شایعه بود و با کدام دلیل مادی تائید نشده است، نمیشود بر آن استناد کرد.

صدیق فرهنگ با نقل از لوئی دوپری و انتونی ارنولد می نویسد: "محاکمه شده گان در اخیر دوره پادشاهی محمد ظاهرشاه نقشه ای جهت کودتا طرح کرده بودند اما سردار محمد داؤد پیشدستی کرد و پس از بدست آوردن قدرت، حریفان را از بین برد." (۴)

وی کمی بعد می نویسد:

"در سال ۱۹۷۳ پس از گذشتن قرارداد آب هلمند از شوروی، میوندوال مسافرتی در خارج انجام داد و در ضمن آن به مسکو رفت و با مقامات شوروی که از او به عنوان صدراعظم سابق پذیرایی کردند، تماس گرفت. به گفته مشاهدین امریکایی وی از مقامات مذکور استفسار کرد که اگر حزب دموکرات مترقی که وی بنیانگذار آن بود در انتخابات آینده کامیاب شده، قدرت را به دست آرد، واکنش شوروی چه خواهد بود. ظاهراً شورویان به او جواب صریح ندادند و میوندوال از آنجا به یوگوسلاویا آمد که مؤلف این کتاب در آن وقت در آنجا عهده سفارت داشت. میوندوال از من تقاضای ملاقات خصوصی کرد و در ضمن شکایت از اوضاع کشور گفت که منشأ تمام نابسامانی ها شخص محمد ظاهرشاه است که هیچ کس را به کار نمی گذارد، اما خوشبختانه شاه شخص کم جرأت است و می توان او را با تهدید از صحنه خارج ساخت. سپس مرا به همکاری در تطبیق این نقشه دعوت کرد. من از او سوال کردم که در صورت تطبیق نقشه چه نظامی را برای آینده کشور در نظر دارد، وی گفت جمهوریت. من به او جواب دادم که به عقیده من کشور برای جمهوریت آماده نیست و اقدام درین راه اگر کامیاب هم شود به دکتاتوری نظامی منجر خواهد شد. بنا بر این صلاح مملکت در آن است که روشنفکران مساعی شان را به ایجاد دولت مشروطه حقیقی وقف کنند و دموکراسی را تقویت نمایند. نمیدانم در باطن با این نظر موافقت کرد یا نه، اما در ظاهر چیزی نگفت و از هم جدا شدیم." (۵)

آقای مهرین در مورد خان محمد خان می نویسد: "در حالی که خان محمد خان مرستیال از نظر طرز تفکر و علایق و سلوک خویش کاملاً به سردار داؤد خان شباهت و بیش از همه به او علاقه داشت. هیچ مدرکی در دست نیست که حاکی از روابط خان محمد خان مرستیال از نظر سیاسی و تشکیلاتی با میوندوال باشد. هیچ سند و مدرکی نیز انتشار نیافت که نشان بدهد، خان محمد خان با میوندوال در جلسه مشترکی حضور داشته و تدارک کودتا را می دیدند."

خان محمد خانی را که من می شناختم شباهتی به داؤدخان نداشت. خان محمدخان یک آدم خوش برخورد و مردم دار بود و بنا بر همین خصیصه توانسته بود با شمار زیادی از نظامیان و غیر نظامیان با تشخص، نارضایتی و شکایت خود را در میان گذاشته در رابطه به پلان کودتا با صراحت یا در لفافه صحبت نماید. در حالیکه داؤد خان یک آدم خُشک و روابطش با دیگران روابط حاکم با محکوم بود.

این درست است که مدرکی حاکی از روابط خان محمدخان از نظر سیاسی و تشکیلاتی با میوندوال وجود ندارد. اما این پرسش مطرح می شود که آیا به خاطر کودتا همیشه باید میان کودتاجیان بسته گی سیاسی و تشکیلاتی وجود داشته باشد؟ آیا کسانی که با داؤدخان کودتا کردند، با او روابط سیاسی و تشکیلاتی داشتند؟ آنها مجموعه ای از دارنده گان افکار و عقاید متنوع بودند که صرفاً روی هدف اسقاط رژیم شاهی و سر قدرت آوردن داؤدخان، اتفاق نظر داشتند.

در مورد اینکه "هیچ سند و مدرکی نیز انتشار نیافت که نشان بدهد، خان محمد خان با میوندوال در جلسه مشترکی حضور داشته و تدارک کودتا را می دیدند." من کاملاً با نویسنده موافقم که چنین سندی به استثنای اعترافات شان یا وجود نداشته و یا من از آن بی خبرم. گرچه صمد غوث درین جمله اش: "و صحبت های میوندوال با دوستانش که در نوار ثبت شده بود این گمان را تقویه میکند که در زمان دستگیری او با دسیسه کاملاً همراهی داشت." از ثبت آواز شان سخن زده است. اگر چنان ثبت آوازی وجود میداشت، باید در دسترس هیأت تحقیق قرار داده می شد.

- آقای مهرین پسانتر می نگارد: "تاریخچه حیات شاخه پرچم از موقف آن حزب در زمان پس از کودتای ۲۶ مبین انحلال آن به نفع دولت است. پرچمی ها نه تنها در کودتا سهم داشتند، بلکه در تهیه و ترتیب خط مشی رئیس دولت و سخنرانی های مهم او مانند خطاب به مردم سهم به سزا داشتند. چنان وضعیتی برای شوروی بسیار مزه دار بود."

در تائید نظر نویسنده علاوه میدارم که نظریه انحلال حزب به نفع دولت، به خاطر کنار رفتن از برخورد دولت با حزب و به خاطر دادن اطمینان خاطر به داؤدخان، از جانب دور اندیشان در حزب مطرح گردیده بود. ایکاش جامه عمل می پوشید.

در مورد رد ادعای سهم پرچمی ها در کودتا قبلاً نوشتم تکرار آن لازم نیست.

اما در باره تهیه و ترتیب خط مشی رئیس دولت و سخنرانی های مهم او مانند خطاب به مردم، بنده اطلاعی ندارم.

مزه دار بودن وضع برای شوروی، رد شده نمی تواند. بخاطری که آن کشور با داؤد خان در دوستی نزدیک قرار داشته سوابق همکاری گسترده آن کشور با افغانستان، با نام داؤدخان گره خورده بود.

۱- میر محمد صدیق فرهنگ: افغانستان در پنج قرن اخیر جلد دوم صفحه ۱۹ از انتشارات مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ صدر - قم سال ۱۳۷۱ خ

۲- ۱ هارون: داؤدخان د کی جی بی په لومو کی د خیبر چاپولو مؤسسه ۱۳۷۳، ۶۶ م مخ

۳- عبدالصمد غوث - سقوط افغانستان، برگردان فارسی توسط محمد یونس طغیان ساکایی، از انتشارات دانش خپرندویه تولنه - پشاور، صفحه ۲۸۹)

۴- میر محمد صدیق فرهنگ - افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد دوم صفحه ۱۷

۵- همان جا صفحه ۱۷



با تقدیم سلام ها،

نوشته ضمیمه، یک بحث و کاوش دنباله دار است که در پاسخ به بهتان هایی که از جانب نصیر مهرین در یک نوشته دنباله دارش در سایت کابل نات علیه من و جناح پرچم ح.د.خ.ا. بعمل آمده بود، نوشته ام. این نوشته صرفاً دفاعیه نه بلکه در عین زمان پاسخی است به بسیاری پرسش هایی که در اذهان پژوهشگران و تاریخ نویسان، به شمول یگان عضو سابق ح.د.خ.ا. وجود داشته است. امیدوارم آنانی که به اشتباه رفته بودند با نشان دادن شهادت اخلاقی به تصحیح اشتباه بپردازند.

با تجدید احترامات،

عبدالصمد ازهر

بخش ۳

مصاحبه های آقای داود ملکیار:

از قول پاچاگل سرباز قوماندان امنیه کابل:

"شخصی از وطنداران فیض محمد وزیر داخله نازدم آمد و شکایت کنان نالید که در برابر خدمت خود پاداش وعده شده را دریافت نکرده است. به او از طرف فیض محمد وزیر داخله وظیفه سپرده شده بود که یک نامه جعلی را تهیه نموده و در جایی به منزل مولوی سیف الرحمن بگذارد که نشاندهنده رابطه او با دولت پاکستان برای خرابکاری باشد. شخص مذکور وظیفه محوله را انجام داده بود. (این همان "سندی" است که محمد حسن شرق صفحه ۱۲۰ "کرباس پوشان برهنه پای"، از آن یاد میکند.)

قوماندان امنیه پس از شنیدن آن سخنان، او را با خود نزد وزیر داخله برده است. وزیر با دیدن شخص مذکور، دست و پاچه شده، مجالی نمیدهد که او نیز لحظاتی در اطاق کار او بنشیند. به او می گوید، که تو اینجا چه می کنی، حالا از اینجا برو. من ترا در یک وقت دیگر می بینم."

خواننده گان محترم توجه فرمایند و این متن را بصورت دقیق بخوانند. خلق کننده گان چنین داستان ها واقعاً خواننده گان را احمق تصور کرده بر ریش شان می خندند. گیرم که پاچا سرباز از روی ساده اندیشی یا ترس چنین بیاناتی داده هم باشد، راویان آن به کدام منطق آن روایت را به خورد مردم میدهند؟ شادروان فیض محمد زنده نیست تا سرباز را رو سیاه میگردانید. این بیچاره پاچا سرباز (ما او را بنام پاچا سرباز می شناختیم نه پاچاگل سرباز) که اصلاً افسر قوای هوایی بود، چند ماهی قوماندان امنیه بود و به علت بی کفایتی از آن وظیفه سبکدوش گردید. بناءً از قدیر و فیض محمد رنجیده خاطر گشته بود. این مصاحبه با وی در حالت خاص روحیش انجام گردیده است که در حالت ترس، با درک موقف و خواست مصاحبه کننده و در اغتنام فرصت برای انتقام گیری از فیض محمد، به چنین اظهارات مبادرت ورزیده است. آقای داؤد ملکیار در جریان تلاشش برای یافتن مقبره میوندوال، از طریق دوستش با سرباز معرفی میشود و بعد از آنکه سرباز را گیر می اندازد او را در حالتی قرار میدهد که مقبره میوندوال را برایش نشان دهد. (۱) سپس با استفاده از همین وضع و حالت روانی سرباز، با او مصاحبه حضوری یا بعداً تلفونی نیز انجام میدهد.

مطابق ادعا این مصاحبه ها ثبت شده گی استند. وقتی دو آدم با دو نام، عین حکایت را با تفاوت اندک در متن، گزارش میدهند؛ خواننده تعجب میکند که کدام شان راست میگوید؟ یک بار این حکایت از زبان پاچا سرباز و بار دگر در بخش هفتم از زبان پاچاگل وفادار بیان گردیده است. تحلیل مسلکی من مرا به این احتمال میبرد که داؤد ملکیار یا مهرین و یا هر دو یک داستانی از زبان پاچا گل نامی خلق کرده اند و در زمان بکار برد آن داستان یکبار نام پاچا سرباز به یادشان آمده و از زبان او آن جعلیات را نوشته اند و در جای دگر که باید باز هم از آن داستان بهره میگرفتند نام پاچاگل وفادار به یادشان آمده با تغییراتی در داستان، از نام او حکایت نموده اند. سخنانی را که از نام وفادار گفته شده، در بخشی که مصاحبه اش در آن نقل گردیده، خواهیم دید.

در مورد نامه کذائی مرستیال عنوانی برادر زاده اش عصمت الله امینی:

نامه چنین گزارش داده شده است:

"ارجمند بیگناه بیچاره ام داکتر

من با خارج تماس گرفتم و تفصیل تمام داستان خود ساخته دروغ آنها را به دگر جنرال نذیر خان لوژستیک فرستادم که به داؤود خان بدهد. ممکن آن جنرال از ترس اوراق را ندهد چون اوراق مذکور بسیار مهم و وصیتنامه من بود. باید بخاطر داشته باشی که پسان آنرا تسلی خودتان و هدایت

های که داده ام از جنرال مذکور بگیری. من تمام مسئولیت را بدوش خود گرفتم، برای اینکه شما ها آزاد شوید. و من درین کار مقصر نیستم، زیرا این یک پلان برانداختن و برباد و ازبین بردن برای داود خان بود. یعنی دوستان قوی او را گم کردن که وقتی به او دست درازی کردند زیر پایش خالی باشد. از همه تان برای زجر و شکنجه و تکلیفی که کشیده اید معذرت میخوام و از هیچ کدام تان آزرده نیستم. زیرا طاقت کردن فوق طاقت بشر بود.

داود احمق نفهمید، با مشیت به بینی خود زد"

با علم من برینکه خان محمد خان تا مرحله اعترافات مفصل، شکنجه نه شده بود، درین مورد احتمالات ذیل وجود داشته میتوانند:

- نامه جعلی است و آنرا عصمت الله امینی به خاطر توجیه اعترافش بر ضد مرستیال ساخته است. آیا خان محمد خان از توقیف برادر زاده اش اطلاع داشت؟ آیا او میدانست که برادر زاده و اقاربش علیه او اعترافاتی نموده اند که می نویسد: "از هیچ کدام تان آزرده نیستم. زیرا طاقت کردن فوق طاقت بشر بود". اضافه بران، تا جایی که من میدانم در آن گرماگرم قضیه چنین امکانی وجود نداشت. به خاطری که این زندانیان در توقیف انفرادی با در های مقفول و محافظی که نه حق ترک محل بهره داری را داشت و نه حق صحبت کردن را، قرار داشتند و مدیر و افسران محبس به صورت متداوم این دهلیزها و اتاق هارا زیر نظر داشتند. درین حالت مرستیال نه امکان مطلع شدن از هویت یا اعتراف دیگران را داشت و نه امکان نوشتن و فرستادن نامه به نذیر سراج یا برادر زاده اش را.

- هرگاه با پذیرش کدام احتمال بسیار زیاد ضعیف قبول کنیم که مرستیال معجزه کرده که در آن حالتی که فضا چنان بود که هرکس از سایه خود هم می ترسید و هراس داشت مبادا مورد شک واقع و در قضیه پیچانیده شود، هم از اعترافات خبر شده و هم توانسته نامه های بفرستد؛ در آن صورت اوست که بعد از متوجه شدن به عواقب اعترافاتش و پیچانیدن شمار زیاد نظامیان و غیر نظامیان در قضیه، در صدد تبرئه خویش در برابر اقارب و مربوطین خود و وانمود نمودن اینکه گویا این اعترافات به منظور رهایی آنها بوده، برآمده است.

- اگر مطابق ادعا، مرستیال بخاطر رهایی اقاربش مسئولیت را بر دوش گرفته و اعتراف نموده بود، ضرورتی به آن نام نویسی طولانی و در بلا دادن آنهمه مردم دگر چه بود؟

یک نقطه قابل دقت دگر نیز درین نامه کذایی وجود دارد: جعل کننده چون می دانست نامه ای برای
نذیر سراج وجود خارجی نداشته لذا پیش از پیش در نامه جعلی این جمله را افزوده است که
"ممکن آن جنرال از ترس اوراق را ندهد" و قرار گفته خود امینی، جنرال نذیر نیز از وجود چنین
نامه ای اظهار بی اطلاعی نموده است.

بخش گواهی دگر جنرال عبدالرزاق خان قوماندان سابق قوای هوایی و مدافعه هوایی، چنین آغاز گردیده
است:

"شام بود که چند نفر با موتر جیب آمدند. سه تن پولیس که با صمد از هر یک جا بودند، به وسیله موتر
جیب ما را به وزارت داخله بردند. وقتی به "منار علم و جهل" رسیدیم، موتر را توقف دادند و با بی
سیم، مخابره کردند که ترتیبات بگیرید که مهمانان میایند و برای پذیرایی حاضر باشید. مرا به وزارت
داخله بردند."

این قسمت اظهارات عبدالرزاق خان نادرست است. زیرا او، مرستیال و میوندوال توسط اشخاص
دیگری به ارگ برده شده بودند. بعد از آنکه قدیر خان هیأت های تحقیق را با سراسیمه گی تعیین
نمود، در حالتی که وزارت داخله را ترک می گفت هدایت داد هیأت ها همین حالا به ارگ رفته
متهمین مربوط خود را به غرض تحقیق به وزارت داخله بیاورند.

من در زمره کسانی بودم که متهمین را از ارگ به وزارت داخله آوردیم. هر کسی که او را از خانه
تا ارگ برده، ضرورتی نداشت از منزلش که در فاصله کوتاهی از ارگ در مدخل وزیر اکبرخان
مینا قرار داشت، از راه منار علم و جهل که در دهمزنگ موقعیت دارد، عبور کند. راه میان ارگ و
وزارت داخله هم از آن منار نه میگذرد. یقیناً با کبر سن و گذشت زمان، تشوشات فکری باعث چنین
اغلاط گردیده باشد. و یا آنقدر صمد از هر را در گوش او فرو برده اند، که او هر کسی را در چهره
صمد از هر به یاد می آورد.

مهرین در قسمت منابع و توضیحات همین بخش نوشته است که جنرال نذیر سراج، دستگیری او را
توسط غلام حیدر رسولی ذکر کرده است. (۲) اما مهرین قصداً آنرا اشتباه احتمالی هنگام نگارش
میخواند.

در ارتباط به بخش های بعدی اظهارات عبدالرزاق خان، اگر از مقداری مبالغه بگذریم، حرفی برای
گفتن ندارم، به استثنای این مطلب که گویا اعتراف و پشیمانی را مستنطق نوشته و او امضا کرده

است. این ادعا به هیچ وجه درست بوده نه میتواند. یک مستنطق، هر قدر نادان هم باشد، اعتراف متهم را خودش نه مینویسد. اگر عبدالرزاق خان دلیلی برای نوشتن اعتراف می پالید، بهتر بود میگفت تحت فشار چنین و چنان را نوشتم.

من قبلاً از موجود بودن بدرفتاری هایی در ارگان های امنیتی کشور یادآوری نموده ام. در مورد میوندوال صد در صد و در مورد مرستیال ۹۹ در صد مطمئنم که طرف بدرفتاری قرار نگرفته اند. اما اینکه با عبدالرزاق خان، عبدالسلام خان ملکیار یا دگران چه پیش آمدی صورت گرفته است، من نمیدانم. بدرفتاری را نه تأیید و نه رد نموده میتوانم. اما با برخی از ادعا های عبدالسلام ملکیار موافق بوده نمی توانم. ببینید از آغاز تحقیق چنین حکایت میکند:

"تحقیق از نوشتن شهرت مکملۀ من که باید به مستنطقین می نوشتم آغاز گردید . . .

در همین وقت بود که یک قفاق شدید در رویم خورد و باقی سیاه یک سیلی محکم به روی من زد.

من شوکه شدم. حیران شدم که چرا سیلی زدند. در اینوقت بود که ضابط امر فیض محمد (وزیر داخله وقت) که او هم از شنوار بود، با طمطراق بسیار خشن و رذیلانه رو به من نموده گفت، که خود را چی فکر کردی، ما درینجا صدراعظمان مملکت (منظور اعمال شکنجه در حق میوندوال بوده است) را زیر پا لگد کوب می کنیم. تو چه یک صاحب منصب "چلر" استی بر ما انتقاد میگیری؟ "

آیا چنین ادعایی برای یک خواننده جدی و یک پژوهش گر دقیق قابل پذیرش بوده میتواند؟ آیا کدام مستنطقی، متهم را به مجرد فراغت از نوشتن شهرت مکملۀ، سیلی میزند یا تحت لت و کوب میگیرد؟ آنهم مستنطقی چون عبدالباقی دارای تحصیلات ماستری پولیس در آلمان و مشهور به قانونی بودن، و در اثنایی که عبدالسلام خان در حیرت است که چرا سیلی می خورد، ضابط امر فیض محمد گویا آن لاف های بلند بالا و حرف های بی ادبانه را میزند.

به همگان واضح است که هر ضابط امر همواره چون سایه با آمر خود بوده لحظه ای از او دور نه میباشد و حق رفت و آمد و مداخله در چنین ساحات را ندارد. اما فیض محمد گرچه آدم نظامی بود، مگر مقام وزارت داخله یک مقام ملکی بود و این مقام برای خود مدیر قلم مخصوص یا آمر دفتر داشت نه ضابط امر. در آن زمان داشتن بادیگارد هم معمول نبود. معلوم نیست این ضابط امر من درآورد از کجا شده بود؟ علاوه بر آن من که همواره در تحقیق میوندوال موجود بوده ام، چنین اشخاص اصلاً جرأت دور خوردن به آنسو را نداشتند چه رسد به چنین لاف و گزاف. میوندوال چنان

هیأت بی دهن و زبانی نداشت که هرکسی بیاید و او را لگد بزند (چنانکه خواهیم دید از زبان وحید عبدالله نیز روایت شده که او هم میوندوال را لگد زده است). فکته‌های مرور زمان و حالت روانی خاصی که با یادآوری حوادث نامطلوب دست می‌دهد، کبر سن و علاقه مندی همکاری با پسرش (داؤد) برای دست یافتن او به هدفی که بخاطر آن مصاحبه‌ها را انجام می‌داد؛ باعث خلق چنین توهّمات شده خواهد بود. اگر یک فرضیه ضعیفی را بپذیریم که شخصی به دلیلی از دلایل به آن اتاق تحقیق آمده باشد، و واقعاً کدام بی ادبی کرده باشد، مربوط به شخصیت و آداب معاشرت همان شخص بوده و باز هم باور کرده نمی‌توانم در رابطه با صدراعظم آن حرفی زده باشد.

معلوم است آقای داؤد ملکیار از روابط پدر- پسر برای تأیید نقاط مورد نظرش استفاده برده است. بایست به شکلی از اشکال فیض محمد وزیر داخله را دخیل می‌ساخت. به همین خاطر یک بار با خلق حکایتی از ضابط امر او و بار دیگر با نمایش تمایل عبدالسلام ملکیار به اعتراف، که گویا باعث گردید تمام هیأت تحقیق و وزیر داخله آنجا حاضر شوند، نام او را برجسته ساخته است. داؤد ملکیار همچنان خواسته است از زبان کسی شکنجه‌های غیر معمول را مثل تاب دادن ریسمان در آلت تناسلی و خصیه‌ها، ثبت کند. این آرزوی شان نیز از طرف قبله گاه محترم شان، برآورده گردیده است. در حالیکه این ادعا را رد می‌کنم، خاطر نشان می‌سازم که این نوع شکنجه‌ها تا زمان برسر قدرت آمدن به اصطلاح مجاهدین، اصلاً در کشور ما ناشناخته بودند.

جنرال ملکیار از به کار برد دنده‌های برقی زیاد شکایت نموده است. آن دنده‌های برقی که از طرف دولت آلمان به پولیس افغانستان کمک شده بود، دارای قدرت ناچیز و صرف برای ترسانیدن بود که معمولاً بایست در پراگنده ساختن مظاهرات، مورد استفاده قرار می‌گرفت. با تماس به بدن شخص، یک جریان ناگهانی تولید می‌کرد که باعث وحشت و عقب روی مظاهره چی می‌گردید. این دنده‌ها در زمره وسایل شکنجه شمرده نمی‌شدند، در غیر آن دولت آلمان بر مبنای قوانین بین المللی مجاز نبود آنها را در دسترس دولت افغانستان قرار دهد. با وصف این تذکر، هیأت تحقیق مجاز نبود از آن در استنتاج بهره گیرد. شوک‌های برقی قوی و خطرناک، آنهایی بودند که پسانتر در زمان قدرت حفیظ الله امین از طرف دستگاه آگسا با بکار برد تلفون‌های صحرایی ابداع گردیدند.

جناب عبدالسلام ملکیار لست طویلی از هیأت تحقیق شان ارائه می‌دهد. در حالی که هیأت‌های تحقیق معمولاً سه نفری بودند.

در پایان بخش سوم، نوشته آقای مهرین، "برداشت‌ها"ی نویسنده را می‌خوانیم. تا جایی که به میوندوال و مرستیال مربوط می‌شود، توضیحاتی ارائه نموده‌ام و در ادامه نوشته‌هایم مطالبی بیشتر در زمینه

آمدنی اند. عجلتاً با رد شکنجه در حق میوندوال و مرستیال، به توجه می رسانم که به کاربرد کلمات "بیشرمانه ترین و رذیل ترین" را در برداشت شماره ۴، دو راز ادب و مقام یک نویسنده، مورخ یا ژورنالیست می یابم. در اشاره به برداشت شماره ۵ نویسنده، مکرر می نمایم که چون بنده شاهد اعتراف بدون شکنجه مرستیال بوده ام، پس اگر آن نامه، که ۹۹ در صد به جعلی بودن آن اطمینان دارم، با پذیرش امکان یک فیصد جعلی نباشد، در آن صورت وی پسانتر به عمق و ابعاد خطرناکی که از اعترافاتش ناشی شده میتواند، متوجه و به عذاب و ندامت گرفتار گردیده برای توجیه اعترافش، شکنجه فوق طاقت بشری را عنوان کرده است.

(۱) داؤد ملکیار: کوشش های تشخیص محل دفن میوندوال، سایت کابل نات، شماره ۱۲۳ مورخ ۰۱/۰۷/۲۰۱۰

(۲) دگرجنرال نذیر کبیر سراج. رویداد های نیمه دوم سده بیست در افغانستان ص ۸۵. چاپ دوم. پشاور ۱۳۸۴.
انتشارات میوند

قبل از پرداختن به این بخش یک مطلب مهم و اساسی را خدمت خواننده محترم به عرض می‌رسانم: اکثریت تمام کسانی که در رابطه با مرگ میوندوال چیزی نوشته بودند، بدون آنکه دلیلی در اثبات قتل داشته باشند، در جنب محکوم ساختن داود، از موضع مخالفت ایدئولوژیک در خصومت با ح.د.خ.ا. بالاخص پرچم، اتهام قتل را متوجه من ساخته بودند؛ عده ای دیگر اپورتونیست هایی بودند که بعد از تغییر اوضاع در تلاش تبرئه ی شان از گذشته و یا برای وجهه یابی نزد نو به قدرت رسیده گان، به اتهام زنی ناجایز علیه من دست یازیدند. این امر برای خواننده همواره این سوالات را مطرح میکرد که صمد از هر یک فرد بود آنهم در یک پُست غیر مهم - نه عضو کمیته مرکزی بود، نه وزیر بود، نه در کودتا سهم داشت، نه اختیار کدام تصمیم گیری داشت، نه بر محبس کدام تسلطی داشت و کسانی زیادی در بالا و پایینتر از او قرار داشتند؛ چرا باید از هر را نشانه گرفت؟ آیا رئیس جمهو، کمیته مرکزی، ارگان های مسئول وزارت داخله خاصهً قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس، هم در آنجا بودند یا خیر؟ آیا مدیر و کارمندان محبس هم مسئولیت ها و مکلفیت هایی داشتند یا خیر؟ اگر جرمی واقع شده بود چرا طرف بازخواست قرار نگرفت؟ به همین دلایل آن برجسپ ها بر از هر را هیچ خواننده ای پذیرفته نمی توانست. لذا آقای مهرین تلاش نوی به راه انداخته است تا این نقیصه را با شریک ساختن تمام دستگاه داود یکجا با پرچم و حتی اتحادشوروی، با تمثیل نوع خاصی از "تحقیق و پژوهش" تحت ادعای تاریخ نویسی، رفع نماید و برای مورد پذیرش گردانیدن این ابتکارش سعی بلیغ اما بی پایه به خرچ داده است.

بخش ۴

انگیزه توطئه:

این نامی است که آقای مهرین برای این بخش نوشته اش انتخاب کرده است.

آقای نصیر مهرین بعد از آنهمه پژوهش و تحقیق کذائی، به این نتیجه میرسد که کودتایی در کار نبوده و این یک توطئه از جانب دولت داود خان و شرکای آن دولت برای از میان برداشتن یکعده عناصر بوده است. وی انگیزه و علت اصلی این توطئه را در خصلت ذاتی استبدادی داود خان- الهام گرفته از نادرخان و برادرش هاشم خان دانسته، نتیجه می گیرد که به علت ترسی که در مورد رژیم ضعیف و نوپای ۲۶ سرطان داشته مانند نادرخان به سیاست ایجاد رعب و ترس متوسل شده است. اما آقای مهرین نمیتواند دلیل اساسی دست یازیدن به این نوشته اش را که دشمنی با پرچم است، از یاد ببرد و فوراً نام پرچم و همچنان اتحادشوروی را بران می افزاید.

در حالیکه با برداشت نویسنده از خصوصیت های ذاتی رژیم های نادر خانی، هاشم خانی و داؤد خانی، کاملاً موافقم؛ همسویی پرچم را با آن خصوصیت ها و سیاست ها از بیخ و ریشه رد میکنم.

نه تنها بخش پرچم، بلکه حزب دموکراتیک خلق افغانستان در مجموع و کافه روشنفکران روشن ضمیر ترقی پسند، از پروگرام های ترقی خواهانه داؤد خان، پشتیبانی میکردند. اما این به آن معنی بوده نه میتواند که این نیرو ها با آن خصوصیت های ذاتی و اجراءات استبدادی و ضد دموکراتیک داؤدخان، نیز همراه بودند.

چنین موضعگیری ها در جهان سیاست، کاملاً عادی و مروج است. احزاب و سازمان های سیاسی که تفاوت های نظری و عقیدتی نیز دارند، روی نقاطی که اتفاق یا نزدیکی نظر دارند، باهم می آیند، ائتلاف می کنند و در راه برآورده ساختن مأمول مشترک شان، همکاری میکنند. این نوع ائتلاف ها یا همکاری هایی که بدون پروتوکول هم بوده میتوانند، به هیچ وجه به معنی قبول مسئولیت یکی از آن ها از اعمال و اجراءات آن دگر، یا بر دوش گرفتن تمام محاسن و معایب طرف دگر، نه میباشد.

تائید و پشتیبانی پلان ها و اقدامات مفید و مترقی، وجیهه هر انسان شریف وطن دوست، ترقی خواه و تحول طلب است و به خاطر این امر به پروتوکول و قراردادی هم ضرورت نیست. صرفاً عناصر و نیروهای عقب گرای مذهبی افراطی که متأسفانه تا مرحله "طالب" و "القاعده" نیز استحاله کردند، چپی های افراطی که پسانتر حتی به مواضع بنیادگرایان افراطی غلطیدند، و سیاست بازان وابسته با منافع بیگانه؛ با آن پروگرام انکشافی اقتصادی- اجتماعی در مخالفت قرار داشتند. همان ها بودند که در ضدیت با ترقی در خدمت دشمنان کشور قرار گرفته به انواع خصومت ورزی، به شمول حملات مسلحانه، توسل جستند.

این بخش نوشته آقای مهرین، مانند تمام بخش های دیگر به صورت عریان و نمایان یک بخشنامه تبلیغاتی - سیاسی است تا تاریخ.

مکرر میکنم که در صدد برائت و دفاع از رژیم نیستم. اما چون در لابلای این نوشته ها بصورت عمدی نام پرچم و شخص خودم در جمع کسانی که دسیسه ساز یا توطئه گر قلمداد گردیده اند، پیچانیده میشود، مجبورم به بی پایه گی همه استدلال های نویسنده اشاره کنم.

وی می نویسد:

"هنگام سرکوب های دهه سی خورشیدی، همکاران صدراعظم، دارنده مراکز مستقل و شبه قدرت در کنار دربارسلطنتی نبودند. میر عبدالعزیز خان والی کابل، رسول جان رئیس ضبط احوالات و دیگران نارضایتی خویش را از اراکین دولت نمی توانستند چنان سازمان بدهند که دولت ناگزیر به اطاعت از آن شود. نارضایتی آن ها، در نهایت می توانست توطئه درباری راکمک نماید. در کنار آن، در آن هنگام نیاز به سرکوب نیاز خارج کشوری نداشت. به سخن دیگر از نیازهای رهبردی شوروی ناشی نمی شد. رئیس ضبط احوالات و وزارت داخله و بقیه مراکز امنیتی در اختیار دربار سلطنتی بود. در حالی که در دهه چهل خورشیدی و به ویژه پس از کودتای ۲۶ سرطان، شوروی، نه تنها دارنده چنان توان تأثیر گذاری بود؛ بلکه وابستگان از آن عقب گاه رهبردی شوروی نیز بهره مند بودند. در نتیجه همان توانمندی ها بود که کودتای ۲۶ سرطان را با همکاری و نقش محوری سردار داوود خان به پیروزی رسانیده بودند. از جمله پرچمی ها در پهلوی چنان شبکه های تشکیلاتی و توان و قدرت، افسون مؤثری که بر سردار داشتند، در اختیار داشتن وزارت داخله، ممد همه تصامیم سرکوبگرانه و مورد نیاز آن ها بود."

نویسنده در سرکوب های دهه سی، همکاران صدراعظم- منجمله میر عبدالعزیز والی کابل و رسول جان رئیس ضبط احوالات (توجه کنید آن نازدانه خود را با محبت رسول جان می خواند) را به این دلیل که گویا دارای مراکز مستقل و شبه قدرت در کنار دربار سلطنتی نبودند و ضبط احوالات و وزارت داخله و بقیه مراکز امنیتی، در اختیار دربار سلطنتی بود، تبرئه میکند. این نوع استدلال چیزی بیش از لفاظی در جهت تبرئه دوستان و همطریقان نویسنده نیست. چه نویسنده محترم خود بهتر میداند که وزارت داخله جزئی از کابینه بوده و هیچ ساحه امنیتی، به شمول ضبط احوالات (یا پسانتر مصئونیت ملی) که ریاستی بود در چوکات صدارت عظمی، نه در زمان شاهی مطلقه میتوانستند خارج صلاحیت صدراعظم، آنهم آن سرداران کل اختیار، باشند؛ نه در دهه چهل (دهه دموکراسی) و نه در جمهوریت داودخان که بر هر دو مقام عالی دولتی - ریاست جمهوری و صدارت عظمی - تکیه زده بود. آیا والی کابل و رئیس مصئونیت ملی- این اخلاف میر عبدالعزیز رسول جان- در زمان جمهوریت داودخان دارای مراکز مستقل و شبه قدرت در کنار داودخان بوده اند؟ واضح است که نه! رئیس اداره امنیتی (مثلاً ضبط احوالات) وظیفه و مسئولیت داشت که اطلاعات را بعد از ارزیابی صحت و سقم آنها به شاه یا صدراعظم و یا هر دو میرسانید. اگر کسی بنا بر اطلاعات غلط یا غیر موثق متضرر شده باشد، در درجه اول مسئولیت متوجه همین ارگان ها میگردد. اگر حق داریم آن مقامات بالای بالا را ملامت کنیم، این را هم باید بپرسیم که این مسئولین ادارات اطلاعاتی و امنیتی چرا اطلاعات غیر موثق را به آن مقامات گزارش می دادند؟ همانگونه که

قبلاً مورد بحث قرار گرفت، این خود همین مهره ها در چوکات اهرم استبداد بودند، که همانند وسایل کار، به مثابه ادامه دست های مستبدین دربار، اجراءات میکردند. برای آنکه من نیز ادعای غیر مدلل نه کرده باشم، همین قدر یادآور می شوم که کافی است در باره چگونگی شهرت "رسول جان" در میان مردم تحقیق کنید.

داؤدخان، برای هیچ ارگانی استقلال و صلاحیت قایل نبود و در امور کوچک مربوط به صلاحیت قانونی ادارات، مداخله میکرد. روایتی که مهرین از عبدالحمید مبارز در مورد مطالبه احضار مولوی نبی محمدی یا جنرال عبدالستار، نقل قول کرده، مؤید این حقیقت است. ببینید رئیس دولت به خود حق میداد که در خصوص احضار اشخاصی که در قضیه ای مشتبه فیه واقع میگرددند، وبه غرض استجواب خواسته می شدند، دخالت نماید. وقتی آقای مبارز (والی لوگر) موضوع احضار مولوی نبی محمدی را با نظریه بی تقصیر بودن او، وسیله قوماندان امنیه اش به داؤد خان میرساند، بنا به همین نقل قول "محمد داؤود در جواب اظهار تعجب می کند و می گوید قطعاً ازین که باید مولوی محمدی گرفتار شود، خبر ندارد" و امر رهایی میدهد (منظور نویسنده از رهایی، حتماً انصراف از دستگیری است بخاطری که مولوی هنوز دستگیر نشده بود). این حکایت ثابت می سازد که در امر گرفتاری هر شخصی حتی به منظور استجواب، شخصاً دخیل بوده ورنه نمی گفت که 'قطعاً ازین که باید مولوی محمدی گرفتار شود، خبر ندارد'. باید بنا به شکایتی که برایش رسیده بود، از ادارات ذیدخل دلیل این احضار یا دستگیری را می پرسید و بعد از آن تصمیم میگرفت. رئیس دولت را نشاید که هر احضار امنیتی را هم شخصاً تصمیم بگیرد.

کوتاه سخن اینکه تمام ادارات خاصه ادارات امنیتی فاقد صلاحیت بوده اند. لذا این ادعا که درین دوره ادارات استقلال داشتند یا "مراکز شبه قدرت" بودند، از بنیاد نادرست است.

در جمله دیگری در همین پاراگراف می نویسد:

"در آن هنگام (مقصود نویسنده دهه سی است) نیاز به سرکوب نیاز خارج کشوری نداشت. به سخن دیگر از "نیازهای رهبردی شوروی ناشی نمی شد."

این برداشت نویسنده عجیب و قابل مکث است. آیا این بدین معنی نیست که اگر آن سرکوب ها ناشی از نیازهای رهبردی کشورهای دیگر که مخالف جنبش های رهایی بخش بوده اند (مثلاً انگلیس که بادار و ولی نعمت خاندان سلطنتی دانسته می شد و خاصه در سالهای سی هنوز ادعای داشتن منافع حیاتی در حوزه امپراطوری سابق آسیاییش از تازه گی نیفتاده بود، و یا قدرت های مماثل آن) ناشی

شده باشد، عمل جایز شمرده میشود؟ درین جای شکی نیست که قدرت های بزرگ و همچنان دولت های همجوار، دلچسپی های زود گذر و دراز مدت میداشته باشند که نه اتحاد شوروی، نه ایالات متحده آمریکا، نه انگلیس، فرانسه، آلمان، چین، ایران، پاکستان، کشورهای عربی و ترکیه استثنا شده میتوانند. احتمالاً خوشبینی ها و بدبینی هایی هم خواهند داشت. اینهمه به جایش؛ ولی این کشورها نمیتوانند توقع داشته باشند تمام مردم کشور دیگری دوستان شان باشند و نه در پی آن خواهند بود که هر که با ایشان نیست باید نابود شود. در حالات خاصی شاید دولتی بنا بر به اصطلاح ایجابات خاص حیاتی یا امنیتی (؟)، یا از طریق سازمان جاسوسیش، آنطوری که اسرائیل عمل میکند، به ترور یا اختطاف اشخاصی که برای شان خطرناک تصور میشوند پردازد؛ یا با عملیات کوماندویی و یا یورش نظامی – آنگونه که اتحادشوروی در براندازی ژانوس کادار در مجارستان، دوپچک در چکوسلواکیه و از میان بردن حفیظ الله امین در افغانستان اقدام کرد؛ و آنچنان که آمریکا علیه موريس بيشاپ صدراعظم انقلابی گرینادا و علیه جنرال نوریگا رئیس جمهور پانامه عمل نمود، که اولی را کُشت و دومی را به دلیل ترین شکلی محاکمه و مدت هجده سال محبوس نمود و تازه اکنون با ختم دوره حبشش او را برای یک محاکمه دومی در چنگ فرانسه قرار داده است؛ و یا آنچنانکه علیه سلوادور لنده در چیلی به راه اندازی کودتا و حمایت از رژیم خون آشام پنوچت پرداخت؛ دست به اقداماتی بزند. اما نه میوندوال و نه یارانش در چنان مقام و یا قدرتی قرار داشتند و نه گاهی چون کادار، دوپچک، امین، بيشاپ، نوریگا و لنده به اصطلاح امنیت و سلامت سیستم یا "منافع حیاتی" کشوری را مورد تهدید قرار داده بودند که مستوجب از میان برداشتن شان میگردید. در صورتی که ضرورت جدی پیش می آمد، همان طوری که گفتم راه های دگری در اختیار این قدرت های بزرگ وجود دارند که میتوانند از آنها استفاده کنند. در آنصورت چنان هم میکنند که آمریکا برای از میان برداشتن جنرال ضیاء الحق و گروپ رهبری نظامیش – گروپی که بعد از ختم وظایف شان با سیاست بعدی آمریکا سازگاری نداشت و بیشتر از آن به دردش نمی خورد- با قربان نمودن سفیرش در یک سانحه هوایی عمل نمود.

اگر این فرضیه عام درست باشد که دربار و سردار، همواره کسانی را که از آنها احتمال خطر متصور بود از میان بر میداشتند، پس این حکم همانگونه که در حوادث دهه های سابق صدق میکرد در دهه چهل نیز صدق داشته و ارتباطی با روس، انگلیس و آمریکا نداشت.

در ارتباط به این اظهار عقیده آقای مهرین که گویا از میان بردن مخالفین اتحاد شوروی مطرح بود، باید تذکر داد که اولاً میوندوال بمثابة یک دیپلمات و شخصیت سیاسی، با درک واقعیت های جغرافیایی کشور در مخالفت با آن قرار نداشت و چنانچه دیده شد آقای مهرین نیز به همین نظر است.

ثانیاً افسران بلند پایه ای که با میوندوال دستگیر شدند، نه تنها مخالفین شوروی نبودند، بلکه در جریان همکاری های نظامی شوروی و تماس های دایمی به شمول مسافرت ها، تداوی و استراحت ها در استراحتگاه های آن کشور، روابط بسیار نزدیک میان آنها ایجاد و دوستان بالقوه و حتی بالفعل شوروی بودند. یک عده از زمره دستگیر شده گان کسانی بودند که در دوره صدارت داؤد خان در قضیه پشتونستان بسیار فعال بودند که ماما زرغون شاه و کوهات خان نمونه های بارز آن میباشند. با در نظر داشت موضع تائیدی دولت اتحاد شوروی در مورد پشتونستان، این اشخاص در راستای سیاست شوروی قرار داشته اند. پس برای شوروی دوستان شمرده می شدند نه دشمنان.

تمام صدر اعظم های سابق کشور، با ادراک حساسیت موقعیت جیوپولتیک افغانستان، در مخالفت با اتحاد شوروی قرار نداشتند. این هم واضح است که هیچکدام شان وابسته گیی نیز با آن کشور نداشتند. اگر قرار می بود هر صدراعظم غیر وابسته به شوروی از بین برده شود، باید چنان می شد که نشد.

هرگاه، آن جوری که مهرین ابراز نظر نموده، قرار می بود غیر از اعضای ح.د.خ.ا. و یا نا موافقین آن دستگیر شوند، در آن صورت می بایست % ۹۹، ۹۹ مردم به زندان می رفتند.

باز هم تاکید میکنم که ح.د.خ.ا. و بالأخص شاخه پرچم آن، با آنکه در کودتا سهم نداشت، بنا بر پیش کشیدن برنامه مترقی کاری از طرف داؤدخان، او را تائید نمود و به خاطر توفیق آن برنامه با وی در همکاری قرار گرفت. اما پرچم توطئه گر و دسیسه کار نبود و به همین دلیل نه در کودتای داؤد و نه پس از کودتای ضد داؤد سهمی داشته است.

پاراگراف دیگری از نوشته مهرین را از نظر می گذرانیم:

"تجمع عقده و کدورت محمد داؤود خان و نیاز پرچم را در نمونه پایان نیز می بینیم

دوتن از قربانیان به نام های ماما زرغون شاه و کوهات خان، که مانند "مرستیال" از علاقمندان پیشین سردار داؤود خان بودند، همزمان با آن با افکار سیاسی و افراد حزبی خلقی - پرچمی مخالفت می نمودند. ماما زرغون شاه هنگام کودتای ۲۶ سرطان مدیر تدریسی اکادمی تخنیک بود. از همکاری هایی که با سیاست محمد داؤود زمان صدارت او در سرحدات شرق کشور نموده بود، همواره با مباحثات یاد می نمود. از جمله وی همراه با کوهات خان، در توزیع رادیو ها در بین مردم قبایل سرحدی داخل قلمرو پاکستان، به منظور شنیدن برنامه های پشتو زحمات زیادی را متقبل شده بود. پس از استعفای داؤود خان، میانه خوبی با سردار عبدالولی داشت. چندی که از کودتای ۲۶

سرطان گذشت، او را به حیث قوماندان مکتب تخنیک که در واقع مکتب خورد ضابطان تخنیکی بود، گماردند. دلیل توقیف، شکنجه و اعدام آن ها مخالفت حزبی ها، و عقده هایی می تواند باشد که برای (داؤد) "از ناحیه دوستی ماما زرغون شاه با سردار ولی دست داده بود."

از امکان بعید نیست که آن دو نفر با خلقی ها و پرچمی ها موافق نبوده باشند، اما هیچ موردی از تبارز این مخالفت و هیچ مدرکی درین بابت ارائه نشده است.

در ارتباط مورد غضب قرار گرفتن ماما زرغون شاه و کوهات خان که برآستی هم سابقه نزدیکی با داؤد خان داشتند، نویسنده خودش در اخیر پاراگراف مربوط به آنها، عقده هایی را میداند که برای سردار از ناحیه دوستی ماما زرغون شاه با سردار ولی دست داده بود. وی با تمام حواسش بر همین امر معتقد است. ولی نمیتواند پای حزبی ها (برای اولین بار از خلقی ها نیز نام میبرد) را در آن شامل نسازد. اما چرا این بار خلقی ها را بران افزوده است؟ به خاطری که نه در آن زمان بلکه پسانتر و عمدتاً بعد از ۷ ثور عده ای از افسران اکادمی تخنیک به جناح خلق پیوسته بودند و به مدارجی رسیدند و شناخته شدند. نویسنده تصور میکند که در آوان کودتای میوندوال نیز آنها خلقی بوده خواهند بود.

با در نظر داشت توضیحاتی که در مورد روابط افسران دستگیر شده، منجمله ماما زرغون شاه و کوهات خان با اتحاد شوروی، در بالا نوشتم؛ خصومت آنها با شوروی و بالعکس بدبینی شوروی نسبت به آنها نیز منتفی میگردد. ح.د.خ.ا. و داؤد نیز که مطابق تشخیص مهرین در خط سیاست شوروی حرکت میکردند، منطقاً باید مخالفتی با این افسران نداشته بوده باشند. اما مهرین که پی در پی به بدبینی ها و خصومت های خودساخته نسبت به اشخاص اشاره میکند، در هیچ جا نمیگوید علایم غضب یا بد رفتاری با این اشخاص کدام ها بوده اند. اگر دستگیری به اتهام توطئه کودتا را علامت بد بینی و غضب می شمرد، این کاری است که هر دولتی با کشف چنان جرمی انجام می دهد. اگر مرستیال را اجازه نداد که خودش خود را وزیر دفاع تعیین کند، کاری است که اگر مهرین هم رئیس دولت می بود باید همین طور میکرد. ماما زرغون شاه را بر اساس نوشته خود مهرین به مقام بالاتر قوماندانی مکتب تخنیک مقرر نموده بود، که دلالت بر خوشبینی میکند نه بدبینی.

آقای مهرین خان محمد خان مرستیال را درینجا باز مطرح می سازد:

"مرستیال"، در حالی که هیچ گامی به سوی کودتا نبرداشته بود، یک روز پیش از توقیف خویش همراه با دگروال مهر علی خان زلال، به سوی ارگ رفته بود. آن ها هر یک به یکی از دو دروازه

ارگ "جمهوری" ایستاده شده بودند، تا در صورت عبور رئیس دولت، از یکی از آن دروازه ها، او را ببینند و مکنونات خویش را برایش بگویند.

همزمان با این تلاش برای دیدار با رئیس دولت، گزارش های متعددی حاکی از آن است که "مرستیال" از ابراز مخالفت با پرچمی ها، هیچ نوع امتناعی نکرده بود. افزون بر آن، میانه حیدر رسولی با خان محمد خان از هنگامی خوب نبود که خان محمد خان سمت نایب الحکومه و قوماندان قوای نظامی مشرقی را داشت. محمد حسن شرق نیز وقتی از اخراج خان محمد خان از کفالت وزارت دفاع (۲۶ سرطان) طی مصاحبه یی یاد می کند، نشان دهنده آن است که دست یافتن چنان شخصیت ها برای ترکیب دولت نگرانی آفرین بوده است. مخالفت عاجل با گماردن خان محمد خان. مرستیال در سمت وزارت دفاع، از آن نیازی برخاسته بود که نیروهای نا مطمین نباید تکیه گاه سردار شوند."

آقای مهرین قصلاً آنقدر با کلمات بازی میکند که خواننده را سر در گم می نماید. مخالفت مرستیال با پرچمی ها زائیده فکر و قلم مهرین است. همانطوریکه مکرر گفته ام آنهایی را که شما پسانها پرچمی دیدید، در زمانی که با داود کودتا کرده بودند، پرچمی نبودند. صرف یک نفر در کودتا پرچمی بود (شهید فیض محمد). هم فیض محمد و هم آن افسران دیگری که در ارتش و پولیس در ارتباط به پرچم سازماندهی شده بودند، هویت سازمانی همه شان مخفی بود و جز شخص مسئول کسی نمیدانست آنها در سازمان سیاسی تنظیم شده میباشند. در مورد شخص خودم احتمالاً با اطلاع ازین که دو برادرم کادرهای علنی حزب بودند، و یا با تصوّراتی از محتوای تدریس و لکچرهای سابقم در اکادمی پولیس، که قدیر خان نیز یکی از شاگردانم بود، حدس و گمانی نزد مقامات وجود داشته خواهد بود. اما هیچگاهی احساس نکرده بودم کسی چنین شبهه ای داشته بوده است.

وقتی با تغییر سیاست داود خان تصفیۀ چپ آغاز گردید، تمام افسرانی را که از پُست های با اهمیت دور کردند همانهایی بودند که امتحان فهم، پاکی و وطن دوستی داده بودند (معیارهایی که چپ عدالت خواه را شناسایی می بخشید)، نه بر اساس شناسایی شان بحیث پرچمی. این پسانها و بعد از ۷ ثور بود که این هویت ها خوش باورانه افشا گردیدند و این بار بعد از داود، نوبت حفیظ الله امین بود که آنها را با شمار زیاد دیگر، به شکنجه گاه، زندان یا اعدام سوق دهد. خلاصه اینکه کسانی را که شما امروز به نام پرچمی می شناسید، در آن روزها ناشناخته بودند و لذا این حرف ها که مرستیال یا کسی دیگر از موجودیت پرچمی ها در دستگاه ناراضی بوده یا بر ضد آنها سخنانی گفته، ساخته و بافته راویانی است که پسان چنین داستان هایی ساختند. اما این سخن درست است و من خودم از مرستیال

شنیده ام که مخالفتش را با "همین بچه گک ها و خورد ضابط های دورادور داؤد خان"، به دلیل بی تجربه گی و احساساتی بودن شان، اظهار میکرد.

مهرین از مخالفت حیدر رسولی با خان محمد خان یاد میکند و یا به جملاتی از دکتور شرق اشاره میکند، که هیچکدام شان با پرچم ارتباطی نداشته اند. اما در باره چگونگی رفتن خان محمدخان به وزارت دفاع در روز اول کودتا و انکشافات بعدی بیابید از دکتور عصمت الله امینی برادر زاده و داماد مرستیال بخوانیم:

“وقتی از طریق رادیوی کابل اعلان کودتای محمد داود را شنیدیم، همراه با مرستیال صاحب شهید به سرعت طرف خانه محمد داود خان رفتیم. مرستیال صاحب شهید داخل خانه داود خان شد. من بیرون دروازه خانه منتظر ماندم. بعداً مرستیال صاحب همراه با سه نفر از افراد استخباراتی محمد داود از خانه اش بیرون آمدند. عم شهیدم گفت، بچیم برویم به وزارت دفاع. امور وزارت دفاع را باید پیش ببرم. سردار صاحب امر کرد که وزارت دفاع بروم تا صاحب منصبان به شعبات خویش شروع به کار نمایند ما به وزرات دفاع رفتیم. مرستیال صاحب به دفتر وزرات رفت و من خارج آن دفتر ماندم. تقریباً نیم ساعت گذشته بود که جنرال عبدالکریم مستغنی که اطمینانی درجه یک داود بود رسید. قبل ازینکه بدفتر با مرستیال صاحب روبرو شود، یک صاحب منصب برایش گفت: جنرال صاحب وزیر دفاع جدید تقرر حاصل کرده است.

فراموش نمی کنم که جنرال مستغنی برای آن صاحب منصب گفت: که او (مرستیال صاحب) خود را خودش وزیر ساخته است. پس از گفت و شنید هایی که آنجا شد، من باز هم طرف خانه داود خان رفتم تا موضوع را به اطلاع برسانم. درین وقت، سید حسن خان مرحوم که رئیس ارکان حرب وزارت دفاع بود، بحیث سکرتر در پهره دار خانه محمد داود وظیفه دار شده بود. اشخاصی که میخواستند داود خان را ببینند از سید حسن خان اجازه ملاقات میگرفتند. برای او موضوع و گپهای جنرال مستغنی را گفتم. سید حسن خان گفت که زود برو و به مرستیال صاحب بگو که سردار صاحب شما را به خانه خود خواسته است. من دوباره به وزرات دفاع رفتم. عم شهیدم تائید کردند که جنرال مستغنی برای معلومات استخباراتی و مانع شدن او در امور وزارت دفاع، آن جا آمده است. من گپ سید حسن خان را به ایشان گفتم. ما دفعه دیگر به سوی خانه داود خان رفتیم. مرستیال صاحب داخل خانه داود خان شد. اما پس از خارج شدن از خانه او برایم گفت که بخانه خویش برویم. زیرا داود خان برای مرستیال صاحب گفته بود که شما به خانه تان بروید هر وقت که شما را خواستم نزدم بیابید." (۱)

این حکایت آقای امینی، گویای این مطلب است که مرستیال از طرف داؤدخان به وزارت دفاع تعیین چه، که موقتاً هم گمارده نه شده بود. این امر که صرفاً نیم ساعت بعد از اشغال کرسی وزارت دفاع، مستغنی به آنجا میرسد و این اظهار مستغنی که مرستیال خودش خود را وزیر ساخته است، مؤید این امر است. کسانی که مرستیال را از نزدیک می شناسند، می دانند که چنین کاری (اشغال خودسرانه کرسی) از کرکتر او بعید نبوده است.

غوث الدین فایق آنقدر دروغ بافی ها کرده است که حرف راست او را هم باید شک کرد، اما درین رابطه نوشته اش با نوشته امینی شباهت هایی بهم میرساند. وی می نویسد:

"بروز دوم انقلاب بخانه سردار محمد داؤد به هدایت کاری رفتم. مرحومی در صحن چمن منزلش با سیدحسن خان و خان محمد خان مرستیال و جنرال مستغنی در خلال صحبت بودند، من با دیدن اوشان مقرری یک سرپرست بوزارت دفاع بخاطرم رسید فکر کردم که جنرالان مذکور را ممکن به همین مناسبت خواسته باشد، من بحضور شان یاد آور شدم که برای سرپرستی وزارت دفاع کسی تعیین شده یا نه؟ رئیس جمهور گفتند یکی از شما برای باز کردن دروازه وزارت دفاع و رسیده گی به کارها بروید از کسی ذکر نام نکرد جنرال سید حسن گفت من میروم و مستغنی میخواست که برود. خان محمد خان مرستیال بصوب وزارت دفاع روان شد و مرا گفت بیا برویم. نزدیک دروازه خروجی منزل رئیس جمهور مرا خواست و گفت چند نفر رفقای خود را همراهیت گرفته برو فکر خود را بگیر که خان محمد خان یک جنرال دست ماشور و ایدیالیست است، به کدام عمل دست نزنند. مرستیال مرا گفت که سردار صاحب به شما چه گفت، من گفتم به من هدایت داد که شرایط انقلاب است، مرستیال یک جنرال قیمت دار اردو است در حصه سکوری و امنیت اش محتاط باشید "

کمی پسانتر می نویسد: "دو ساعت بعد کسی برایم گفت که مستغنی صاحب بحیث لوی درستیز آمده چوکی خود را اشغال کرده چند لحظه بعد مرستیال مرا خواست که رئیس صاحب دولت به شما گپ میزند گوشی را بالا کردم گفت همراه مرستیال نزد من آئید، بعد با مرستیال نزد رئیس دولت رفتیم رئیس دولت خان محمد خان را گفت بفعلاً شما بخانه خود بروید، من شما را میخواهم." (۲)

با در نظر داشت اینکه فایق، در هر اقدام و مفکوره نقش برجسته ای برای خود می تراشد، با حفظ شک و تردید نسبت به حکایت او، مشابهت ها و نزدیکی هایی میان روایت او و روایت عصمت الله امینی به مشاهده میرسد. استنتاجی که از هر دو روایت شده میتواند همین است که مرستیال به کرسی وزارت دفاع تعیین نگردیده بود.

در نوشته کاملاً تازه ای که از محترم ضیاء مجید عضو کمیته مرکزی و قوماندان گارد ریاست جمهوری داود خان در سایت افغان آسمایی منتشر شده است، و پسانتر هم به آن خواهم پرداخت، درین ارتباط چنین آمده است:

"در این جا میخوام به دو موضوع دیگر اشاره کنم که از جانب آقای نصیر مهرین متکی بر روایت های نادرست دست دوم و سوم نقل شده و به تحلیل گرفته شده اند. آقای نصیر مهرین می نویسد: "خان محمد خان مشهور به مرستیال، وزارت دفاع را با زور اشغال نه نموده بود. شاهدان گواهی داده اند که مرستیال پس از شنیدن خبر کودتای ۲۶ سرطان، خود را به منزل سردار رسانید پس از کسب موافقت ضمنی او روانه ی وزارت دفاع شد". (بخش دوم)

برای من فهم این موضوع خیلی دشوار است که آقای نصیر مهرین که دریافت حقیقت رویدادها را بدون سند و مدارک مشکل می داند، این ادعا را که خان محمد خان مرستیال وزارت دفاع را اشغال نه نموده و با موافقت قبلی داوود خان، روانه ی وزارت دفاع شده، بر اساس کدام "مدرک" و "سند" قابل باور و "گواهی" کدام "شاهدان" عینی ثبت تاریخ می نماید؟

شب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ من و گروه همکارم در قطعه ی انضباط مؤظف به رفتاری سران مهم نظام سلطنتی بودیم. حوالی ساعت شش صبح، کار دستگیری و رفتاری به انجام رسیده بود. من در طول شب از طریق دستگاه مخابره ی بی سیم، با داوود خان در تماس بودم و جریان رفتاری ها را گزارش میدادم. اندکی پیش از ساعت شش صبح دستور رسید که نزد داوود خان بروم. با دریافت این خبر به خانه ی داوود خان یا مقر فرماندهی شتافتم. چند دقیقه از ساعت هفت صبح گذشته بود که هر دو با عده یی از سرگروپ ها راهی رادیو افغانستان شدیم.

بعد از ایراد بیانیه ی کوتاه داوود خان، از طریق رادیو، که در آن رژیم سلطنتی "منسوخ" و استقرار نظام جمهوری اعلام گردید، دوباره به خانه برگشتیم. حدود یک ساعت و نیم، داوودخان با سرگروپ های عملیاتی کودتا که برای تبریگی می آمدند و یا با بیسیم اوضاع را گزارش می دادند، مصروف بود. کمی پس از ساعت ده صبح در حالی که حیدر رسولی نیز حاضر بود، داوود خان برایم گفت که اطلاع رسیده است که خان محمد خان مرستیال خود سرانه به وزارت دفاع رفته و چوکی وزارت را اشغال نموده است؛ بنابر آن فوری به وزارت دفاع رفته و خان محمد خان را با خود به این جا بیاورید. هنگام حرکت رسولی نیز با من همراه شد. در وزارت دفاع، رسولی چون لباس ملکی به تن داشت از من خواهش کرد تا امر "رهبر" را من به خان محمد خان ابلاغ نمایم. دفتر وزیر دفاع پر از

جنرالان و کسانی بود که یا برای تبریکی نظام جدید آمده بودند و یا هم به بهانه ی گرفتن هدایت های کاری. من به میز "وزیر دفاع" نزدیک شدم و پس از ادای تعظیم عسکری، به خان محمد خان چنین تذکر دادم: "رهبر صاحب شما را احضار کرده است." خان محمد خان نگاهی به من انداخت و دستور داد که منتظر بمانم تا او به کارهایش برسد چند دقیقه دیگر انتظار کشیدم، باز هم پیش رفتم و ادای احترام کردم و گفتم: "شاید فراموش تان شده است، شما را رهبر صاحب احضار کرده است." این بار خان محمد خان به نرمی خواهش کرد که چند دقیقه ی دیگر هم منتظر بمانم تا او از کارهایش فارغ شود. هیچ یک از جنرالان و دیگران که در آنجا حضور داشتند، مرا جدی نه گرفتند؛ زیرا همه بر این تصور بودند که خان محمد خان، به امر شخص داوود خان به حیث وزیر دفاع منصوب گردیده است. بعد از سپری شدن چند دقیقه ی دیگر، برای بار سوم به میز کارش نزدیک شدم و با لحن جدی گفتم: "رهبر صاحب امر عاجل داده است که شما را با خود ببرم. لذا تمام کارهای خود را متوقف کنید و با من بروید. زیرا تعمیم امر رهبر از انجام کارهای شما مهم تر است." چنان به نظر میرسید که خان محمد خان دیگر متوجه پرویی حقیرانه و خطای خود شده بود. فوری از جایش برخاست و به دیگران گفت: "شما منتظر بمانید، من به زودی از حضور رهبر بر میگردم." داوود خان از خان محمد خان پرسید: "کی به شما گفته بود که به وزارت دفاع بروید؟" خان محمد خان جواب داد: "رهبر صاحب، همین که اعلان نظام جمهوری را شنیدم، وظیفه ی خود دانستم که به وزرات دفاع رفته و وظیفه خود را اشغال نمایم." داوود خان گفت: "خان محمد خان! آیا شما پیش از امروز از وقوع انقلاب خبر داشتید؟ آیا ما با شما کدام تماس قبلی داشتیم؟ شما باید بفهمید که در انقلاب بسیاری از جوانان زنده گی شان را کف دست شان گذاشتند و برای پیروزی انقلاب فدا کاری کردند. لطفاً به خانه ی خود تشریف ببرید. هرگاه نظام جمهوری به همکاری شما نیاز داشته باشد، شما را در جریان قرار خواهیم داد." این بود شرح قصه ی واقعی وزرات چند ساعته ی خان محمد خان مرستیال که به اندازه ی یک سر مو هم نه کم و نه زیاد ارایه گردید. "(۳) به تصور من با تو ضیحات بالا از جانب شخصی که در تمام حوادث و جریانات آن وقت مستقیماً دخیل بود، در باره اشغال خودسرانه کرسی وزرات دفاع از جانب مرستیال شک و تردیدی باقی نمی ماند.

مخالفت با او به خاطر باز نگه داشتن راه ارتقا به مقام وزرات دفاع، اگر احیاناً مطرح بوده باشد، برای حیدر رسولی بوده خواهد بود نه برای پرچمی ها. احتمالاً برای عده ای این ترس وجود داشته خواهد بود که مبادا روزی دوستان سابق سردار جای شان را بگیرند. عصمت الله امینی، همان طوری که در بالا خواندید، مستغنی را شخص اطمینانی درجه یک داوود می شناساند نه از پرچمی ها، که این ادعا را که گویا پرچمی ها به خاطر باز گذاشتن آن کرسی برای خود، با وزرات مرستیال در مخالفت

قرار گرفته بودند، رد میکند. رفتن حیدر رسولی با قوماندان گارد جمهوری برای آوردن مرستیال از وزارت دفاع، نیز دلیل آن شده میتواند که حیدر رسولی به آن کرسی چشم دوخته بوده خواهد بود. چنانچه پسانتر به آن کرسی منسوب نیز گردید.

مرستیال بعداً هم مخالفتش را با "همین بچه گک ها و خورد ضابط های دورادور داؤدخان" پنهان نه میکرد. این حقیقت را هم نباید فراموش کرد که داؤدخان از یاران سابقه بی وفایش، آزردہ خاطر بود و این احساسش را در یکی از بیاناتش به صراحت اظهار نمود. این امر میتواند باعث تعیین نکردن مرستیال در پست وزارت دفاع شده باشد.

میرعنایت الله سادات در اثر خود بنام "افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه" در ارتباط با دستگیر شده گان قضیه کودتا می نویسد:

"اکثریت متهمان در گذشته از نزدیکان محمد داؤد خان محسوب می شدند. محمد داؤد خان نسبت به آن دوستان خود که طی ده سال سبکدوشی او، ارتباط خود را با موصوف قطع کرده و در صدد مدافعه از او نبرامده بودند، خشمگین بود. او حتی خشم خود را در بیانیه اعلام جمهورییت کنترل نتوانسته و از آنها تلویحاً بنام رفقای ضعیف النفس یاد کرد." (۴)

آقای مهرین در ادامه به نقل قول از مصطفی رسولی می نویسد:

"میوندوال که هنگام شنیدن خبر کودتای سردار داؤدخان در عراق بود، از همان جا پیام تبریکه نیز فرستاده بود. که از زبان شخص میوندوال گفته شده است که انتظار می کشید تا وظیفه یی در راستای همکاری با دولت به او سپرده شود. او به منظور ابراز حسن نیت، حتا در "خلال جلسه کمیته مرکزی دموکرات مترقی، اصل سلطنت و مشروطیت را از مرامنامه حزب بیرون کشید تا راه برگشت نظام پادشاهی را. بالوسيلة تائید اصل جمهورییت از طرف یک حزب سیاسی مسدود سازد"

نشان دادن حسن نیت از جانب میوندوال و مرستیال نسبت به داؤد، فرستادن پیام تبریکه، ابراز آماده گی برای همکاری، تلاش برای ملاقات یا تماس؛ هیچکدام نه دلیل در تائید و نه در نفی پلان یا مفکوره کودتا شده میتواند. این تلاش ها می توانستند واقعاً بخاطر همکاری بوده باشند و هم میتوانستند به منظور اغفال به عمل آمده باشند. اما برداشتن اصل سلطنت و مشروطیت از مرامنامه حزب، در شرایطی که دیگر سلطنتی وجود نداشت، نه صرفاً عادی بود بلکه لازمی هم بود. انجام این کار نه به خاطر گل روی داؤد خان، بلکه در راستای اقتضای وضع نو بود.

مهرین در ادامه چنین می‌نویسد:

"با آنهمه، تصور می‌شود که سردار بنا بر همان برداشت و ارزیابی یاد شده از فعالین سیاسی "دهه" دموکراسی"، در نخستین روزها پس از بازگشت میوندوال از مسافرت، دارنده چنین تصمیمی نبوده و به او روی خوشی نشان نداده است. درین زمینه نباید فراموش نمود که میوندوال از دهه بیست و سی خورشیدی تا دهه پنجاه و زمان کودتای سرطان فعل و انفعالات سیاسی و دگراندیشی دیده و نسبت به دربار سلطنتی نیز به مواضع دیگری رسیده بود. میوندوال در هنگامی که سمت ریاست مطبوعات و مشاوریت شاه را داشت و هم در زمانی که ماموریت هایی چون سفارت افغانستان در امریکا و پاکستان را عهده دار بود؛ گنجینه یی از اطلاعات را با خود داشت. ممکن است آن اطلاعات اسباب نگرانی و دل نا آرامی داوود و برادرش سردار محمد نعیم خان را فراهم نموده باشد. چنانکه بعد تر می بینیم، چند ساعت پس از دستگیری میوندوال، نیروهای امنیتی فقط در پی بدست آوردن نوشته های قلمی او بوده اند"

خواننده محترم تصور نکند که من در پی دفاع از داود خان استم. نه، چنین نیست. آنچه در پی آنم بیرون کشیدن چلوصاف بازی با کلمات و استدلال های بی پایه است. به پاراگراف بالا توجه کنید. آیا میوندوال در آن پُست ها چه نوع "گنجینه یی از اطلاعات" داشته بوده می تواندست که سرداران برادر را نارام و نگران ساخته می توانست؟ آنهم تا حدی که باید او را به خاطر آن "گنجینه" می کُشتند. اگر این "گنجینه" عبارت از اطلاعات ساحة کار سیاسی و دیپلماتیک بوده باشد، در آن صورت تمام صدر اعظمان و سفرای سابق و شاید شماری از وزرا نیز، باید سربریده می شدند.

نیروهای امنیتی یقیناً طبق معمول در ارتباط به انجام وظایف شان در پی بدست آوردن اسناد به شمول اسناد نوشتاری یا قلمی در ارتباط با کودتا بوده اند. کجای این کار شک برانگیز است؟ کجای کار دلالت بر پالیدن "گنجینه های بهادر" دارد؟

اگر تصور آقای مهرین درست میبود، در آن صورت داود خان و نعیم خان نه میتوانستند چنان "گنجینه بها دار" را بر نیروهای امنیتی اعتماد کنند و شخصاً باید به تلاشی خانه و تجسس برای یافتن اسناد، اقدام میکردند

در ادامه، در رابطه به اینکه گویا داود خان نسبت به میوندوال نظر خوب نداشت، بازهم از رسولی نقل قول میکند:

"میوندوال در دیداری که با داوود خان داشت، جملاتی را می شنود، که نشان دهنده حتما ناخشنودی سردار از همان دیدار با او است. به روایتی، میوندوال گفته است: "من وقتی به کابل آمدم از رئیس دولت سردار داوود خان وقت ملاقات گرفتم، زمانی به نزدش رفتم، داوود خان بدون ارتباط موضوع به من گفت که بعضاً انسان هایی نزد من می آیند که می خواهم رویشان را بخورم."

این نوشته از یک طرف آن ادعاها را، به شمول ادعای خود میوندوال در ورق شماره ۱۳ در پاسخ به سؤال مورخ ۵ میزان هیأت تحقیق، که گویا داودخان برای میوندوال وعده دادن کار مناسب را داده بود، رد میکند و از جانب دیگر باز هم خواننده را در قبول متن اظهارات داود خان در شک می اندازد. گرچه به استثنای یک بار، که قدیر خان مرا جهت تقدیم بعضی اوراقی (که به موضوع این نوشته ارتباطی نداشت) نزد داودخان فرستاده و از برخورد بسیار خشک و سکوت سردارانه اش انتباه خیلی منفی داشته ام، دیگر با او از نزدیک دیدار یا مصاحبت نداشته ام و بناءً در مورد کرکترش حکمی صادر کرده نمیتوانم؛ اما درباره او آنقدر زیاد گفته اند، که نادیده همه با کرکتر او آشنا اند. از تصور بعید است او انسان غیر مهذب بوده باشد و چنین الفاظی را روبروی کسی که در برابرش نشسته است به کار برده باشد. غرور و بلند پروازی سرداریش نیز ایجاب نمی کرد به چنین سطح به اصطلاح بازاری و کوچه ای نزول کند.

باز هم به شیوه استدلال آقای مهرین توجه نمائید:

"پیش از آن، هنگام تدارک کودتایی که در ۲۶ سرطان به پیروزی رسید، میوندوال برای داوود خان، به عنوان یک قربانی و ابزار اغفال دولت مطرح بوده است. پاچا سرباز گفته است که ۹ ماه پیش از کودتا، داوود خان به ما دستور داد که شایعه کودتایی را از طرف محمد هاشم میوندوال پخش نماییم، تا افکار دولت متوجه او شود. سه ماه پیش باز هم سردار گفت که این بار شایعه پخش نماییم که موسی شفیق کودتا می کند. این موارد نیز نشان می دهند که میوندوال در ذهن داوود خان، به عنوان شخصی جای یافته بود که وجودش مضر است"

تناقض در استدلال مهرین نمایان است: خودش از قول پاچا سرباز می نویسد که آن شایعات را غرض اغفال دولت پخش کردند، بعد نتیجه میگیرد که این موارد نشان میدهند که میوندوال در ذهن داوود خان، به عنوان شخصی جای یافته بود که وجودش مضر است. ده در کجا و درخت ها در کجا؟! اگر این استنتاج مهرین از هدایت پخش آن شایعات، درست میبود، در آنصورت باید موسی شفیق در درجه اول به اعدام سوق میگردید، بخاطری که به علت قرارداد آب هلمند با ایران، بر او خیلی قهر بود.

نوشته آقای مهرین را دنبال میکنیم:

" دگر جنرال غلام فاروق خان، که سالیان متمادی در زمان پادشاهی ظاهر خان، سمت "لوی درستیز" (رئیس ستاد ارتش) در وزارت دفاع را داشت و پس از کودتای ۲۶ سرطان، از طرف سردار به حیث رئیس دیوان حرب تعیین شد، گفته است که "متهمین هژده نفر بودند، رفقای انقلابی داؤود خان که درین دیوان عضو بودند، اصرار داشتند که همه اینها اعدام شوند. اما رهبر چندین بار امر غور و تجدید نظر داده و هدایت می داد که تا حد ممکن جزای اعدام تخفیف شود. در نتیجه برای بار دوم دوازده نفر و با تصمیم آخرین شش نفر به اعدام محکوم شدند و رهبر حکم اعدام را امضا کرد"

نویسنده نه مینویسد که این انقلابیون کی ها بودند و آیا آنها در آن وقت اعضای ح.د.خ.ا. بوده اند؟؟

در پاراگراف بعدی، انشا پردازی بدون استدلال در جهت اینکه گویا داؤدخان و پرچم با هم سرکوبگری ها را پیش برده اند و آن یاران با وفا که بعد از تصفیۀ پرچمی ها با او مانده بودند نیز در سرکوب و شکنجه سهم داشتند، به عمل آمده است. درین ارتباط اضافه میکند:

"پس این درست نیست که شکنجه ها و توطئه ها بدون اطلاع و لزوم دید "رهبر" عملی شده است. پاره یی از تناقض گویی ها که با نیت برائت دهی داؤود خان سرهم بندی شده اند، حامل چنین نیت اند. آنها با تایید اقدام کودتای میوندوال؟! می کوشند، فقط پرچمی ها را به عنوان مقصرین نشان داده و سردار داؤود خان را به حیث شخص بی اطلاع از انگیزه ها، جلوه دهند. چنین نیت و نگرشی در ارزیابی های سطحی و اشتباه آمیز و متناقض موضوع میوندوال در کتاب "سقوط افغانستان . . ." نوشته عبدالصمد غوث، معین وزارت خارجه اواخر زمامداری داؤود خان بیشتر وضاحت دارد."

قبول دارم که صمد غوث خیلی زیاد متناقض سخن گفته است که در جایش به آن خواهم پرداخت. اما بهتر بود چنین قضاوتی را شخصی میکرد که خودش سرتا پا در تناقضات غرق نمی بود. درین شکی نیست که داؤد خان از همه چیز آگاه بود و اگر عمل خلافی سر میزد مورد بازخواست او قرار میگرفت. اگر خلاف رفتاری عمده به عمل آمده و طرف بازخواست قرار نه گرفته باشد در آن صورت یقیناً باید انگشت اتهام را به سوی او بمثابه زمامدار و مسئول حمایت از حقوق هموطنان متوجه ساخت.

در ادامه باز هم تکرار مکررات نویسنده را می خوانیم، تا آنکه به این پاراگراف میرسیم:

"برخی از نیروهای مخالف مشهور به "اخوانی ها" زودتر در معرض سرکوب قرار گرفتند. از آن جاییکه دارنده امکانات سازمانی بودند و سیاست غلط سردار داؤد زمینه های پشتیبانی پاکستان را نیز در اختیار آن ها گذاشت، چندی بعد توانستند، عملیات خویش را آغاز نمایند. نتیجه کنش ها و واکنش ها نیز آشکارا بود. سردار بیشتر در معرض حملاتی قرار گرفت که در جبین او وابستگی به شوروی را می دیدند"

درینجا به دو موضوع بر میخوریم:

- سرکوب اخوانی ها

- دوستی و همکاری، یا وابسته گی به شوروی

در مورد اخوانی ها قابل تذکر میدانم که هم ظاهرشاه و عموهایش و هم داؤد خان، از قدیم نسبت به خطری که از جانب بنیادگرایی مذهبی متصور بود به خوبی آگاهی داشتند و به ذرایع مختلف کنترل خود را بر مراکز بنیاد گرایی حفظ میکردند. سید سعدی افندی (نقیب گیلانی) و پسرانش را به دربار نزدیک ساخته بودند و حضرات مجددی و میاگل تگاب را در عین دلجویی سخت زیر نظر هم داشتند. قلعه جواد و مدرسه مستوفی (مستوفی نام قریه ایست در مقر غزنی که در آن مدرسه ای از طرف مجددی های قلعه جواد تأسیس گردیده بود) مراکزی بودند که همواره تشویش دربار را بر می انگیخت. دولت همیشه در تلاش بود در مقابل ملاهای وفادار به این مراکز بنیادگرایی، ملامایی را به جانب خود جذب و نگه دارد. این تلاش های دولت هم در زمان صدارت هاشم خان و هم در زمان شاه محمود خان و سپس داؤد خان پیوسته دوام داشت. در دهه معروف به دهه دموکراسی نیز ازین امر غفلت صورت نه میگرفت. چنانچه تحصن چندین روزه ملاها در مسجد جامع پل خشتی در اعتراض بر کلمه "درود" بر لنین که در جریده پرچم نشر گردیده بود، به امر مستقیم شاه و تحت نظر مستقیم سردار ولی، با به کار برد خشونت پایان داده شد و متحصنین در نیمه شب به موترها انداخته شده به ولایات شان برده شده تعهد عدم تکرار از نزد شان گرفته شد. همچنان در زمان صدارت داؤدخان، صبغة الله مجددی به اتهام توطئه حمله بر نیکیتا خروشچف و بولگانین رهبران شوروی، در اولین مسافرت رسمی شان به کابل، بازداشت و زندانی گردید. این گذشته دلواپسی از بنیادگرایی که یقیناً درسی بوده که از سقوط شاه امان الله گرفته شده بود، نشان دهنده آن است که موضعگیری سلطنت و داؤد در برابر اخوانی ها مربوط به دوستی با شوروی نه بلکه بر بنیاد تجربه تاریخی و تحلیل و ارزیابی خطر متصوره از جانب بنیاد گرایی بوده است.

اما در مورد مناسبات داؤد خان با اتحاد شوروی:

بر همگان واضح است که داؤد خان وقتی به شوروی رو آورد که امریکا از دادن کمک های اقتصادی و نظامی به علت نه پیوستن افغانستان به پیمان های نظامی منطقه‌ی (سنتو و سیتو) خودداری ورزید. این تصمیم بزرگ دوستی با شوروی و قبول کمک های آن بعد از تدویر و تأیید لویه جرگه، اتخاذ گردید. طبیعی است با ادامه کمک ها، مناسبات دوستانه تر شده می‌رود. مناسبات افغانستان و شوروی کدام استثنا نبوده، روابط تمام دول بر همین اساس داد و گرفت استوار است. بعضی از کشورها میان هم، همکاری اقتصادی و سیاسی بیشتر و قویتر از دیگران دارند. در همین همجواری ما، در آن زمان ایران و پاکستان هر دو و همچنان ترکیه که در پکت های نظامی فوق الذکر شامل بودند، طرف حمایت و کمک امریکا قرار داشتند. هر کشوری مطابق منافع خویش، برای خود دوست و همکار انتخاب میکند. این درست است که چنین همکاری های ممتد، یک نوع وابسته گی به وجود می آورد. چنین وابسته گیی میان کشورهای اروپای غربی و امریکا نیز قویاً وجود دارد.

یک نوع دیگر وابسته گی نیز وجود دارد: دو دولت پُر قدرت المان و جاپان بعد از تحمل شکست در جنگ جهانی دوم، تا کنون هم که بیشتر از شصت و پنج سال از آن وقت می‌گذرد، مجبور اند پایگاه های نظامی امریکا را در خاک های خود قبول داشته باشند. آخرین صدراعظم جاپان یوکیو هاتویاما (۵) چند ماه قبل به همین علت مجبور گردید استعفا دهد که نتوانست وعده اش را به مردم جزیره اوکینا وا، مبنی بر تخلیه پایگاه امریکایی از آن جزیره، عملی کند.

بعضی اوقات وابسته گی صرفاً اقتصادی و از روی اجبار می‌باشد. ازین جمله اند وابسته گی افغانستان به حسن نیت پاکستان در ارتباط به راه ترانزیتش تا کراچی؛ وابسته گی یک‌عده کشورهای اروپایی به انرژی گاز وارداتی از روسیه - که برای ایجاد علی البدل هایی در تلاش اند؛ و وابسته گی خود روسیه به این صادراتش به غرب - که اکنون در تلاش گشودن بازار جدید برایش، دست به اعمار لوله گاز تا چین زده است.

۱ - عصمت الله امینی: چند سخن در باره محبوسیت و شهادت شهید خان محمد خان "مرستیال"، در بخش پیوست ها به کودتای نام نهاد میوندوال، کابل نات شماره ۱۱۸ تاریخ ۱۶ . ۰۴ . ۲۰۱۰

۲ - غوث الدین فایق: رازی را که نمی خواستم افشاء گردد، صفحات ۱۰۴ و ۱۰۵ - از نشرات مرکز نشراتی فضل - پشاور

۳ - ضیاء مجید: توضیح چند نکته در مورد برخی ادعا ها در نوشتار «کودتای نام نهاد میوندوال» در سایت انترنتی افغان آسمایی، تاریخ ۰۴ . ۰۱ . ۲۰۱۱

۴ - میر عنایت الله سادات: "افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه" صفحه ۱۳۵ چاپ سال ۱۹۹۸ -

۵ - Hatoyama Yukio



موضوع تمامی بخش های این نوشتار، مختص به قضیه خودکشی و مرگ میوندوال است. ما حوادث، جریانات و حقایق مربوط به همان برهه مشخص تاریخی را تحت مطالعه داریم. این نه یک دفاعیه از رژیم داود است، نه از اتحاد شوروی و نه از آنچه بعد از داود رخ داده است. من انتقادهای خود را در مورد داود، اتحاد شوروی و حاکمیت های بعد از ۷ ثور ۱۳۵۷ داشته ام که در نوشته هایم انعکاس یافته اند. آنهایی که جریانات بعد از داود را با آن موضوع تحقیقات از میوندوال در هم می آمیزند و نابکاری های پساداود را دلیل بر اعمال شکنجه در گذشته در برابر میوندوال می نمایند، صرفاً در آب گل آلود ساخته شان ماهی میگیرند. جنایات و بدکرداری ها از جانب هرکسی که ارتکاب گردیده باشد، چه در دوره های ماقبل ۷ ثور ۱۳۵۷ و چه در دوره های بعد از آن، مستوجب تقبیح و محکومیت می باشند. اگر گروه های "مجاهد" و "طالب" و "روشنفکرانی" که در تائید آنها قرار گرفته بودند و یا هنوز هم قرار دارند، گذشته خود را باز نگری میکنند یا نمی کنند؛ اعضای سابق حزب وطن (سابقاً حزب دموکراتیک خلق افغانستان) خود شان امروز بیشتر از دگران، گذشته حزب شان را، نقادانه بررسی و سیاست های نادرست و روش های خشن را محکوم میکنند. من درین نوشتار در دفاع از ح.د.خ.ا. در مرحله اول جمهوری داودخان قرار داشته ام و معتقدم که در آن وقت آن همکاری در تائید اهداف اعلان شده داود کار بجا و درست بود. در غیر آن، تاریخ این حزب را محکوم میکرد که با وجود اعلان یک برنامه مترقی و وعده یک دموکراسی واقعی (در نفی دموکراسی قلابی ظاهرشاه – مطابق به بیانات اولی) از جانب داود، حزب از پشتیبانی او طفره میرفت و او را در مقابل نیروهای عقب گرا و ضد ترقی، تنها می گذاشت.

بخش ۵

آقای مهرین در بخش پنجم "کودتای نام نهاد میوندوال"، بدست آمدن پاره ای از "مدارک و اسناد" را در ارتباط به مرگ میوندوال، قسماً نتیجه "پدیدآیی دگرگونی ها و سرنگونی ها در جبهه مشترک کسانیکه میوندوال و بقیه شخصیت ها را به بند کشیده بودند"، و قسماً نتیجه کوشش های گره گشایانه علاقه مندان موضوع خاصه "مصاحبه های آقای داود ملکیار با چند تن از مسئولین امور وقت" دانسته و به این "مدارک و اسناد" میپردازد.

طوریکه خواهیم دید عده ای بر پایه ارتباط خانواده گی (چون عمه گی و پدری) با آقای داود ملکیار، بعضی بر اساس تفاوت های ایدئولوژیک (به معیار کشور ما – دشمنی ایدئولوژیک)، برخی به سبب احساس خوف از مورد اتهام قرار گرفتن به دلیل ژست و اندازی که داود ملکیار حین مصاحبه اختیار نموده بود، و شماری دگر متشکل از ابن الوقت های حرفه یی که در هر رژیم برای خود جایی دست

و پا میکنند و به خاطر تبرئه خود از گذشته و اظهار حسن نیت و وفاداری به رژیم و اوضاع نو به اظهارات نادرست، اتهام زنی های ناروا و گردن بسته گی پرداخته اند. اما چون هیچ یک از این ادعاها پایه و اساسی ندارد در مباحث آتی پوچی، میان تهی بودن، تضاد و بی منطقی بودن آنها را به نظاره می نشینیم. وقتی با دقت به مطالعه این مصاحبه های دست کاری شده بپردازید، متوجه می شوید آنانی که آنها را وسیله قرار داده از توطئه دیگران سخن میگویند، خود به توطئه چینی مبادرت می ورزند.

در مصاحبه محترمه سلطانه میوندوال که با آقای داؤد ملکیار انجام داده است، از نامه میوندوال یادآوری شده که به روز ۸ میزان توسط عیسی نورزاد مدیر محبس دهمزنگ در مورد خواستن بعضی اشیای مورد ضرورتش، به خانم میوندوال داده شده است. معلوم است این نامه قیل از آنکه برای آخرین بار به غرض بازجویی برده شود نگاشته شده است. درین نامه قراری که ملاحظه می شود، نه بار کلمه "مکرر" و نه بار امضای میوندوال دیده می شود. این امر، برعکس ادعای آقای مهرین در بخش های بعدی (*)، به وضاحت حالت بسیار بحرانی روانی میوندوال را شهادت میدهد.

من نمی خواهم در برابر اظهارات یک خانم درد دیده ستیزه کنم. هر آنچه خانم میوندوال گفته است میتواند واقعاً برداشت های خودش بوده باشد و یا احتمالاً ناشی از تلقین دگران بوده باشد. اما در آن حالت متهیج روانی که بدون شک از مواجه شدن ناگهانی با خبر خودکشی میوندوال برایش عاید گشته بود، و در آن تاریکی که قبلاً خودش بیان نموده، دیدن لکه های جسد، با نوری که از چراغ دستی صدیق واحدی از پائین آن موتر می تابید، سوال برانگیز بوده میتواند. به تصور من برایش مشکل بوده که حتی لکه های میته یا لیورمورتیس را که در جسد هر مرده پدیدار میشوند، دیده توانسته باشد. تصور یا دریافت خانم میوندوال از نرمی گردن و دست میوندوال شاید دقیق نبوده باشد. چنانچه خودش هم گفته است که "کلکهایش چنگ مانند شده بود که باز میشد پس بسته میشد". به شخی رفتن کالبد یا صُمل میتی از ۲ یا ۶ ساعت تا ۲۴ ساعت دوام میکند و در قسمت های مختلف جسد همزمان واقع نمی گردد. بعد از آن اعضای مختلف به نوبت (نه همزمان) دوباره به نرمش میگرایند.

به منظور بهتر روشن ساختن این موضوع که بعد از مرگ در کالبد انسان چه تغییراتی حادث میشوند معلومات فشرده ای را از مبحث انسایکلوپیدیای مرگ و مردن (۱)، گرفته شده از ویکی پیدیا، نقل میکنم:

"تغییرات عمده ای که بعد از مرگ در جسد رخ میدهند:

خون، آغاز به جا بجا شدن در نقاط نزدیک به زمین میکند. اگر جسد به پشت خوابیده باشد معمولاً خون به قسمت های کفل ها و پشت جمع می شود. جلد رنگ معمول گلابیش را به نسبتی می بازد و

کم رنگ می‌گردد که خون اکسیجن دار از عروق شعریه به اورده کلان تجمع میکند. در دقایق تا ساعات بعد از مرگ بنا بر تجمع خون در بخش های پایانی جسم حادثه لیور مورتیس (۲) رخ میدهد و آنچه لکه های میده خوانده میشوند، ایجاد می‌گردند. موقعیت خون هنوز ثابت ندارد و با تغیر چگونه گی افتاده گی جسد موقعیت تجمع خون نیز تغیر می یابد. بعد از مرور چند ساعتی موقعیتی که خون اختیار کرده، ثابت می ماند و بیشتر تغیر نمی کند. این حادثه (ثابت ماندن موقعیت خون تجمع کرده) در فاصله ۸ تا ۱۲ ساعت اتفاق می افتد.

جلد، دگر در کنترول عضلات قرار نداشته در برابر قوه جاذبه زمین تسلیم می‌گردد و اشکال نوی به خود گرفته باعث برآمده گی بیشتر استخوان های برجسته می‌گردد. جسد به سرد شدن میرود.

در اثنای مرگ عضلات در استرخای کامل میباشند. این حالت بنام سستی یا شدلی ابتدایی (۳) خوانده میشود. سپس عضلات سفت میشوند. دلیل آن شاید لخته گی پروتین عضلات یا تبادل ظرف های محتوی انرژی آ تی پی - آ دی تی (۴) باشد.

این حادثه سخت شدن یا شخی عضلات را صُمل میتی یا ریگور مورتیس (۴) می نامند و تمامی عضلات جسم را متأثر می‌گرداند. این عملیه از دو تا شش ساعت پس از مرگ شروع میشود و آغازش از چشم ها، گردن و فک ها می‌گردد. این توالی و به نوبت رفتن به صمل میتی، در اثر تفاوت مقدار لاکتیک اسید در عضلات مختلف می باشد که به درجات متفاوت گلوکوژن و تنوع انساج عضلاتی ارتباط میگیرد. در ظرف چهار تا شش ساعت دگر صمل میتی به عضلات دگر به شمول عضلات داخلی مثل قلب نیز سرایت میکند. در حالتی که هوا سرد باشد و یا متوفی قبل از مرگ به کار شاق فیزیکی پرداخته باشد، عملیه صمل میتی سرعت می یابد. سرعت و آهسته گی صمل میتی نظر به سن، جنس، حالت فیزیکی و ساختمان عضلی شخص متوفی متفاوت بوده میتواند.

بعد از ۲۴ تا ۴۸ ساعت، جسد دوباره از حالت شخی به حالت نرمی و شدلی ثانوی (۵)، تقریباً به عین ترتیبی که آغاز گردیده بود، باز می‌گردد. مدت زمانی که شخی جسد دوام میکند، بسته گی به عوامل متعدد بخصوص حرارت ماحول دارد. در بسیاری اطفال کوچک صمل میتی به علت کوچک بودن کتله عضلات، به مشاهده نمی رسد. (همان گونه که آغاز صمل میتی در تمام بدن همزمان نمی باشد، به نرمی گراییدن دوباره اعضا نیز همزمان نبوده در برخی اولتر و در برخی دیرتر به مشاهده میرسد.)

درین جریان جسد به سردی میرود تا آنکه با درجه حرارت محیط برابر می‌گردد. و این پدیده تبرد جسد به نام الگور مورتیس (۶) یاد می‌گردد.

یگان جسد جوان احتمال دارد به صمل میتی دچار نشوند. معتقدات سنتی در بریتانیا، فلپین و بعضی جاهای دگر، این نرم تنی را به قدرت های مهیب ماوراءالطبیعه نسبت میدهند.

این موضوع در بحث فوق الذکر صراحت دارد که تغییرات بعد از مرگ در کالبد و طول زمانی که آن تغییرات حادث میشوند، خاصهً شخی، با ساختمان عضلات، فعالیت قبل از مردن و هوا و محیطی که در آن قرار دارد، ارتباط دارند."

با مطالعه توضیحات علمی بالا، این عملیه به شخی رفتن کالبد و به نرمی رفتن دوباره و سرد شدن تا درجه برابر با حرارت محیط و همچنان به وجود آمدن لکه های میتیه پروسه کاملاً طبیعی است. البته لکه های میتیه با آثاری که از ضرب و شکنجه به وجود می آیند تفاوت دارند که درک این تفاوت با آن نوع مشاهده خانم میوندوال (اگر واقعاً نموده باشد) در حالت وارخطایی و ناراحتی روانی با یک نظر سرسری و نبود روشنی کافی میسر نمی باشد. معمولاً طبیب عدلی درین مورد و همچنان در موارد درجه شخی و شلی، و گرمی و سردی کالبد نظر قاطع داده میتواند.

در مورد عملیه شنق یا غرغره نیز در ویکیپدیا توضیحات مفصل وجود دارند. چند قسمت کوتاه را برای روشن ساختن موضوع نقل میکنم:

"غرغره عبارت از آویختن مرگبار شخصی به وسیله بند یا طناب است. لغتنامه انگلیسی آکسفورد غرغره را کشتن کسی با آویختن از گردن تعریف کرده اضافه میکند که در سابق به صلیب کشیدن و به سیخ کشیدن را نیز که جسم در حالت آویزان قرار میگرفت، به همین نام یاد میکردند.

بنا بر فقدان اصطلاح دقیق تر، غرغره را برای نشان دادن نوعی از خود کشی نیز به کار میبرند که در آن با بستن بند، طناب یا وسیله مماثل در گردن و آویختن قسمی بدن (نیمه آویختن) یا تحمیل قسمی وزن بدن بالای آن بند، بی هوشی و سپس مرگ حادث میشود. این متود خودکشی بسیار زیاد در زندان ها و مؤسسات مشابه، که دسترسی به وسایل حلق آویزی کامل وجود ندارد، طرف استفاده قرار میگیرد. استعمال اصطلاح حلق آویزی به این مفهوم به ۱۳۰۰ میلادی برمیگردد.

حلق آویزی شایع ترین متود خود کشی به صورت عام است. وسایل لازم برای ارتکاب خودکشی با این متود تقریباً به سهولت در دسترس هر شخص میباشد در حالیکه دسترسی به سلاح گرم یا سموم به ساده گی میسر نیست. این طریقه هم ساده و هم موفق است. چون برای خودکشی تعلیق کامل ضرور نیست، به همین دلیل این متود در میان انتحار کننده گان خیلی رایج میباشد. در مقایسه با آویختن کامل، یک نوع دیگر آویختن با گره زدن گردن و انداختن وزن بدن برین گره (آویختن قسمی) برای افزودن فشار به منظور خفک شدن، نیز مورد استفاده قرار گرفته می تواند. در حالات ارتکاب

خودکشی به طریقه نیمه آویختن بدن، معمولاً شخص در حالتی که پاهایش با زمین در تماس بوده، به شکل ایستاده یا کشال یافت می‌گردد."

این مبحث به انواع حلق آویزی ها و عواملی که در آن منجر به مرگ میشود ادامه دارد که آنرا طرف بحث ما نیستند. اما توضیحات کوتاه بالا در فهم موضوع مورد بحث ممد واقع شده میتوانند.

در مصاحبه با عیسی نورزاد واقعاً نقاط جالبی میتوان یافت. با عیسی دو بار در تاریخ های کاملاً متفاوت مصاحبه صورت گرفته است. درین گزارش مصاحبه اول گم است. تا جایی که به یاد دارم، در آن مصاحبه که تلفونی بود عکس العمل بدی از طرف نورزاد نشان داده شده اظهار داشته بود که: "میوندوال یک جاسوس سی آی ای بود و خود را کشت" با این سخن مصاحبه قطع گردیده بود.

در مصاحبه دوم، عیسی نورزاد به یک آدم مطیع و مؤید سخنان داود ملکیار مبدل گشته است. میتوان دریافت که با او کار سیاسی زیاد صورت گرفته و یا به شکلی به او نمایش داده شده که مورد سوء ظن و احتمال توجیه اتهام قرار دارد و او را برای یک مصاحبه فرمایشی آماده ساخته‌اند.

به این پرسش سوال برانگیز داود ملکیار توجه نمایید:

"شب پیشتر که شما برایش کالا بردید، خوش بود؟"

مقصود پرسنده از شب پیشتر کدام شب است؟ میوندوال به تاریخ ۸ میزان طی نامه ای از فامیلش تقاضای ارسال بعضی ضروریات را نموده و نورزاد به همان روز ۸ میزان کالای متذکره را از خانه میوندوال برایش برده بود. حتی اگر در شب همان روز، قبل یا بعد از تحقیق برایش سپرده شده باشد، باز هم "شب پیشتر" نمیشود. ازین "شب پیشتر" طوریکه در آینده خواهیم دید، در جایی که آقای مهرین استدلال هایی دارد مبنی براین که میوندوال کشته شده است، استفاده دگرگونه صورت گرفته است.

نورزاد اظهار میدارد که خود او شخصاً منظم از سوراخ هایی که در دروازه ها ایجاد کرده بود، محبوسین را مراقبت میکرد. او با این سخنش که در دهلیز تنها او میبود و کسی دیگر نمی بود، مسئولیت هر حادثه و هر پیش آمد را بر عهده می گیرد. پس هر آنچه می گذشت بدون اطلاع او بوده نمی توانست. تا جایی که او را می شناختم آدم خوب و در اجرای وظیفه محتاط بود. تلاش میکرد اعتمادی که قدیر نورستانی بر او نموده بود، خدشه دار نشود. او نمیتوانست درین ارتباط بر کسی اعتماد کند. همکارانش کارهای شان را در رابطه با این گروه زندانیان تحت نظارت مستقیم او انجام میدادند. اما داود ملکیار فوراً مطلبی را به دهنش میگذارد و گویا به یادش می آورد که در دفعه پیش (مصاحبه قبلی) نورزاد گفته بود که "کسانی بطور مشکوک در محبس رفت و آمد داشتند" و نورزاد

میگوید بلی یکی نبی عظیمی بود و سپس ستار و ضیاء گارد را نیز بران می افزاید. بعد بدون ارتباط با جمله، دفعه‌تاً فقره "همراه فیض محمد وزیر داخله می آمدند" در اخیر جمله اش اضافه شده است. به این دیالوگ توجه فرمایید و جملات داود ملکیار را با دقت ارزیابی کنید:

"د. ملکیار- دفعه‌ی پیش به من گفتید که کسانی بطور مشکوک در محبس رفت و آمد داشتند، آیا در آن مورد شما (با مقامات بلندتر) در تماس شدید؟ آیا به قدیرخان گفتید که پسانها کدام واقعه‌ی رخ ندهد. آنها کیها بودند؟

ع. نورزاد- یکی نبی عظیمی بود.

د. ملکیار- همین نبی عظیمی که پسانها لوی درستیز و قومندان گارنیزون کابل وقت داکتر نجیب الله بود؟

ع. نورزاد- بلی. یکنفر دیگر بنام ستار و دیگرش قوماندان ضیا، قوماندان گارد.

همین ضیائی مشهور به گارد؟

بلی. من به قدیرخان گفتم که قوماندان ژاندارم را می گویم که اگر اینها به گپ من نکنند باز گله‌ تان نباشد. من در محبس نمی باشم. او همراه وزیر دفاع گپ زد و آمدن آنها را قطع کرد. آنها همیشه (به محبس دهمزنگ) می آمدند. همراهی فیض محمد وزیر داخله می آمدند."

داود ملکیار نمی پرسد که برای آنها کی اجازه‌ دخول در محبس را میداد؟ آیا به مدیر محبس می گفتند که به کدام مقصد آمده اند؟ آیا نورزاد به مثابه‌ مسئول درجه یک و شخصی که آنهمه اعتماد بر او شده بود، آن مهمانان نا خوانده را همراهی میکرد؟ یا شخص دیگری را توظیف می نمود آنها را همراهی نماید؟ این سه نفر را به خاطری گویا به یادش میدهد که به زعم ملکیار آنها پرچمی بوده اند (در حالیکه ایشان در آن وقت عضویت کدام سازمان حزبی را نداشتند) و نام فیض محمد نیز به همین دلیل برآن افزوده شده و یا به دهنش داده شده است. آیا وزیر داخله آنقدر بیکار بود که همیشه به محبس می آمد؟ بازدید از امور محبس در آن وقت کار مدیریت عمومی محابس در چوکات قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس بود. قوماندان عمومی خودش نیز مسئولیت مستقیم باخبری از محابس را داشت و درین زمان مشخص بنا بر اهمیت زندانیان، قدیر خان شخصاً نیز واریسی میکرد. احتمال اینکه گاهی وزیر داخله نیز برای دیدن محبس و با خبری از وضع آن به آنجا رفته باشد، رد نمی گردد. طبیعی است که در آن صورت مدیر محبس او را در گشت و گذارش همراهی کرده خواهد بود تا اگر هدایتی میدهد آنرا در نظر بگیرد.

مصاحبه چنین ادامه می یابد:

" د. ملکیار- یعنی بعد از اینکه بندی ها را (پس از تحقیق از وزارت داخله) پس می آوردند، آنها چهار، صبح پنج صبح می آمدند؟

ع. نورزاد- بلی هر وقت که دلشان میشد، میامدند.

د. ملکیار- پس، آیا امکان این احتمال می رود که یک وقت بعد از اینکه شما بندیها را داخل محبس ساخته اید و میوند وال صاحب را هم دیده اید، کسی در بین ساعات چهار تا هشت صبح داخل اطاق او شده و میوندوال را کشته باشد. آیا امکانش موجود است؟

ع. نورزاد- والله امکانش بخاطری موجود است که انسان هیچ چیزی نیست. یک آدمی که افتاده باشد در یک اطاقی که دونفر یا چهار نفر داخل شوند یک نفر هیچ چیز کرده نمی تواند"

خواننده محترم! بنا به گفته معروف "اگر در خانه کس هست، یک حرف بس است". تصور میکنم به مجرد خواندن این دیالوگ به این حقیقت پی بردید که آقای ملکیار همان مطالبی که در دل دارد بر زبان نورزاد می نهد تا از آن زبان بشنود. ملکیار چرا نمی پرسد که پس در میان ساعات چهار و هشت صبح نظارت این محبوسین وجیبه کی بود؟ آیا طبق معمول در آنجا پهره داری وجود نمی داشت؟ آیا در ساعات استراحت خودش گماشته طرف اعتماد برای ادامه نظارت نداشت؟ آیا محبس به صورت عام و این دهلیز و اتاق های زندانیان خیلی مهم سیاسی بطور اخص، چنان بدون محافظ گذاشته می شدند که هرکس بدانجا رفته میتوانست و حتی آدم هم کشته میتوانست؟ این محبس بود یا کاروانسرای؟ خاصه این بخش که متهمان تازه وارد یک قضیه بسیار جدی و خطیر که طرف توجه شخص رئیس جمهور نیز بود، در آن قرار داشتند چه گونه میتوانست مورد بی توجهی قرار داشته باشد؟ معمولاً درهای اتاق های چنین زندانیان تجریدی و همچنان درهای دهلیز مربوطه نیز مقفول میباشند. باورم نمی آید نورزاد آنقدر سبکسر بوده باشد که چنین جواب های دور از منطق ارائه نماید. اگر واقعاً اوست که چنین گفته است پس همان طوریکه قبلاً گفتم با او کار صورت گرفته، ترسانیده شده و برای جواب های فرمایشی آماده ساخته شده و چنان حرف هایی از او کشیده شده که نا فهمیده خودش را محکوم میکنند. اگر مصاحبه اولش را بدون تصرف نشر کنند، بر صحت قول من باور میکنید.

داود ملکیار بر نام هایی چون ضیاء، عظیمی و ستار به خاطری تمرکز نموده است تا ارتباطی میان آن ها و به ادعای ملکیار "قتل" میوندوال، به وجود آورد، ولی با تذکر این مطلب از جانب نورزاد که آمد و شد این اشخاص بنا بر امر وزیر دفاع قطع شده بود، رسیدن به هدف ملکیار باز هم به ناکامی مواجه میگردد.

مصاحبه ادامه دارد:

"د. ملکیار- شما در دفعه پیش، یاد کردید که شب آخر وضع میوند وال صاحب (پس از آوردن او از وزارت داخله به محبس) خراب بود، حالت تشنج و لرزش داشت. از درد شکایت میکرد و شما پرسانش کردید که آزار تان دادند؟ لت تان کردند او گفت که بلی. شما چه گفتید؟

(ببینید این ملکیار است که آن حالت را تمثیل میکند و از نورزاد انتظار تائید دارد)

ع. نورزاد- وقتی که او را آوردند، همان (وقت) شب من از طرف اطاق موسی شفیق آمدم. دیدم که او را نو آوردند. پرسان کردم که چطور هستین؟ گفت، که بسیار خراب. نالش میکرد.. گفتم که لت تان کردند. گفت، که هیچ پرسان نکو. وضعش خوب نبود"

د. ملکیار- در سر و رویشان زخم هم دیدید؟

ع. نورزاد- نی

د. ملکیار اما نالش میکردند؟ دفعه پیش این را هم گفتید که میوندوال صاحب سرپاهایشان ایستاده شده نمی توانستند، آیا او را برای راه رفتن کسی کمک کرد؟. (باز هم ملکیار یادش میدهد که چه باید بگوید)

ع. نورزاد. هان، هان. بلی"

مصاحبه اول نورزاد مصاحبه کننده را به هدفش نرسانیده با عصبیت و اتهامی نسبت به میوندوال، پایان یافته بود. با وجود زحمتی که کشیده بودند و او را برای یک مصاحبه دوم آماده ساخته بودند، سخنان صریحی در تائید آنچه ملکیار به دهنش می گذارد، نمی زند. مثلاً در برابر این سوال نورزاد از میوندوال که "لت تان کردند؟" جواب نورزاد از زبان میوندوال این بوده که "پرسان نکو". یا در مقابل پیش کردن این مطلب که گویا "سر پای شان ایستاده شده نمی توانستند" و آیا در چنین حالتی کمک می شدند؟ طبیعی بود که جواب باید بلی میبود. اما "نالش میکردند؟" هم جوابی نمی گیرد.

اما حالت بد میوندوال نه به علت کدام بد رفتاری یا بی احترامی از جانب هیأت تحقیق بوده بلکه ناشی از بحران روانی بود که برایش در آن شب، با مواجهه با واقعیت تلخ ادای شهادت توأم با عصبانیت و انزجار شاهد و شنیدن اعترافاتی چند، عاید گردیده بود که منجر به نوشتن اعترافش نیز شده بود. آن شهادت های حضوری و غیابی، واقعاً او را در "وضع خراب" قرار داده بود. چنانچه ادامه تحقیق آن شب بنا بر همین دلیل که او خودش اظهار داشته بود که حالتش بنا بر اظهارات تند و تلخ شاهد، ناگوار است و مطالبه استراحت نموده بود، گسسته بود. در باره گفتار شاهد که باعث برهم خوردن وضع روانی میوندوال شده بود در بخش بعدی تفصیل بیشتری با نقل آنچه در سال ۱۹۹۳ نوشته بودم، به مطالعه رسانیده می شود.

سوال بعدی مصاحبه کننده:

"د. ملکیار یکی از سوال هایی را مطرح می کنم که همیشه نزد خانمش موجود بود و پیش فامیلش موجود است. بعد از واقعه فوت میوندوال صاحب شما یگانه کسی بودید که هم در محبس بودید و هم در ولایت کابل. پرچمیهای که در آن وقت با پاچاگل سرباز و واحدی هیات تحقیق بودند و شکنجه میکردند، آیا در آن صحنه آخر نبودند و پای خود را کشیده بودند؟ و یا اینکه برای شان دیگر موضوعی نمانده بود کار خود را کرده بودند"

باز هم داود ملکیار بدون آنکه موردی داشته باشد، پای پرچمی ها را پیش میکشد و به جای مصاحبه شونده، این اوست که به نورزاد تلقین میکند که پرچمی ها شکنجه میکردند و توقع تائید دارد. اما از نورزاد درین رابطه جوابی دیده نمی شود - یا جوابی نداده و یا جواب مطابق میل نبوده کشیده شده است.

سوال اصلی و محور همه کنجکاوی ها باید در باره خودکشی میبود. به خاطری که مرگ در محبس اتفاق افتاده و اولتر از همه این مدیر محبس بود که ادعا داشت این یک عمل خود کشی بود. داود ملکیار به چه دلیلی چنین سوالی را مطرح نه ساخته است؟ چرا با او در همان گفت و شنود تصفیة حساب نکرده قوت منطق خود را در اعتقادش بر این که میوندوال به قتل رسیده است، به نورزاد نشان نداده است؟ چرا در باره مسئولیت او در حفاظت جان میوندوال و یا نقش او در کشتنش، پرسش هایی به عمل نیامده اند؟ تصور من این است که در آن مورد اگر کدام پرسشی هم مطرح کرده باشد، پاسخ دریافت شده به مذاق آقای ملکیار برابر نبوده، هدف وی را نشانه نه گرفته خواهد بود.

سوال های اساسی دیگر که باید پرسیده می شدند و با تمام اهمیت شان مطرح نشده اند عبارت اند از کنجکاوی در باره مرستیال. حرف های زیادی بود که باید با عیسی در میان گذاشته می شد. در باره چند روزی که مرستیال مصروف نوشتن اعترافاتش در درون سلولش بود، در باره اینکه کسی آزارش داده بود یا نه، در باره اینکه آیا ممکن بود در آن مرحله نامه ای به برادر زاده اش در درون زندان و یا به نذیر سراج در بیرون زندان بفرستد، درباره این که آیا دروازه اتاق او و همچنان از میوندوال مقفول میبود یا نه،...؟؟؟

آقای داود ملکیار خلاف ادعای اولیش، در پی کشف حقایق نه بلکه در پی تشکیل دوسیه بر سبک جورج بوش و تونی بلیر در مورد عراق بوده است. این نه یک کاوش علمی است، نه یک کار ژورنالیستیک و نه حتی یک صورت دعوی برای محاکم. این فقط دیده درایی و تحمیل نقاط نظرش بر دیگران به طریقه خصمانه است. زشت تر اینکه چنین گردآورده شده های بی بنیاد و جعلیات

ملکیار به عنوان «مدارک گره گشایانه»، از جانب آقای نصیر مهرین برای نگارش تاریخ به کار گرفته شده‌اند.

همان گونه که در ابتدا گفته ام باز هم تکرار میکنم که من با داؤد ملکیار و با تمام کسانی که به نحوی از انحا به سبب این واقعه آسیب دیده اند، احساس همدردی میکنم. من با محترمه پروین امینی دختر خان محمد خان مرستیال نیز که پیوسته مرا مورد فحش و استعمال الفاظ رکیک هم قرار میدهد، بیشتر احساس همدردی دارم به خاطری که او پدر مهربانش را از دست داده است؛ و خاصه که آنقدر از شکنجه مرستیال تبلیغ کرده اند که اگر من هم بجای او می بودم احتمالاً عکس العمل خشن تر نشان میدادم. صرف نظر ازین که توطئه کودتا صحت داشت یا دروغ بود، در هر دو حالت اگر شکنجه ای صورت گرفته باشد، مردود، قابل نکوهش و مستلزم نشان دادن عکس العمل میباشد. اما به هیچ وجه درست و منطقی نیست بر بنیاد اختلافات سیاسی به شکل مزورانه با بهتان و اتهام زنی ناروا هم واقعیت ها و حقایق تاریخی را واژگون سازند و هم جگرگوشه ها، وابسته گان و دوستان قربانیان حادثه را علیه کسانی که هیچ نوع تقصیر نداشته با صفای وجدان و باطن پاک با مراعات آخرین امکانات پیش آمد نیک و انسانی عمل نموده اند، تحریک نمایند.

(*) مهرین در بخش هشتم نوشته اش چنین نگاشته است:

"میوندوال نیز "خوش" است که از زجر شکنجه های بیشتر وارهیده و کم و یا بیش زنده می ماند. آن احساس "خوشی" میوندوال را به رغم آینده تاریک و نامعلوم، نخستین تماس با همسرش، مرهمی بر زخم ها و امیدی برای زیستن در زندان می شود. باید برایش گفته شده باشد که شما حالا می توانید ضروریات خویش را از خانه بخواهید. این پیام به او هم که بدون اجازه مقامات بالا میسر نبوده است، تا اندازه یی عملی می شود.

میوندوال عصر روز ۸ میزان به همسرش نامه می نویسد. با آوردن پیغام خانم سلطانه میوندوال و کتاب گاندی که شاید بخشی از آن را در ده روز پیش خوانده، آرامشی یافته است. میوندوال با طلب چند دست لباس، کتاب گاندی، و غیره ضروریات، در واقع برای خویش آمادگی ایام محبوسیت را میگیرد."

۱- Encyclopedia of death and dying, reference: Iserson, Kenneth V. *Death to Dust: What Happens to Dead Bodies?*

| 2nd edition. Tucson, AZ: Galen Press, ۲۰۰۱

۳- Livormortis

۴- Primary flaccidity

۵- ATP-ADT

۶- Rigormortis

۷- Secondary laxity (flaccidity)

۸- Algormortis

جناب ضیاء مجید طی نوشته ای تحت عنوان "کارنامه ئی دروغ و ابتذال" در شماره ۱۳۶ جنوری ۲۰۱۱ سایت کابل نات در رد نوشته های مهرین و ادعای نورزاد چنین نوشته است:

" . . . حوزه ئی وظیفوی من، منحصر به گارد ریاست جمهوری بود که در محافظت از رئیس جمهور و تنظیم ساختار نظامی و نیروهای دفاعی گارد، در برابر خطر احتمالی، خلاصه میشد در حوزه ئی کار من که هم قوماندانی گارد و هم نظارت از کار ریاست دفتر جمهوری را در بر میگرفت، حجم کار به اندازه ای زیاد بود که فرصت "سر خاریدن" دست نمیداد و بارها اتفاق میافتاد که چندین روز سپری میشد و من موفق نمیشدم حتا حمام بگیرم. بنا بر آن نه از لحاظ پرنسیب های کاری به خود حق نمیدادم که در کار دیگران مداخله نمایم و نه وقت آن را داشتم که به محبس و یا جریان تحقیق زندانیان سرکشی نمایم. لذا این استناد نصیر مهرین را در مصاحبه ئی داود ملکیار با عیسی نورزاد که من به محبس رفت و آمد میکردم ام عاری از حقیقت میدانم و به کلی رد مینمایم از جانب هم، داود خان چون به وجود اختلاف میان پرچمی ها و مرحوم میوندوال آگاه بود، وظیفه نگهداری و حفاظت از میوندوال را پس از دستگیری وی به قدیر نورستانی - قوماندان عمومی ژندارم و پولیس وزارت داخله سپرد. در این وقت عیسی نورزاد، خسریره ئی قدیر نورستانی، آمر محبس کابل بود. گرچه شایعه هایی بر سر زبان ها انداخته شد که میوندوال از سوی پرچمی ها به قتل رسانیده شده تا بار مسوولیت قدیر نورستانی و عیسی نورزاد سبک تر گردد، ولی این شایعه ها به هیچ وجه نتوانستند قدیر نورستانی و عیسی نورزاد را از تیررس اشتباه و شک کسانی که در امر تحقیق و محاکمه ئی متهمان کودتا دخیل بودند برطرف سازد. زیرا قدیر نورستانی و عیسی نورزاد، هردو مسوولان مستقیم نگهداری و حفاظت از میوندوال بودند که در این حالت اگر موضوع خود کشی منتفی باشد، امکان به قتل رسیدن میوندوال از طرف پرچمی ها ضعیف به نظر میرسد چون عیسی نورزاد بنابر مکلفیت وظیفه و مسوولیت مستقیمی که در مواظبت از میوندوال داشته، به باور من یکی از مهره های کلیدی است که به چند و چون قضیه (خودکشی یا قتل میوندوال) که در محبس واقع شده آگاهی دارد اما از آن جا که خود ریگ در کفش دارد و نمی تواند و یا نمی خواهد حقیقت را آفتابی سازد، با ارائه ئی دروغ هایی چون کشاندن پای دیگران، آنچه را که واقع شده است، مخدوش مینماید."

یادداشت این قلم: با حفظ احترامم به نویسنده، با این قسمت نوشته‌شان که "داود خان چون به وجود اختلاف میان پرچمی‌ها و مرحوم میوندوال آگاه بود، وظیفه نگهداری و حفاظت از میوندوال را پس از دستگیری وی به قدیر نورستانی - قوماندان عمومی ژندارم و پولیس وزارت داخله سپرد." موافق نبوده، آنرا تصور نویسنده می‌پندارم. احتمالاً داودخان از تفاوت نظرهای اطلاع‌داشته ولی آن تفاوت نظرهای یا اختلاف دیدگاه‌ها چنان هم نبوده که داود از آن ناحیه احساس ناراحتی کرده باشد. آنچه مسلم است قاعدتاً نگهداری و حفاظت از محبوسین وظیفه پولیس و مسئولین محبس بوده که قدیر خان در رأس آن قرار داشت و شاید بنا بر همین دلیل داودخان در مورد حفاظت میوندوال بر قدیر خان تأکید نموده خواهد بود. قابل تذکر است که برخلاف وضع امروز که محابس به وزارت عدلیه ارتباط دارند، در آن هنگام این مسئولیت از پولیس بود، و برخلاف امروز که وزیر داخله همه کاره و در رأس پولیس قرار دارد، در آن هنگام پُست قوماندان عمومی ژندارم و پولیس وجود داشت که در ساحت مسئولیتش از استقلال زیادی برخوردار بود.

بخش ششم

باز هم یک مصاحبه دیگر داؤد ملکیار! این بار "مصاحبه گره گشای" با صمد ازهر!

سال ها پیش، آقای داؤد ملکیار در تماس تلفونی با من با یک پیش آمدی که واقعاً نماینده گی از یک فرهنگ عالی میکرد، به مثابه یک انسان مهذب حالی داشت که در پی دریافت حقایق بوده به هیچ وجه در پی اتهام زنی خصمانه نیست و تقاضای همکاری نمود. من هم خالصانه هر آنچه در همان لحظات به یاد آوردم، برایش گفتم. ولی آنچه امروز روی کاغذ می آید، مصاحبه من نیست. فقط قسمت هایی از من اند با تحریفات؛ که مطالبی از آن به شیوه التقاطی بغرض سوء استفاده گرفته شده اند. این کار اگر از ملکیار است یا از مهرین، از هرکه است کار ناجوانمردانه و دسیسه آمیز است به هدف گمراه ساختن خواننده گان.

خوب است که من هنوز زنده ام و دروغ ها را افشاء کرده میتوانم، ولی آن عیسی نورزاد بیچاره دگر زنده نیست که راست را از دروغ بنمایاند.

تصور نمی کنم گفته باشم که فیض محمد، سیف الرحمن را لت و کوب میکرد. به خاطری که در حقیقت چنین نبود. من باید حقیقت را گفته باشم و آن چنین بود که چند نفر اعضای کمیته مرکزی در آن جا بودند. در ابتدا یک تن از اعضای کمیته مرکزی (غیر از قدیر و فیض محمد) با مشت و لگد به لت و کوب آغاز کرد. قدیر به کمک او شتافت و سپس از یکی از افسران حاضر خواست کار او را پیش ببرد.

سیف الرحمن که خلاف انتظارش با فریادها و مشت و لگد های پیهم مواجه شده بود، حواسش را باخته بود و از وارخطایی و ترس، به مخالفت با رژیم و توطئه کودتا اعتراف نموده گفت تماس من با پاکستان نه به خاطر جاسوسی، بلکه در رابطه به فعالیت ضد رژیم و پلان کودتا بود.

وقتی شما صحبت کسی را بریده بریده مطابق میل تان جدا کنید، از یکطرف بجای حقایق، اکاذیب را به خورد خواننده می دهید و از سوی دگر ماهیت و وزنه مصاحبه را صدمه میزنید. این عمل صرفاً به نفع نویسنده بد نیت بوده میتواند. هم در مورد بالا، هم در ارتباط با خان محمد خان و عبدالرزاق خان و همچنان در پیوند با تحقیق میوندوال، سخنانم به گونه ای بی مزه و بی ارتباط ساخته شده اند که تمام کسانی که مرا می شناسند فهمیده میتوانند که من به آن سیاق صحبت کرده نمی توانم.

من به قدیر نه گفته ام که چون میوندوال یک شخصیت بزرگ است، شما باید یک هیأت بزرگ تعیین نمایید. بلکه گفته ام باید هیأت باصلاحیت تر از لحاظ دانش حقوقی و سیاسی تعیین نمایید. چون همانطوری که قبلاً نوشته ام، به صحت اتهام باور نداشتیم، میخواستیم پای خودم را از تحقیق بکشیم. به همین هدف این پیشنهاد را بعمل آوردیم. با تأسف که او باز هم انگشت انتخاب بر من گذاشت. تلاش کردم درین مورد از فیض محمد کمک بطلبم، ولی موفق نشدم او را به تنهایی گیر آورم.

برای فهم درست مطالبی که در رابطه به تحقیق میوندوال در مصاحبه ام گفته ام، بخشی از آنچه را که در سال ۱۹۹۳ در جواب اتهامات نشر شده توسط مصطفی رسولی، نگاشته بودم تقدیم میدارم. قابل یادآوری است که مصطفی رسولی آن اتهام نامه را در "مجاهد ولس" منتشر ساخته و با افزودن دشنام های رکیک از کانال آزاد هامبورگ، که آقای حیدر اختر گرداننده آن پروگرام هنوز هم به آن خدمت بزرگش می بالد، به خوانش گرفته بود. جواب من اساساً برای تلویزیون تهیه گردید و آنرا از کانال آزاد شهر کاسل طی پروگرامی به نام "هنداره" به گرداننده گی خودم، منتشر ساختم. نه آنگونه که مدعیان آنرا برنامه توده ای های کاسل تبلیغ کرده اند. بعداً عین متنی را که وضاحاً خطابه و تلویزیونی بود در "مجاهد ولس" نیز به نشر رسانیدیم. قسمت پایانی آن نوشته که در توضیح چگونه گی تحقیق میوندوال بود، چنین است:

" . . . آقای میوندوال در آغاز دوره ریاست دولت آقای محمد داؤد متهم به سازمان دادن کودتا شدند. هیأت تحقیق را آقای عبدالقدیر قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس تعیین کردند که یکی از آنها من بودم. وقتی اسناد و دلایل علیه آقای میوندوال را مطالبه کردم، آقای عبدالقدیر گفتند: تحقیق را آغاز کنید، اسناد و دلایل بعداً در اختیار شما قرار داده میشود.

من که از تکالیف صحی آقای میوندوال آگاهی داشتم، می ترسیدم کوچکترین آزردگی شان منجر به کدام تکلیفی مثلاً حمله قلبی نشود. به همین علت به بقیه اعضای هیأت تحقیق هم توصیه کردم با ادب و با ملاحظه باشند و حتی با صدای بلند با ایشان صحبت نکنند.

من معتقد بودم که چون آقای میوندوال یک شخصیت شناخته شده کشور استند، کشورهای دیگر جهان نیز موضوع را تعقیب و در جریان محاکمه شان علاقه مندان زیاد، منجمله ژورنالیستان خارجی، هم حضور خواهند یافت. لذا تحقیق باید چنان دموکراتیک، انسانی و مطابق موازین حقوقی بین المللی صورت گیرد که نه تنها جای انتقاد و انگشت گذاشتن وجود نداشته باشد، بلکه در محکمه مورد تمجید خود آقای میوندوال نیز قرار گیرد.

به همین مناسبت بود که وسیله ثبت آواز (تیپ ریکاردر) آشکارا بالای میز گذاشته شد و به آقای میوندوال توضیح گردید که تمام صحبت ها ثبت میگردند. چون دلایلی در اختیار ما گذاشته نه شده بود، شب اول تحقیق را با صحبت های عام سیاسی گذشتاندیم. ایشان را با احترام کامل با ضمیر جمع (شما)، جناب صدراعظم صاحب مورد خطاب قرار میدادیم. برای آنکه مورد مواخذة مقامات واقع نشده باشیم، صرفاً در اواخر صحبت آن شب با احترام کامل از اتهامی که به ایشان نسبت داده شده بود یادآوری گردید، که آقای میوندوال آن را رد نمودند.

جریان ثبت شد و کدام تحقیق تحریری بعمل نیامد.

بعد از آن شب تا دو هفته از فراخوانی آقای میوندوال برای تحقیق خودداری ورزیدم، و در مقابل اصرار قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس، مطالبه ادله میکرادم. تا آنکه گفتند متهمین دیگر اعترافاتی کرده اند و حاضر اند علیه میوندوال شهادت دهند.

آقای میوندوال بعد از دو هفته بار دوم برای تحقیق آورده شدند. اعترافات ثبت شده را شنیدند ولی آنرا قبول نکردند و شهادت رویاروی را مطالبه نمودند.

یکی از متهمین را که قبلاً اعتراف نموده بود، به عنوان شاهد آوردند. این متهم یک افسر جوان بود، با احساسات و بر افروخته گی صحبت می نمود. تمام غیظ و غضب او متوجه آقای میوندوال بود. او با فریاد غضب آلود بر آقای میوندوال می تاخت و میگفت: تو همه لذایذ زنده گی را چشیده ای، سفارت ها، وزارت ها و صدارت را گذشتانده ای، هیچ آرمانی در دلت باقی نمانده، تو غم اولاد و فرزند نداری تا از دل ما بیایی. چرا مرا که تازه به زنده گی آغاز کرده ام و یک طفل سه ماهه دارم از راه کشیدی و بیچاره ام ساختی؟!

درین اثنا خواست بر آقای میوندوال حمله کند، من و یکی دیگر از مستنطقین که میان آن دو حایل بودیم، او را محکم چسپیدیم و از اتاق بیرونش کردیم.

همه این جریان در تیپ ریکاردی که روبروی آقای میوندوال گذاشته شده بود ثبت گردیده است، و خداکند حوادث اخیر کشور این اسناد را از بین نبرده باشد.

با شنیدن حرف های افسر، آقای میوندوال در یک سکوت طولانی فرو رفتند. ما هم از ترس آنکه مبادا به حمله قلبی دچار شوند، همه ساکت ماندیم. تا آنکه خواهش کردند به تشناب رهنمائی شوند. تشناب در گوشه اتاق قرار داشت. آنقدر طولانی در تشناب ماندند که ما همه به تشویش دچار شدیم.

بالآخره زمانی که یکی از مستنطقین خواست دق الباب کند، در همان لحظه در باز شد و آقای میوندوال از تشناب خارج شدند. به مجرد نشستن یک ورق کاغذ خواستند و در آن بصورت مختصر مسئولیت کودتا را بعهده گرفتند. کسانی که اعترافات را در جراید خوانده اند، به یاد خواهند داشت که اعتراف اول بدون سوال است و بعد از آن چند سوال تحریری بعمل آمده و در مقابل آن آقای میوندوال جواب شان را نوشته اند.

آقای میوندوال که درک کرده بودند بعد از قبول مسئولیت کودتا، سوالات تحقیق دامنه طولانی خواهد داشت، رو به من نموده اظهار داشتند: خیلی احساس خسته گی میکنم. این جوانک غضب آلود اعصابم را بهم زد. خواهش میکنم اجازه دهید امشب استراحت کنم و فردا به سوالات دیگران اگر داشتید پاسخ گویم من بلا فاصله قبول کردم، و مسئولین انتقال محبوسین ایشان را بار دیگر به محبس بردند.

فردای آن شب هنوز در منزل خواب بودم که بیدارم کردند و گفتند قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس آمده است. وقتی از منزل برآمدم قوماندان مرا به موتر خود سوار نمود و در راه وزارت داخله برایم گفت که میوندوال خودکشی کرده است.

با شنیدن این فاجعه مغرم داغ شد. نمیدانستم چه بگویم؟

قدیر خان پرسید: چه کنیم؟

گفتم: اولتر از همه برویم محل واقعه و چگونگی خودکشی را ببینیم.

قدیرخان گفت: من رفته بودم، همه چیز را دیدم. با استفاده از کمر بند کت خواب و روجایی در کلکین کوچک اتاق خود را آویخته است.

من که نمیتوانستم اصرار ورزم که من هم حتماً آنجا را معاینه کنم، گفتم خوب خواهد بود یک هیأت طب عدلی مرکب از چندین طبیب بشمول اطبای خارجی، جسد و محل حادثه را معاینه و نظریه بدهند.

قدیر خان گفت: طب عدلی را فرستاده بودم، نظریه خود را داده اند.

گفتم: بهتر بود ژورنالیستان، به شمول ژورنالیستان خارجی به آنجا برده می شدند.

قدیر خان چند فحشی نثار ژورنالیستان نمود و نظر مرا رد کرد.

بعد از آن بود که با سراسیمه گی در جراید "از اعتراف تا انتحار" را نشر کردند.

به جرأت میتوانم بگویم که مرگ آقای میوندوال، هم بحیث یک ضایعه برای کشور مایه تأثرم شد، و هم از لحاظ این که پلان کرده بودم یک تحقیق بی مثال دموکراتیک را عرضه کنم و تا پای جان از حقیقت نگذریم، اندوهگینم ساخت.

من همیشه به تقوی، وطن پرستی و راستکاری خود افتخار داشته ام، و این یگانه توشه زنده گی من است. همواره با سیاست زور، افراط و مداخله اجانب مخالف بوده ام. بنا بر عدم توافق با سیاست داؤدخان و همکارانش بعد از یک سال مستعفی گردیدم، که تا پایان آن دوره بیکار ماندم.

هموطنان محترم!

با ذکر جریان فوق، این سؤال ایجاد میشود که: در حالی که آنجا رئیس دولت و صدراعظم، کابینه و کمیته مرکزی داؤد خان وجود داشت، و من نه وزیر بودم نه عضو کمیته مرکزی، نه قوماندان و نه مدیر محبس؛ چرا چنین اتهامی به من نسبت داده میشود؟ قوماندانان با صلاحیت و خودسر قدیرخان بود و مدیر محبس هم یازنه یا خسبره او بود. با وجود اختلاف شدیدی که با قدیرخان داشتم، نمیخواهم او، یا مدیر محبس را که به نظر من انسان خوب بود، متهم بسازم. اما میخواهم وضاحت دهم که محبوسین سیاسی مستقیماً تحت نظر ایشان بودند و جز ایشان یا گماشته گان شان کسی دیگری نمیتوانست حتی از احوال آنها اطلاعی داشته باشد.

من تا کنون هم دقیقاً نمیدانم که آیا این حادثه واقعاً یک انتحار بود یا قتل. اما اگر جنایت قتل موضوع بحث باشد چرا سؤال متوجه رهبری رژیم و مهره های اساسی آن نمیگردد تا من، که عدم توافقم با سیاست رژیم به همگان معلوم بود؟! با تمام احترام و خاطرخواهی که نسبت به آقای میوندوال بعمل آورده ام، شاید یگانه گناه من این باشد که امضای من هم در پای اوراق تحقیق وجود دارد و یگانه امضائی است که ساده و خوانا است.

جای تأسف عمیق است همان طوری که در داخل کشور در نتیجه نفاق، زنده گی و هست و بود مردم، آبادی ها و هزینه های فرهنگی برباد فنا رفته میروند، در خارج کشور هم به جای آنکه از حوادث عبرت گرفته شود و به حیث افغان در جهت ایجاد نظر همگانی برای نجات کشور و آبادی آن تلاش صورت گیرد، هنوز هم کسانی برآورده ساختن منافع و خودخواهی های شان را در توهین و تحقیر

دیگران و تخریش کرامت انسانی شان مضمحل میدانند و به جای اتفاق در جهت افتراق، سعی می ورزند. چنین اشخاص تلاش مذبحخانه برای جعل کردن تاریخ به خرچ میدهند و بدون آنکه متوجه باشند طبل رسوایی خود را می کوبند.

این بود هموطنان محترم عر ایض این جانب خدمت شما!

یقین کامل دارم هموطنان محترم خداوند را حاضر و ناظر دانسته قضاوت بی طرفانه به عمل خواهند آورد.

خداوند یاور و ناصر هموطنان باد! " (۱)

در آن زمان، هنگام نوشتن متن بالا، اسنادی، و کم از کم اعترافات منتشر شده در جراید وقت، هم در دسترس نبود، و گذشت برهه نسبتاً طولانی زمانی موجب اشتباهات غیر مهم که بر ماهیت و چگونه گی قضیه اثری ندارند، هم در نوشته بالا و هم در مصاحبه با ملکیار، صورت گرفته که درینجا به تصحیح آنها می پردازم:

فاصله زمانی میان دیدار اول و دوم با میوندوال، دو هفته نه بلکه در حدود یک هفته بوده است؛

دیدار ما با میوندوال دو بار نه بلکه سه بار بوده (بشمول شب اول که تحقیقی در ارتباط قضیه به عمل نیامده بود) ؛

در شب آخر، اعترافات ثبت شده دگران را نیز بعد از روبرو شدن با شاهد شنیده است؛

و در وسایل بکار گرفته شده برای خودکشی نیز اندک تفاوتی دیده میشود: اعلامیه دولت از پارچه نیلونی، کمربند، کوت خواب و نکتایی نام برده اند.

در اظهارات من در باره خان محمد خان نیز در مصاحبه فوق الذکر، زیادی و کمی به وجود آورده اند، بهتر است آن جریان را به صورت کامل حکایت نمایم:

در اثنای عبورم در دهلیز، چشمم از ورای دروازه باز رأساً با چشم خان محمد خان مرستیال، که در آن اتاق زیر تحقیق قرار داشت، تصادف کرد. بنا بر سابقه شناسایی و احترامی که به شخصیت او داشتم، نتوانستم بدون سلام و احوالپرسی بگذرم. بعد از سلام و تعارفات نشستیم و از احوالش جويا شدم. شکایت نمود. پرسیدم چه شده مگر با شما بد رفتاری بعمل آمده؟ با دستش به گوشه اتاق که در

آن چند دانه خمچه خشکیده قرار داشت، اشاره نمود. رو به مستنطق نموده پرسیدم مرستیال صاحب رالت و کوب کرده اید؟

مستنطق گفت: قطعاً به مرستیال صاحب کسی آزاری نرسانیده، در اتاقی که معمولاً در شب های گذشته تحقیق میکردیم، امشب مصروف بود و این خمچه ها همین جابودند و به ما تعلق ندارند. در عین وقت رو به مرستیال نموده پرسید شما را کی و چه وقت لت کرده است؟

مرستیال گفت نه، هنوز که لت نکرده اند، مگر آن چوب ها برای چیست؟

گفتم مرستیال صاحب شما شخصیت بزرگ کشور ما استید. کسی به شما بی احترامی نخواهد کرد. شمارا همه به صفت یک جنرال ممتاز و قوماندان برجسته اردوی افغانستان می شناسند. شما به حیث یک شخص هوشیار، با تدبیر، مصمم و شجاع شهرت دارید.

به همین منوال حرف های زیادی در وصف شخصیت و مقام مرستیال در اردو و در جامعه اظهار داشتم که به یاد آوردن آن دشوار است. سپس با در نظرداشت روان مرستیال صاحب بسوی طرح مسأله رفتم. در ادامه صحبت تذکر دادم که:

شخصیت ها و قوماندان هایی چون شما در همه جا در دفاع از کشور و منافع آن قرار داشته و به همین منظور چه بسا فرماندهی جبهات رزمی را بر دوش می داشته باشند. اما نتیجه همیشه به نفع این قوماندانان نمی باشد. گاه اتفاق می افتد که شکست می خورند. در چنین حالتی این قوماندانان لشکر را گذاشته فرار نمی کنند. بلکه با همان شجاعتی که جنگیده اند، حقیقت تلخ شکست را پذیرفته، قطعه نظامی شان را به قوماندان دشمن تقدیم و شمشیر یا تفنگچه کمری شان را به علامت تسلیمی، به قوماندان دشمن تسلیم میکنند. من مطمئنم جناب شما هر تصمیمی که گرفته بودید، به فکر و تصور شما به خاطر بهبود وطن بوده و به خاطر آن تلاش ورزیده خواهید بود. اما نتوانستید به هدف برسید. شناختی که از شما دارم، شما از آن قوماندانانی استید که تلخی شکست را پذیرفته با شجاعت تمام همه چیز را بازگو میکنید.

مرستیال گفت ایکاش همه کس مثل شما فکر و برخورد میکرد. سپس با شکوه از ینکه داؤدخان خورد ضابطان و بچه گک های بی تجربه را دور خود جمع کرده، از خطر بربادی کشور سخن گفت. در ادامه این سخنان از ضرورت تغییر این اوضاع و تماس ها و اقداماتی که درین راستا به عمل آورده به تفصیل سخن گفت.

مستنتق تقاضا داشت مرستیال همه چیز را تحریری بنویسد. مرستیال به نوشتن آغاز نمود. ولی بعد از نوشتن چند سطر، با تردد از نوشتن توقف کرد و رو بمن نموده گفت: میترسم نام بیگناهی را به تصور آنکه با ما بوده، بنویسم و باعث گردن بسته گیم گردد. خواهش میکنم مرا چند روزی وقت و مهلت بدهید تا با تفکر و سنجش اقدامات و نام های آنهایی را که شریک راه و راز ما بودند به تفصیل بنویسم. برای مستنتق گفتم اعترافات شفاهی مرستیال صاحب ثبت شده و خود مرستیال صاحب هم از آن کسانی نیست که از حرف خود برگردد، برایش فرصت بدهید تا در زندان همه چیز را بنویسد. مرستیال تقاضای قلم و مقدار کافی کاغذ را نمود که در اختیارش قرار دادند.

در اثنايي که آماده انتقال بسوی محبس بود و با ما خدا حافظی میکرد، یکی از اعضای کمیته مرکزی، از جمله کسانی که گاهی هم غیرحاضر نمی شدند، سر رسیده با تشدد در باره اعتراف یا انکار مرستیال پرس و پال کرد و بعد از فهمیدن این که اعترافش را هنوز تحریری ننوشته است، به راه اندازی سر و صدا و تهدید مرستیال پرداخت. به سختی توانستم او را بیرون اتاق برده از اراده بدرفتاری منصرفش گردانم. برین نقطه در بخش بعدی هم تماسی دارم.

اما مرستیال در جریان یکی دو روزی که در زندان به نوشتن جریان قضیه پرداخته بود، اوراق زیادی را سیاه کرده لست طولانیی را از همراهان کودتایش روی کاغذ آورده بود. شمار اوراقی که او پشت و رو نوشته بود دقیقاً بیادم نیست، اما ذهنم درین ارتباط همیشه بسوی تعداد کم یا بیش دوازده ورق میروود (برین شمار تاکید نمی ورزم، چون متیقن نیستم).

بدین گونه مرستیال بدون اذیت شدن اعتراف نمود. آنهم چه اعتراف مبسوطی! گرچه بعد از آن صحنه، مرستیال را نه دیده ام اما منطق سالم حکم میکند که پس از آنهمه اعترافات، دگر جایی و دلیلی برای اذیت شدن باقی نمی ماند. اگر بعد از آن، به احتمال بسیار ضعیف و دور از منطق گاهی مورد اذیت و شکنجه قرار گرفته باشد، بنا بر ناموجه بودن، صرفاً عمل سادیستی تواند بود نه یک عمل معمول استبدادی به خاطر حصول اعتراف.

ولی این سوال باقی است که مرستیال چرا به این گونه اعتراف دست زد؟

آیا همان صحبت من، بزرگ سازی و به اصطلاح تحریک رگ بلند پروازی و قهرمانیش سبب شد خود را در مقام قوماندان شکست خورده جبهه احساس کرده، سند مفصل تسلیمیش را امضا نماید؟

آیا مواجه شدن قبلیش با برخی از اعترافات کسانی که در اثر اعتراف مولوی سیف الرحمن، دستگیر گردیده بودند، و تصور اینکه دولت از جزئیات قضیه آگاهی کامل دارد، نقشی داشته است؟

آیا از خشونت و بی آبی احتمالی هراسید؟

آیا با نشان دادن همکاری، امید ترحم و علی الاقل تخفیف مجازات را داشت؟

شاید تمام این احتمالات با تفاوت درجات، در اتخاذ چنین تصمیمی نقش داشته بوده باشد.

گمان من بیشتر به اینسو هم میرود که او تقاضای مهلت به بهانه دقت در بازنویسی ماجرا و نام ها را اصلاً بخاطر دفع الوقت و داشتن وقت کافی برای سنجش در تصمیم گیری – نوشتن یا انکار و مقاومت – بعمل آورده بود. احتمالاً بعد از سبک و سنگین کردن جوانب مختلف قضیه، بشمول اعترافات یکعده و از همه مهمتر ثبت اعتراف خودش که در اثر عوامل بالائی آنآ به آن مبادرت ورزیده بود، او را به این نتیجه رسانیده خواهد بود که چاره ای جز نوشتن اعتراف ندارد. آن اعترافات را احتمالاً به دلیلی به آن گسترده گی نوشته که ترس داشته مبادا کسی از آن جمله گرفتار و اعتراف کرده باشد ولی در لست او قلمداد نشده باشد. امری که باعث ایجاد شک در مورد راست گویی او گردد.

داؤد ملکیار در همین "مصاحبه گره گشایش" با من، این سوال را نیز طرح میکند:

"د. ملکیار: حاجی فقیر وکیل سابق جلال آباد در یک مصاحبه با جریده بی درین پاکستان درین اواخر گفته که وقتی او را با سیف الرحمان وکیل شنوار در داخل وزارت داخله بردند، اولین سیلی به روی سیف الرحمان از طرف صمد ازهر زده شد. این همان روزی است که شما قبلاً گفتید که شاهد لت و کوب توسط قدیر و فیض محمد بودید. معلوم میشود که شما همه چیز را نمی گوئید. چگونه میشود به دیگر گفتار تان اعتماد کرد؟ و اینکه شما میگوئید در مورد میوندوال از لت و کوب شکنجه کار نگرفتید، قابل شک و تردید است.

صمد ازهر در حالی که عصبی و ناراحت شده میگوید: شما هم مثل فاروق تمیز سوال می کنید. و میخواهید مرا محکوم کنید."

این ادعای حاجی فقیر که گویا او با سیف الرحمن یکجا به وزارت داخله آورده شده بود، از بنیاد غلط است. زیرا سیف الرحمن در ابتدا تنها آورده شده بود و همراهی نداشت و حاجی فقیر و دیگران پس‌انتر در نتیجه اعترافات سیف الرحمن و مرستیال گرفتار گردیده بودند.

در مورد قدیر و فیض محمد قبلاً توضیحات ارائه گردیده است. اما در مورد ناراحت شدن خودم، ملکیار راست میگوید. این در مرحله ای واقع شد که صحبت ملکیار از آن حالت اولی که قبلاً از آن تمجید نمودم، خارج شد و من نه با همین جمله، ولی با افاده بهتر ازین، متوجهش ساختم که همچون فاروق تمیز سوال نکند. فاروق تمیز باری زمانی که در هند سفیر بودم بعد از آنکه سید محمد گلابزوی سفیر افغانستان در مسکو تقاضای مصاحبه اش را با خشونت رد کرده بود، بمن تلفون زد و تقاضای مصاحبه تلفونی نمود، که فی المجلس در همان تماس اولی با او مصاحبه انجام دادم. سوالاتش معمولاً خارج از دایره نزاکت و ادب ژورنالیستی بود و تلاش میکرد مرا عصبی بسازد. اما من تا به آخر خونسردیم را حفظ کرده به تمام سوالاتش پاسخ ارائه نمودم. در مراحل پیش از پایان مصاحبه برایش گفتم سخنان ته و بالا زیاد زدید، کاش جرأت میداشتید این مصاحبه را بصورت کامل پخش میکردید. او با کاکه گی وعده سپرد و چنان هم کرد. اما با یک تفاوت، که هنگام معرفی من برای شنونده گان رادیویش، با نیش زهرآگینش مرا بحیث قاتل میوندوال معرفی کرد.

در مورد مرگ میوندوال، من نگفته ام که "شما تنها ملامتی را بر پرچم نیندازید". گرچه کلماتم را عیناً به یاد ندارم اما افاده ام یقیناً این بوده که تلاش شما این است که ملامتی را بر پرچم بیندازید. این پیوند کلمه "تنها" قصدی و با سوء نیت صورت گرفته و جزئی از همان تصرفات، دست کاری ها و جعل کاری ها میباشد. ملکیار خواسته است با اضافه کردن همین کلمه، عنوان کند که گویا من افاده کرده ام که پرچم ملامت است، مگر درین ملامتی تنها نیست. این را میگویند لفاظی و بازی با کلمات!

"د. ملکیار: چگونه ممکن است شخصی که قصد خود کشی دارد، در آخرین شب زنده گی خود مطابق نامه یی که از او در اختیار ما قرار دارد و توسط عیسی نورزاد به خانم میوندوال داده شده بود، بر علاوه چند جوهره پیراهن و تنبان، بالاپوش خواب و غیره، ویتامین، کتاب گاندی، پنجصد افغانی . . . خواسته بود، قصد خود کشی داشته باشد؟ خود کشی شخصی را که برای مدت طولانی آمادگی

زندان را می گیرد، چگونه میتوان قبول کرد؟

ص. ازهر: من هم درین مورد شک دارم."

این نامه که در آن نُه بار کلمه "مکرر" و نُه بار امضا شده است، حالت بحران روانی میوندوال را نشان میدهد. برای او مسلم است که تحقیقات دوام میکند و شاید مدتی در زندان باقی بماند. به همین دلیل بعضی ضروریاتش را از فامیلش خواسته است. با توجه به تاریخ نامه (۸ میزان) معلوم است که نامه در روز اخیر، قبل از آنکه در شب آن روز برای بازجویی به وزارت داخله برده شود، نوشته شده است. این همان شب بازجویی است که میوندوال با شاهد زنده احساساتی و عصبانی و با اعترافات ثبت شده مواجه گردیده بود – مواجهه ای که وی را در بحران کامل روانی برده بود. او که یکبار در تشناب خیلی دیر کرده بود بدون شک در آن خلوت در جستجوی یافتن راه و تصمیم گیری بود؛ که بعد از آن اعترافاتی را بصورت موجز نوشت. اما برای تصمیم گیری قدم های بعدی به وقت احتیاج داشت، که آنرا تقاضا نمود و برایش داده شد. احتمالاً از اعترافش که تحت آن تهیج ناشی از دیدن و شنیدن شهادت ها بعمل آمده بود، بازگشت نموده نمی توانست، عاقبت کار را دانسته تصمیمش را اتخاذ نموده خواهد بود.

کدام اظهاری اگر در مورد عبدالرزاق خان نموده ام، تفصیلش ازین قرار است: روزی هنگام عبورم از دهلیز دیدم دو تن از افراد پولیس، وی را به دروازه اتاق بازجویی رهنمایی میکنند. من که در آن نزدیکی در برابری او قرار گرفته بودم، با اشاره چشم و ابرو برایش ادای احترام کردم. این حرفش را که آهسته تلفظ کرد شنیدم: "ناجوان!؟"

او شخص محترم و از خویشاوندان و دوستان فامیل ما بود. خیلی دلم میخواست احوالش را ببرسم و کمکی برایش بکنم. مگر از یکطرف بالایی ها از ارتباط فامیلی ما اطلاع داشتند و فضا و اتموسفیر چنان گشته بود که هرکس از سایه خود می ترسید. هیچ کس مطمئن نبود که تا لحظه دگر در قطار متهمین قرار نداشته باشد. باری در یک حالت نسبتاً خودمانی، قدیر خان که معمولاً مرا رئیس صاحب و گاهی استاد هم خطاب میکرد، گفت:

استاد! خویش های تان هم علیه ما توطئه میکرد، – این عبدالرزاق خان رامیگویم.

گفتم: تازه که گرفتار نشده، در گروپ اول دستگیر شده است.

درین لحظه خواستم با استفاده از موقع نبضش را دریابم. در ادامه سخنانم افزودم:

فرصت نیافته ام تا یکبار می دیدمش.

قدیرخان با ظاهر دلسوزانه نسبت به من، گفت: "به شما مشوره میدهم از او دور باشید. گرچه شما را خوب می شناسم، ولی دهن کسان دگر را گرفته نمی توانیم".

به همین دلیل بود که حتی از نزدیک دیده نتوانستمش و گله اش برای دایم ماند.

داؤد ملکیار می نویسد:

"بر اساس اطلاعات ارایه شده از طرف صمد ازهر، اعضای هیأت تحقیق ازین افراد که نام شان را به خاطر دارد، تشکیل یافته بود:

صمد ازهر، فاروق یعقوبی، نصرالله عمرخیل، نبی قوماندان اکادمی پولیس، سید کاظم، نعیم ترافیک، حفیظ الله رئیس ترافیک، باقی سیاه، عبدالله همکار و همایون بها.

ازهر، این معلومات را نیز می افزاید، که در جریان تحقیق، سید عبدالاله، عبدالحمید محتاط، غوث الدین فایق، غلام حیدر رسولی، محمد حسن شرق، پاچا گل وفادار و برخی دیگر، برای دیدن صحنه های تحقیق و شنیدن صحبت ها میامدند. وی حسن شرق را که در آن روز ها به دیدن قدیر آمد ه بود، نیز دیده است، اما داخل اطاق او نشده بود."

در مورد لست هیأت تحقیق، نام هایی که ذکر شده نه تنها همه نام ها نیست، بلکه لست اصلی میتواند چندین برابر باشد. این نام ها دفعته در همان لحظه صحبت تلفونی به یادم آمدند. اگر نام عبدالله همکار را در آن زمره گفته باشم، اشتباه بوده او در تحقیق این قضیه عضویت کدام هیأت را نداشت. نسبت این اشتباه از جناب همکار معذرت میخواهم.

به توجه مصاحبه کننده می رسانم که اصلاً در سرشت من این خاصیت وجود ندارد که کسی را با پسوند یا القاب تحقیرآمیز نام ببرم. اگر از باقی نام گرفته باشم مطمئناً او را باقی سیاه نه نامیده ام. علاوهً او به این لقب شناخته هم نمی شد.

من از شماری از اعضای کمیته مرکزی که برای دیدن و مداخله در تحقیق می آمدند نام برده ام. اما نگفته ام که محمد حسن شرق هم به اتاق های تحقیق می آمد. در اثر سوال مشخص ملکیار در باره دکتور شرق، آنچه در مورد او گفته ام همان است که در جمله اخیر ملکیار ذکر شده است، نه بیشتر از آن.

مصاحبه کننده از زبان من چنین ادامه میدهد:

"ازهر در رابطه با مرگ محمد هاشم میوندوال، میگوید: اگر میوندوال کشته شده باشد، باید توسط کسانی کشته شده باشد، مانند بچه گک های خورد و کوچک که دور داوود خان را گرفته بودند. از

وجود اشخاصی مانند میوندوال، خان محمد خان مرستیال، جنرال ملکیار و جنرال ناصری و دیگران می ترسیدند، که روزی جای شان را نگیرند و ازین رقیب های آینده تشویش داشتند"

این سخنانم در پاسخ به اصراری بود که ملکیار مرگ میوندوال را خودکشی نه بلکه قتل میدانست و می پرسید که اورا کی کشته است؟ پاسخ من اکنون هم همان است که اگر با یک فرضیه نیم درصد میوندوال کشته شده باشد، قاتل یا قاتلین باید از کسانی بوده باشند که مقام های بالا را بدون داشتن استحقاق بدست آورده بودند و احتمالاً از آن ترس داشتند که مبادا روزی داؤدخان بار دگر به آن "یاران ضعیف النفس" (۲) رو آورد و این به اصطلاح خان محمد خان، خورددضابطان و بچه گک ها، مقام های خود را از دست دهند.

مصاحبه بعدی که انتشار یافته است چند جمله مختصر است که از زبان دکتور شرق نقل گردیده است. صرف روی یک جمله آن نظری داشتم که قبلاً تقدیم شده است. آن جمله چنین است:

"در رابطه با مرگ میوندوال حسن شرق میگوید: اگر میوندوال خود کشی نکرده باشد، در آن صورت داؤود خان او را کشته. در غیر آن چنین چیزی بی بازخواست نمی ماند"

مصاحبه کننده آنقدر دکتور شرق را به ستوه آورده و از فحوائی جمله فهمیده می شود که دکتور شرق این جمله را با عصبانیت تمام ادا کرده است. گرچه آقای مهرین چندین بار این استنباط کج خود را که گویا دکتور شرق داؤدخان را قاتل میداند، به تبلیغ گذاشته است، اما کور هم میداند که دلدۀ شور است. هر انسان با منطقی معنی این گفتار را میداند. فهمیده شده میتواند که دکتور شرق بر خودکشی میوندوال اصرار ورزیده و مُبلغ محترم آن بخش مصاحبه را قطع و با همان روش آشنای التقاطیش همان جمله ای را که به زعم خودش قابل استفاده دانسته شده، نقل کرده است.

معنی جمله دکتور شرق چه چیزی غیر ازین بوده میتواند که میوندوال خودکشی کرده است. داؤدخان کاملاً مطمئن بود که میوندوال خودکشی کرده ورنه مورد بازخواست او قرار میگرفت. اگر کسی به این باور ندارد، معنایش صاف و ساده اینست که گویا داؤد خان او را کشته است.

من این توضیحات را بجای دکتور شرق، نه بخاطر دفاع از ایشان، بلکه بازهم فقط بخاطر برهنه ساختن شیوه "پژوهش" آقای مهرین، ارائه داشتم.

در ادامه توسل به "مصاحبه های گره گشا" نوبت میرسد به اظهارات آقای صدیق واحدی. بیایید اولاً نگاهی بیندازیم بر آنچه از نام او منتشر شده است:

"صدیق واحدی: من یگانه پولیس تعلیم یافته خارج بودم، که بعد از اطلاع از مرگ میوندوال به محبس دهمزنگ رفتم. وقتی داخل اطاق او شدم به من گفتند که او خود کشی کرده و خود را در چار پای بوریایی غر غره کرده.

اولین چیزی که دیدم، جسد میوندوال بود، که به روی زمین افتاده بود. او در پهلوی یک چارپایی بوریایی قرار داشت. چارپایی روی چار پای خود قرار داشت. ارتفاع چارپایی از روی زمین بیش از نیم متر نبود. فوری به این نتیجه رسیدم که این نا ممکن است و او کشته شده است. گفتم چطور ممکن است شخصی در پهلوی چارپایی با ارتفاع نیم متر که امکان آویزان شدن از آن نباشد، و وزن انسان بالای زمین باشد، غر غره شده میتواند؟ گفتم این ناممکن است.

د. ملکیار: این نظر تان را با صدای بلند گفتید و یا در دل تان گفتید؟

ص. واحدی: به دیگران گفتم که در آنجا بودند.

د. ملکیار: آیا این نظریه را در راپور تان هم نوشتید؟

ص. واحدی: درست به یادم نیست. چون نوشتن این چیز ها کار آسانی نبود.

د. ملکیار: پس این عکس هایی که از کلکین گرفته شده بود. و در آن روی جایی سفید را بسته بودند، و در پائین آن از کمر بند بالاپوش خواب حلقه ساخته شده بود، شما اطلاع دارید؟

ص. واحدی: من هیچ چیزی در کلکین ندیدم. و میوندوال دور از کلکین در پهلوی چار پایی بود.

د. ملکیار: ممکن است تبصره شما در آن موقع، کسانی را متوجه حماقت شان ساخته باشد؟ و بعد از برآمدن شما این صحنه سازی از کلکین صورت گرفته باشد؟ عکس های آن چند هفته بعد توسط قدیر به من نشان داده شد.

ص. واحدی: ممکن این طور شده باشد. از آن اطلاعی ندارم. بار اول است که از موضوع کلکین میشنوم.

واحدی اضافه میکند:

میوندوال یک شخصیت ملی بود. ممکن است توسط کمونیست ها کشته شده باشد.

اما نمیداند چگونه و بوسیله کی؟"

تعجب برانگیز است آقای واحدی که بعد از اطلاع مرگ میوندوال بصفت سرمامور کابل به زندان دهمزنگ رفته است، همه دستگاه آنوقت را احمق وانمود میکند. آیا منطق یک طفل هم پذیرفته میتواند که ادعا کند کسی در یک چارپایی خوابیده به ارتفاع نیم متر خود را آویخته است؟ چنین ادعای غیر قابل قبول را به افسران و کارمندان محبس نسبت دادن جفا با آنها و وارونه سازی واقعیت است.

او در مخالفت با کسانی که آنها را کمونیست میخواند، و با درک موضع و خواست مصاحبه کننده، میگوید "میوندوال یک شخصیت ملی بود. ممکن است توسط کمونیست ها کشته شده باشد". آیا این بدین معنی نیست که گویا "کمونیست ها" او را به خاطری کشته اند که او یک شخصیت ملی بود؟ آیا این گونه استنتاج توسط یک پولیس جنایی پذیرفتنی بوده میتواند؟

از اساسات عمده در کار ارگان های تطبیق قانون آن است که کارمندان آنها هنگام و در ارتباط با اجراء وظیفه، بیرون از معتقدات فکری و سیاسی و در کمال بیطرفی قرار داشته باشند. در غیر آن تطبیق عدالت مسخ میشود. پولیس تعلیم یافته یقیناً این اصول زرین را فراگرفته و نمی باید تحت فضای خاص سیاسی یا هراس از بازپرس در صدد باراندازی بر دگران برآید.

آقای واحدی این را به یاد دارد که گویا گفته است (احتمالاً در دلش) که خودکشی در چارپایی ناممکن است؛ اما این را به یاد ندارد که این موضوع را در راپورش (محضر) نوشته است یا نه. آنها به دلیلی که "نوشتن این چیزها کار آسان نبود".

توضیحات و افاده های صدیق واحدی نه از موضع یک پولیس تخصصی جنایی، شخص مسئول و جوابده؛ بلکه از موضع یک مشاهد غیر فنی ویا با تعبیر دقیقتر از موضع مُبلغ ضد هدف تعیین شده تراوش نموده اند.

پس مسئولیت او به مثابه سرمامور پولیس کابل – مهمترین مقام مسئول امور جنایی در ولایت کابل چه شد؟ آیا محل واقعه را بررسی و رویداد واقعه را طی پروتوکولی ثبت کرده بود؟ آیا مطابق پروسیجر معمول نظریه اش را نوشته بود؟ آیا البوم عکس ها از محل واقعه را تهیه کرده بود؟ آیا کارمندان تخنیکش آثار و علایم محل واقعه را برداشته برای تحلیل و ارزیابی برده بودند؟ آیا نتیجه دریافت های محل واقعه و معاینات تخنیکی را ارزیابی نموده بود؟ آیا نظریه طب عدلی را ضم دوسیه ساخته بود؟ طب عدلی چه نظریه ای بر مبنای کدام دلایل ارائه داشته بود؟ آیا اگر سوالی برایش ایجاد شده بود به حیث شخص مسئول آنرا دنبال کرده بود؟

آقای صدیق واحدی که در مصاحبه، چنان افاده دارد که گویا او حتی دریافت های مشاهداتی و تخنیکی را هم نوشته نمی توانست، باید به این سوال پاسخ گوید که آیا کدام مقامی برایش هدایت داده بود که حتماً باید واقعه را خودکشی جلوه دهد؟

آقای ملکیار باز هم این پرسش های لازمی را نه پرسیده است – به خاطری که آنچه میخواست آنرا به دست آورده بود. این احتمال هم میرود که چنین سوال هایی را طرح کرده باشد ولی پاسخ ها به درد هدف مورد نظر نمی خوردند و آنها را کنار گذاشته است.

مطمئنم که همه اجراءات لازمه عملی گردیده و آقای واحدی نظریه متکی بر دریافت های مشاهداتی و تخنیکی را نوشته و امضا نموده بود. اما در موقع مصاحبه با خصلت فرصت طلبانه به اظهاراتی پرداخته است که بیشتر از همه حیثیت خودش را صدمه زده است. در پهلوی آقای صدیق واحدی انسان های تحصیل کرده، شریف و پاکی چون آقای عبدالرب آمر جنایی ولایت و آقای سید امیر آمر

جنایی محل در ولایت کابل و آمر جنایی مرکزی در مرکز وزارت آقای سراج الدین - از متخصصین تخریکی بی همتا و نهایت امانت کار-، در بر رسی محل واقعه اشتراک داشته اند. مطمئنم اگر آقای واحدی آنچنان که اظهار میدارد ترسیده باشد، آن انسان هایی که از آنها نام گرفتم از حقیقت گذشت کرده نمی توانستند و دریافت های خود را بدون ترس نوشته اند.

آقای واحدی که مورد اعتماد زیاد قدیر خان قرار داشت و بعد از برکناری و استعفای من مدت درازی تا سقوط جمهوریت داؤد خان، آمر عمومی امنیت قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس بود، می توانست در صورت داشتن شبهه بر خودکشی میوندوال، آن موضوع را تحت بازرسی و بازپرسی قرار دهد. این امکان به دلیلی برایش زیاد میسر بود که از یکطرف مورد اعتماد و در مقام معاونیت قوماندان عمومی قرار داشت و از جانب دیگر آنهایی که وی "کمونیست ها" خوانده است مورد غضب رژیم واقع و تصفیه شده بودند. چنین بهانه ای حتی برای خود رژیم بهترین وسیله بود برای سرکوب آنها.

حتی اگر اشتباه شکنجه و بد رفتاری هم نسبت به میوندوال نزد شان وجود می داشت، زمانی که همایون کاظم آمر عمومی استخبارات و شخص مورد اعتماد قدیر خان، با شیر علی ساتنمن و یکی دو نفر دیگر از همکارانش به اتهام شکنجه جنرال میر احمدشاه، بنا بر امر رئیس دولت، تحت بازپرس و محاکمه قرار گرفته و به مجازات حبس طویل محکوم گردیدند؛ ایشان می توانستند با استفاده از فرصت صمد از هر را نیز مطرح و تحت بازپرس قرار دهند. به احتمال قوی اگر دلیل کوچکی چه، که کوچکترین اشتباهی هم وجود می داشت، آن کار را میکردند.

آقای ملکیار ضمن صحبت با صدیق واحدی میگوید که عکس هایی از (به قول او صحنه سازی خودکشی در کلکین) چند هفته بعد توسط قدیر برایش نشان داده شده است. این سخن او، میرساند که قدیر کوشیده است او را متقاعد سازد که میوندوال خودکشی کرده است و به احتمال قوی راپور طب عدلی را نیز از نظرش گذشتانده خواهد بود - راپوری که در مورد آن همه مدعیان سکوت کرده اند.

تصحیح ضروری:

با تقاضای پوزش از خواننده گان محترم، خواهشمندم در بخش چهارم این سلسله این مطلب را تصحیح فرمایند که گرفتاری صبغت الله مجددی نه در هنگام اولین مسافرت خروشچف و بولگانین به کابل بلکه در ۱۹۶۰ هنگام مسافرت نکیتا خروشچف واقع گردیده بود.

۱- عبدالصمد ازهر: رد جعلیات، در نشریه "مجاهد ولس" چاپ ناروی، شماره مسلسل ۱۹۷ قوس و جدی ۱۳۷۲

۲- میر عنایت الله سادات: افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه، ۱۹۹۸ المان، صفحه ۱۳۵



بخش هفتم

بخش هفتم نوشته آقای مهرین به مصاحبه داود ملکیار با پاچا گل وفادار، اختصاص یافته است.

پاچاگل وفادار برآستی هم به داود خان بسیار نزدیک بود و به پسر خوانده او شهرت داشت. این سخن پاچاگل که در تشکیل کابینه، نظر دکتور شرق نقش داشت، کدام ادعای غلط نبوده خواهد بود؛ بخاطری که دکتور شرق از قدیم الایام از نزدیکترین و مورد اعتمادترین دوستان داودخان بود و تصور نمی کنم این نقطه قابل خورده گیری بر داود خان یا دکتور شرق باشد.

در صورتی که در مصاحبه پاچاگل وفادار دستکاری صورت نگرفته باشد، نادرستی های شاخداری در آن دیده میشود که برای تبرئه خودش و بدنام سازی کسانی که پسان از آنها فاصله گرفته بود، ساخته شده اند.

او رفتن خود را به وزارت داخله در اثر خواهش یکی از اقارب یکی از بندی ها وانمود می سازد. (گویا او همیشه به آنجا نمی رفت) وی میگوید:

"ممتاز پیلوت بسیار شکنجه دیده بود. خان محمد خان را هم دیدم، که بی حد جزا دیده بود. جزای بسیار سنگین دیده بود. به من قصه یک جنرال روسی را کرد، که او در چنین حالت چه کرده بود."

از چگونه گی تحقیق ممتاز پیلوت چیزی نمی دانم، اما از تحقیق میوندوال کاملاً و از خان محمد خان قسماً آگاهی دارم.

به این گفتار پاچاگل توجه نمایید:

"به دیدن میوندوال رفتم، حدود ساعت ۹ یا ۱۰ شب بود. رنگ و رویش فوق العاده خراب بود. سفید و رنگ پریده بود. قدیر، فیض محمد، محتاط، و عبدالاله، هم حاضر بودند. عبدالاله بسیار عصبانی شد که چرا اعتراف نمی کنید؟

من گفتم که چون هنوز هم متهم است، با او آرام رفتار کنید. میوندوال به زبان پشتو به من گفت که نزدیک بیا وقتی نزدیک او رفتم به من گفت، که دیگر طاقت و توان ندارم برایم وقت بدهید و بگذارید که هوا بگیرم.

من به هیأت تحقیق و پاچا سرباز قوماندان امنیه کابل گفتم که برایش وقت بدهید. در همین شب بود که بعداً کاغذ خواسته بود. و به اشتباه خود اعتراف کرده بود. بعداً شنیدم که گفتند خود کشی کرده است."

اگر خوب دقت کنید او خواسته است از برادر اندر و رقیب بعدیش که او هم در موقعیت پسرخوانده گی داؤد خان قرار گرفته بود، انتقام بگیرد. او خود را خیرخواه جا زده و عبدالاله را سر زبان ها می اندازد. در حالی که این داستان سر تا پا نادرست است. از حضور آن جمعیت در اتاق تحقیق تا اظهارات عبدالاله، تا وضع میوندوال و استمداد از وی و تا توصیه او به پاچا سرباز - که نه عضو هیأت تحقیق بود و نه گاهی به آنجاها سر میزد- ساخته و پرداخته جناب راوی است. هنوز در حافظه اش مانده که در شب اخیر بازجویی به دلیل خسته گی میوندوال، بنا به تقاضای خود او ادامه تحقیق به فردا موکول شده بود. اما فراموش کرده چه وقت، چه گونه و چرا خسته شده بود؟ از کی تقاضای پایان دادن به بازجویی آنشب را به عمل آورده بود؟ و کی و چرا تصمیم به موکول ساختن بازجویی تا فردا را گرفته بود؟ وی یقیناً نمی دانست این سخنان وی روزی منتشر خواهند شد و کسی نادرستی این حکایت را برملا خواهد کرد.

همان طوریکه قبلاً ذکر شده خسته گی مفرط میوندوال ناشی از فشاری بود که شهادت های تحریری و ثبت شده و بالخصوص شهادت آن افسر جوان احساساتی و غضب آلود، بر وی وارد کرده بود. ضربات حاد این شهادت، در جنب پیشینه بحران روانی شدید برخاسته از اتهام و دستگیری، سابقه مریضی، عملیات های جراحی و علالت ناشی از آن؛ او را در بحران عمیق فرو برده در پهلوی جسم نحیفش، روانش را نیز به چالش کشیده بود. تقاضای عقب اندازی بازجویی را از شخص خودم بعمل آورد و من به دو دلیل این تقاضا را پذیرفتم:

۱- به دلیل عادی انسانی و در ادامه پیش آمد احترام کارانه با وی.

۲- با در نظر داشت این تجربه که تعویق بازجویی مرستیال منجر به اعترافات مفصل گردید، تصور میرفت میوندوال نیز که اعترافات ابتدائی را نوشته بود، احتمالاً به روز دیگر تفصیلات مهمی را ارائه خواهد داد.

داستان ساخته گی پاچاگل، این پسر خوانده داؤدخان و شخص بسیار نزدیک به او، به منظور نمایش فاصله میان او و جریاناتی که مورد سوال و کنجکاوی قرار گرفته اند، ترتیب گردیده است. وی خواسته است ادعا کند میخواست با میوندوال کمک کند، اما این امر باعث سوء ظن داؤدخان در

موردش گردیده و احتمالاً این را هم افاده کرده خواهد بود که گویا برطرفی بعدیش از پُست وزارت نیز ناشی از همین بوده است.

گرچه عبدالاله کسی بود که پسانتر جایگاهش، در همدستی با وحید عبدالله، حیدر رسولی و قدیر، در موضع مخالفت با من و هر که در نظر شان احتمالاً ارتباط با چپ داشت شناخته شده بود، ولی نمی توانم بهتان و دروغ را علیه او هم نادیده بگیرم.

مطابق به نوشته عبدالحمید محتاط، او و پاچاگل وفادار یکجا به وزارت داخله رفته بودند. وی از بازدید تحقیق میوندوال چنین گزارش میدهد:

"اتاق آخری که به آن داخل شدیم اتاقی بود که از میوندوال تحقیق صورت می گرفت. این اتاق نسبتاً کلانتر بود و یک دیوان سه نفری در کنار دیوار قرار داشت و بالای میز اوراق پراکنده افتیده بود. در مقابل میز به فاصل دو متری یک میز کلان تحریر موجود بود و در روی میز مانند سایر اتاق ها تایپ ریکاردرها، کست ها و بسی وسایل دیگر. اما درین اتاق از وسایل شکنجه چیزی به نظر نمی خورد. میوندوال آرام روی چوکی نشسته بود و به صدای کسانی گوش میداد که علیه او شهادت داده بودند. در آنجا چند کست را شنید که آواز عبدالرزاق خان قوماندان عمومی اسبق هوائی، عبدالسلام خان ملکیار، عبدالجبار خان ملکیار و بسی جنرال های دیگر بود که یا در منزل میوندوال در کارته پروان و یا در هنگام تدفین جنازه یکی از اقارب ملکیار صورت گرفته بود. در تمام کست ها شکایت از سردار داؤد و شیوه پیشبرد نظام نوین جمهوری شنیده میشد گویا که سردار داؤد به افراد ناشایسته و بی کفایت اتکا نموده است، و شکایت بیشتر از یک گروپ چیگرایان وابسته به شوروی بود که کشور را از مسیر بیطرفی و آزادی و استقلال آن بسوی انحراف سوق میدهند شکایت از این بود که سردار داؤد در مسایل دولت داری با سایر شخصیت ها (ی) نخبه و با تجربه کشور مشوره نمیکند.

میوندوال تمامی کست ها را شنید و در پاسخ گفت که: "بلی چنین است" نصرالله پولیس که هیئت مستنطقین را رهبری میکرد گفت: "حال که شما تمام کست ها را شنیدید، لطفاً شما خود در زمینه روشنی اندازید."

میوندوال گفت "شب ناوقت شده و من خیلی خسته ام. اگر بهتر باشد باقی تمام مسایل را فردا توضیح خواهم داد." در این اثنا مستنطقین پولیس یکی بسوی دیگر نگاه کردند و ساعت هم در حدود دو بجه نیمه شب بود، تحقیق را در همینجا خاتمه دادند و موضوع را به فردا موکول ساختند. (۱)

درین بخش نوشته عبدالحمید محتاط، که نقاط نادرست و قابل بحثی هم در آن وجود دارند، کم از کم پیش آمد مؤدبانه توأم با عزت و احترام در برابر میوندوال صراحت کامل دارد.

اما جداً سوال برانگیز است که محتاط و پاچاگل وفادار یکجا به وزارت داخله آمده، به اتاق های تحقیق سر زده اند، ولی در ارتباط با میوندوال و مرستیال حکایت های متضادی به جا گذاشته اند. پاچاگل رفتن به اتاق تحقیق میوندوال را ساعت ۹ یا ۱۰ شب و محتاط رفتن هر دوی شان را به وزارت داخله در حدود ساعت ۱۲ شب اظهار میدارد. محتاط، بر خلاف وفادار، نه از موجودیت آن جمعیت در اتاق تحقیق، نه از پاچا سرباز، نه از تقاضای میوندوال از پاچاگل وفادار، نه از رنگ و روی خراب میوندوال و نه از عصبانیت عبدالاله چیزی گفته است. برعکس، محتاط از موجودیت و عصبانیت عبدالاله در اتاق تحقیق مرستیال می نویسد. (۲)

این سوال با جدیت مطرح میگردد که:

کی راست میگوید؟ وفادار یا محتاط؟؟

بیایید با در حافظه داشتن حکایت وفادار از دیدن تحقیق میوندوال و اینکه گویا او سفارش کرده بود برای میوندوال وقت داده شود و پسانتر در همان شب، اعتراف و پسان انتحار کرده بود؛ پرسش و پاسخ پایین را با آن ارتباط دهیم:

"داؤود ملکیار: آیا چشم دید تان را به داؤود خان گفتید؟

وفادار: "جریان تحقیق را همه روزه به اطلاع داؤودخان میرسانیدند. من چند روز بعد از رفتن به وزارت داخله (به منظور مشاهده جریان تحقیق) نزد داؤود خان رفتم. جریان رابرایشان گفتم. و هم گفتم، انسانی که شکنجه شود، هرچه که (شکنجه گران) خواسته باشند، میگوید. داؤود خان از من پرسید که چه دلیل و ثبوت داری؟ من برایش گفتم، که وزارت داخله رفته بودم و جریان (مشاهده خویش را) برایش گفتم. به من گفت که هر کس به کار دیگران مداخله نکند. من گفتم که فقط جریان را گفتم. ازین پس وعده میکنم که به وزارت داخله نروم." (کلمات میان گیمه ها از مهرین اند)

میگویند دروغگو حافظه ندارد – وفادار فراموش کرده که در سخنان پیشترش از اعتراف و خودکشی میوندوال در همان شب سخن گفته و پسانتر میگوید که چند روز بعد از آن جریان را به داؤودخان گفته است (حتماً به منظور جلوگیری از شکنجه) و داؤود خان برایش فهمانده است که در کار دگران مداخله نکند. این دیالوگ میان وفادار و داؤود دال برآن است که در موقع این دیالوگ میوندوال هنوز زنده

بوده، تحقیق دوام داشته و دیده میشود که درین گفتگو از مرگ میوندوال هم هنوز سخنی در میان نیوده است. اگر پاچاگل در صدد تبرئه خود و نمایش حسن نیت نسبت به میوندوال بود، لازم بود حکایت ساخته گی خود را به تاریخی نسبت میداد که هنوز میوندوال زنده بود. نه اینکه به چند روز بعد از مرگ او.

اما تعجب بر انگیز است. در مصاحبه ثبت شده سال ۱۹۹۸ وفادار که در شماره ۱۳۷ و ۱۳۸ کابل نات جدیداً منتشر شده است، وی حکایت رنگ و حالت خراب و شکنجه میوندوال را انکار و آنرا ساخته شخصی به نام "کوچی" میداند؛ که بعداً بر آن مرور خواهیم کرد.

اگر به خان محمد خان باز هم اشاره ای داشته باشم، گفتنی است که همانگونه که قبلاً نوشته ام، اعترافش بدون کدام خشونت و در پیش روی من صورت گرفته بود و بعد از آنهمه اعتراف مفصلی که نوشته بود، دلیلی برای خشونت باقی نمی ماند. بعد از اعتراف ابتدایی وقتی مطابق تقاضای خود مرستیال برایش وقت داده شد تا اعترافات تفصیلیش را در زندان بنویسد، قبل از آنکه به قصد انتقال به محبس از دفتر تحقیق خارج شود، یکی از اعضای کمیته مرکزی دوست و رفیق نزدیک پاچاگل، سر رسید. معلوم بود بعد از طی کردن چندین اتاق تحقیق به اینجا رسیده بود. وی به مجرد داخل شدن با عصبانیت سوال کرد مرستیال هنوز هم اعتراف نکرده؟ برایش گفته شد که اعتراف کرده است. پرسید اوراق اعترافش در کجا هستند؟ برایش گفته شد که وعده کرده است همه چیز را با خاطر جمع در محبس بنویسد. آن محترم این فیصله را قبول نکرد و با داد و فریاد، پیوسته اصرار داشت که من همین حالا بر سرش می نویسم. او را با عذر و به سختی از اتاق بیرون کشیده ازش خواش کردم بگذارد مرستیال مطابق وعده اش اعترافش را بنویسد. برایش گفتم مرستیالی که من می شناسم عزتش را دوست دارد چرا باید آن عزت پامال شود. ما عزتش را کردیم و مقامش را ارج گذاشتیم که در نتیجه آن حاضر به همکاری شد. اما با تأسف که همین عضو کمیته مرکزی نیز، که خود در صدد بی حرمتی به مرستیال بود، در داستان دگرگونه ای در جایی دگر ادعا کرده که او هم (مانند دوستش پاچاگل) صرفاً یکبار به وزارت داخله آمده و دیده است که مرستیال زیاد شکنجه شده بود.

این چه روزگاری است که هر کس با تغییر شرایط، خودش را تغییر میدهد؟! هرکس حتی آنهایی که بسیار پُر مدعا هم هستند، با دروغ و روسیاهی، خود را از گذشته فاصله میدهند. "زمانه ایست که هرکس به خود گرفتار است". زمانی رسیده که هر بی ایمان و حتی مدعی ایمان از خوب و بد سابق تبراً می جوید و بخاطر تبرئه خود حاضر است به ناجوانمردانه ترین اتهامات علیه رفقای سابق خود هم بپردازد. امروز پاچاگل بر آن رفقای آن زمانش – قدیر، فیض محمد، محتاط، عبدالاله، ضیاء و

شرق می تازد و خود از آنها فاصله میگیرد. حق گفتن قابل ستایش، اما باراندازی دروغین بر دوش دگران و افترا، علاوه بر آن که جرم است، بزرگترین ناجوان مردی نیز است.

شاید راستش همین باشد که چنین اشخاص هوشیار اند و مغزهای شان بهتر کار میکند. این من و من ماندها اند که به راست گویی و یکرنگی دل خوش کرده، از اصول تنازع للبقای داروین که توافق با محیط زیست و تغییر رنگ بدن را مطابق با رنگ اطراف، چون بوقلمون، شرط ادامه زنده گی و بقای نسل دانسته است ؛ به دور مانده ایم.

به عقیده من برای کسی که خواه با برخورد نقادانه با گذشته اش، خواه بنا بر خوف و هراس، از گذشته پشیمان است؛ بسیار شرافتمندانه است اعتراف کند که دیروز مرتکب اشتباه شده بود و امروز خود را "تصحیح" میکند، تا اینکه به دروغ و جعل کاری و یا باراندازی بر دگران متوسل گردد.

از پاچاگل باز هم نقل قول میشود:

"میگفتند که سیف الرحمن لست کمیته مرکزی ما را نوشته و به پاکستان معرفی کرده است. (گزارش او) از نل بخاری خانه اش پیدا شده است.

اما (یکی از روزها) شخصی که در د افغانستان بانک کار میکرد، نزد من آمد و گفت که اگر مرا به خارج مقرر نکنید، حیات من در خطر است. او به من گفت، همان کار را کرده ام. پرسیدم کدام کار را؟

خلاصه گفت، که همان راپور را من تیار کرده و در خانه سیف الرحمن گذاشته بودم. برایم وعده شده بود که به خارج مقرر میشوم.

من او را نزد فیض محمد وزیر داخله بردم و از او جریان را پرسیدم.

فیض محمد به او گفت که مزاحم وزیر صاحب نشو، خودم کارت را اجرا میکنم."

تبصره جناب د. ملکیار: وفادار به من گفت که اسم و معلومات بیشتر درباره این شخص را برای من (ملکیار) میفرستد. همچنان افزود که بعضی گپ ها در تلفون گفته نمیشود."

این افسانه زیاد شبیه افسانه "ملک قریه گلکاری" عبدالقادر قاضی است (که جداگانه به مطالعه گرفته میشود). من در مورد درستی یا نادرستی سند ادعا شده، که محتوای آن مطابق ادعای وفادار با

اظهارات دگران متفاوت نیز است، چیزی نمیدانم. اما این را میدانم که دروغ بودن و بی منطق بودن این حکایت کاملاً هویدا است. آن مامور بانک چه گونه میتواند جرأت نماید چنان "راز خطرناک" را برای کسی، آنهم برای یک عضو کمیته مرکزی و پسرخوانده داؤد، افشا نماید؟ این آقای پاچاگل که بنا بر وفاداریش به داؤد خان خود را وفادار نامیده بود، چرا چنین موضوع مهم را به ولینعمتش - داؤدخان - نه گفته بود؟

عین افسانه یک بار در بخش سوم نوشته آقای مهرین از زبان پاچاگل سرباز و درینجا در بخش هفتم نوشته او از زبان پاچاگل وفادار نقل قول گردیده است. اگر موجودیت پیشوند "پاچا" در ذهن نویسنده موجب ایجاد تشوش گردیده از روی اشتباه یکبار از نام پاچا سرباز و بار دیگر از نام پاچاگل وفادار روایت شده باشد؛ در آن صورت متن مصاحبه که ثبت شده گی باید باشد یکی میبود، که چنین نیست. همان یک مطلب با افاده های متفاوت از زبان پاچا سرباز و پاچاگل وفادار روایت شده است.

چرا باید آن مامور بانک کذایی (شاکای) برای اظهار شکایتش هر جا "پاچا" است، به آنجا شتافته باشد؟ چرا باید هر یک ازین "پاچا ها" به گونه همگون نزد وزیر داخله رفته باشند و چرا باید جواب همگون دریافت نموده باشند؟

چرا باید شاکای بعد از گرفتن یک جواب از وزیر داخله باز هم با پاچای دیگری نزد وزیر رفته باشد و با گرفتن عین جواب هیچ عکس العمل دیگری نداشته باشد؟.

اگر مصاحبه ها واقعاً ثبت شده گی استند پس دو مصاحبه با دو نفر انجام داده شده است. متن های آن دو حکایت برای آن مفهوم واحد نیزدرین مصاحبه ها، متفاوت اند. به منظور مقایسه متنی را هم که در مصاحبه پاچا سرباز آمده است یکبار دگر نقل میکنم:

"شخصی از وطنداران فیض محمد وزیر داخله نزد آمد و شکایت کنان نالید که در برابر خدمت خود پاداش وعده شده را دریافت نکرده است. به او از طرف فیض محمد وزیر داخله وظیفه سپرده شده بود که یک نامه جعلی را تهیه نموده و در جایی به منزل مولوی سیف الرحمن بگذارد که نشاندهنده رابطه او با دولت پاکستان برای خرابکاری باشد. شخص مذکور وظیفه محوله را انجام داده بود. (این همان "سندی" است که محمد حسن شرق صفحه ۱۲۰ "کرباس پوشان برهنه پای"، از آن یاد میکند.)

قوماندان امنیه پس از شنیدن آن سخنان، او را با خود نزد وزیر داخله برده است. وزیر با دیدن شخص مذکور، دست و پاچه شده، مجالی نمیدهد که او نیز لحظاتی در اطاق کار او بنشیند. به او می

گوید، که تو اینجا چه می کنی، حالا از اینجا برو. من ترا در یک وقت دیگر می بینم" (جملات میان گیمه ها از مهرین اند)

چنین اند دوستان عزیز، مدارک و اسناد موثق داود ملکیار و نصیر مهرین!

این را میگویند تتبع و تحقیق!

خواننده ارجمند! آن متن بالا را با این متن دوم مقایسه نمایید بعد خود از مصاحبه کننده بپرسید که کدام پاچا راست میگوید - پاچا سرباز، یا پاچا وفادار؟ کدام یک از آنها آن شاکی را نزد وزیر داخله برده بود؟ آیا مصاحبه کننده تصور دارد که خواننده گان بدون به کارگیری تفکر منطقی شان هرچه به نام مصاحبه، مدرک و سند پیشکش شد، آنرا باید بپذیرند؟ این "استاد مهرین" از خواننده گان خود چه تصویری داشته است که چنین جعلیات را به مثابه "مدارک گره گشایانه" طرف استفاده قرار داده برای شان "تاریخ نگاری" کرده است؟

"اگر این معلم است و این مکتب حال طفلان خراب می بینم"

گیرم که مصاحبه مربوط به یک نفر هم میبود باز هم برای یک محقق لازم بود بر راستی و معقولیت ادعا می اندیشید نه با همخوانی ادعا با هدفش.

خواننده جواب می طلبد:

این حکایت مربوط به کدام پاچا است؟ پاچاگل وفادار؟ پاچا سرباز؟ یا هر دو؟

کی راست می گوید؟ پاچا گل وفادار؟، پاچا سرباز؟، داود ملکیار؟، نصیر مهرین؟ همه؟ یا هیچکدام؟

برمیگردیم به مصاحبه پاچاگل وفادار. وی میگوید:

یک روز داود خان به من تلفون کرد که تشریف بیاورید. وقتی نزدش رفتم سه ورق کاغذ را به من داد که "بخوان. درین سه ورق نوشته شده بود که قتل میوندوال توسط پاچاگل وفادار صورت گرفته چون خودش در کودتای میوندوال شریک بوده. برای اینکه میوندوال نام او را افشا نکند و این راز افشا نشود، میوندوال را کشته است."

اگر من داؤود خان را نمی شناختم شاید مخالفین مثل همین حسن شرق، عبدالاله، قدیر و ضیا گارد میخواستند مرا به سرنوشت میوندوال دچار کنند.

همین چند نفر نخواستند که جسد میوندوال به فامیلش داده شود. چند روز بعد داؤود خان گفت، که بالای جسد آنها کدام حق نداریم. همین اشخاص (نام برده شده در بالا) گفتند که ما سهواً (اجساد را) دفن کردیم".

اگر او راست گفته باشد که داؤد خان او را با ورق کاغذ اطلاعیه ای مواجه ساخته بود که گویا میوندوال را او کشته بود؛ در آن صورت این حقیقت هویدا میگردد که داؤدخان تمام هم خود را به کار برده و همه حواسش متوجه آن بوده که حقیقت قضیه خودکشی میوندوال را دریابد. چنانچه حتی اگر سوء ظنی علیه پسر خوانده اش هم به میان می آمد آنرا جدی می گرفت. من به این عقیده ام که اگر داؤد درمی یافت که کسی او را کشته است، از مجازات او خلاصی نداشت.

اگر این ادعای پاچاگل درست بوده باشد که داؤد خان گفته بود جسد میوندوال به فامیلش داده شود و تقابلاً برایش گفته بودند که سهواً بخاک سپرده شده است، داؤدخان میتوانست باز هم امر کند که جسد به فامیلش سپرده شود و علی الاقل مقبره اش به فامیلش نشان داده شود. پاچاگل به کدام منطق با تبرئه داؤدخان بار ملامتی را بر دوش دگران می اندازد؟

آقای داؤد ملکیار چرا پرسش های مذکور را طرح نکرد؟ آیا چنین نبود که با هدفی که به خاطر آن تحقیق میکرد، همخوانی نداشت؟

در مصاحبه وفادار از پخش دو آوازه به هدایت داؤدخان، یک بار از کودتای میوندوال و بار دوم از کودتای سردارولی، و همچنان از شنیدن شایعه کودتای نعیم خان به همکاری محمد عمر پسر داؤد خان سخن رفته است. در مصاحبه پاچا سرباز از عبدالولی یاد نشده بجای او از موسی شفیق نام گرفته شده است.

تذکر دوباره از این پخش سازمان یافته آوازه ها و شایعات را بخاطری لازم دیدم که خواننده توجه فرماید و ببینید برای مقاصد شخصی و سیاسی چه گونه شایعه پراگنی تنظیم میشود و همانطوری که قبلاً به بحث گرفته بودم، باز هم مکرر میکنم که شایعه در بسیاری موارد حقیقت نمی داشته باشد و محقق و مورخ مجاز نیست بر شایعات اتکا نماید.

مخالفین سیاسی با استفاده از عین تکنیک، شایعاتی را پخش، و سپس اتهاماتی را بر مبنای شایعات علیه کسانی یا جریاناتی وارد میکنند که صرفاً مورد استفاده تبلیغات سیاسی قرار میگیرند اما مدرکی برای تاریخ نگاری شده نمی توانند. اما وای بر وقتی که تاریخ نگار خود شایعه پراکن باشد!

"هرچه بگنند نمکش میزنند وای به روزی که بگنند نمک"

جناب ضیاء مجید در رابطه به اظهارات پاچاگل وفادار در باره خودش چنین می نگارد:

"... نصیر مهرین، قسمتی از مصاحبه وفادار را چنین نقل میکند: "اکثر اعضای کابینه (به استثنای من) و چند تن دیگر، باقی همه به سفارش شرق تعین شدند. در اوایل قدیرخان و عبداللہ با پرچی ها بسیار نزدیک بودند، با فیض محمد، حسن شرق و ضیا مجید. اولین کسی که با حسن شرق مخالفت کرد، من بودم. اگر من داؤد خان را نمی شناختم. شاید مخالفین مثل حسن شرق، عبداللہ، قدیر و ضیا گارد میخواستند مرا به سرنوشت میوند وال دچار کنند." (بخش هفتم)

در رابطه با این "مصاحبه" دو موضوع را به بحث میگیرم. نخست این که مطابق "گفته" های پاچاگل وفادار، گویا من با حسن شرق، عبداللہ و قدیر در قتل میوندوال هم دست بوده ام و همین طور میخواستیم پاچاگل وفادار را نیز از میان برداریم..."

سپس آقای مجید بعد از توضیحاتی در رد اتهامات، چنین می نویسد:

"... به اضافه ئی آن چه در بالا نوشتم، بالاخره به این تصمیم رسیدیم که با پاچاگل وفادار تماس بگیرم و از وی دوستانه گله مند شوم که چرا چنین حرف های نادرست را نسبت به من ظالمانه بیان کرده است پاچاگل وفادار در پاسخ این پرسش من، از انجام هم چون مصاحبه یی به طور کامل اظهار بی اطلاعی کرد و تأکید کرد که هیچ گونه معرفت و شناختی با داود ملکیار ندارد.

چند روز از این گفت و گوئی تلفونی سپری شد فکر کردم شاید پاچاگل وفادار فراموش کرده باشد بهتر آن است که متن "مصاحبه" را فوتوکاپی کنم و برایش بفرستم پاچاگل وفادار پس از دریافت مراسله ئی پستی، با من تماس گرفت و افزود که این مصاحبه جعلی است و من آنرا انجام نداده ام. متعاقب این صحبت ها، وی زحمت سفر صدها کیلومتر را بر خود هموار ساخت و به دیدار من آمد، دوشب مهمان من بود و در ضمن یادداشت زیر را به قلم خود نوشت:

گرامی برادر ضیا مجید!
 به تلیفونی خبر دیک تاسو کیله وکړه چې د داود ملکيار سره په یوه
 موټکه کې نه ماله پلوه تاسو د کمونست په لټه کې دغه معرفي کړئ
 او د دوی په زیاته کړئ ده چې ضیا مجید زما (پاچاگل وفادار) د ورو
 نیت درلود.
 که ترانه ودروره تاسو باید د دوی په لومړی خوزه راوړلکياري نه پیرنم
 او د دوی په مایه کله تاسو د کمونست په لټه کې ودرېږئ
 نه یات. دا هم تاسو ته هر کس ده چې زموږ ترمنځ اهل یکی
 تر دیکه لقب بنه د لوره او عیله کوم چې به راټولې کې هم پاتې شي
 نو دغه تهمت چې تاسو زما د مرګ پلان درلود چې کوم
 اړه سویم د هغو کسانو خبرو ته چې زموږ ترمنځ خنډه پید
 کړي اهمیت نه درکوي او په وړاندې
 پاچاگل وفادار، 22.11.2010


ترجمه:

برای برادر گرامی ام ضیا مجید!

در تماس تلفونی شما گله نمودید در یک مصاحبه با داود ملکيار از طرف من شما منحيث یک کمونست معرفی شده اید و هم در مورد زیاد نموده ام که ضیا مجید قصد کشتن من (پاچاگل وفادار) را داشت.

برادر گرامی: شما باور نمایید که من اول داود ملکيار را نمی شناسم و دوم اینکه من هیچگاهی شما را به حیث کمونست به کسی معرفی نکرده ام و این به شما معلوم است که در بین ما روابط همیشه دوستانه بوده و آرزو میکنم که در آینده هم باقی بماند و این تهمت که شما پلان مرگ من را داشتید بیجا و نادرست میدانم و شما هم به گفتار کسانی که در بین ما فاصله پیدا مینمایند اهمیت ندهید.

با احترام (۳)

مطابق نوشته جناب ضیاء مجید، پاچاگل هم از شناخت داؤد ملکیار و هم از انجام مصاحبه انکار نموده اما در یادداشتی که پاچاگل وفادار نوشته است هر نوع اظهاری علیه ضیاء مجید را رد کرده ولی در مورد مصاحبه خاموشی اختیار نموده است.

درینجا این سوال پیش می آید که اگر مصاحبه ای صورت گرفته و مطابق ادعای وفادار، وی در ضدیت ضیاء مجید چیزی نگفته است، پس این سخنانی که علیه یک‌عده به شمول ضیاء مجید زده شده اند، از کجا آمده اند؟ یا وفادار از اظهار حقیقت انکار میکند و یا آن سخنان از زبان او ساخته شده اند. وفادار هنوز زنده است، حقیقت را باید روشن سازد.

آقای داؤد ملکیار در رد نوشته آقای ضیاء مجید مبنی بر انکار وفادار از صورت پذیری مصاحبه اش با ملکیار، قسمت اول مصاحبه ثبت شده سال ۱۹۹۸ او را (که واضحاً مونتاز شده و کنده گی های محسوسی دارد) در شماره ۱۳۷ فبروری ۲۰۱۱ کابل نات منتشر ساخته است. انتظار میرفت در شماره بعدی، قسمت دوم همان مصاحبه یا کدام مصاحبه نو منتشر گردد، ولی به دلیل نامعلوم (?) همان قسمت اول بار دگر مکرراً در شماره ۱۳۸ نیز انتشار یافته است.

درین مصاحبه بعد از یک دیالوگ در باره گذشته زنده گیش، وفادار بعد از آن که از عدم رضایت نعیم خان از مفکوره کودتا، به دلیل خطر افشا شدن آن، سخن گفته است، دفعتاً و بدون ارتباط، سخنانش در مورد شخصی به نام کوچی ادامه می یابد. نمایان است که قسمتی از سخنانش کشیده شده است. بدون آنکه سابقه صحبت در باره کوچی شنیده شود، وی میگوید:

"من برای کوچی قصه کردم. جریان را مفصل برایش گفتم. او به میوندوال بسیار عقیده داشت. حالا برای شما که گفته که رنگ میوندوال زرد بود یا شکنجه شده بود این سخنان را کوچی از خود ساخته و من نه گفته ام. قصه خو دگه رقم بود . . ."

از لهجه وفادار هویدا است که قصه را ادامه میدهد. اما آن قصه کشیده شده و چیزی از آن شنیده نمی شود.

ملکیار میگوید:

"آیا برای شما گفت که حالم خراب است، به رئیس دولت جریان را اطلاع بدهید؟ (این سوال هم نشان میدهد که یک بخشی از صحبت برداشته شده است.)

وفادار: " نه نه! (با لهجه رد ادعا)، مرا نمی شناخت. من گفتم ۴۸ ساعت استراحت کند. فیض محمد ازین سخنم عصبی هم شد. مرا از هر برایش معرفی کرد."

توجه فرمایید! در آغاز همین بخش آقای مهرین رنگ و حالت خراب میوندوال را مستقیماً از زبان پاچاگل نوشته است. اما درین پخش زنده همان مصاحبه مربوط به سال ۱۹۹۸، پاچاگل گفته است که آن حرف های او نیست و از طرف کوچی نامی ساخته شده. او رنگ زرد و شکنجه را ساخته و بافته کوچی میداند. استیصال و استعانت میوندوال را هم رد میکند. آیا آن قسمت چاپ شده، سخنان مستقیم وفادار نبوده و با روایت از او از جانب کوچی گفته شده و از طرف ملکیار و مهرین، بدون ذکر نام کوچی، از نام وفادار منتشر گردیده است؟

دنباله این موضوع گم است. سپس وفادار به خان محمد خان پرداخته است:

"خان محمد خواهش کرده بود که میخواهد وزیر سرحدات را ببیند. در وزارت داخله در موجودیت فیض محمد وزیر داخله او را دیدم. بی حد شکنجه دیده بود. پیرهن خود را بالا کرد بیحد شکنجه دیده بود."

در پاسخ به این پرسش که "چوب زده بودند یا برق داده بودند؟" میگوید:

"چوب خورده بود. او نظر خود در باره پشتونستان برایم می گفت. خودش برایم گفت که براستی کودتا میکرد."

د. ملکیار: "همان حالتی که در وجود او دیدید در وجود میوندوال هم دیدید؟ رنگ زرد و ضعف و خرابی را دیدید؟"

با وجود رد ادعا از جانب پاچاگل، باز هم مصاحبه کننده مکرراً تلاش دارد به شکلی از اشکال همان رنگ زرد، ضعف و خرابی حالت را بر زبان پاچاگل بنهد.

وفادار: "من شخصاً به این عقیده استم که اگر میوندوال را فرضاً یک بوکس یا یک چیپات میزدی این نفر میمرد. بیخی زهیر بود بیچاره." (باز هم رد ادعا)

با در نظر داشت چگونه گی سوال و افاده ای که در جواب وجود دارد، باید در میان سوال و این جواب سخنان دگری زده شده باشند تا به این جمله رسیده باشد.

دیدارش را با مرستیال در دفتر وزیر داخله و به منظور شنیدن نظریات او در باره پشتونستان، ذکر میکند. در گفتار وفادار در مورد محل دیدارش با مرستیال، با نوشته آقای محتاط تفاوت کلی وجود دارد. محتاط از رفتن هر دوی شان به اتاق تحقیق مرستیال، گویا در زیر زمینی (?) وزارت داخله و شدت عمل عبدالاله علیه او، نگاشته است. باز هم همان سوال مطرح است که:

کی راست میگوید؟ وفادار یا محتاط؟ یا هیچ کدام؟

صحبت بعدی ملکیار نمایانگر آن است که باید به دنبال یک گفت و شنود حذف شده گی به میان آمده باشد. توجه کنید:

"ملکیار: من همین سوال را از صمد ازهر کردم خود صمد ازهر هم قصه میکند که مرستیال شکنجه شده، عبدالرزاق خان شکنجه شده، سیف الرحمن را خودش دیده بود که شده، شما اینک از خان محمد خان قصه کردید، عبدالرزاق خان خودش در مصاحبه خود گفته که شکنجه شده؛ دلیل ندارد که صمد ازهر میگوید که تنها میوندوال شکنجه نشده. دیگر کلگی شکنجه شدند آیا این امکان دارد که تنها میوندوال را عزت کردند و دگران را که آنها هم آدم های خورد نبودند تورن جنرال، دگرجنرال، سترجنرال، وکیل شورا، هر رقم آدم ده او قات بود، کل آنها را شکنجه کرده اند میوندوال را نکرده اند؟ امکان دارد شما ندیده باشید. یقین که شما راست میگویید شما نه دیدید در همان روز. اما وقتی که زرد و زار دیده اید و خراب دیده اید و خودش گفت که وقت میخوام حالت خوب نیست امکان دارد همان ده روز که، هشت نه روز، میوندوال به روز دهم یا یازدهم فوت کرد معلوم میشود شکنجه و عذابی دیده بود که چنان حالتی داشته."

درین جا ملکیار افترا میکند و برای طرف مصاحبه به دروغ میگوید که ازهر هم قصه میکند که مرستیال شکنجه شده است.

آقای ملکیار! ازهر در کجا گفته است که مرستیال شکنجه شده است؟ ازهر در گفتار و همچنان در نوشتارش از اعتراف بدون شکنجه مرستیال شهادت داده و نوشته است که بعد از چنان اعتراف با تفصیل، دلیلی برای شکنجه بعدی را هم نمی توان تصور کرد. این را هم افزوده است که اگر با یک احتمال بسیار ضعیف شکنجه ای صورت گرفته باشد، صاف و ساده یک عمل سادیستی به منظور ارضای مریضی روانی بوده می تواند نه برای حصول اعتراف.

از هر در کجا گفته است که همه شکنجه شده اند؟ چرا دروغ میگویید؟ چرا اینقدر مخاطب تان را تلقین میکنید که بگوید بلی وقتی همه شکنجه شده اند پس میوندوال هم باید شده باشد؟ او که قبلاً اظهار داشته که رنگ و حالت خراب و شکنجه میوندوال ساخته کوچی بوده و خود وی چنان نه گفته است، باز چرا بر او می قبولانید که او را زرد و زار و در حالت خراب دیده است. اگر وفادار از حالت زهیر (ضعیف) او یادآور شده یقیناً مقصودش ناتوانی جسمی او بوده تلاش نکنید مقصود گوینده را مطابق مرام تان ترجمانی کنید!

جواب مخاطب در مقابل تشریحات بالا، حتماً مایوس کننده بوده که وجود ندارد.

برای آقای ملکیار حرمت انسان، بر معیار رتبه و مقام جنرالی، وکالت شورا و مانند آن مطرح است. افاده وی در جملات بالا واضحاً به این معنی است که اگر انسان بی رتبه و مقامی شکنجه میگردید باکی و بازخواستی نداشت ولی این قشر بالای جامعه باید در امان و مورد حرمت قرار می داشتند. چنین است حرمت انسان و مقام والای انسانیت در نگاه آقای ملکیار!

صحبت وفادار مثل آنکه اصلاً سوالی در میان نبوده، میرود به دیدار داؤدخان و میوندوال.

وفادار میگوید که گویا دو روز پیش از گرفتاریش، میوندوال را داؤدخان بنا به تقاضایش از طریق نعیم خان به حضور پذیرفته بود و بنا بر این که نعیم به داؤد گفته بود که میوندوال مریض است و برای تداوی مطابۀ پاسپورت دارد، داؤد برای میوندوال گفته بود به وزارت خارجه هدایت میدهد تا برایش پاسپورت بدهند.

وفادار اضافه میکند که میوندوال شکایت کرده بود که گویا برایش دسیسه ساخته میشود. داؤد برایش گفته بود که من به کس اجازه نمی دهم برای کسی دسیسه بسازد. اگر چیزی نداشته باشید جای تشویش نیست.

سپس وفادار میگوید که داؤد هم از او (میوندوال) سوال کرده بود که چرا اتهامات مربوط به سی آی ای را در موقعش رد نکرده بود. میوندوال گفته بود به راستی من اشتباه کرده ام که این کار را نکرده ام.

درینجا باز چنین احساس می شود که در ادامه، یک بخش مصاحبه قطع گردیده است. به خاطری که بدون ارتباط با صحبت جاری، در صدای ملکیار چنین شنیده میشود:

"بسیار عجیب است نه؟! بعضی کس ها به این عقیده اند که امکان دارد قدیرخان با آدم های بسیار معتمد خود مرتکب این جرم شده باشد، بعضی کس ها میگویند صمد ازهر و گروه کمونیست ها رول داشتند به هدایت روس ها که همین شخصیت هایی که امکان دارد در آینده مانع پیشرفت اهداف شان شود آنها را از بین ببرند. شما به چه عقیده هستید؟ در شروع صحبت گفتید بعضی کس ها میگویند خودکشی است بعضی کس ها میگویند کشته شده. به نظر شما، حقیقت خو شما گفتید که معلوم نیست بالفرض و نظر به معلوماتی که شما دارید از دولت همان زمان، به نظر شما **احتمال** اینکه اخلاص مندان داؤد خان رقم قدیرخان و خویش های قدیرخان یا چند نفر صاحب منصبی که بسیار معتمدش بوده باشد و در محبس همزنگ قدیرخان و دوستانش تقریباً کاملاً تسلط داشت فکر میکنید توسط آنها از بین برده شده باشد و یا گروه کمونیست هایی که آنها مثل ببرک کارمل و یا سلسله اف بی آی دگرش که در تحقیقات رول داشته آنها امکان دارد این کار را کرده باشند؟ **حدس** شما چیست؟ شما بسیار وارد آدم هستید، گمان شما چیست؟"

ملکیار با آنکه میداند و تذکر هم میدهد که از نظر وفادار حقیقت خودکشی یا قتل معلوم نیست، باز هم در یکطرف داؤدخان و گروپش و در سوی دگر "کمونیست ها" را قرار داده، اصرار دارد که **بالفرض** اگر قضیه قتل باشد کدام یک از این دو گروپ مرتکب آن شده خواهد بود؟ انتظار طبیعی از پسرخوانده داؤد جز این نیست که بگوید کمونیست ها.

وفادار: "**فرض** کنیم اگر او کشته شده باشد، **فرض کنیم قرار فرموده شما**، این باید از طرف کمونیست ها شده باشد. چرا که درین مسأله من هم یک کمی تکلیف دیده ام. دو ماه تیر شد، نه، ممکن کمتر بعد از وفات او، مرا داؤدخان خواست. پیش از آنکه داؤد خان بخواهد اسلم وطنجار که در گارد بود آمد و گفت من و تو و چند نفر دگر دستگیر می شویم. من گفتم خیر است که بندی شدیم، چی گپ است؟ گفت مسأله میوندوال است.

شب داؤد خان تلفون کرد و گفت وزیر صاحب سرحدات اگر تکلیف نمی شود یکبار تشریف بیاورید. ازین گپ او برآستی بسیار در تشویش شدم. او قطعاً همراه من تشریفاتی گپ نمی زد. کسی که نمی بود همیشه مرا بچیم خطاب میکرد. من برخاسته به خانه اش رفتم. سه ورق را به دستم داده گفت شما این را بخوانید من کمی کار دارم پس می آیم. درین ورق ها آمده بود که کشتن میوندوال را من کرده ام. در کودتای میوندوال من شامل بودم و بعد از کودتا، میوندوال رئیس جمهور ومن صدر اعظم می شدم. اما وقتی که فهمیده ام که این توطئه کشف شد، من میوندوال را کشته ام برای آنکه همین راز افشا نشود. ثبوت آن هم این است که من همیشه در جیبم یک تفنگچه دارم.

درین وقت داؤدخان پس آمد و پرسید که اگر شما به جای من می بودید چه میکردید؟ من گفتم نظر به این سه ورق شما را میکشتم. اما اگر واقعیت را بنگریم شما زنده استید، من زنده استم، من از اول گفته بودم این وظیفه را قبول کرده نمی توانم شما بر من قبولانید. خلاصه داؤدخان به این قانع شد که من این کار را نمیکردم. در لحظه ای که داؤدخان میگفت ببین بچیم آخر من هم انسان استم، پنسل از دستش افتاد. دست بردم آنرا بردارم، تفنگچه از جیبم افتاد. داؤدخان تفنگچه را و من پنسل را به همدگر دادیم. در آن اطلاعیه هم نوشته بود که من برای کشتن داؤدخان موظف شده ام و ثبوت آن همین است که همیشه نزد تفنگچه مییاشد. اطلاعیه را بسیار خوب برابر کرده بود که در وزارت داخله در پیش روی چند نفر به پاچا سرباز گفت که او را ببرید برای ۴۸ ساعت باید استراحت کند. این همان شب بود که او باید توسط وی کشته می شد. اگر داؤدخان مرا از خوردی نمی شناخت درین مسأله گیر افتاده بودم.

اگر مسأله کشتن او (میوندوال) باشد این را مردم ساده طرح نکرده اند. " (چون با عقل سلیم و نورمال نمی شود بر آن باور کرد)

ملکیار: "اگر کرده، مردمان بسیار هوشیار باید باشند"

وفادار: "من هم فکر میکنم به سویه بسیار بلند باید طرح شده باشد"

ملکیار: "یعنی به سویه قدیر و بندیخانه و اینکه کسی خفک کرده باشد نیست دگه؟!"

وفادار: "دگه این خو مشکل است. آدم نمی تواند واقعیتش را بفهمد."

باز هم مثل اینکه قسمتی از مصاحبه برداشته شده است.

وفادار میگوید: "در مرحله اول قدیر، عبدالاله، فیض محمد خو رسمی بود- پسان برایم معلوم شد - و دکتور شرق ارتباطات بسیار نزدیک با پرچم داشتند.

ملکیار: "به شمول قدیر خان؟"

وفادار: "به شمول قدیر خان! ها! من با او نشسته ام بحث کرده ایم. حسن شرق، قدیر عبدالاله آدم های ملکی بودند قطعه نداشتند. نزد ما می آمدند. ما کباب می خریدیم و بحث میکردیم. بلی قدیر هم بود!"
بعد از استفهام بیشتر پرسنده، وفادار باز هم بر نظرش تاکید میکند.

خواننده محترم در سرتا پای این مصاحبه آنچه وضاحت دارد تلاش آقای ملکیار در جهت سمت دادن **فرض، حدس و گمان** به سوی قتل و انحراف توجه از همه کاره ها و مقامات و کارمندان مسلط بر همه جریانات و امکانه بالخصوص محبس، به سوی ازهر و "کمونیستان" میباشد. اما وقتی از سویه های بسیار بالاتر از قدیر و بندیخانه سخن میزند لاجرم مقصد وی در آن صورت باید داؤدخان، یا کی جی بی و یا سی آی ای باشد.

آن قسمت های مصاحبه که با هدفش همسویی نداشتند از نشر آنها خوداری شده، مصاحبه مطابق میل مونتاژ گردیده است.

آقای ملکیار علاوه بر نشر مجدد مصاحبه وفادار در شماره ۱۳۸ کابل نات، شهادت ذیل را از زبان ضیاء ناصری منتشر ساخته است:

«دو و یا سه روز از توقیف و زندانی شدن مرحوم میوندوال با دیگر شخصیت های محترم گذشته بود، که تحقیقات آنها آغازشد. تحقیقات در اتاق های مختلف وزارت داخله تحت نظر هیأت های مختلف جریان داشت. درین شبی که من حکایت آن را می نمایم، نوکریوال بودم. نظر به ایجاب وظیفه از اتاق خود برآمده خواستم سری به دهلیزها بزنم. درین هنگام دوست و همکارم اسدالله، که اکثراً با من می بود، نیز با من روان شد. در دهلیز های وزارت صداهای چیغ ها از اتاق ها شنیده می شد. دوستم اسدالله که شخص بی قرار و کنجکاو بود، گاهی از پشت کلکین به اصطلاح کله کشک می کرد و گاهی از دروازه های نیمه باز بعضی اتاقها، داخل آنها را مشاهد می کرد. این کار برای چندین دقیقه دوام کرد. بار آخری که این کار را تکرار کرد، بعد از مشاهده داخل یک اتاق، بسرعت دور زده بطرف من آمد. من از او پرسیدم که چه دیدی؟ اسدالله جواب داد، که داخل اتاق جنرال جبار خان ملکیار را روی چوکی نشانده اند. دونفر هم دست هایش را محکم گرفته و صمد ازهر با مشتش و سیلی به سر و رویش میزند.

ازین گفته اسدالله چند ثانیه نگذشته بود که همان دروازه باز شد و صمد ازهر با خشم و غضب از اتاق بیرون برآمده، مرا (ضیاء ناصری) صدا کرد و پرسید که تو اینجا چه می کنی؟

در جوابش گفتم که من نوکریوال هستم.

با صدای بلند گفت که کدام پدر لعنت تو را نوکریوال تعیین کرده؟

صمد از هر با همان خشونت ادامه داده گفت که میخواهید که همین حالا امر توقیف و حبس هر دوی تان را صادر کنم؟

بعد از چند دشنام رکیک امر کرد که: شاگرز! مرش، مرش. از وزارت خارج شوید و بخانه هایتان بروید.

فردای آن شب مرا نیز از خانه ام گرفته به زندان انداختند. « (۴)

ملکیار می نویسد که این سخنان را در حدود سی سال قبل از ناصری شنیده بود و در جنوری امسال بار دگر از او شنیده است. وی علاوه میکند که این حکایت با صحبت هایی که مرحوم جنرال عبدالجبار ملکیار، از جریان تحقیق داشت، مطابقت دارد.

آقای ضیاء ناصری برادر زاده مرحوم رحیم خان ناصری کسی است که در زمان شاهی، صرفاً غرض استفاده از بورس آلمان که مستحقینی از افسران پولیس اکادمی پاس کاندید آن بودند، طور فوق العاده از اردو تبدیل و در اکادمی پولیس موظف ساخته شده، بدون داشتن سابقه تحصیل در پولیس، به جای آن مستحقین به آلمان اعزام شد. در باره شخصیت او، به خود اجازه نمی دهم چیزی بگویم. پیشنهاد میکنم از افسران دگر پولیس در باره او بپرسید.

اما در باره این شهادت:

آقای داؤد ملکیار! اگر شما به اینگونه شهود ضرورت دارید، حاضرم لیستی برای شما تقدیم نمایم. در کنار و مقابل محاکم ولایت کابل نیز شمار زیادی از شاهدان ناحق قرآن خور، نشسته اند و می توانید از آنها نیز استفاده کنید!

آقای ناصری باز هم انصاف کرده که نگفته در اثنای بدرفتاری با میوندوال مرا دیده است. من نه تنها در تحقیقی جز تحقیق میوندوال عضویت نداشته ام، بلکه تصور میکنم ملکیارها را شاید حتی به چهره هم ندیده باشم.

من نه تنها ضیاء ناصری را بلکه هیچ کسی را هیچگاه زندانی نه ساخته ام. از زندانی شدن او از طریق دگری هم چیزی به یاد ندارم. او حتی نه گفته است که چند روز در کجا زندانی بود؟ آیا بازجویی یا پرس و پالی از او صورت گرفت؟ مطابق مقررات نظامی حبس های دسپلینی در خیمه های موقت گذشتانده میشوند نه در زندان یا توقیف خانه. اگر در ارتباط با کاکای محترم شان چند

روزی برای بازپرس برده شده و بعداً آزاد شده باشد و آن را به آن حکایت ساخته گیش پیوند میدهد، واضح است که کار ناصواب انجام میدهد. اگر بنا به گشت و گذار بیجا یا کله کشک ها مجازات می شد، باید اسدالله همکارش نیز مجازات می گردید.

عم محترم آقای ضیاء ناصری، جناب محمد رحیم خان ناصری شخص نهایت محترمی بودند و در زمانی که عهده دار مقام قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس بودند، لطف خاصی نسبت به من داشتند. افسران دگر ژاندارم و پولیس نیز از ایشان خاطرات خوبی داشته اند. متأسفانه آن وضعی که پیش آمد و او و شمار زیادی از جنرالان و شخصیت های عمده و با تجربه در آن قربانی گردیدند، هم برای جامعه و هم بدون شک برای بازمانده گان شان درد آور بوده واکنش های شان قابل درک است. اگر آنها واقعاً بنا بر دلایلی که در ذهن داشتند در صدد کودتا بودند، یا نام شان به صورت نادرست در لیست کودتا چپان شامل گردیده بود، در هر حالت شرنگ تلخ آن در ذهن و دماغ باز مانده گان و دوستان شان باقی می ماند. اما باید واقع بین بود و نباید با اتهام زدن های غلط و بیجا نسبت به اشخاصی که هیچ نوع اراده یا عمل سوء در زمینه نداشته اند، توسل جسته شود.

آقای ملکیار که می نویسد این حکایت باصحبت هایی که مرحوم جنرال عبدالجبار ملکیار، از جریان تحقیق داشت، مطابقت دارد، من تا کنون چنین ادعایی را آشنا نیستم. در اظهاراتی که از طرف ملکیار و مهرین منتشر شده اند، چنین چیزی نخوانده ام. اما بعید نیست جناب ملکیار با استفاده از همین جعلیات ضیاء ناصری که گویا سی سال قبل شنیده بود، اظهارات فرمایشی از کاکای مرحومش هم درست کرده باشد. من معتقدم که اگر داؤد ملکیار چنان دست آویزی می داشت آنرا حتماً علیه هدفش نشانه می گرفت.

۱ - عبدالحمید محتاط: مسئله میوندوال، سایت انترنتی کابل نات شماره ۱۲۷ تاریخ ۱/ ۹ / ۲۰۱۰

۲ - از همان جا: "در گوشه دیگر اتاق سید عبدالاله وزیر مالیه ایستاده بود که دستانش در عقبش از غضب با هم گره خورده بود و پاهایش از هم فاصله داشت، همین را عربده میکرد: "او مرستیال بگو! چطور علیه نظام نوین جمهوری قیام میکردید؟ برقص بده! "

۳ - ضیاء مجید: "کارنامه دروغ و ابتذال، سایت انترنتی کابل نات، شماره ۱۳۶ تاریخ ۱۶ جنوری ۲۰۱۱

۴ - داؤد ملکیار: شاهد دیگر بر اعمال صمد ازهر حکایت محترم ضیا ناصری؛ کابل نات شماره ۱۳۸ نیمه دوم
فبروری ۲۰۱۱



خواننده گان محترم سایت های اینترنتی توجه فرموده خواهند بود که سریال "کودتای نام نهاد میوندوال" نوشته آقای مهرین، که سر تا پا تبلیغات سیاسی استوار بر مدارک و روایات جعلی و سازمان داده شده بود، زیر پوشش تاریخ نگاری؛ در سایت کابل نات منتشر گردید. در پهلوی این نوشته، عده ای دگر هم آستین ها را بالا زده، نوشته های تائیدی شان را با اضافات و حواشی که بیشترین آنها توأم با اتهامات و ناسزاها نیز بودند، منتشر ساختند.

آقای ایشور داس مدیر مسؤول سایت کابل نات، نشر جوابیه مرا که جز تردید جسورانه و پاکیزه اتهامات و جعلیات چیزی نبوده فاقد فحش و ناسزای متقابل بود، با تردد پذیرفتند. اما با دریغ که پس از نشر شش قسمت، احتمالاً تحت فشارهایی، از انتشار ادامه آن جوابیه انکار ورزیدند.

آقای ایشور داس که دست اندر کار پیشبرد یک کار عظیم فرهنگی می باشند با این تصمیم شان، پیشینه نه چندان گوارایی در مدیریت رسانه یی به جا گذاشتند.

به هر حال، پاسخنامه بنده که تا اینجا، نادرستی ادعاها و هر آنچه بنام مدارک و اسناد ارائه شده بودند، را به اثبات رسانیده، و قناعت و تائید خواننده گان ارجمند را با خود داشته است، متدرجاً به جاهای بسیار حساس و فیصله کن قدم نهاده است. در بخش هفتم تمام ادعا های که از زبان پاچاگل وفادار عنوان گردیده بودند، کاملاً رد و نقش بر آب گردیدند (حتی در گفتار ثبت شده گی خود وفادار، تردید آن ادعاها صراحت کامل داشت). درین بخش هشتم، ما به بطلان کامل آن همه جعلیات سازمان داده شده و به نقطه پایانی بازی که به راه انداخته اند، میرسیم. مشت ها باز می شوند و این توطئه سازمان داده شده، کاملاً و قاطعانه افشاء می گردد. در بخش های بعدی، موضوع، با گسترده گی بیشتر زیر ذره بین قرار خواهد گرفت.

بخش ۸

عنوان کوچک بخش هشتم در نوشته آقای مهرین، "میوندوال کشته شده است" میباشد. بعد از چند سطر عمومیات، به تناقضات در گفتارها میرود و در آغاز این قسمت مینویسد:

"خواننده در صفحات پیشین توجه می نماید، که ما برخلاف رسم معمول و به ویژه برخلاف شیوه های سانسور آمیز و رجوع به گواهی مدارک یک جانبه و یا ناقص، بیشترین و مفصل ترین صحبت ها را از اشخاصی آوردیم، که در ضدیت با میوندوال عمل کرده اند. مانند سخنان محمد حسن شرق، صمد ازهر، عیسی نورزاد، صدیق واحدی، پاچا گل وفادار."

ببینید در ابتدای همین بخشی که گویا در آن اثبات میکند که میوندوال به قتل رسیده است، به این اعتراف جانانه می پردازد که رسم معمول در چنین موارد بکار برد شیوه های سانسور و رجوع به گواهی مدارک یک جانبه و ناقص بوده است. یعنی آنهایی که تا کنون نوشته اند کار شان مطابق به همان رسم و شیوه معمول، بوده برای توجیه اتهام و خواباندن حریف از مدارک یک جانبه (خصمانه) و یا ناقص استفاده کرده، آرا و نظریات طرف مقابل را با بکاربرد سانسور مجال نداده اند. اما کار آقای مهرین گویا یک سر و گردن بالاتر است – بخاطری که او "بیشترین و مفصل ترین صحبت ها را از اشخاصی آورده است که در ضدیت با میوندوال عمل کرده اند." (۱)

ای کاش واقعاً این نویسنده محترم بیطرفانه رد پای حقایق قضیه را میگرفت، با امانت داری اسناد و مدارک را گردآوری می نمود، دور از تعصب و ایدئولوژی زده گی به تجزیه و تحلیل مدارک و داده ها می پرداخت و خود به همان "رسم معمول و شیوه های سانسور" نمی لغزید. با تأسف نویسنده با استفاده از اظهارات غرض آلود تلقین شده و دیکته شده، تصرف و تحریف سخنان اشخاص طرف مصاحبه و تلاش پیهم برای استفاده از قرینه های جعلی در راستای اتهام زنی علیه صمد ازهر- این هدف از قبل نشانه گرفته شده؛ آشکارا در صف همان نویسنده گان و محققینی قرار گرفته است که با نوشتن آن پاراگراف بالا خواسته بود خود را از آنها در فاصله نمایش دهد. این محقق ما حتی در بکار برد ترمنولوژی هم نتوانسته است از موضعگیری سیاسی و ضدیتش خود را برهاند. اگر برای حفظ ظاهر هم بوده، می توانست اصطلاح "کارمندان حکومتی" یا "موظفین مرتبط با قضیه" را بجای "اشخاصی که در ضدیت با میوندوال عمل کرده اند" به کار گیرد.

آقای مهرین در رابطه با مصاحبه ها از تناقض گویی ها یادآوری میکند. اشخاصی که با آنها مصاحبه صورت گرفته است، هر کدام دارای عقاید و مواضع مختلف بوده اند. عده ای از اشخاص طرف مصاحبه، اعضای فامیل (چون عمه و پدر) و دوستان شخصی یا فامیلی مصاحبه کننده، و شماری آنهایی اند که به ادعای آقای مهرین "در ضدیت با میوندوال عمل کرده اند."

صحبت ها و ادعاهای اقارب و دوستان مصاحبه کننده برای نویسنده محترم محل سوال نیستند، بخاطری که مطابق نیاز و فرمایش صحبت کرده اند. اما در مورد بقیه، که وی همه را در یک ردیف " اشخاصی که در ضدیت با میوندوال عمل کرده اند" جا داده است، مصاحبه کننده با تلقین، تفهیم و سمت دادن اشخاص طرف مصاحبه به سوی هدف قبلاً گزیده شده، و با استفاده از نقاط ضعیف کرکتر، هراس و تفاوت های عقیدتی شان، آنها را در موقعیتی قرار داده است که در ضدیت با دگراندیش و مطابق به

خواست او اظهارات نادرست و غیر واقعی بنمایند. در چنین وضعی طبیعتاً تناقض گویی ها به وجود می‌آیند.

از حق و حقیقت نه گذشتن کار هر بز دل اپورتونیست که برابر با رنگ محیط رنگ بدل میکند، نیست. این نوع پایداری ایمان، عقیده و وجدان پاک می‌خواهد. تناقضات یا دروغ پراگنی ها در گفتار و نوشته های فرصت طلبان قابل تعجب نیست. خاصه بعد از شکست جنبش چپ دموکراتیک، مخالفین با استفاده از فضای خصمانه ضد آن نهضت، به انواع و اقسام دروغ بافی ها و جعلیات پرداختند و این را فرصت خوبی برای آب کردن عقده های شان یافتند حتی اپورتونیست های مربوط به خود این نهضت نیز پیش از پیش در تبری خود اوراق سیاه کردند. به گفته معروف در تنور گرم، هر کدام آنها نان شان را پخته اند. (این اظهارات من به معنی انکار از اشتباهات و جنایاتی که از نام این نهضت ارتکاب گردیده، نیست) مواد بدست آمده از مصاحبه های چنین اشخاص، طبیعتاً خلصت متلون و بالنتیجه متضاد می‌داشته باشند. موجودیت تناقضات در گفتار مصاحبه شده گان، که آقای مهرین به آنها اشاره میکند ناشی از همین نیت مصاحبه کننده برای کشانیدن شخص طرف مصاحبه به هدف گزیده شده و استفاده سوء از خوف، ضعف نفس، تلون موضع و تفاوت عقیدتی او می باشد. وقتی همه راست می‌گویند تناقضی به میان نمی آید. اما وقتی دروغی سرهم می بندند، حتماً گفتار یکی متناقض آن دگر واقع می‌گردد.

برگردیم به مصاحبه ها! وقتی در موقعیتی قرار می‌گیرند که می‌ترسند مورد سوء ظن واقع شوند، با توسل به دروغ و ریختاندن اشک تمساح تلاش می‌ورزند خود را در جایگاه موسیچه های بی گناه جا زده دگران را در محل بدگمانی قرار دهند.

در بخش های گذشته، ماهیت این مصاحبه ها، تلاش مصاحبه کننده برای مقلوب ساختن و جعل حقایق، نادرستی و دوری اظهارات از منطق سالم و تناقضاتی که بنا بر دروغ بافی ها به میان آمده اند؛ بر ملا و افتراآت و دروغ پراگنی ها رسوا و برهنه ساخته شده اند. خواننده محترم با مرور دوباره بر آنها میتواند بر ادعا های مهرین درین بخش که با استناد بر همان "مدارک" صورت گرفته اند، قضاوت نماید. به جای نتیجه گیری درست از موجود شدن تناقضات در گفتارها — که به علت جعل و دروغ به میان آمده اند — آقای مهرین نتایج معکوس را به خورد خواننده میدهد.

زمانی که تناقض گفتار به میان می آید، حتماً بر درستی اظهارات شک ایجاد می شود. تشخیص درست از نادرست، بسا اوقات مشکل میشود. سره کردن و یافتن راست از نادرست به دلایل مادی ضرورت دارد. ولی اظهارات و روایات غیر مستند، جعلی، دور از منطق و بعید از واقعیت های روزمره برای انسان هایی که علمی و منطقی می اندیشند، جانبداری نمی کنند و عادلانه می نویسند؛ خیلی هم دشوار

نیست. در عین حال، یک نظر اجمالی به گذشتهٔ شخص (مدعی یا مدعی علیه) از لحاظ تقوی نفسی و سیاسی، کارکردهای رسمی، ایده و عقیدهٔ سیاسی، توسل به توطئه یا اجتناب از اشتراک در توطئه های سیاسی یا چاه کنی برای دگران و کوبیدن مستمندان یا دستگیری از آنها؛ میتواند خواننده یا شنونده را کمک نماید. آنهایی که به توطئه عادت کرده اند تا به وقت مرگ از آن خوی بد دوری جسته نمی توانند، مکرر در مکرر به آن عمل دست میزنند.

جناب مهرین نیز مانند بسیاری از نویسندگان و مدعیان تاریخ نویسی همواره احکام عمومی صادر میکنند، که خلاف انصاف است. کارمندان و مامورین دولت، اعم از بخش های تقنینی، قضایی و اجرائی؛ و منجمله کارمندان خدمات ملکی و امنیتی، متشکل اند از افشار مختلف دارای افکار، عقاید و دلچسپی های متفاوت. موجودیت یا عضویت آنها در یک دستگاه بدین معنی بوده نمی تواند که همهٔ شان افکار، عقاید و دلچسپی های شان را یگانه گی بخشیده اند. وجدان هرکس متعلق به خودش است و به همین دلیل مسئولیت فردی میباشد و به خانواده، دوستان و همکاران سرایت نمی کند. بودن شماری از کارمندان مشخص در یک دستگاه فاسد، که اکثراً خلاف اراده و برای یافتن بخور نمیری در جایی قرار گرفته اند، به معنی موافقت با تمام اعمال کارمندان و همکاران دگر نیست.

هرگاه پارلمان اول بعد از اشغال افغانستان توسط امریکا، را در نظر بگیریم، از همان نظر اول میتوان ادعا کرد که یک پارلمان مرکب از جنگ سالاران، عناصر ضد دموکراسی، ضد ترقی و عقب گرا بود. اما نمی توان در آن میان از موجودیت شماری از عناصر دموکرات، ترقی خواه و پیشرو انکار ورزید. در صورتی که در مورد این استثنا ها چنان قضاوت شود که چون در کنار آن دگران نشسته اند، پس در جنایات یا فساد آنها شریک اند، قطعاً عادلانه نخواهد بود.

آقای مهرین درین جا باز هم در سوء تعبیر از سخنان دکتور شرق، به تکرار نشسته است.

این سخنان دکتور شرق که "اگر میوندوال خود کشی نکرده باشد، در آن صورت داوود خان او را کشته در غیر آن، چیزی بی بازخواست نمی ماند"، همان طوری که قبلاً نوشته ام مفهوم بسیار واضح دارد – بدین معنی که میوندوال خود کشی کرده است، اگر چنین نمی بود از بازخواست داوودخان دور نمی ماند و اگر کسی ادعای غیر ازین دارد، به این مفهوم است که گویا داوود خان او را کشته است. اما می بینیم که از آن، چه گونه سوء تعبیر میشود.

مکرر میکنم که من نه وکیل مدافع دکتور شرق استم و نه در صدد دفاع از ایشان میباشم. ولی استدلال های بی پایه علیه هر کی باشد باید رسوا ساخته شوند. ببینید با این نوع ترجمه ها از اظهارات اشخاص،

خواننده را به گمراهی میبرند، هواداران برای شان کف میزنند و از چنین کاوش های "عالمانه" تمجید میکنند. بلی خواننده محترم این استدلال بسیار شبیه به استدلال عبدالقادر قاضی است که نوشته بود چون ازهر گفته است که دقیقاً نمی داند که خودکشی بوده یا قتل، . . . لهذا ازهر به قتل اعتراف میکند و معنی آن این است که او را ازهر کشته است.

آقای مهرین این سخن مرا که قدیر نورستانی اختیار دار اصلی بود، برائت دهی فیض محمد وزیر داخله تعبیر میکند. برائت دهی از چه جرمی آقای مهرین؟! آیا اتهامی به او راجع بوده یا است؟ من از مقام بالاتر وزیر انکار ندارم. اما یک نوع تقسیم قدرت مفهوم شده میان کارهای وزیر داخله و قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس همیشه و از ادوار گذشته وجود داشت. وزیر عمدتاً مسئولیت ساحه ملکی را بر عهده داشت (در آن زمان والی های ولایات تحت اثر وزارت داخله قرار داشتند). پالیسی سلطنت بر همین اصل استوار بود که باید درین وزارت که برقراری نظم و امنیت سراسری کشور به آن ارتباط داشت، دوگانه گی قدرت وجود داشته باشد. قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس با قرار داشتن در رأس قطعات مسلح و تمام شعبات و کارمندان پولیس، هم مسئولیت و هم مؤثریت بیشتر در تأمین و حفظ امن و نظم عامه در کشور داشت. به همین دلیل در تمام ادوار مقام وزیر بصورت سمبولیک بالاتر بوده قدرت واقعی در دست قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس بوده در ساحه کارش از استقلال عمل برخوردار میبود. چنانچه در زمان شاه قوماندان های عمومی ژاندارم و پولیس مستقیماً با شاه در تماس بوده گزارش های خود را مستقیماً تقدیم حضور میکردند. این قوماندان ها همیشه از جنرال های عسکری، نه از پولیس تعیین میگرددند که طرف حمایت سردار ولی نیز قرار می داشتند. در زمان جمهوریت داؤد خان نیزوضع به همین منوال بود. علاوهً قدیر خان در عین حال توانسته بود خود را خیلی زیاد به رهبر نزدیک و طرف اعتماد او قرار دهد. به همین دلایل او کل اختیار بود.

آقای مهرین می نویسد:

"اما صمد ازهر که شخصاً در جریان تحقیق حضور داشت و رئیس هیأت تحقیق هم بود، امکان ندارد که شکنجه در غیاب او عملی شده باشد. دلیل انکار از اعمال شکنجه، و گرفتن ژست های مخالفت آمیز با شکنجه، از همان نیاز ژست های حاکی است که مارهای دیروزینه، در چهره مور نمایش میدهند."

آقای مهرین چنان تمثیل می کند که گویا ازاین اظهارات من که ما میوندوال را شکنجه نکرده ایم، متعجب شده است و میکوشد با ته و بالا کردن جملات و لفاظی ها این نظر خود را که میوندوال شکنجه شده و این شکنجه توسط ازهر یا در محضر او صورت گرفته، بر خواننده تحمیل نماید. او باز هم فراموش کرده است که در مقام تمثیل تاریخ نویسی قرار دارد و هدفش (ازهر) را با فرهنگی که شایسته

یک "مورخ"، "محقق" و "استاد" نیست، به مار و مور تشبیه میکند. من در جریان تحقیق میوندوال که در وزارت داخله صورت می‌گرفت، همیشه حاضر بوده‌ام و او نه تنها شکنجه نشده بود بلکه هیچ گونه بدرفتاری یا بد گفتاری نیز بعمل نیامده و بالعکس با او پیش آمد نهایت عالی احترام کارانه صورت گرفته بود. اگر چنین رویه و رفتار نیک با فرهنگ و معتقدات کسی خوانش ندارد، مسئولش از هر نمی باشد.

مهرین باز هم با الفاظ چنین بازی میکند:

"از هر مدعی است که من "به قدیر خان گفتم: میوندوال یک شخصیت ملی است. و شما باید هیأت بزرگ تر را تعیین کنید." آیا این ادعا در تناقض با واقعیت برداشت سیاسی و باورهای از هر نیست؟ از هر بنا بر کدام منطق میوندوال را شخصیت ملی می‌پنداشت؟ در آن هنگام، او را جاسوس امریکا، ضد کمونیسم و خائن کودتاجی می‌نامیدند."

جناب مهرین! اگر میوندوال جاسوس امریکا، ضد کمونیسم و یا کودتا گر بوده یا نبوده، برای هیأت تحقیق صرفاً در اتهام به توطئه کودتا معرفی شده بود. از هر نه به صورت شفاهی و نه کتبی کدام اتهام دیگری را علیه او وارد کرده و نه به جناب مهرین اظهار داشته است. اینکه در جامعه در مورد میوندوال چه افواه وجود داشت، یا وسایل اطلاعات جمعی مطالبی را از رامپارتس نقل کرده بودند، یا داود خان از او چه برداشت داشت؛ اینها دگر به از هر چه ارتباط دارند؟ درد رامپارتس، سی‌ای‌ای و داود را چرا باید از از هر کشید؟

انشا پردازی های بیشتر را مرور میکنیم:

"با خواندن این سخنان، سزاوار پرسش است، آیا تحقیقی که از ساعت ۹ شب الی ساعت ۳ یا ۴ صبح دوام میافت، ابراز احترام به آن شخصیت ملی بود؟ آیا آن "احترام" رعایت شد. با آن که از هر نگفته است که از آن مرد بیمار و نحیف و روزه دار، تا صبح با قند و کلچه پذیرایی شد! ! اما سالها پیش از طریق یک برنامه تلویزیونی عده‌یی از ایرانی های شهر کسل آلمان گفته بودند: "من هدایت دادم تا تحقیق باید دموکراتیک، انسانی و مطابق با موازین حقوق بین المللی باشد"، درینجا دل آدم می‌خواهد بپرسد که اگر تحقیق غیر انسانی اعمال میشد، چه میتواندست باشد"

از ابتدا تا انتهای نوشته مهرین شاهد آنیم که بدون دلیل و یا صرف برین بنیاد که چون آن رژیم استبدادی بود، اصرار برین دارد که میوندوال شکنجه شده است. باز هم ببینید که نه به مثابه یک تاریخ

نویس بلکه بمثابة رقيب سياسى كه براى از پا دراوردن حريف از ارتكاب هيچ عملى - حتى بهتان و توطئه ابا نمى ورزد، خواسته است با بكار برد كلمات احساساتى، بر خواننده تأثير روانى وارد و ذهن او را براى پذيرش ادعايش آماده گرداند.

جناب مھرين! اگر نتوانسته بوديم از ميوندوال با قند و كلچه پذيرائى كنيم، آنچه در توان ما بود با احساس مسئوليت انسانى انجامش داديم و آن عبارت از پيش آمد احترام كارانه و انسانى بود. اگر كلچه نداشتيم از تقديم چاى و قند صرفه نكرده بوديم. تحقيق به دليلى شبانه صورت ميگرفت كه ماه رمضان بود و بعد از فراغت از روزه افطارى و تراويح به آن پرداخته مى شد. اگر اين تحقيق در جريان روز صورت گرفته بود يقيناً شما واويلا سر مى داديد كه آن انسان بيچاره روزه دار را در ساعات روزه دارى و بى حوصله گى تحت بازپرس قرار داده بودند.

بلى سالها پيش در يك پروگرام تلويزيونى، در شهر كاسل گفته ام كه "من هدايت دادم تحقيق دموكراتيك، انسانى و مطابق با موازين حقوق بين المللى باشد." اين كاملاً حقيقت دارد. اينكه ضمير جناب مھرين پذيرفته نمى تواند كه چنين انسان هاى با چنين صفات و سجايا هم ميتوانند در ميان افسران پوليس وجود داشته باشند، اين دگر مربوط به خود شان است. آنهاى كه دنيا را از عقب عينك هاى سياه نگاه نمى كنند يكى نه كه شمار زيادى از افسران متصف به چنين اوصاف را ديده و يافته ميتوانند.

اما چون براى مھرين چنين حقيقتى پذيرفتنى نيست، در برابر اين اظهارى كه از زبان من نقل شده است "از شكجه بدم مى آمد بهمين لحاظ از مسلك پوليسى نفرت داشتم"، تسلط خود را بر اعصاب از دست داده باز هم فراموش كرده است كه ميخواست تاريخ بنويسد و بايد بيطرفى را رعايت ميكرد. پس اين كلمات مرواريد گونه را پهلوى هم قرار ميدهد:

"اما واقعيت چه گونه است. آيا غير از انجام وظائف شكجه آميز، كار ديگرى در طى روزهاى تحقيق آن محبوسين وجود داشت؟ همان "نفرت" بود كه ازوظيفه پوليسى استعفا دادى؟! با اشاره يى به سال هاى پس از كودتاي ثور كه ازهر و حزب او دست باز تر در اداره امور يافتند، آيا از شكجه و عذابدهى مخالفين و بى گناهان كاسته شد و يا دامنه آن گستره تر شد؟"

نويسنده باز خواسته است با لفاظى و استعمال كلمات موهن، تاريخ بنويسد و به سال هاى بعد از كودتاي ثور، كه هيچ ارتباطى با موضوع ميوندوال ندارد و بدون آنكه سهم مرا در كدام كج روشى يا تقصير يادآور شود، ميرود و به تاخت و تاز بسيار شخصى و با ضمير مفرد مخاطب مى پردازد.

آقای مهرین! آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است!؟ گذشته من بالا تر از تصور شما پاک و صیقلی است. نه دستم به خون آلوده بوده، نه در رشوه و فساد آغشته بودم. اگر چند قرآن خور شبیه شاهدان ناحق ساحة محاکم ولایت کابل که پیشه شان شهادت ناحق با گذاشتن دست بالای قرآن است، در مورد من دست به افترا میزنند، برای خودشان گردن بسته گی و خفت کمایی میکنند.

اما آن پروگرام تلویزیونی که پیشتر به آن اشاره شد، ایرانی نه بلکه افغانی و از خودم بود که نام پروگرام "هنداره" بود و ثبت تمام پروگرام آن شب هنوز هم نزد من موجود است. نسبت دادن آن پروگرام به ایرانی ها و یا چنانکه گفته اند "توده یی ها" نیز از همان نوع جعلیات مدارک است که ملکیار و مهرین در آن تخصص یافته اند.

مهرین مرا به طفره رفتن از پاسخ متهم می سازد. وقتی آدم دروغ را رد میکند، این طفره رفتن از پاسخ نیست. من که گفتم این ادعای حاجی فقیر که با سیف الرحمن یکجا آورده شده و از هر اورا با سیلی زده است، از بنیاد دروغ است. گرفتاری وی و شماری دگر، در نتیجه اعترافات بعدی سیف الرحمن و مرستیال صورت گرفته بود. پس در آن وقتی که سیف الرحمن تازه دستگیر شده و هنوز همکارانش را نام نبرده تا بر اساس آن گرفتار گردند، چه گونه شده میتوانست با سیف الرحمن یکجا آورده شده باشد؟

چون آقای مهرین همان طوری که قبلاً نوشته ام، آنقدر پس و پیش میرود و مسایل قبلاً طرح کرده گی را بارها از سرمی گیرد تا در روان سرگردان ساخته شده خواننده نظریه اش راحک نماید، درینجا باز به داستان شکنجه مرستیال پرداخته است. من که در بخش ششم به این موضوع به تفصیل پرداخته ام، نمیخواهم با تکرار مکررات مثنوی را صد من کاغذ بسازم. اما خلاف ادعای مهرین، مرستیال چند سطر نه بلکه یک درجن کاغذ نیم تخته یی را پشت و رو سیاه کرده از زندان با خود آورده بود و در آن از جریان تماس ها و ملاقات ها با ذکر نام ها تفصیل ارائه کرده بود. اکثریت گیر و گرفت های بعدی همه بر اساس همین اعترافات مرستیال صورت گرفته بود. چون من شاهد بالفعل صحنه ای بوده ام که مرستیال در آن اعتراف کرد، این را با تمام اطمینان میتوانم بگویم که تا آن وقت کدام بدرفتاری با وی صورت نگرفته بود. این هم از تصور بعید است که بعد از آنهمه اعترافات تفصیلی، مورد آزار قرار گرفته باشد. اما اگر آقای مهرین آن صحبت مرا با مرستیال شکنجه میداند، چنانچه مینویسد: "شکنجه گر گاهی از زبان و گاهی از چوب و مش و لگد استفاده میکند"، این دگر جزئی از همان شیوه پژوهش، تاریخ نویسی، استدلال و منطق بخصوص خودش است.

آن اعضای کمیته مرکزی که هر شب در اتاق های تحقیق پرسه میزدند و بمثابه سمبول های دلهره و غضب نمایان می گشتند، وقتی امروز هر کدام شان ادعا میکنند که خدا نکند، هر کدام شان فقط یک

یک بار بنا به دلیلی، به وزارت داخله تشریف برده اند و ادعا میکنند که گویا میوندوال یا مرستیال شکنجه شده بود؛ به اصطلاح ایرانی ها آدم شاخ در می آورد. در بازجویی میوندوال همیشه خودم حضور داشته ام و از حضورم در صحنه اعتراف مرستیال هم حکایت نمودم. با اولی حتی با صدای بلند حرف زده نشده است و با دومی هم چنانچه گفتم دلیلی برای بدرفتاری وجود داشته نمی تواند.

مهرین مینویسد:

"صمد ازهر طی صحبت با جناب داؤود ملکیار، مدعی است که میوندول را دو بار در جریان تحقیق دیده است! در حالی که اسناد تحقیق، تاریخ امضاها و مسئولیت او در مقام ریاست تحقیق، آن ادعا را تکذیب میکند. او بیشترین اوقات تحقیق را در حال نظارت بر میوندوال بوده است. هنگامی که میوندوال در ورق دارای شماره ۱۶ در پاسخ ازهر مینویسد که محمد اکرم خان را جدیداً در چند شب گذشته معرفی شدم."، از آن هم حاکی است که رئیس هیأت تحقیق چندین شب او را میدیده است. عدم انتشار همه اوراق تحقیق نیز این ادعای ازهر را تردید میکند."

از زمان قضیه میوندوال تا زمانی که در جواب مصطفی رسولی نوشته ای را انتشار دادم بیشتر از بیست سال و تا زمانی که با ملکیار صحبت کرده ام، که تاریخش بیادم نیست، سالیان درازی سپری شده و یقیناً بعضی جزئیات به فراموشی رفته بود. اینکه از میوندوال دو شب تحقیق صورت گرفته یا سه شب، و اینکه فاصله میان بار اول و دوم چند روز بوده، قطعاً کدام تأثیری بر رویداد قضیه داشته نمی تواند. اما آنچه را مسلماً بیاد دارم اینست که بعد از صحبت شفاهی که در شب اول با میوندوال داشتیم، برای ادامه تحقیق همواره مطالبه ادله میکردیم و به همین دلیل چند روزی از آوردن میوندوال به وزارت داخله بغرض بازجویی ابا ورزیدیم.

قراریکه در اوراق انتشار یافته تحقیق دیده میشود در ورق شماره ۱۳ تاریخ ۵ میزان ۱۳۵۲ در برابر این سوال که:

"شاغلی میوندوال!

با استفاده از جوابات قبلی شما پرسیده میشود اگر دید و وادید و ملاقات شما با صاحب منصبان خورد رتبه و عالی رتبه برویت شواهد ثابت شود بعداً ممکن در روشن شدن حقایق موضوع توضیحات لازم ارائه نمائید.

امضای هیأت تحقیق تاریخ ۵ / ۷ / ۱۳۵۲ "

میوندوال در پاسخ چنین می‌نویسد:

"محترماً!

شما پیشتر در باره دو نفر یعنی مرستیال و عبدالرزاق خان پرسان کردید من جواب دادم که با آنها ارتباطی نداشته‌ام اگر کدام کسی دیگری هم مورد نظر شما باشد سوال کنید بشما معلوم است که بمن توصیه شد توسط دو پیغام که من پاسپورت گرفته و خارج بروم من ازین قضایا خبر نداشتم و حسب وعده رئیس صاحب دولت من منتظر بودم که سهمی در همکاری با رژیم جدید بگیرم ولی اکنون برای من دسیسه ایجاد شده است من به قضاوت و حق بینی شما عقیده دارم که می‌توانید حقیقت را دریابید که نام من به ناحق درین موضوعیکه نمیدانم چگونه است پیچانیده میشود.

امضاء میوندوال"

ببینید! تا این تاریخ ۵ میزان ۱۳۵۲ و این شماره (۱۳)، صرفاً در باره مرستیال و عبدالرزاق خان از او پرسیده شده است. ازین سوال و جواب به صراحت مشهود است که:

- تا این دم از او در باره شخص دیگری غیر از آن دو نفر، پرسیده نشده است. (در باره اکرم هم پرسیده نه شده)

- با کسی مواجه ساخته نشده است. (با اکرم هم مواجه گردانیده نه شده)

- این جمله میوندوال "من به قضاوت و حق بینی شما عقیده دارم که می‌توانید حقیقت را دریابید که نام من به ناحق درین موضوعی که نمیدانم چگونه است پیچانیده میشود." به وضاحت تمام گویای این واقعیت است که برخورد دقیق و سالم هیأت تحقیق، اعتماد میوندوال را جلب کرده و او مطمئن است که هیأت در جهت یافتن حقیقت کار میکند.

ورق بعدی تحقیق، شماره ۱۴ است که تاریخش ۸ میزان ۱۳۵۲ میباشد. خوب دقت کنید:

ورق ۱۳ تاریخش ۵ میزان و ورق متصل آن که شماره ۱۴ است تاریخش ۸ میزان است. پرسش و پاسخ این ورق چنین است:

"شاغلی میوندوال!"

طوری‌که شفاهاً خود شما اظهار داشتید که دلایل کافی غرض اثبات علیه شما موجود است و علاوه نمودید که با اینکه **محمد اکرم پیلوت** را که دارای تمام صفات مکمل شهادت بود **استماع نمودید** که اگر شهادت یک تن دیگر از رفقای متهم خود را استماع نمائید اینک به اثر خواسته شما حاضر است و شما باید تحریر نمائید که این موضوع را به تلقین خویش در محکمه ارائه نکرده بلکه از آرزوی خود شما است به این اساس باید سند تحریری در زمینه تحریر نمائید.

امضای هیئت تحقیق ۸ / ۷ / ۱۳۵۲.

محترماً!

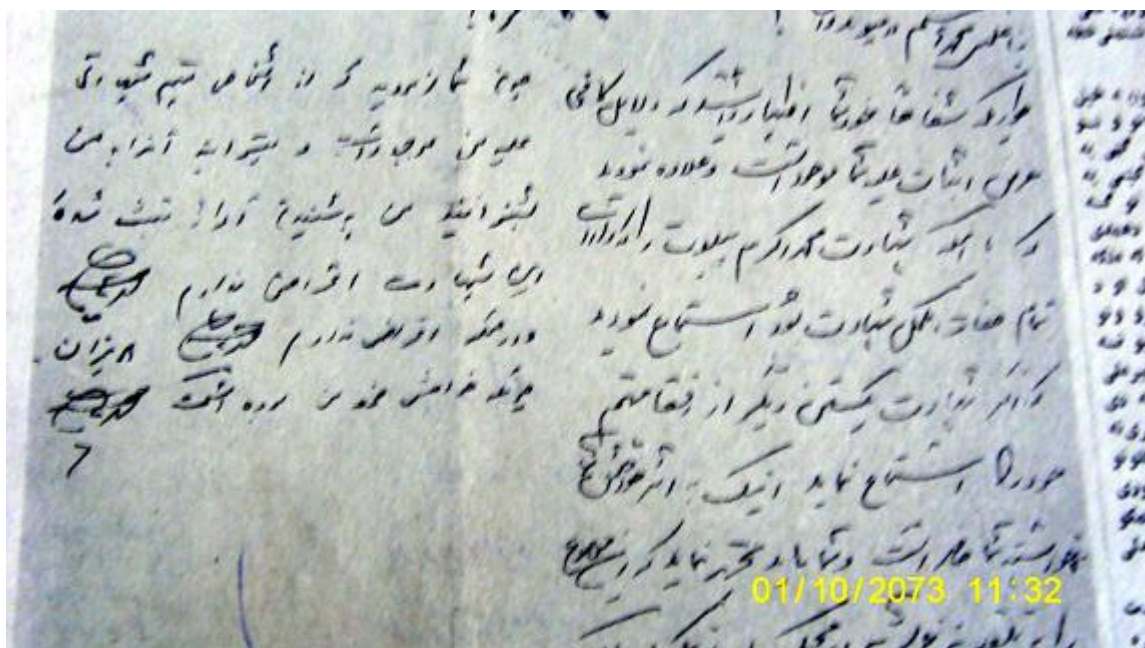
چون شما فرمودید که از اشخاص متهم شهادتی علیه من موجود است و میتوانید آنرا بمن بشنوانید من به شنیدن آواز ثبت شده این شهادت اعتراضی ندارم (امضا) و در محکمه اعتراضی ندارم (امضا) چونکه خواهش خود من بود. امضای میوندوال ۸ / ۷ / ۱۳۵۲ "

این ورق گواهی از آن میدهد که:

- با توجه به شماره ها و تاریخ ها در آن دو ورق در می یابیم که به تاریخ های **۶ و ۷** میزان برای تحقیق خواسته نشده است.

- با در نظر داشت **تسلسل شماره ها**، دیدیم که در **شماره ۱۳** تاریخ **۵ میزان هنوز مواجهه صورت نگرفته**، و **شماره بعدی (۱۴)** تاریخ **۸ میزان** نشان دهنده آنست که **درین روز مواجهه با اکرم صورت گرفته است**.

پس این نوشته (همین تاریخ ۸ میزان) میوندوال که اکرم پیلوت را جدیداً در چند شب گذشته معرفی شده است، به این معنی بوده نمی تواند که گویا چند شب قبل در وزارت داخله با او معرفی شده باشد. بلکه مقصودش این بوده که آشنایی او با اکرم نو بوده، مربوط به چند شب پیش، یعنی از مدت کوتاه (پیش از زندانی شدن) بوده است.



اما مهرین در تلاش دگرگون سازی واقعیت ها است:

"میوندوال در شب ۸ میزان در حالی که دیگر توان اندکی در جسم خویش دارد، با مشاهده آوردن دوباره اکرم خان پیلوت و فشارهای پایان ناپذیر، سرانجام به خواست آن ها لبیک گفته و با دل گریان بر لبان مستنطقین تبسم حاکی از موفقیت و دستاورد می نشاند. با پذیرش دستورها و چیغ و فغان ها، "اعترافی" را که در ورق شماره ۱۵، برای مستنطقین مینویسد، باب طرح سوالات دیگر گشوده می شود. از جمله در شماره ۱۷ از او در باره بقیه همکاران و شناسایی های ایشان و شخص اکرم خان پیلوت سوال می کنند. اما میوندوال با وجود وضعیت صحی، جسمی و روحی که انسان می تواند آن را در نظر آورد، دست به عملی زده است که تاریخی است. وی می نویسد:

اکرم پیلوت را جدیداً در چند شب گذشته آشنا شدم."

و این چند شب اخیر آن دیداری است که میوندوال برای نخستین بار اکرم پیلوت را در وزارت داخله دیده بود، نه در منزل خویش."

مهرین از توان اندک باقی مانده در جسم میوندوال، از پذیرا ساختن دستورها و از چیغ و فغان سخن میگوید. اما به کدام دلیل؟ باز هم جوابش همانا مراجعه به خصلت استبدادی رژیم خواهد بود. دگر دلیلی وجود ندارد. در عین زمان با مهارت سحرآسا از آوردن "دوباره" اکرم در شب ۸ میزان یاد میکند. میخواهد از عدم کنجکاوی خواننده گان در مورد تاریخ ها و شماره ها استفاده برده دروغ شاخداری را به جای اصل واقعیت قرار دهد. این را به خاطری می نویسد تا برای آن جمله میوندوال که نوشته است:

"اکرم پیلوت را در چند شب گذشته آشنا شدم"، ترجمه فرمایشی که گویا این آشنایی در چند شب گذشته در وزارت داخله بوده، دست و پا کند. در حالیکه اکرم صرفاً یکبار آنهم در همان شب که تاریخش ۸ میزان است، با میوندوال روبرو گردانیده شده است. این حقیقت در توضیحاتی که در بالا ارائه گردید چون آفتاب نمایان است.

توجه کنید خواننده گان ارجمند! این اگر جعل نیست، پس چه است؟ این اگر سفسطه و بازی با کلمات و تاریخ ها نیست، پس چه است؟ این اگر شبیه دوسیه سازی جورج بوش و تونی بلیر بر ضد عراق نیست پس چه چیز میتواند باشد؟ چنین است سرنوشت تاریخ نگاری در کشور ما!

آقای مهرین بار دیگر برای جلب دلسوزی و حمایت اخلاقی خواننده، به ادعاهای من درآوردی چون "او را با بیدار خوابی ها، دشنام دادن ها، مشت و لگد زدن ها، آوردن شاهد شکنجه دیده و خواهشاتی چون "میوندوال صاحب، لطفاً چند سطر بنویسید که همه از بیدار خوابی رهایی بیابیم ورنه همین بیدار خوابی است و همین شکنجه ها، وادار به نوشتن ورق شماره ۱۵ / ۸ میزان نموده اند" میخواهد نمایش دهد که آن اعترافی که در ورق شماره ۱۵ نوشته است نتیجه آن شکنجه ها و بدرفتاری ها بوده است. اما دلیلی برای ادعایش - جز بدخلقی خودش - وجود ندارد.

بیایید یک استدلال دیگر مهرین را به خوانش بگیریم:

"ازهر از خود کشی میوندوال سخن نمیگوید. برای آنکه می داند و شاید پس از اعلان خبر "خود کشی" او به وسیله نکتایی نیز می دانست، که آن ادعا تا چه اندازه مسخره و رسوایی آمیز است. بنابر آن با گذشت سال ها و تجزیه مخالفت آمیز آن اتحاد و کار کرد های مشترک سال ۱۳۵۲، با یک تیر دو هدف را نشانه می گیرد. وی مدعی می شود که مسؤول "هرچه شده، قدیرخان و خسربره او عیسی نورزاد و خود داؤود، بوده میتواند." و یا میگوید: "توسط کسانی کشته شده باشد که مانند بچه گک ها دور داؤود خان را گرفته بودند." وی با این سخنان پهلو دار، می خواهد از یک طرف با کار برد کلمه اگر، کشته شدن او را زیر سوال ببرد و از طرف دیگر از تایید قتل می گوید. اما برای این که ذهنیت غالب بر برداشت های را که او را قاتل میوندوال معرفی نموده اند، منحرف کند، قتل را به طرفداران داؤود خان پیوند می دهد. و به این ترتیب با این تیر خود آنان را نشانه می گیرد."

اینکه ازهر از خودکشی میوندوال سخن نمیگوید، به این دلیل است که ازهر نیز همان طوریکه گفته شد، از مقامات بالایی شنیده و خوانده است که میوندوال خودکشی کرده است. خود ازهر نه امکان تحقیق در باره صحت و سقم آن واقعه داشت و نه وظیفه او بود.

باز هم از گفتار من در باره قدیر خان و عیسی خان، با همان شیوه شناخته شده التقاطی الفاظ غیر مربوط را بیرون کشیده برابر با مزاج خویش ترجمه نموده است. من هیچگاه این دو نفر را مورد اتهام قرار نداده‌ام. بلکه گفته‌ام و باز هم می‌گویم که در ساحة آنچه در محبس می‌گذشت من نه اطلاعی و نه مسئولیتی داشته‌ام. قدیر خان بنا به اهمیت زندانیان، خودش مراقب آنجا بود و برای سهولت کارش مورد اعتمادترین شخصش عیسی خان را که خسربره اش هم بود، در آنجا گماشته بود. (۲) کجای این سخن غلط یا بیجا است و در کجای آن قصد بار اندازی یا وارد آوردن اتهام قتل بر کسی است؟ اگر بجای قدیر، فیض محمد قوماندان ژاندارم و پولیس میبود و قوماندان محبس نیز از مربوطین فامیلش میبود، و من از آنها نام می‌گرفتم؛ یقیناً مهرین جشنی برپا میکرد. چون مطابق آرزوی مهرین سخن گفته بودم مرا در آغوش می‌گرفت. برای او و یارانش حق و حقیقت ارزشی ندارد. آنچه برای شان با ارزش است دگر اندیشان را سیاه کردن است. ولی درین تصادف، بخت با مهرین یاری نکرده قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس با صلاحیت قومانده و تماس دایمی با مسئولین پولیس، منجمله محبس، قدیر خان؛ و زندانبان مورد اعتماد و عضو فامیلش عیسی خان نورزاد بود. این هم یک حقیقت آشکار است که هیچ کاری در ساحة زندانیان، بدون اطلاع و اراده آنها صورت گرفته نمی‌توانست. این را نه به منظور وارد آوردن اتهام بلکه به منظور رد اتهام بر کسانی که مهرین ها با آنها در خصومت قرار گرفته اند، می‌نویسم. درین صورت اگر کسی از امثال مهرین، آریا، حق شناس و شرکا و تابعین و تبع تابعین، اثباتی یا اصراری بر کشته شدن میوندوال دارند باید روی پرسش شان بسوی آن دو نفر باشد، نه از هرخاصه که عیسی خان از بازگشت او از وزارت داخله به محبس در شب اخیر تحقیق، و همچنان دیدن او هنگام صرف سحری شهادت داده است.

البته اگر کسی احتمال قتل را به دلیل رقابت برای مقام و کرسی، مطرح میسازد، در آن صورت رو باید بسوی آنهایی گشتانده شود، که یا در چنان کرسی ها قرار داشتند و یا مطرح بودند، نه از هر و پرچم.

استعمال فقره "بچه گک های دور داؤد خان"، که مهرین بارها آنرا به مسخره گرفته است، اصطلاحی است که از سوی خان محمد خان بکار گرفته شده بود. او با "خورد ضابطان و بچه گک های بی تجربه دور داؤد خان" اظهار مخالفت مینمود. وقتی خواننده تمام مصاحبه را مکمل و بدون تصرفات جانبدارانه نشنود و یا نخواند، چنین فقرات را غیر مربوط می‌پندارد.

من نمی‌خواهم بر احتمال خود کشی میوندوال پافشاری کنم، اما دلایل قوی برای قبول آن وجود دارد که بعداً به آن خواهم پرداخت.

عدم انتشار تمامی اوراق تحقیق، ارتباطی با ازهر ندارد و کار مقامات عالی‌ه بود و منطقاً آنها اوراقی را جهت انتشار گزیده بودند که با اعتراف میوندوال ارتباط می‌گرفت. چنانچه متأسفانه از اعترافات مرستیال نیز صرفاً همان یک ورق منتشر شده است.

وقتی مهرین می‌گوید:

"وی با این سخنان پهلوی دار، می‌خواهد از یک طرف با کار برد کلمه اگر، کشته شدن او را زیر سوال ببرد و از طرف دیگر از تایید قتل می‌گوید. اما برای این که ذهنیت غالب بر برداشت‌های او را قاتل میوندوال معرفی نموده اند، منحرف کند، قتل را به طرفداران داؤد خان پیوند می‌دهد. و به این ترتیب با این تیر خود آنان را نشانه می‌گیرد."

این را می‌گویند تیز زبانی و آتش پارچه‌گی! آفرین بر آقای مهرین! اگر کسی تاریخ مینویسد باید از چنین استادی آموزش گیرد!

این ازهر نیست که با گفتار بالا تیر را به مخالفان نشانه می‌گیرد، بلکه این جناب استاد مهرین است که از طریق لفاظی‌ها، پس و پیش کردن واژه‌ها، درهم و برهم گردانیدن تاریخ‌ها، جعل روایات و تلاش برانگیختن احساسات خواننده؛ در صدد بدست آوردن شادباش‌های هم‌ردیفان و یاران ایدئولوژیکش بخاطر توجیه بهتان و اتهام ناروای قتل علیه کسانی که وی در جبهه مخالف سیاسی شان قرار دارد، می‌باشد.

من با این حرف مهرین که داؤدخان از تمام گزارشات مطلع بود و انکشافات روزمره به اطلاع رسانیده می‌شد کاملاً موافقم. اگر بجای داؤد کسی دگر هم می‌بود، یقیناً در چنین موارد مهم خود را پیوسته آگاه نگه می‌داشت. این خصوصیت خوب یک زمامدار است و نمی‌شاید آنرا نکوهش کرد.

بعد از آنکه مهرین باز با کلماتی بازی میکند که حرف نوی در آن وجود ندارد، می‌پردازد به عنوان کوچک نوین بنام: "میوندوال به قتل رسیده است".

خواننده ارجمند! هرگاه مطالبی در نظر تان تکراری می‌آید گناه بنده نیست. کسیکه در مقام مدعی قرار دارد، برای مطول ساختن "اثر گران بهایش"، مکرر در مکرر به مکررات می‌رود و من هم برای بی‌پاسخ نه گذاشتن ادعاها مجبورم به آنها بپردازم.

آقای مهرین در ابتدا حکم صادر میکند که میوندوال در محبس دهمزنگ به قتل رسیده، اما نمیگوید توسط کی؟ سپس دلایلش را عرضه میدارد. وی مینویسد:

"اوراق دلخواه هیأت تحقیق و دولت با شماره های ۱۳ (۵ میزان- تردید)، شماره ۱۵ (۸ میزان - "اعتراف نامه")، شماره ۱۷ (۸ میزان/ تکمیلی اعتراف جعلی)، انتشار یافته اند. اما شماره های ۱- ۱۲ منتشر نشده اند. میوندوال شب ها از محبس دهمزنگ به وزارت داخله برده شده و مورد بازپرسی و شکنجه قرار گرفته است. از عدم انتشار ۱۲ ورق تحقیق برمیاید که اعضای هیأت تحقیق در پی تهیه اعتراف نامه های جعلی بوده اند. آوردن شماره ۱۳ حاکی از آن است که در ۱۲ شماره پیشین نیز او اتهامات بی اساس را رد نموده است. در اوراق تحقیق شماره ۱۳ خواسته اند بگویند که وی چندین روز انکار می کرد و چنین می گفت، اما حالا به "رضایت خود" قلم و کاغذ خواست و "اعتراف نامه" شماره ۱۵ (۸ میزان) را نوشت."

بلی اوراق شماره ۱ تا ۱۲ منتشر نشده اند. دلیل آن این بوده میتواند که انتخاب کننده گان اوراق در پی اوراق اعترافیه بودند نه نشر تمامی اوراق. آخرین ورقی که نشان میدهد هنوز اعترافی در میان نیست، ورق ۱۳ است. ولی نویسنده از انتشار اوراق شماره ۱۴، ۱۶ و ۱۸ طفره رفته از انتشار آنها یاد نمی کند. چرا؟

بخاطری که ورق ۱۴ که دارای تاریخ ۸ میزان است نمایانگر آنست که میوندوال تازه با اکرم پیلوت مواجه شده و هنوز هم طالب شنیدن اعترافات ثبت شده دگران است و این آن ادعای مهرین را که گویا میوندوال برای اولین بار در چند شب قبل در وزارت داخله اکرم را دیده بود، باطل میگرداند.

مهرین مینویسد: "همانگونه که در صفحات پیشین دیدیم، میوندوال که نخستین بار محمد اکرم خان را دیده، نشانی منزل خود را از او میپرسد، اکرم پیلوت از دادن پاسخ عاجز است."

در حالیکه از منبع این ادعا یادی نشده است من که در تمام صفحات گذشته نوشته مهرین و در اوراق تحقیق چنین مطلبی را نیافتم. باز هم خواننده را عقب نخود سیاه سرگردان می سازد. این نکته را نیز استاد مهرین با "استخاره" یافته است، چون در واقعیت وجود خارجی ندارد.

کلمه "باز هم" و پسانتر "آوردن دوباره اکرم پیلوت" با مهارت و دیده درایی گنجاینده شده تا این برداشت را به خواننده بدهد که قبل ازین هم او را در برابر میوندوال حاضر کرده بودند. در حالیکه همانگونه که پیشتر نوشتم در همان شب که تاریخ آن ۸ میزان بود، برای اولین و آخرین بار ادای شهادت حضوری

اکرم در برابر میوندوال صورت گرفت، که اوراق شماره ۱۳ و ۱۴ نمایانگر این واقعیت اند. در سوال هیأت تحقیق در همین ورق شماره ۱۴ نیز این حقیقت صراحت دارد. اما او با اصرار تمام این را یک نوشته تاریخی میخواند که میوندوال گفته است: "اکرم پیلوت را جدیداً در چند شب گذشته آشنا شدم". و او ایلا که این تیر مهرین نیز با مقایسه کردن اوراق شماره ۱۳ و ۱۴ به خاک خورد. ورق ۱۳ به وضاحت نشان میدهد که هنوز میوندوال با کسی روبرو نشده و ورق متصل آن که شماره ۱۴ است از روبروشدن با اکرم حرف میزند. وضاحت کامل وجود دارد که در فاصله زمانی ۶ و ۷ میزان میان این دو ورق، تحقیقی بعمل نیامده. در غیر آن شماره روبرو شدن با اکرم با شماره قبلی انکار، مسلسل بوده نمی توانست. پس آن جمله تاریخی به این معنی بوده نمی تواند که اکرم را جدیداً در وزارت داخله آشنا شده است. یقیناً مقصود او این بوده که در آن تازه گی ها با او آشنا شده است.

مهرین فقط قلم برداشته بدون کدام دلیلی قهر خود ساخته را چنین فرو می نشاند:

"شب ۸ میزان باز هم اکرم پیلوت را مقابل او حاضر میکنند."

"هریک از سرکوبگران آن روزی، مدعی اند که میوندوال به رضایت خود قلم و کاغذ خواست، و "اعتراف نامه" نوشت! ! در حالی که قلم و کاغذ در پهلوی ابزار شکنجه همواره آماده بوده و در پیش روی شخص زیر شکنجه و از جمله میوندوال قرار داشته است. او را با بیدار خوابی ها، دشنام دادن ها، مشت و لگد زدن ها، آوردن شاهد شکنجه دیده و خواهشاتی چون "میوندوال صاحب، لطفاً چند سطر بنویسید که همه از بیدار خوابی رهایی بیابیم ورنه همین بیدار خوابی است و همین شکنجه ها، وادار به نوشتن ورق شماره ۱۵ / ۸ میزان نموده اند."

این آقای مهرین در واکنش به رفتارهای ناهنجار زیانده شده از ذهن خودش، حدود نمی شناسد و فراموش میکند که خود با وارد آوردن اتهام ناحق، بهتان بندی و استعمال کلمات مستهجن، چقدر بر حریم وجدان پاک انسان دگری تجاوز میکند و مطابق به اصول اصیل قانون، اصول بین المللی ژورنالیسم، دین و اخلاق؛ مرتکب جرم، گناه و خلاف رفتاری بزرگ میگردد. آیا اگر گفته شود که دستگاه فاسد است، به این معنی بوده میتواند که تمام کارمندان آن دستگاه فاسد اند؟ هرگاه گفته میشود که لت و کوب و بدرفتاری در پولیس وجود داشت، به این مفهوم بوده میتواند که هر کسی که درین مسلک قرار دارد حتماً همین اعمال را مرتکب میشود؟ اگر میگوییم که امروز در پارلمان جنگ سالاران قرار دارند، آیا حکم شده میتواند که همه اعضای پارلمان جنگ سالار اند؟

نه خیر جناب مهرین! شما کور خوانده اید! درین کشور انسان های شریف و وطن دوست به وفرت وجود دارند. اما دیدن و یافتن شان چشمان بینا می خواهد. ولی اگر مورد قبول مزاج جناب عالی نمی افتند، این دگر مسئولیتش با ازهر نیست.

در نوشته آقای مهرین این نظر یا تبلیغ رسوخ دارد که میوندوال اگر به رضای خود اعتراف میکرد پس چرا تا ۱۳ ورق این کا را نکرده؟ کسی که تا ۱۳ ورق انکار و بعد از آن اعتراف میکند گویا حتماً آن اعتراف در اثر شکنجه گرفته شده است.

برای معلومات آقای مهرین توضیح میگردد که در هر بازجویی یک برخ نوشت و خوان را پرسش های روتینی در باره موضوعات متعددی که نظر به موقف اجتماعی متهم و چگونه گی اتهام فرق میکند، مانند معرفت شخص متهم، وظایف و کار های سابق، مصروفیت های کنونی، محل های زنده گی، روابط اجتماعی، وضع اقتصادی، موضع و فعالیت سیاسی، مسافرت ها و هدف آنها، دید و وادیدها در داخل و خارج کشور و هدف آنها و امثال آن؛ تشکیل میدهد.

اگر آقای مهرین به این عقیده است که میوندوال باید از لحظه اول قلم به دست میگرفت و اعتراف نامه می نوشت، به خطا رفته است. باید خود را آگاه سازد که هیچ متهمی به ارتکاب جرمی اعتراف نمی کند مگر در حالات آتی:

۱ - متهم آدم شریفی است که در یک حالت هیجان فوق العاده و یا در حالت سکر مرتکب عمل خلافی شده، بناءً داوطلبانه خود را تسلیم و اعتراف می نماید.

۲ - متهم انسان شریف است اما مجبور گردانیده شده با مجرم همکاری نماید، یا برای او کار نماید. در این حالت احتمال وجود دارد که او به رضا و رغبت اعتراف نماید.

۳ - متهم به غلط تصور کرده است عمل درستی انجام میدهد، در حالیکه آن عمل جرم است.

۴ - متهم دست به انجام عمل جایزی میزند، اما منجر به عمل جرمی گردیده است.

۵ - متهم بالفعل با تمام وسایل و مدارک در اثنای ارتکاب جرم گرفتار میگردد.

۶ - اسناد، وسایل ارتکاب جرم، مدارک ثابت کننده تخنیک، شهود و امثالهم دستیاب شده باشند. (احتمال اعتراف زود وجود دارد)

۷ - متهم در جریان ارتکاب عمل جرمی و یا بعد از ارتکاب، بنا به دلایل وجدانی و اخلاقی پشیمان گردد.

۸ - متهم جنون شهرت دارد، و بخاطر مشهور شدن و معرفی شدن در رسانه های تصویری و جراید، دست به ارتکاب جرمی با قصد اعتراف بر آن میزند.

۹ - متهم جنون شهرت دارد، و بغرض مشهور شدن به جرم ناکرده در یک قضیه مهم یا قضیه سر زبان ها، اعتراف میکند..

در غیر از حالات فوق متهم به آسانی اعتراف نمی کند مگر در حالتی که:

۱ - اسناد، مدارک و شهود موثق فراهم میگردند و متهم بالاخره چاره ای جز اعتراف ندارد. حتی اگر اعترافی هم صورت نگیرد، موجودیت چنین دلایل موثق اثباتیه برای محکومیت و مستوجب مؤیده جزایی شدن کفایت میکند.

۲ - متهم در نتیجه شکنجه و آزار طاقت نیاورده به عمل کرده یا ناکرده اعتراف می نماید. این نوع اعتراف، هیچ نوع ارزش نداشته از نظر حقوقی و قضایی باطل میباشد.

میوندوال تا ورق شماره ۱۴ اعترافی نکرده، اما بعد از آنکه با شهود بصری و سمعی (روبرو شدن و شنیدن اعترافات دیگران) مواجه گردیده، و شاید عوامل نفسی و درونی فوق الذکر نیز در آن سهم داشته، دست به اعتراف زده است.

در باره نامه کذایی مرستیال عنوانی برادرزاده اش، قبلاً نوشتم که این نامه به گمان غالب جعلی است و برادر زاده اش بخاطر رو سفید کردن خودش در برابر فامیل و دوستان، نسبت اظهارات ضد مرستیال، آنرا ساخته است؛ و یا مرستیال بعد از آن اعترافات تباه کن، پشیمان شده خواسته است در برابر همان خانه خراب شده گان خود را تبرئه نماید. صورت واقعی اعترافش را قبلاً شرح نوشته ام.

برمیگردم به موضوع اعتراف. تحقیقات درست و اصولی هیچگاه با اعتراف متهم خاتمه نمی پذیرد. هیأت تحقیق باید در درجه اول در پی یافتن صحت و سقم اعتراف برآید. علاوه بران باید تمام تفصیل قضیه را از نزد شخص معترف بدست آورد. شخص معترف باید ثابت نماید آنچه میگوید حقیقت است. اگر بازهم به مثال اعتراف دزد بروم، او باید نشان داده بتواند که مال دزدی شده در کجا است؟ اگر متهم

از شریک یا شرکا نام میبرد باید توضیح داده بتواند که آنها چه وقت، چگونه و در کجا اتفاق کردند و هرکدام چه کاری را انجام دادند؟ هیأت تحقیق باید طی کاوش هایش درستی و نادرستی آنرا دریابد.

در تحقیق میوندوال نیز کار با مواجهه اش با یک افسر و یا شنوندن اعترافات خاتمه نمی پذیرفت. او با معترفین دگر نیز روبرو می شد. دیده می شد او در بازجویی های بعدی بیشتر چه میگوید. این معلومات داده شده گی با اظهارات بقیه معترفین مقایسه میگردید و در صورت لزوم برای دریافت حقایق مواجهات متعددی صورت میگرفت.

هرگاه مدارک مادی موضوع بحث واقع میگردید، آن مدارک، تحقیق و تدقیق علمی و تخنیکی را می طلبید که بایست انجام می شد. احتمالاً موضوعات نوی عرض اندام میکرد که به نوبه خود تحقیق بیشتری را ایجاب میکرد. ادعای خان محمد خان مبنی برینکه گویا بنا به گفته میوندوال یک دولت خارجی کمک شان میکرد، باید یا به کرسی می نشست و یا باطل میگردید. درینجا صرفاً سرنوشت متهمین نه بلکه روابط با یک کشور خارجی نیز از اهمیت جدی برخوردار بود.

آقای مهرین بار دگر به یک ادعا یا کشف نابغه گون دست زده است. او مینویسد:

"شماره ۱۷ ورق تحقیق، در ساعاتی تهیه شده است که شب ۷ میزان به پایان رسیده و صبح ۸ میزان آغاز شده است. میوندوال را از وزارت داخله به محبس برده اند. آمر محبس، محمد عیسی نورزاد، که منتظر او است، می بیند که میوندوال شکنجه شده و با دشواری راه می رود."

شماره ۱۷ ورق تحقیق واضحاً بر روی خود تاریخ ۸. ۷. ۱۳۵۲ را دارد. اما نویسنده زبردست و زیر زور بخاطر آنکه ادعای بعدیش را بر کرسی بنشانند، چنان وانمود میکند که این ۷ میزان بوده و آنقدر پاسی از شب گذشته بود که تاریخ ۸ میزان شده بود. اولاً او از کجا دانسته که شب از نیمه گذشته و تاریخ از ۷ به ۸ تغییر کرده بود؟ ثانیاً خوب میداند که در کشور ما هیچگاه مروج نبود که شب را به دو نیمه تقسیم کنند. شب همیشه امتداد روز قبلی بود. بعضاً چنین می نوشتند: شب ۸/۷ یعنی شبی که فردایش ۸ ماه و ۹/۸ یعنی شبی که فردای آن تاریخ ۹ ماه می شود.

اگر میوندوال بنا بر ادعای نویسنده در عصر روز ۸ میزان به همسرش نامه نوشته و ضروریاتش را خواسته است، این کار قبل از بردنش برای بازجویی (در شام همان روز ۸ میزان) صورت گرفته و بعد از آن برای بازجویی برده شده است. در همین شب است که او با اکرم روبرو ساخته میشود، اعترافات دگران را می شنود و خود نیز اعتراف میکند. این همان شب است که او بنا بر خسته گی مفرط از

طلاطم عمیق روانی که آن مواجهه و شنیدن اعترافات برایش ایجاد کرده، تقاضای قطع تحقیق به غرض استراحت میکند. در بازگشت به محبس، مدیر محبس هم او را خسته یافته و این همان خسته گی بوده که بنا به گفته خودش اعتراف و اظهارات خورد کننده آن افسر جوان بر او وارد آورده بود.

پس با کدام منطقی مهرین مدعی میشود که:

"آن" اعتراف نامه" و آرامش رستن از شکنجه های بیشتر، باید از صبح ۸ میزان تا شب و یا نصف شب آینده که فردای آن ۹ میزان باشد، زمینه های صحبت های دولتیان و طراحان توطئه برای میوندوال و بقیه اشخاص را فراهم نموده باشد. بدون تردید می شود گفت که روز ۸ میزان بیشترین مصروفیت گردانندگان چرخ دولت، موضوع "اعتراف" میوندوال و تعیین سرنوشت او بوده است."

ببینید هدف نویسنده و آن نبوغی که بهش اشاره کردم هویدا میگردد. او در تلاش است میان تحقیق و خودکشی فرصت زمانی را خلق کند تا آن ادعایش را که گویا در آن برهه زمانی سران و بزرگان با هم نشستند و بر کشتن میوندوال تصمیم گرفتند، را توجیه نموده بتواند. او تاریخ ۸ میزان را عقب می برد و ادعا میکند که گویا او بتاريخ ۷ میزان برای بازجویی آخرین برده شده (به کدام دلیل؟ استخاره؟!) و این تاریخ ۸ میزان که بر ورق ۱۷ وجود دارد بعد از نیمه همان شب است (باز هم استخاره!). اما آنجا اوراق ۱۴، ۱۵، ۱۶ و ۱۸ نیز وجود دارند که حامل تاریخ ۸ میزان اند. ورق ۱۸ که آخرین ورق بازجویی است انگار که مهرین آنرا کاملاً زیر زده است. آیا تمام بازجویی های آنشب بعد از نیمه شب صورت گرفته بود؟

بلی آقای مهرین، اینجاست که مشت تان که از قبل باز شده بود، کاملاً باز گردیده رسوایی بار می آورد این جاست که آن بازی با الفاظ، کلمات و تاریخ ها که از ابتدا به آن اشاره نموده بودم برای خواننده

آفتابی و روشن میگردد. Game over !

مهرین بیشتر می نویسد:

"امر عمومی محبس، عیسی نورزاد شب هشتم میزان (چهارم ماه رمضان ۱۳۹۳ قمری)، بیدار است. میوندوال را از روزنه دروازه می بیند که مصروف صرف غذای سحری ماه رمضان است. آخرین دیدار او شاید حوالی ساعت ۳ نیمه شب باشد. میوندوال در طی آن روز ها که ماه رمضان بود روزه در دهان داشت.

چندین ساعت بعد تر، خبری پخش می شود که میوندوال خود کشی کرده است! اما آمر عمومی محبس، محمد عیسی نورزاد، (شخصی که در مصاحبه های خویش هرگز از خود کشی میوندوال یاد نمی کند) حتا هنگامی که "هیأت بررسی" داخل اتاق شده و کمره های عکاسی خویش را فعال می کنند، در خواب است."

پاراگراف اولی حکایت از آن دارد که میوندوال بعد از بازگشت از بازجویی ۸ میزان، با اتکا بر مصاحبه نورزاد، گویا سحری هم خورده است. اما جان مطلب در پاراگراف دوم است. درینجا دو مطلب عمده به نمایش گذاشته شده است:

- "آمر محبس، محمد عیسی نورزاد حتا هنگامی که "هیأت بررسی" داخل اتاق شده و کمره های عکاسی خویش را فعال می کنند، در خواب است." یعنی چه؟ چطور امکان دارد که پیش از آنکه آمر محبس اطلاع داشته باشد، هیأت بررسی با کمره های عکاسی (که اصولاً بایست از پولیس جنایی بوده باشند) به محل واقعه رسیده اند؟ چرا مدیر محبس در آن وقت در خواب بوده است؟ آیا در چنین حالتی اولین کاری که معمولاً باید صورت می گرفت این نبود که مدیر محبس پیش از هر کس، در جریان قرار میگرفت؟

- نقطه عمده دگر همان فقره ای است که در میان دو قوس ذکر شده است: (شخصی که در مصاحبه های خویش هرگز از خودکشی میوندوال یاد نمی کند). بلی خواننده محترم! آیا میدانید که ضرورت نوشتن این فقره در کجا نهفته است؟ با داخل کردن این فقره، مهرین می خواهد بگوید که نورزاد در مصاحبه اولیش هم از خودکشی میوندوال سخنی نه گفته است. در حالیکه در آن مصاحبه همانطوری که قبلاً نوشته ام، نورزاد با عصبانیت گفته بود که: "میوندوال یک جاسوس سی آی ای بود و خودکشی کرد". هدف دومش از ادخال آن فقره آنست که خواننده را متقاعد گرداند که مدیر محبس بیچاره در خواب بود، پهره داران و مراقبین دگر هم یا در خواب بودند و یا وجود نداشتند، درهای محبس، دهلیز و اتاقهای این محبوسین هم بر روی همگان باز بود و امکان آن وجود داشت که کسی در آن ساعات آمده و میوندوال را کشته باشد. غیر ازین، چیزی دگری از آن مفهوم نمی گردد. اگر نوشته های قبلی و بعدی او را مورد توجه قرار دهید تمام همش بر این متمرکز است اثبات کند که میوندوال شکنجه شده (که اثباتی داده نتوانسته) و در محبس کشته شده است (که باز هم اثباتی وجود ندارد). اما برای هدفی که داود ملکیار و مهرین در برابر خود قرار داده اند این کفایت نمی کند. باید "مدارک" طوری آماده و بهم پیوند داده شوند که آن قتل را در حالت خواب مدیر و بقیه مسئولین محبس و بی خبری آنها، کسان دگری که از بیرون محبس آمده بودند انجام داده بودند. در همین جا است که مهرین به آن نقطه ای میرسد که برای آن اینهمه

زحمت کشیده، دروغ هارا سرهم بندی کرده، تاریخ هارا تغیر داده، روایات و حکایات نادرست و مصاحبه های فرمایشی و دستبرد و تصرف در اظهارات دگران را برای رسیدن و یا رسانیدن خواننده به همین نقطه باهم درآمیخته است. چنانچه می نویسد که:

"ایا نمی شود گفت که از حوالی ساعت ۴/۳۰ تا ساعت ۸/۳۰ صبح فرد و یا افرادی وارد اتاق میوندوال شده و اورا به قتل رسانیده اند؟"

همین جا است که مهرین از راه دگر به همان داستان عبدالقادر قاضی و ملک قریه گلکاری میروند. اما وی به صراحت نمی گوید که این فرد کی است. (این آقای قاضی است که هدف را وضاحت می دهد)

نویسنده سپس به عنوان کوچک دگری می پردازد، بنام رد ادعای خود کشی میوندوال:

درین بخش باز هم نویسنده با طفره روی از اعلامیه دولت، به همان نکتایی و چپرکت چسبیده است. او کلکین، پارچه نیلونی، کمر بند کوت خواب و روجایی را قبول ندارد و ادعا دارد که مدعیان خودکشی و در مجموع دولت آنقدر بی منطق و جاهل هم بوده اند که گفته اند او با نکتایی خودکشی کرده است. می پذیرم که جناب مهرین عقل کل است، اما این را پذیرفته نمی توانم که کسانی که آن اعلامیه را نوشته اند، و یا داؤدخان و آن اراکین دولت که آن اعلامیه را تسوید یا تائید کرده اند، همه جو میخوردند و این را نمی دانستند که کسی نمی تواند با نکتایی در یک چپرکت (آن هم به ادعای مهرین در حالت خوابیده)، خودکشی کند. اما اگر کسی گفته باشد که میوندوال با استفاده از چپرکت خود را در کلکین حلق آویز کرده، و یا با بکار گیری چهارپایی ایستاده شلق نیمه تعلیقی (غرغره نیمه آویخته) انجام داده، میتوانست منطق داشته باشد. در اعلامیه دولت هیچ نامی از چپرکت یا چهارپایی برده نشده و این هم از ابداع های جاعلین است.

این ادعای پوچ که گویا "سران دولت و یا گروهی از با نفوذان در دولت در روز ۸ میزان فیصله نموده اند که میوندوال به قتل برسد" یک ادعای میان تهی و پایانتر از سطح طفلانه است. آقای مهرین به خاطری که به همین سطح و نتیجه دلخواهش برسد ادعا کرده است که گویا ورق ۱۷ در ساعاتی تهیه شده که شب از نیمه گذشته و تاریخ از ۷ به ۸ میزان تغیر کرده است. او میخواهد بگوید این شب آخر تحقیق، همان ۷ میزان بوده و در ۸ میزان اراکین دولت به مشوره نشسته اند تا او را بکشند و گویا اعتراف در روز پیشتر (۷ میزان) صورت گرفته و در عصر ۸ میزان او ضروریاتش را از منزلش خواسته است و گویا در شام ۸ میزان برای تحقیق خواسته نشده به خاطری که هنوز باید دولت تصمیم می گرفت که اکنون که میوندوال اعتراف کرده باید او را بکشد.

واه، چه استدلالی!

واقعاً استاد نبوغ دارد.

تصمیم به کشتن میوندوال را بعد از اعترافش باید کسانی میگرفتند که این اعتراف برای شان ایجاد خطر میکرد. به همین سبب است آنهایی که میوندوال را گماشته سی آی ای میدانستند، میگفتند او را سی آی ای کشته و یا آنچنان که نورزاد گفته بود که به علت جاسوس بودنش خود کشی کرد.

توجه فرمایید: میوندوال در ورق ۱۷ نه بلکه در ورق ۱۵ که آن هم تاریخ ۸ میزان دارد اعترافش را نوشته و مهرین فراموش کرده که ورق شماره ۱۸ نیز وجود دارد. تمام این اوراق با شماره های ۱۴ تا ۱۸ همه تاریخ ۸ میزان را دارند. باز هم نباید فراموش کرد که نه تمام آن تحقیق بعد از نیمه شب صورت گرفته که همه اش بزعم مهرین تاریخ روز نو خورده باشند و نه در کشور ما مروج بوده که حتی اگر ساعت از نیمه شب می گذشت، تاریخ روز نو را بر اوراق بزنند.

نمیدانم چرا و بکدام دلیل مهرین ادعا میکند که "میوندوال در آن شب لباس های قبلی و نکتایی را در سلول زندان با خود نداشت"؟ او همواره برای بازجویی ملبس با دریشی می آمد و کسی دریشی و نکتایی را از او نگرفته بود. حتی اگر او با پیرهن و تنبان آمده باشد چه تغییری در خودکشی وارد کرده می تواند؟

چرا میوندوال را کشتند؟ این عنوان کوچک دگر در نوشته مهرین است.

مهرین در دو سطر اول که نوشته است: "چه نیازی سبب شده است، که او را پس از آن شب حساس به زودی بکشند؟ چرا چند روزی تحمل نکردند تا دوسیه او به "دیوان حرب" انتقال بیابد و محاکمه فرمایشی دایر شود؟" خود، همان سوالی را طرح کرده است که من باید از او می پرسیدم، و این را هم به دلیلی طرح کرده که می دانست خواننده همین سوال را در برابر وی می نهد.

دلایل مهرین برای کشتن میوندوال نهایت درجه سبک، بی پایه و باز هم بازی با الفاظ است. اگر دولت یا کسانی میخواستند میوندوال را از صحنه دور کنند یا از میان بردارند، **می توانستند او را به سفارت بفرستند، مجبور به ترک وطن کنند، ترور کنند، در حادثه ترافیکی از بین ببرند، ادعا کنند در اثنای گرفتاری در نتیجه مقاومت مسلحانه کشته شد، و . . . ، و . . . در غیر آن دولت او را نیز به محاکمه برده هر مجازاتی را بر او اعمال نموده میتوانست. همان طوریکه در مورد دگران کرد.**

فشارهای کاکاجان (میرخان) و دولت پاکستان که برای مهرین بسیار با اهمیت اند، در مورد مجموع متهمین چه تأثیر وارد کرد که در مورد میوندوال میکرد؟

به چه دلیلی "توطئه گران اندیشیده بودند، که اگر میوندوال را محاکمه نمایند، جریان محاکمات او از گونه های عادی نیست. خبر نگاران و یا نمایندگان نهادهای بین المللی در روز های محاکمات حضور میابند و موضوع بازتاب گسترده یی در سطح جهانی خواهد یافت. در چنان صورتی، پرده بیشتر از روی توطئه و شکنجه ها بر می افتد."؟!

قضیه همان یکی بود. در بود و نبود میوند وال، قضیه بنام کودتای میوندوال مطرح بود. حتی مرگ او در زندان باید هنوز بیشتر توجه جهانیان را جلب میکرد و باید در نبود او خبرنگاران و نهادهای بین المللی زیادی حضور می یافتند. اما دیدیم که چنین نشد و یقیناً در بود او هم همین گونه میبود.

با در نظر داشت همین فکتور باز هم این استدلال دگر مهرین که گویا "بنابر آن برای هر دو جناح طرفدار سرکوب ها، مصلحت آن بوده است که نباید فرصت بیشتر از دست برود. با این تصور که حالا "اعترافی" به دست داریم؛ قتل میوندوال و تبلیغ خودکشی او، هم دلیلی می شود بر داشتن قصد کودتا و هم اظهار ندامت از طرف او! دولت را نیز از شر بازتاب های جهانی و درد سر های بیشتر بی آبرو کننده و تکذیب های بعدی می رهند! " از همان نوع استدلال ها یی است که سرش پائین و پاهایش بالا است.

آقای مهرین! اگر او زنده میبود و همچون دگران محاکمه و اعدام می شد، کمتر حرفی در مورد یا در ضدیت دولت گفته می شد تا این که او در زندان بمیرد یا کشته شود. چه چیزی را میوندوال گفته میتوانست که دگران نمی توانستند؟ شما که میگویید به حرف های بقیه متهمین کسی گوش فرا نه نهاد، عین پیش آمد با میوندوال هم شده میتوانست. در بقیه متهمین هم شخصیت هایی وجود داشتند که اگر شما آنها را بالاتر از میوندوال نمی دانید، کمتر هم نبودند – از آن جمله اند محمد خان مرستیال و عبدالرزاق خان. آیا آنان ارزش آن را نداشتند که مورد توجه جهانیان قرار گیرند؟ آیا آنها نمی توانستند حرفهای ناگفته را در محکمه بگویند؟ اگر این امکان برای آنها وجود نداشت، برای میوندوال هم وجود داشته نمی توانست. باز هم مکرر میکنم که اگر سر و صدای مرگ میوندوال در زندان باعث جلب خبرنگاران نشد، زنده او هرگز نمی شد.

۱- همان طوری که در مطلع این بخش نوشته ام، با وجود آنکه حیثیت و کرامت بشری من با اتهامات، افتراآت و ساخت و سازها در نوشته هایی که توسط آقای نصیر مهرین و هم ردیفان شان در یک تجاوز سازمان یافته و دسته جمعی در سایت اینترنتی کابل نات خدشه دار گردید؛ از انتشار ادامه جوابیه و توضیحیه من بدون دلیل موجه ابا ورزید. با تأسف که این یک اقدام سانسوری ضد آزادی اطلاعات و حق دفاع مشروع بوده، خلاف تمام موازین و اصول ژورنالیسم، خصوصاً مواد پنجم و ششم اصول بین المللی اخلاق حرفه یی در ژورنالیسم – مصوبه نومبر ۱۹۸۳ کانون سازمان های بین المللی و منطقه یی ژورنالیست ها در پاریس، می باشد. این دقیقاً همان کنشی است که آقای مهرین ظاهراً علیه آن تمثیل واکنش نموده است. (ر ک: سایت اینترنتی گفتمان مورخ ۳/۳/۲۰۱۱ "اصول بین المللی اخلاق حرفه یی در ژورنالیسم"، ترجمه هیأت تحریریه)

۲- نوشته های ضیاء مجید و عبدالحمید محتاط نیز مؤید این حقیقت استند:

ضیاء مجید: "کارنامه دروغ و ابتذال"، سایت اینترنتی کابل نات، شماره ۱۳۶ تاریخ ۱۶ جنوری ۲۰۱۱

عبدالحمید محتاط: "مسئله میوندوال"، سایت اینترنتی کابل نات شماره ۱۲۷ تاریخ ۰۱ . ۰۹ . ۲۰۱۰



بخش ۹

قسمت الف

آقای مهرین در بخش نهم نوشته اش به بازتاب موضوع در چند کتاب پرداخته و آغازش را از کتاب "رازی را که نمی خواستم افشا کنم" از ستراتژیست و قهرمان کودتای ۲۶ سرطان (?) – غوث الدین فایق، نموده است.

تعجب میکنم که نویسنده تلاش کرده حتی در کتاب فایق نیز اگرچیز به درد بخوری یافته بتواند، از آن بهره گیرد. ولی فایق در تمام طول و عرض کتابش آنقدر درهم و برهم و دور از حقیقت و واقعیت صحنه آرایی ها و حکایات ها دارد که حتی مهرین هم نتوانسته چیز به درد بخوری از آن دست و پا کند. چنانچه در آن صرفاً یک نقطه قابل تأیید یافته است و آن عبارت ازین است که گویا پرچمی ها از توطئه میوندوال در از صحنه برداشتن رقبای خود مانند میوندوال و مرستیال خان محمد خان، استفاده بردند. که این حکم او همانند احکام آقای مهرین ناشی از ذهنی گرایی نویسنده بوده بر کدام فکت و حقایقی استوار نمی باشد.

فایق راه اندازی توطئه کودتا از جانب میوندوال را تأیید میکند و لی خان محمد خان را مهره اصلی میداند. اما بنا بر همان بیماری تبرا جستن از اوضاع و احوال آن زمان و کرنش در مقابل بنیادگرایان، او هم باید دست پاکانی یا قربانیانی برای گریز (۱) انتخاب نماید به همین خاطر است که هم علیه یاران کودتایش و هم علیه پرچم، شمشیر از نیام برمیکشد و آنها را مسئول هر آنچه موجب آزردگی ها شده باشد می شناساند.

وی برای کوبیدن آنها حاضر است چنان داستان هایی نیز ابداع کند که برای گوینده آن خیلی غیراخلاقی تر است تا برای آنهایی که از طرف وی مورد اتهامی قرار گرفته اند – داستان هایی که بی مغز ترین انسان ها هم نمی توانند بران باور کنند. من هیچگاه به خود اجازه نمی دهم بر این یا مدارک مشابه که نادرستی شان واضح است استناد نمایم. اما چون آقای مهرین بر آنها استناد جسته مجبورم به آنها پردازم.

فایق ضمن اینکه خان محمد خان را مهره اصلی کودتا میداند اظهار عقیده میکند که در اثر اصرار او میوندوال قیادت کودتا را پذیرفته بود و می نویسد که اگر میوندوال هدف کودتا میداشت نیت سفر خارج نمی داشت. (۲)

میوندوال که تازه از سفر خارج برگشته بود، نیت سفر دوباره او به خارج، از هیچ منبع دگر به شمول خود میوندوال، به جز آن برخ سخنان پاچاگل وفادار که داود ملکیار تازه آنرا به نشر سپرده و در بخش هفتم بر آن بحث صورت گرفته است، و بر صحت گفتار او نه بیشتر از فایق میتوان باور کرد، تأیید نشده است.

فایق به جای آنکه اعتراف کند که درزمره کسانی بود که روزمره به اتاق های تحقیق سرمیزد، داستانی ابداع کرده که گویا اوهم صرف یک باربه آنجا رفته و آنهم چنان بوده که او را داود خان به ساعت ۳ بجه (بعد از ظهر) بتاریخ ۸ میزان (در روز آخر بازجویی از میوندوال) احضار کرده و به اطلاع او رسانیده که مرستیال با چند نفری متهم به کودتا استند ولی مرستیال، میوندوال را سرکرده کودتا معرفی میکند که باعث تعجب داودخان شده است و او را وظیفه داده است به وزارت داخله رفته از چگونه گی رویه ای که با میوندوال میشود، خود را آگاه و برای داود خان گزارش بدهد.

تعجب آور است فایقی که بنا بر ادعاهای خودش در همین کتاب، شخص مورد اعتماد داود خان، همه کاره کودتای ۲۶ سرطان و در تمام موارد مبتکر، طراح، صاحب نظرو عقل کل بود، چرا دفعه به جایگاهی خود را تنزل داده که گویا آخرین آدمی است که در آخرین روز، قضیه میوندوال به اطلاعش رسانیده شده است؟

وی میگوید بعد ازین هدایت به وزارت داخله و درانجا به اتاق تحقیق میوندوال رفته است. وی مینویسد:

" دروازه را گشودم دیدم که میوندوال صاحب روی یک کوچ کلان نشسته و در مقابل او سه افسر پولیس، یک نفر آن بیادم است که عبدالصمد اظهر نام داشت. دیگرانش بیادم نمانده اند. افسران با من مصافحه کرده و از هیئات تحقیق پرسید که ایشان کیستند؟

هیئات مرا معرفی کرد، بعد میوندوال همرایم مصافحه نمودند میوندوال گفت که ذکر خیر ایشان را زیاد شنیده ام، بعد من از میوندوال پرسیدم که پیش آمد هیئات با شما چطور است؟

وی از برخورد هیئات خوشی کرده، رضایت مندی نشان داد و گفت که تا حال از رویه‌شان خوشحال و ممنون هستم.

من گفتم: میوندوال صاحب این پولیسان، پولیسان دیروز نیستند. این‌ها جوانانی‌اند که در المان تحصیل کرده از تکنیک‌های تحقیق جهان امروز که دران بدون اکراه از خلال صحبت‌ها برداشت و نتیجه میگیرند استفاده می‌نمایند.

بعد یکی از پولیسان مستنطق ورقه سوال و جواب را برایم داد، خواندم که دران یک جواب مقنع گفته شده بود و آن این بود که، اگر من کدام نظر کودتا میداشتم چرا پاسپورت گرفته، خارج میرفتم باید در افغانستان می‌بودم، حالانکه سردار صاحب خودش مرا از رفتن منع کرد.

بعد از اتاق هیئات، خارج و حضور رئیس جمهور وقت رفتم و جریان کار تحقیق و موضوع جوابیه میوندوال را برایش توضیح نمودم. (۳)

در حالیکه نه وقت تحقیق و نه جواب میوندوال در ورق تحقیق، هیچ کدام با واقعیت‌ها تطابق ندارند. به خاطری که تحقیق معمولاً شبانه صورت می‌گرفت و در هیچ کدام از اوراق تحقیق آن تاریخ چنین جوابی درک ندارد؛ اما نتوانسته ازین حقیقت چشم پوشی نماید که با میوندوال رویه خوب صورت می‌گرفت و میوندوال از پیش آمد هیأت راضی و ممنون بوده است.

فایق در پارا گراف بعدی مینویسد:

" فردای آنروز مطلع شدم که میوندوال فوت شده و کارکنان مرجع مربوطه و مستنطقین شایعات کردند که میوندوال ذریعه نکتایی خود را خفه کرده است. من متحیر شدم که یک روز قبل که من با هیئات از او دیدن کردم دریشی نداشت و پیراهن و تنبان به تنش بود، چطور با نکتایی خود را خفه کرده؟ به تعقیب آن اعترافات خان محمد مرستیال و محمد هاشم میوندوال در اخبارها و جراید به رسم الخط مستنطقین و متهمین به نشر رسید که شاید خواننده گان و علاقمندان موضوع هم از واقعیت اطلاع داشته باشند. بعدها واضح شد که محمد هاشم میوندوال به اثر شکنجه مستنطقین در حین تحقیق ضربه کاری برداشته و وفات یافته است. " (۴)

برای معلومات خواننده محترم واضح می‌سازم که میوندوال هیچگاه با پیرهن و تنبان نمی‌آمد. البته این نقطه به یادم نیست که نکتایی می پوشید یا نه، اما چون او را به این عنوان که نزد رئیس جمهور می بردند، از منزلش کشیده بودند؛ ملبس با دریشی و نکتایی برآمده بود و آنرا در زندان با خود

داشت. نادرست گویان دگر، چون آقای مهرین و بعضی از مصاحبه شده گان، نیز با استفاده از همین حکایت نادرست فایق نوشته اند که میوندوال با پیرهن و تنبان به محل بازجویی می آمد. گیرم که با پیرهن و تنبان به تحقیق می آمد، این چه تأثیری بر قضیه خودکشی داشته می تواند؟ او که در وزارت داخله نه بلکه در محبس خودکشی کرده که دریشی اش هنوز در آنجا با وی بود.

آقای فایق به مثابه عضو کمیته مرکزی، عضو کابینه، همه کاره کودتا، شخص مورد اعتماد رئیس جمهور (؟؟) و شخصی که همیشه در دهلیزهای اتاق های تحقیق پرسه میزد؛ چگونه به خود حق میدهد ادعا نماید که: " کارکنان مرجع مربوطه و مستنطقین شایعات کردند که میوندوال ذریعه نکتایی خود را خفه کرده است."

بعید نمی دانم که فایق در زمره اشخاصی بوده خواهد بود که ابلاغیه دولت را در مورد انتحار میوندوال و نشر اسنادی تحت عنوان " از اعتراف تا انتحار" تسوید یا تأیید کرده بودند. حتی اگر چنان نبوده باشد، کم از کم آن ابلاغیه را شنیده و خوانده بود. ولی در کتابش ازان یاد نکرده در پیروی از "اقتضای زمانه" در صف معاندین قرار گرفته و همزبان با آنها ادعاهای آنها را مبنی بر خودکشی با نکتایی، تکرار میکند. آیا او نمی فهمد که چنان شایعه را نه کارکنان و مستنطقین، بلکه پسان ها مخاصمین، پخش کردند؟

گرچه به صورت مشخص به یاد ندارم که فایق به تاریخ ۸ میزان به اتاق تحقیق میوندوال آمده باشد، اما اگر قبول کنیم که او درست گفته باشد، درانصورت در شام آن روز بوده نه در جریان روز، آنطوریکه او ادعا نموده است. قرار نوشته خودش که پیش آمد با میوندوال خوب و طرف رضایت و امتنان میوندوال قرار داشت. چه گونه شده میتواند که دفعه همه چیز بهم بخورد، انسان های مهذب به ددان وحشی مبدل شوند و شخصی را که تا لحظاتی پیش ارج می گذاشتند تحت شکنجه قرار دهند، آنهم چنان وحشیانه که باعث قتل او گردند؟؟؟

من ضرورت به استدلال زیاد در باره نادرستی ادعای فایق به خاطری ندارم که نه تنها من بلکه هیچ خواننده ای بر هیچ کدام از حکایات و بلوف های وی باور کرده نمی تواند.

مهرین نا باوری هایش را بر ادعاهای فایق در حکایتش از دیدن میوندوال، چنین می نویسد:

" ۱ - چرا داوود خان گزارش کودتای مرستیال را در ۸ میزان به فایق گفته است. در حالیکه ده روز پیش، اعضای کابینه در جلسات و دیدار های خویش گزارش موضوع را داشتند.

۲- هیچ سندومدرک وگواهی وجود ندارد که محمد هاشم میوندوال، پس از بازگشت از مسافرت که کودتای ۲۶ سرطان به پیروزی رسیده بود، قصد گرفتن پاسپورت نموده باشد. برخلاف آن ادعا، مطابق ورقه جوابیه یی که پیش از اعتراف اجباری نوشته میگوید که مقامات دولت برایش گفته بودند که پاسپورت بگیرد. اما او در آن زمینه نیز اقدامی نکرده بود.

۳- مطابق گواهی دیگران، فایق مانند برخی از اعضای کابینه ومقامات بلند رتبه به منظور دیدن جریان تحقیق وبعضی موارد با توسل به تهدید وتشویق به اعتراف، به وزارت داخله رفته است. هیچ کسی نیست که زندانیان را بدون تحمل شکنجه دیده باشد. به گواهی زندانیانی که شکنجه دیده بودند، بهتر میتوان باور کرد تا به قصد پرده پوشانه فایق."

من با دو ناباوری مهرین با حفظ عدم موافقتم با کلمه "اجباری"، موافقم. اما نمی توانم با سومین ناباوری موافقت کنم. مهرین همواره بر بنیاد ادعای یگان متهم ویا یگان مصاحبه مشکوک، از شکنجه زندانیان، سخن زده وهمان را حکم عام ساخته نتیجه گرفته که میوندوال نیز شکنجه شده است. اگر فایق "قصد پرده پوشانه" می داشت نه می نوشت که گویا "بعدها واضح شد که محمدهاشم میوندوال به اثر شکنجه مستنطقین در حین تحقیق ضربه کاری برداشته و وفات یافته است." اما همان گونه که نوشتم، این جمله اخیر را مانند حکایات و ادعاهای دگرش، به منظورهمرنگی با جماعت، ارضای نوکسوتان و تیرای خودش از هرگونه مسئولیت، با توجیه اتهام علیه کسان مشخص و ایستادن در قطار منتقدین، نوشته است.

تنها کسی که در مصاحبه های ملکیار و نوشته های مهرین، از زبانش حالت بد میوندوال روایت شده پاچاگل وفادار است که گویا گفته است او را با رنگ و روی خراب دیده واز عصبانیت عبدالاله یادآوری نموده، اما ازبدرفتاری یا شکنجه کدام تذکری نداده است.

در انتشارتازه صدای همان مصاحبه ۱۹۹۸ داؤد ملکیار با پاچاگل وفادار، وی به وضاحت ازاین چنین اظهاری انکار واین ادعا را که گویا میوندوال را با رنگ و روی فوق العاده خراب سپید و رنگ پریده دیده، و یا اینکه میوندوال از او خواسته بود از شکنجه شدنش به رئیس دولت اطلاع بدهد ساخته و بافته شخصی، بنام کوچی از زبان وی، می داند وآغاز میکند به تفصیل "قصه"، که در ثبت منتشر شده وجود ندارد و ازان کشیده شده است.. به این اساس آن قسمت های مصاحبه وی که گویا وی میوندوال را با رنگ وروی فوق العاده خراب سفید و رنگ پریده دیده و از وی برای استراحت و مهلت استمداد جسته بود، و در نوشته مهرین بر آن استناد شده، نادرست و جعلی ثابت می شود که تفصیل آن در بخش هفتم همین نوشتار آمده است. (۵)

این نه تنها فایق است که از پیش آمد خوب و امتنان میوندوال سخن گفته است، جناب عبدالحمید محتاط عضو کمیته مرکزی داؤد خان و وزیر مخابرات آن زمان، نیز در نوشته ای تحت عنوان " مسئله میوندوال " در تارنمای کابل نات، که در بخش هفتم همین سلسله نوشته ها، قسمتی از آن را نقل کرده ام، ضمن یک سلسله توضیحاتی، که نادرستی های وافری نیز دارد و بر آنها جداگانه مکث خواهم داشت، پیش آمد احترام کارانه هیأت تحقیق را نسبت به میوندوال انعکاس داده است. اظهارات متناقض وفادار و محتاط نیز، در بخش هفتم همین نوشته به بررسی گرفته شده است. (۶)

آقای مهرین بعد از آنکه از توطئه اتهام علیه میوندوال سخن میزنند، در باره موضع فایق می نویسد:

" تأمل بحران آلود ونامنسجم و تناقض آمیز فایق که در بسا موارد در زمینه کودتای نام نهاد و قتل میوندوال به چشم میخورد، از آن جا برخاسته که در قالبی محصور است. قالبی که نقش محمد داؤد خان و یاران غیر پرچمی او را در همیاری و مشارکت در ایجاد توطئه نمی پذیرد."

فایق گاهی نه نوشته که پرچمی ها توطئه کرده اند، بلکه توطئه را از جانب میوندوال و مرستیال دانسته اما در ضدیت با پرچم گفته است که گویا پرچمی ها از آن توطئه استفاده بردند.

سوگمندانه شاهدیم که کم نیستند کسانی که در چنین قالب ها محصور افتاده اند. آقای مهرین بهتر است خودش هم به خود آید - خودش بیشتر از هرکسی در قالبی محصور است - **قالبی که پرچم را هدف قرار داده و نمی تواند از آن براید.**

آقای مهرین سپس به سراغ کتاب " سقوط افغانستان " از **عبدالصمد غوث** میرود. این کتاب هم بدون شک پُر از تناقض گویی ها است.

سرآغاز کتاب با نوشته ای از تیودور ایلیوت جونیر سفیر ایالات متحده آمریکا در افغانستان در زمان جمهوریت داؤد خان آغاز یافته است. مطابق به نوشته سفیر، صمد غوث، که تیودوراو را دوست خود، وطن دوست، دیپلمات ورزیده و وفادار خوانده؛ کتابش را بنا به توصیه او نوشته است. تیودور ایلیوت در همین نوشته اش در باره ارزشی که این کتاب برای آمریکا دارد چنین می نگارد:

" این کتاب برای آمریکا و تمام قدرت هایی که به جلوگیری از منافع امپراتوری شوروی علاقه دارند، مفید است. **افغانهایی که مصروف جنگ استقلال اند، برای ما می جنگند.** اگر آنها ناکام شوند، شوروی ها یک گام بسوی آبهای گرم و منابع نفت نزدیک میشوند. جایی که از مدتها قبل آنها و پیش از آنها تزار ها به آن چشم دوخته بودند " (۷)

با یادآوری از نوشته تیودور ایلپوت، هدف از نوشتن این کتاب چه در ارتباط با روابط خارجی و چه در پیوند با مسائل داخلی واضح بوده به خاطر استفاده ستراتیژیست ها و سیاست گذاری های امریکا و یارانش، در خدمت آنها قرار داده شده است پس کاملاً مفهوم وهیدا است که آقای غوث باید تاخت و تازهایی علیه به اصطلاح "کمونیست ها" می داشت.

صمد غوث در یکی از پاراگراف ها می نویسد: " در نخستین سالهای جمهوریت داؤد، دسیسه علیه رژیم افشا شد." و سپس به بدگویی و اتهامات بر "کمونیست ها" می پردازد. بعد، در ادامه عین پاراگراف می نویسد: " از دسایس ناکام آنها علیه حکومت یکی هم دسیسه یی بود که علیه محمد هاشم میوندوال از صدراعظم های سابق صورت گرفت."

او یک بار از افشای دسیسه میوندوال سخن میزند و بار دیگر آنرا دسیسه ناکام از جانب "کمونیست ها" معرفی میکند. تناقض گفتار در همان یک پاراگراف!

پس‌انتر در پاراگراف دگر می نویسد:

" میوندوال ضد کمونیست معرفی شده بود. تاریخ دشمنی او با دست چپی ها طولانی و از دوره مشروطیت آغاز میشد. کمونیست ها فکر میکردند که حزب دموکراتیک متری میوندوال (مساوات) که غیررسمی و درحال ایجاد بود سدی در راه پیشرفت وانتشار نظریات آنها واقع خواهد شد. کمونیست های وزارت داخله حتماً خوشحال شده بودند که اجازه دستگیری میوندوال و رفقای او صادر شده بود." (۸)

در فرهنگ آقای غوث نیز همانند نویسنده گان معاند دگر، تفاوت های نظر، دشمنی دانسته می شوند. من به موجودیت تفاوت نظرهایی میان راه و روش سیاسی میوندوال و چپی ها واقف ولی دشمنی میان آنها را قاطعانه رد میکنم. این اظهارات غوث که حزب میوندوال درحال ایجاد بود و سدی در راه پیشرفت نظریات چپی ها خواهد شد، جز توهمات و خیالات واهی چیزی بوده نمی تواند. احزابی که بعد از ان تأسیس شدند و حزب میوندوال از ان باز ماند کدام ها بودند؟

کتاب آقای غوث در زمان جهاد و تحت تأثیر همان فضای جنگ نوشته شده ورنه اگر در زمان مرگ میوندال می نوشت مطمئناً که از "کمونیست های وزارت داخله" یادی نمی کرد؛ به خاطری که کسی را در ان زمان به این نام نمی شناخت.

غوٲ دوباره به کودتای میوندوال برمیگردد و آنرا بازهم توطئه ای از جانب او و یارانش با دخالت پاکستان می داند:

" واضح است که کودتای میوندوال علیه حکومت سابقه که در رأس آن موسی شفیق قرار داشت، تنظیم گردیده بود. پس از رویکار آمدن داؤد او کوشش کرده بود که رفقای خود را برانگیزد تا گلیم کودتا را جمع نمایند. مگر برخی از دوستان او برضد حکومت نو بودند و دیگران این تشویش را داشتند که دوستی داؤد با کمونیست ها حالتی را پیش می آورد که به زیان آنها خواهد بود. آنها راه های علاج را جستجو میکردند. پیش ازآنکه جمهوریت ریشه بگیرد، باید آنها اقدام نمایند. میوندوال پیش ازآنکه مصروف دسیسه بود، راه دیگری را نمی یافت و شاید به ناکام با آنها موافقه کرده بود. و صحبت های میوندوال با دوستانش که در نوار ثبت شده بود این گمان را تقویه میکند که در زمان دستگیری او با دسیسه کاملاً همراهی داشت. بسیاری از اسناد آنها و اعترافات برخی از دسیسه گران نمایانگر دخالت پاکستان هم در موضوع بود." (۹) همان جا صفحه ۲۸۹

غوٲ در اظهارات متضادش فراتر چنین می نویسد:

" مامورین وزارت امور داخله درک کرده بودند که داؤد در مورد میوندوال یکمقدار همدردی نشان میدهد. آنها متیقین شده بودند که در اخیر او را می بخشد. و شاید مقامی هم برا او اعطا کند. به همین خاطر اعضای وزارت داخله به هر قیمتی جلو چنین پیش آمدی را میگرفتند. سرانجام تصمیم به مرگ میوندوال انجامید. آنها فیصله کردند که گلوی او را بفشردند. و بدان رنگ انتحار دهند. به تاریخ ۲۰ اکتوبر ۱۹۷۳ یک افسر کمونیست (پرچمی) پولیس صمد اظهر که یک عضو تحقیق بود و چند تن از دوستان او، میوندوال را کشتند. (پس از پیروزی کمونیست ها اظهر قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس مقرر شد). داؤد به زودی پی برد که میوندوال توسط کمونیست ها کشته شده است. این کشتار بی مورد او را خشمگین ساخت. مگر او برای نشرات اجازه داد مردم را آگاه سازند که میوندوال خودکشی کرده است. در اواخر سال محکمه یی که دسیسه گران را محاکمه میکرد، جزای مرگ را در نبود میوندوال اعلام کردند. جنرال خان محمد نیز به جزای مرگ محکوم و اعدام گردید. دیگران به زندان افتیدند و یک عده هم رها شدند." (۱۰)

این پاراگراف از ابتدا با دروغ آغازیده و از همدردی داؤد نسبت به میوندوال حرف میزند. در حالیکه همان گونه که در بخش های قبلی دیدیم مطابق نوشته مصطفی رسولی میوندوال در ملاقات با داؤد، مورد توهین قرار گرفته؛ در ملاقات با نعیم با سردی پذیرایی شده و داؤد با اطلاعات و اسناد ابتدایی امر گرفتاریش را صادر نموده بود. غوٲ هیچ دلیلی برای چنین همدردیی ارائه نمی دارد.

من نه بر فرضیه صمد غوث مبنی بر همدردی داؤد با میوندوال، و نه بر نظریه رسولی مبنی بر نفرت داؤد نسبت به میوندوال، بلکه روی این فرضیه قرار میگیرم که داؤد در فضا یی که هنوز جمهوریت کاملاً تازه بود، کوشیده باشد در عین قهر و غضب باطنی علیه کسانی که بر ضد او دست به توطئه زده بودند، تمثیل همدردی با کافه هموطنان (نه رعایا) نموده باشد. به همین دلیل او لحظه به لحظه خود را از مجاری مختلف در جریان انکشافات موضوع قرار میداد.

صمد غوث وزارت داخله را در مجموع "کمونیست" می نمایاند و اتهام وارد میکند که گویا اعضای آن وزارت تصمیم به قتل میوندوال گرفتند. وی از هر و دوستانش را مجریان قتل معرفی می دارد.

بنا براینکه این نوع اتهام طرف پذیرش ابتدایی ترین مغزها هم واقع نمی شد، و سوال پیش می آمد که پس داؤد خان، قدیر خان، بقیه اعضای کمیته مرکزی، کابینه ومقامات و کارمندان درجات بالا و پایین چرا دست زیر الاشه نشسته تماشا کردند و یا شنیدند و بازخواستی به عمل نیاوردند؟ علاوهً بازگشت او از تحقیق در وزارت داخله به زندان، هم از طرف مدیر زندان تائید گردیده و هم عکاسی ها، معاینات تخنیکی جنایی و معاینات طب عدلی، همه موجودیت و مرگ او را در زندان انکار ناپذیر گردانیده اند. به خاطر رفع همین سوال است که آقای مهرین تزس نوی درین ارتباط ارائه داشته و آن اینست که گویا تمام اراکین دولت به شمول رئیس دولت با هم نشستند و فیصله کردند که میوندوال را بکشند و او را در زندان کشتند.

با طرح این تزس، هوراها، کف زدن ها و نوشته های تائیدی ازجانب هم ردیفان آقای مهرین و آنانی که باچپ عدالت خواه در خصومت قراردارند، در رسانه ها سرازیر شدند.

صمد ازهر باید از این تزس مهرین راضی می بود، به خاطری که لبه اتهام از او به طرف رژیم و داؤد برگشته بود. اما او ازان قماش نیست که با پذیرش تشویه حقایق در صدد تبرئه خود باشد. پذیرش چنین ادعا که تمام اراکین دولت باهم نشستند فیصله کردند میوندوال را بکشند، دور از منطق و وجدان ازهر است.

پرسش طرح میشود که آیا این مؤیدین این تزس و کف زننده گان، واقعاً از عمق ادراک و حضور وجدان بر درست بودن چنین اتهام زنی ها و به قضاوت نشستن ها باور دارند؟ آیا منطق سلیم این نوع استدلال های پایانتز از سطح بچه گانه را پذیرفته میتواند؟

مطمئنم که پاسخ نه است و این همه استدلال های بی پایه، تبلیغات سیاسی بیش نیستند.

برای استفاده بهتر از این تبلیغات، مهره ای را بمثابة نمادی از چپ، برای وارد آوردن ضربه و سمت دادن همه اتهامات، بهتان ها و توهین ها تعیین و آنرا هدف قرار داده اند. آن مهره صمد ازهر است. او باید قاتل، شکنجه گر و ظالم معرفی شود - خصایلی که اساساً در نهاد او نبوده اند.

اینهمه چرا؟

اولاً به خاطری که به پرچم منسوب بوده است و ثانیاً به دلیلی که شهرت به خوش نامی داشت. باید او و پرچم بدنام ساخته شوند. درین ارتباط تفصیلات بیشتری در آینده به نگارش گرفته خواهد شد.

صمد غوث ادعا میکند که "داؤد به زودی پی برد که میوندوال توسط کمونیست ها کشته شده است. این کشتار بی مورد اورا خشمگین ساخت."

آقای غوث به روی کدام شواهد میتواند چنین ادعا کند؟ اگر دروغ نمیگوید پس باید از کدام اقدام داؤد مبنی بر بازپرس، تحقیق، مجازات و یا کم از کم کدام اظهاری یادآور می شد. استعمال فقره "کشتار بی مورد" نمایانگر آن است که در قاموس آقای غوث کشتار با موردی هم وجود دارد.

در زمانی که از جنرال میر احمدشاه بازجویی صورت میگرفت، داؤدخان اطلاع یافته بود که او مورد شکنجه قرار گرفته است. برای دریافت حقایق هیأت تحقیقی تعیین و مستنطق مسئول که همایون کاظم آمرعمومی استخبارات وزارت داخله بود (وی در سابق ضابط امر و آمر دفتر قدیرخان بود) با شیرعلی ساتتمن و چند نفر دگر، مورد مواخذه قرار گرفته محکوم به حبس طویل گردیده بودند. مطمئناً در هر مورد تخطی دگر نیز باز پرس مشابهی بعمل می آورد.

داؤد خان جبار تر از آن بود که در برابر چنان حرکت های خودسر - آنهم به این ثقلت، گذشت نماید. او اگر کسی را میکشت، به فرمان میکشت یا از محکمه حکم اعدامش را صادر میکرد و یا در زندان می پوسانیدش. اما خودسری کسی دگر را تحمل نموده نمی توانست.

اینکه داؤدخان امر نمود خبر خودکشی میوندوال منتشر گردد، حکم اعدامش را هم امضا نمود، امر کرد نه جسدش به خانواده اش سپرده شود و نه محل دفنش به آنها نشان داده شود؛ خود گواه نادرستی ادعای جناب غوث در مورد همدردی داؤد خان با میوندوال میباشد.

آنچه باید داؤد خان میکرد و نکرد این بود که این موضوع را باید مورد توجه و بازپرس قرار میداد که چرا احتمالاً به مقول بودن اتاق زندانش اکتفا شده و میوندوال در داخل اتاق پیوسته تحت نظر

نبوده، و چراموقع یافت خودکشی کند؟ تصور میشود قدیرخان توانسته بود او را قناعت بدهد. ورنه باید بازخواستی به عمل می آمد.

به اطلاع آقای غوث می رسانم که صمد از هر بعد از به قول او "پیروزی کمونیست ها" قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس مقرر نه گردید، بلکه در اخیر جوزای همان سال ۱۳۵۷، یعنی کمتر از دوماه بعد از ۷ ثور، روانه زندان پل چرخ، و بعد از آن تا حوت همان سال در بازداشت خانه گی و سپس بار دیگر در اگسا و پلچرخ بسربرد، که تا هفتم جدی ۱۳۵۸ در آن جا باقی ماند. این بعد از هفتم جدی ۱۳۵۸ و در ختم دکتاتوری پرولتاریا بود که برای مدت چند ماهی در پست قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس قرار داشت.

آقای مهرین سپس بصورت کوتاه چند جمله ای را از "تاریخ نوین افغانستان" ضمیمه حقیقت انقلاب ثور- ارگان کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، در باره کودتای میوندوال نقل کرده، بر گونه تاریخ نویسی آن انگشت انتقاد میگذارد و این بخش را به پایان می برد.

اما من هنوز حرف هایی در رابطه با بازتاب این موضوع در کتب و مقالات دیگر دارم:

محمد نجیم آریا، ا. هارون، حق شناس، سید مسعود پوهنیار، الحاج عبدالشکوراحمدزی، دکتور شیرشاه یوسفزی، صمد غوث، غفار فراهی، غوث الدین فایق، مصطفی رسولی، صدیق فرهنگ، اعظم سیستانی، غنی زنبور، دکتورحسن کاکر، نبی عظیمی، محمد ابراهیم عطایی، . . . ، هرکدام عین ادعا را بدون کدام دلیل با کلمات همگون یا بر دوش "کمونیست ها" و پرچم انداخته اند و یا بنده را به صورت مشخص به مثابه نمادی ازپرچم، متهم به قتل ساخته اند و کسانی چون سلطان علی کشتمند، محمد ولی زلمی، دکتور شرق، محتاط، عنایت الله سادات و به موضوع برخورد دگرگونه داشته اند.

نجیم آریا در رساله ای بنام " محمد هاشم میوندوال" مرگ میوندوال را بدون ارائه کدام دلیل، قتل دانسته مینویسد:

" نصرالله نام پولیس، گردن میوندوال را تاب داده شکست و با آخرین لگد قوماندان عمومی امنیه (عبدالقدیر نورستانی) در بطنش خون از دهن او سرازیر گشت و چون یک مبارز وطن پرست جان سپرد. و قتیکه میوندوال باثر آن لگد به کوما رفت، داکتر را آوردند تا او را باز بحال آورند، این تلاش

برای آن نبود که او را از مرگ نجات دهند بلکه برای آن بود که میخواستند اعتراف کاذب و جبری مطلوب شان را از او حاصل دارند اما او دیگر زنده نبود.

این ادعای نجیم آریا که من درآورد و فاقد سند و مدرک است، از جانب مدعیان دگر اساس قرار داده شده نظرات خود را با جانشین ساختن صمد از هرو پرچم یا یکی از آنها به جای عبدالقدیر نورستانی، در آن علاوه نموده اند. نجیم آریا نمی گوید که پس آن اعترافی که میوندوال نوشته، چه وقت بوده؟ بعد از مرگ که ممکن شده نمی تواند.

سید مسعود پوهنیار بانقل همان پراگراف جمله ذیل را از جانب خود بر آن افزوده است:

" اما به روایت متواتر و مشهور میوندوال بدست عبدالصمد اظهر مدیر عمومی قلم مخصوص قوماندانی عمومی امنیه وزارت داخله بشهادت رسید." (۱۱)

طوری که می بینیم این ادعای نادرست به آدرس نام و وظیفه نادرست صورت گرفته است. اگر مرتکب جنایت در نظر او مدیر قلم مخصوص بود، پس نام را اشتباهی گرفته و اگر صمد ازهر مورد نظرش بود، پس وظیفه را اشتباهی نوشته است. در هر دو حالت، قضاوت صادر شده از جانب نویسنده کاملاً ذهنی و من درآورد بوده است. فراموش نباید کرد که تشکیلاتی هم به نام قوماندانی عمومی امنیه وجود نداشت.

عین جملات توسط شخصی بنام عبدالشکور احمدزی نقل گردیده است (۱۲)

مصطفی رسولی در برنامه تلویزیونی کانال آزاد هامبورگ، این جمله را با جاگزین ساختن صمد ازهر به جای عبدالقدیر نورستانی و اضافات مبالغه آمیز دگر، چنین تغییر داده است:

" گردنش را نصرالله پولیس تاب داد و شکست، پولیس دیگری بنام صمد ازهر بود که شکم میوندوال را زیر لگدهای حیوان مشربانه قرار داد. میوندوال که یازده شباروز گرسنه و تشنه نگهداشته شده بود از فرط شکنجه های برقی و عذاب لت و کوب توانش سلب شده بود خون از دهنش جاری شد به حالت کوما رفت و جان به حق سپرد." (۱۳)

به وضاحت ملاحظه میگردد که هر کسی ازین قماش که دست به قلم می برد، تلاش دارد و شاید ساعت ها و روزها می اندیشد چگونه با صحنه آرای های بهتر موضوع را تراژیک تر نمایش داده

همدردی خواننده را جلب و با وارد آوردن اتهامات غلیظ، نادرست و حتی جنایتکارانه علیه انسان های پاک و بی تقصیر، خودکشی میوندوال را غلط نمایش دهند.

اگر این تلاش ها در جهت آبرو خریدن برای میوندوال است، طریقه درست آن این نیست قلم بدستان و تاریخ نگاران عزیز!

اگر میوندوال واقعاً آرمان های عالی برای پیشرفت کشور و تحقق عدالت داشت، این کردار شما جفای آشکار نسبت به همان آرمان ها میباشد. اگر واقعاً نسبت به خودکشی شکوکی وجود دارد، راه درست آن نه وارد آوردن اتهامات نادرست و راه اندازی تبلیغات سیاسی علیه کسانی که اندیشه ناهمگون با شما داشته اند یا دارند، بلکه رو کردن به **متود های علمی** برای دریافت حقایق میباشد. اول باید ثابت کرد که حادثه خودکشی نبوده، قتل است. سپس باز هم با روش های علمی در جستجوی قاتل برآمد.

۱. **هارون** در "داؤدخان د کی جی بی په لومو کی" می نویسد: "د میوندوال مرگ ته د پرچمیانو تلوار و، تحقیق خو شپی دوام وکړ، نوموړی د خو شپو وهلو او شکنجو ختم کړی و تر خو چی ئی د صمد ازهر تر لغتو لاندی ساه ورکړه (روح دی شاد وی).

خو د ۱۹۷۳ کال د تلی د میاشتی په (۸) نیټه د نیکټا ئی په واسطه دده د انتحار او ځان وژنی خبر د کابل را ډیو دلاری خپور شو او دده ځان وژنه ئی دده د عملونو په مقابل کی د سزانه د ډار دلیل یاد کړی، پلان هم همدا و چی دده د ځان وژنی یا تش په نامه انتحار نه د نورو د الزام لپاره د سند او اثبات په حیث کار واخلی.

رشتیا خبره خو داده چی میوندوال تروژنی یوه شپه رومبی د کوما په حالکی د زنبیل پواسطه د څارندویانو لخوا د کورنیو چارو د وزارت د زیرخانو نه کلاه جدید (بریکوت) ته را کشول کیدئ، دی حالت عبدالملک عبدالرحیمزی چی هغه هم هلته بندی و، متأثر کړی او په میړانه ئی دا جنایات محکوم کړل . . . " (۱۴)

اگر از نادرستی تاریخ نشر خبر انتحار بگذریم، ببینید هارون ذهنی گرایانه بدون کدام دلیلی چندین اتهام را در یک جمله سرهم می بندد:

۱- پرچمی ها برای مرگ میوندوال عجله داشتند؛

۲- لت و کوب و شکنجه؛

۳- جان دادن او تحت لگدهای صمد از هر؛

۴- بردن میوندوال در حالت کوما وسیله کشانیدن زنبیل از زیر خانه های وزارت داخله تا قلعه جدید دهمزنگ.

۵- تأثر عبدالملک عبدالرحیم زی از دیدن در زنبیل کشانیدن نش به زندان.

برای تمامی این ادعاها کوچکترین استنادی وجود ندارد. او نمی گوید که پرچمی ها چرا باید از مرگ میوندوال خوش می شدند چه رسد به این که برای آن عجله داشته بوده باشند؟! او اگر از حوادث مرحله آغازین بعد از ۷ ثور چنین انتباهی گرفته و آنرا عام می سازد، به اشتباه رفته و آدرس را غلط گرفته است.

هارون از جان دادن میوندوال تحت لگدهای صمد از هر میگوید. اگر هارون را اندکی از قهر و غضب ایدئولوژیکش و از بلندای مستی که با شکست چپ دموکراتیک برایش دست داده، پایین آوریم و از او بپرسیم که چه گونه و از کجا این کشف بزرگ را به عمل آورده توانسته، بدون شک پاسخی ندارد جز این که مانند اخلافش او هم به شایعات و آوازه هایی توسل جوید که خودش و همپرازانش پخش کرده بودند. در غیر آن باید با استخاره به آن رسیده باشد.

هارون از کش کردن زنبیل حامل میوندوال در حالت کوما از زیرخانه های وزارت داخله تا زندان دهمزنگ، سخن میزند. درین جا: هم حالت کوما، هم زیر زمینی های وزارت داخله و هم کشانیدن در زنبیل تا دهمزنگ؛ همه را با مکاشفه دریافته است. به خاطری که در عالم واقعیت هیچ کدام آنها وجود خارجی نداشته است. نه شکنجه و بد رفتاری وجود داشته که احتمالاً منجر به در افتادن او به حالت کوما می شد، نه در عمارت های آن زمان وزارت داخله زیر زمینی هایی وجود داشت. وزارت داخله آن زمان دو عمارت مرکزی داشت یکی آن چهار منزله بود که مقابل دروازه کلان ورودی واقع گردیده بود. عمارت دومی یک منزله بود که در عقب عمارت چهار منزله قرار داشت. عمارت یک منزله کاملاً فاقد زیر زمینی بود و عمارت چهارمنزله هم چیزی به مفهوم زیر زمینی نه بلکه یک خالیگاه تنگ و تاریکی داشت که صرفاً نل های آب و مرکز گرمی و سیمهای برق و تلفون ازان عبور داده شده بود. این قسمت، اگرپسانتر کدام تغییر اساسی در عمارت به وجود آورده نشده باشد، هنوز هم امتحان شده میتواند که به هیچ وجه برای هیچ نوع استفاده دگرسازگار نبود و نمی باشد. محترمان دگری هم که حتی ادعا کرده اند از زینه ها به زیر زمینی که درانجا متهمین شکنجه می شدند، رفته اند؛ باید بر نادرستی گفتار و نوشتار شان اعتراف نمایند.

اما در باره زنبیل! بلی خواننده عزیز، این آقای هارون، مارا بسیار کم زده است. اگر از امبولانس، تیز رفتار، بس، لاری، گادی، ریکشا و کراچی اسپکی، یاد نمی کرد کم از کم از گاو کراچی که می توانست نام ببرد. دنیا تصور خواهد کرد این افغان ها توانایی استفاده از ابتدایی ترین ابزارها را هم ندارند. تازه، این هم قابل دقت است که برای این نوع انتقال چنان یک شخصیت مهم با آن نوع اتهام خطیر دران فاصله طولانی با چنین وسیله ابتدایی، چه تدابیر وسیع امنیتی اتخاذ و چه تعدادی از افراد پولیس به کار گرفته شده خواهند بود.

این ادعا که جناب عبدالملک عبدالرحیم زی از دیدن این صحنه متأثر شده بود، ومدعیان بعدی نیز آن را به تکرار گرفته اند، هم نه تنها استنادی ندارد، بلکه به دلیل دروغ بودن اصل ادعا – در کوما بودن و در زنبیل برده شدن – جایی برای بحث بران باقی نمی ماند.

تمام این ادعاها، به استثنای قصه زنبیل که از به کاربرد آن شرمیده اند، عیب، یا با دستمالی ها توسط مقلدین بعدی نقل گردیده اند.

هارون، در ادامه با دیده درایی در چشم همگان می دراید و ادعا میکند که کابل رادیو انتحار میوندوال را توسط نکتایی اعلان نمود چنانکه اخلاش چون فایق، سید مسعود پوهنیار، عبدالشکور رشاد، نصیرمهرین، . . . نیز پا بر قدم های او گذاشتند. در حالیکه رادیو و روزنامه ها ابلاغیه ای را منتشر کردند که دران انتحار میوندوال وسیله پارچه نیلونی لباس، کمر بند کوت خواب و نکتائی ذکر شده است.

سپس می افزاید که پلان همین بود که از انتحار او به غرض الزام دیگران کار گرفته شود. این مطلب را نویسنده گان خلف چون مهرین، . . . نیز نوشته اند. اما اینکه از انتحار شخصی چه گونه به حیث یک سند و اثبات، کار گرفته شده می تواند، صرفاً این مدعیان خواهند فهمید. دانش پولیسی و حقوقی ازان سر در نه می آورد.

۱. هارون در دانه صفحه می نویسد: " تورن جنرال خان محمدخان مرستیال د پیری شکنجی تاب رانه وری، د

کودتا د پلان اقرار ئی وکړئ، دده د اقرار د سوال او ځواب کوپی چی د صمد ازهر او نصرالله عمرخیل په لاسلیک وه، د خلکو د غلولو د پاره په ور ځپانو کی خپره شوه . . . " (۱۵)

آقای هارون درینجا باز دو ادعای نادرست را مطرح میکند:

۱- ادعای شکنجه خان محمدخان

۲- ادعای امضای صمد ازهر و نصرالله عمرخیل در پای ورقه تحقیق منتشر شده از مرستیال.

خان محمد خان تا جایی که من شاهد و در بخش های گذشته نوشته ام، تا زمان نوشتن اعترافات مفصلش، شکنجه نه شده بود و منطقاً بعد از آن اعتراف ها، جایی و دلیلی برای شکنجه باقی نه می ماند. در ارتباط به امضاها در پای ورق تحقیق مرستیال، یک مقایسه و سردادن عادی آن امضاها با امضاهاى دو نفر ادعا شده - که در پای اوراق تحقیق میوندوال وجود دارند- واضح می سازد که امضاهاى مذکور از اشخاص ادعا شده نه میباشند. شاید چنین ادعایی در نظر یک خواننده زودگذر غیرمهم تلقی گردد، اما خیلی با اهمیت بوده نمونه ای است از جعلیات. وقتی ادعا میکنند مرستیال شکنجه شده است و متصل آن امضاها را به اشخاص مورد نظر که باید بدنام ساخته شوند، منسوب میگردانند، سوء نظر و توطئه آشکار میگردد. همان گونه که در بخش های گذشته دیدیم، همه ادعاها به همین منوال ساخته شده اند.

هارون برای واژگون کردن نظریه طب عدلی نیز تلاشی به خرج داده است. وی می نویسد:

"تر تهدید لاندی د کابل پوهنتون د عدلی طب د رئیس شاغلی پوهاند داکتر بالمکنداس نه د عدلی طب د نظریی په نامه لاسلیک واخیستل شو، د کابل دپوهنتون د عدلی طب رئیس شاغلی پوهاند داکتر بالمکنداس خو خایه په احتیاط او خصوصی بیان کړی و چی اصولی معاینات د محمد هاشم میوندوال په برخه کی عملی نشول، فقط د زندان د کو تی ور کی ئی مری را بنکاره کړی او د خان د عزت د ډار په خاطر می نظر ورکړی . . ." (۱۶)

دروغگویی جرم و گناه است اما دروغگویی از زبان شخص دیگری گناه کبیره است. این بهتان است. خواننده گرامی خود میداند که این گونه ادعاهای مفت و ساخته گی را، که پیشیزی ارزش داشته نمی توانند، هرکسی میتواند عرضه دارد. این ادعا با دلایل ذیل رد میگردد:

- دکتور بالمکنداس شهرت خاصی به حق بینی و نرفتن زیر بار فشار و فرمایشات داشت و جایگاه برجسته ای در میان هم قطاران داشت. او زیر بار تهدید و فشار نظر نمی داد.

- اگر دولت میخواست نظری را بر او تحمیل نماید ضرورت به بردنش به محل حادثه چه بود؟ ضرورت بردنش تا دهن دروازه و ممانعتش از دخول چه بود؟ اگر می توانستند نظریه فرمایشی را

بر او تحمیل کنند ضرورت ممانعت از معاینه جسد وجود نداشت، به خاطری که بعد از معاینه جسد هم نظریه دلخواه مقامات بر او تحمیل شده میتوانست.

- اگر دکتور بآلمکنداس دران زمان از ترس، نظریه غلط تحمیلی را ارائه داشته بود، میتوانست پسانتر حقیقت را افشا نماید. اما هیچ گاهی چنان اظهاری یا ادعایی از او شنیده و خوانده نشد.

هارون در قسمت دگرکتابش قتل علی احمد خرم وزیر پلان در سال ۱۹۷۷ را زیر بحث گرفته است. (۱۷) چون این بحث از دایره این نوشتار بیرون است، صرفاً همین قدر می نویسم که مرجان قاتل خرم یک اخوانی بود و هدفش رسیدن تا رئیس جمهور با استفاده از گروگان گیری خرم و قتل رئیس جمهور در انتقام از اعدام شده گان و محبوسین اخوانی بوده است. اعضای هیأت تحقیقی که هارون از ان ها نام میبرد (پرچمی ها)، سال ها پیش شامل تصفیة عمومی شده در وظایف قبلی شان حضور نداشتند و نمی توانستند اعضای هیأت تحقیق مرجان باشند. جنرال عمرزی (عبدالغنی صافی) نوشته است که تحقیق مرجان توسط یک کمیسیون مختلط خارنوالی و پولیس صورت می گرفت که خود وی نیز عضویت آنرا داشته است. (۱۸) درلیستی که هارون ارائه داشته این نام وجود ندارد.

این ذکر کوتاه از نوشته هارون، یک **بلگه دیگر از تحریف حقایق** میباشد. شمار دگری نیزدرین ارتباط نوشته های مشابهی نموده اند که این همه نمایانگر آنست که چه گونه فابریکه های جعل و افترا دست به دست هم داده با تائید ادعاهای همدگرمیخواهند آن جعلیات را بر کرسی حقایق بنشانند.

حال که سخن بر سر نوشته های ا. هارون است، اشارتی به عنوان "د ارگ لڅ عکسونه" (عکس های برهنه ارگ) در همان کتاب نیز بی مورد نه خواهد بود:

"د روسیانو په فکرنوی رژیم لا ښه ټینگ شوی نه و، د پاچا نه ئی لا اند یښنه درلوده، ډیر پدی فکر وو چی بیله پاچا بل څوک ددی ملک اداره نشی کولای او پاچا د خدای سیوری بلل کیدی. نو لدی کبله روسیانو د پاچا په شخصی تخریب او بدناملولو لاس پوری کړ او دده پر ضد ئی هم یوه بله توطیئه جوړه کړه.

د جمهوریت نه ایله څو ورځی یا څاوانی تیری وی چی دکابل نړیوال هوئی د گر ته د آریانا هوئی شرکت پواسطه د بهر نه د شاهی ارگ په نامه څو ترلی صندوقونه راورسیدل. که څه هم په ارگ کی څوک نه و، مگر داسی بنودل کیدل چی دا صندوقونه د پخوانی سپار بښتنی په اساس دی چی دا اوس راورسیدل.

کودتا تازه عملی شوی اونظامی حکومت جاری ؤ، دی صندوقونو د پولیسو پام وروا راوه، سمدلاسه ئی د صندوقونو په خلاصیدو او تلاشی پیل وکړ. صندوقونه د پیرو لوړو شهوانی او سکسی لوڅو عکسونو نه ډک وو چی د لوبو د قطعو په بڼه جوړشوی وو. تحقیق پیل او موضوع هر پلو خبره شوه، هر چا چی به دا لوڅ عکسونه لیدل، نو طبقاً به ئی پاچا ته په بد ویلو شروع وکړه.

د یو بنډل عکسونو قیمت د هغه وخت په تور بازار کی (۵۰۰) افغانی نرخ واخیستل شو چی په دی حساب د ټولو عکسونو قیمت (۷) ملیونو افغانیو ته رسیدئ، البته دا نرخ د تور بازار په نامه اټکلی ډول درلود ولی چی زمونږ په هیواد کی تر هغه وخته پوری د لوڅو عکسونو قاچاق دود نه ؤ. ورسره جوړ کړی بیل او بیجک داسی بنودل چی عکسونه په ارگ کی د حضور د پیش خدمت محمدرحیم خان په سپارش دی. . . . (۱۹)

این موضوع اگر به کودتای میوندوال ارتباطی ندارد ولی از دو نگاه نباید آن را از نظر انداخت:

یکی اینکه تا حدودی به من ارتباط میگیرد و دگر اینکه نمونه دگری از تحریف حقایق و جعل حوادث میباشد.

تمام آنچه آقای هارون در ارتباط به این عکس های سکسی نوشته است درست است. آنچه نادرست است و صرفاً به مقصد تبلیغات نوشته شده زمان و دست اندر کاران کشف آن محموله فضحیت بار قاچاق میباشد. این واقعه به زمان سلطنت محمد ظاهرشاه و چندین ماه قبل از کودتای داودخان، ارتباط دارد. اطلاعیه آن از طریق انترپول و در کابل توسط آقای Burck نماینده اداره مواد مخدره و ادویه خطرناک (BNDD) ایالات متحده امریکا، برای من که دران زمان مدیر امنیه میدان هوایی بین المللی کابل بودم، داده شده بود. چون اسناد آن محموله به نام محمد رحیم (معروف به غلام بچه) و ارگ شاهی بود، معمولاً باید بدون پرس و پال مستقیماً به ارگ برده می شد، اما قبل از آنکه به انتقال آن پردازند، با تطبیق نمرات و دگرتفصیل اسناد با نمرات و شرحی که در اطلاعیه برایم مواصلت ورزیده بود، وبعد از علم آوری بر صحت اطلاعیه و دریافت اینکه تمام محتوای آن کارتن ها قطعه های بازی که هر قطعه آن عملیه متفاوت سکس را به نمایش می گذاشت، بود؛ کارتن های مذکور را در اتاقی جا بجا و مهر و لاک نموده، موضوع را طی ورقه پیشنهادیه عنوانی ریاست عمومی هوایی ملکی و توریزم که دران وقت مقام مافوق ما بود، با یک نمونه از قطعه های بازی مذکور تقدیم و طالب هدایت در مورد تحقیق و اجراءات بعدی گردیدم.

جناب سردار سلطان محمود غازی رئیس عمومی هوائی ملکی و توریزم، که انسان واقعاً باشرف و حق بین بود، با دیدن آن قطعه ها شوکه شده، در موقعیت بسیار دشوار قرار گرفت و برای تصمیم گیری مهلت خواست تا در موقع مناسب بتواند موضوع را با اعلیحضرت در میان گذاشته هدایت بگیرد. از من خواست تا موضوع را سری نگه داشته از سرایت آن در افواه مردم جلوگیری نمایم. من گفتم طبیعتاً یک‌عده که مربوط به کارمندان شرکت هوائی آریانا و گمرک میدان هوائی می شوند، از موضوع اطلاع یافته اند؛ اما خواهیم کوشید تبلیغاتی راه نیفتد. بعد از گذشت هر چند ماهی موضوع را یادآوری می‌کردم و همواره همین جواب را می‌گرفتم که فرصت مناسب دست نه داده تا با حضور اعلیحضرت درین باره صحبت نماید. می دانستم که آقای سلطان محمود غازی آنقدر با حیا بود که گاهی هم نمی توانست چنین موضوعی را به سمع شاه برساند.

من که یک بار قبلاً نیز روی تلاشی اموال یک دوست رحیم غلام بچه، با وی به شدت مواجه شده بودم و وی مرا تهدید به کشتن نموده بود، بعد ازین واقعه نو، به جای یک تفنگچه دو تا باخود می‌گشتاندم. میدانستم یا ترورم میکند و یا دسیسه ای برایم می سازد. اما بخت با او یاری نکرد و چند ماه بعد ازان واقعه، کودتای داؤدخان رخ داد و گلیم قدرت رحیم خان برچیده گردید.

بعد از کودتای ثور آقای سلطان محمد نورستانی مدیر جدید امنیه میدان هوائی کابل، موضوع را با من که در پُست ریاست ارکان ق ع ژ پ وزارت داخله کار می کردم، در میان گذاشته تقاضای پایان گذاشتن به آن قضیه و تخلیه اتاقی را که مدت طولانی مهرو لاک می‌باشد، نمود. چون در قضیه وارد بودم آن را با تمام تفصیل به اطلاع قدیر خان قوماندان عمومی ژندارم و پولیس رسانیدم. موصوف به روز دگر هدایت داد آن محموله از میدان هوائی به وزارت داخله انتقال و تا اتخاذ تصمیم بالای آن، مصئون ساخته شود. تا جایی که به یاد دارم نمونه های آن را بعضی اعضای کمیته مرکزی با خود گرفتند اما از سرنوشت آن محموله به صورت کُل تا ختم وظیفه ام چیزی ندانستم.

آقای هارون که در صدد پرده پوشی و حفظ آبروی محمدظاهرشاه است، ناخواسته او را افشا نموده است. این او است که برای اولین بار این موضوع را به مطبوعات کشانیده و اینک مرا وادار ساخته حقایق آن موضوع را افشا نمایم. عده ای از کارمندان کارگوی آریانا در میدان هوائی بین المللی کابل و مامورین گمرک و پولیس آن زمان، شاهدان قضیه بوده اند. مدیر گمرک یا آقای محمد اکبرویا آقای محمد انورسروری بود و از همکارانش نام های آقایون فاروق رشاد و محمدهاشم پوپل به یادم مانده است. از افسران پولیس که باید از موضوع اطلاع داشته باشند آقایون سلطان محمد نورستانی آمر انسداد قاچاق آن وقت و غلام محمد معاونش، می باشند.

خواننده محترم چه نامی روی این گونه وارونه سازی حقایق حوادث، لغزاندن تاریخ حدوث آنها مطابق میل، و اتهام زنی بر دزد بگیر به جای دزد، گذاشته می توانند؟! من که قلم از تعبیر آن عاجز مانده است.

آن روس ها که بدون شک جفاهای زیادی هم با کشور ما نموده اند و آن سردار محمد داود که بدون شک دیکتاتور و خودرأی هم بود؛ اما آنها چه نقشی درین واقعه داشته اند و یا داشته می توانستند؟! آقای هارون تصور کرده بود زبان هایی که باید حقیقت را بگویند دگر بسته شده اند و عین تصور را همدیفانش نیز در سر پرورانیده بودند.

از زمره کسانی که نه کمتر از دگران ادعای "حق شناسی" کرد، ش ن حق شناس میباشد که در کتابی که سرتاپا جعل، تزویر و فاقد اسناد و مدارک علمی میباشد، ادعا کرد که:

"... همچنان خبر خودکشی میوندوال از جمله افتراءات کودکانه ای بود که هیچکس نمیتوانست آنرا باور کند. و چنانچه بعلاً خود شان در مجالس و محافل خصوصی اعتراف می کردند فیض محمد وزیر داخله، عبدالقدیر قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس و صمد اظهر یکی از افسران پولیس و عضو باند پرچم او را به ضرب لگد و قنذاق تفنگ از پا درآورده بودند و برای اینکه این عمل ننگین و حیوانی خویش را پنهان نگه دارند، عنوان خودکشی به او دادند." (۲۰)

بلی خواننده عزیز، حق شناس اقلاً همین قدر حق شناسی کرده که نام داودخان را بران جمع قاتلان بالفعل نه افزوده و شاهدهی هم جز خود همین قاتلان نیآورده است. خانه اش آباد که نگفته است در پیش روی خودش اعتراف کرده ایم. در برابر این گونه ادعای توخالی اما دیده درایانه چه باید گفت؟! او از زمره کسانی است که جانی را مقام قهرمان و دزد را لقب عیاری می بخشند.

این حق شناس حق ناشناس در کتابش آنقدر دروغبافی دارد که حتی هارون دروغباف نیز او را به ادعاهای غیر مستند متهم ساخته است. چنانچه در قسمت مربوط به قتل خرم می نویسد:

"بناغلی داکتر حق شناس د خپل دسیسو په کتاب دوهم چاپ (۴۶۴) مخ لکه دده نورو بی ثبوطه لیکنو غوندی د مرجان په فقره کی د محکمی رئیس عبدالسمیع (ژوند) بللی دی." (۲۱)

چه بجا گفته اند که: "چلنی چلو صاف را میگوید شگاف هایت در گور!"

بیایید ببینیم یک افسر پولیس که پسان تا رتبه جنرالی هم رسیده و به نام مستعار "جنرال عمرزی" کتابی به نام "شب های کابل" نوشته است، کی است و در این ارتباط چه نوشته است؟

اسمش عبدالغنی صافی معروف به "زنبور" پسر عبدالقدوس خان از معززین قریه عمر زایی لغمان بوده از فارغان دوره دوم اساسی کمیساران اکادمی پولیس میباشد. درباره چگونه گی شخصیت اومی خواستم به تفصیل بنویسم، ولی بنا براین که تا حدودی با من مواجه است ازان منصرف شدم. تصور میکنم همین شهرت او به " غنی زنبور" برای تشخیص هویت و خصلت او کفایت میکند.

عمرزی از موجودیت اتاق مرموز شماره ۱۵ تحقیق مجهز با امکانات تخنیکی در وزارت داخله سخن گفته، ادعا دارد که تحقیق مرجان و میوندوال نیز در همین اتاق صورت گرفته بود. گرچه موجودیت اتاق های مجهز با وسایل و امکانات تخنیکی کمک مؤثری در پیشبرد و حتی دقت قانونی بودن تحقیق نموده میتواند، اما به اطلاع خواننده محترم میرسانم که در زمانی که قضیه میوندوال رویکار بود و حتی تا چندین ماه دیگری که هنوز در وزارت داخله وظیفه داشتم؛ اتاقی با چنان مشخصاتی وجود نداشت. قدیر خان که خیلی شایق بکارگیری وسایل تخنیکی بود، در ابتدا با نصب میکروفون ها در تمام شعبات کنترل مستقیم خود را بر اظهارات و گفتگوهای افسران و کارمندان، تامین نموده، سپس به نصب یگان کمره نیز پرداخته بود. وی با همکاری شخصی که کمپنی وسایل تخنیکی بنام "واکمن" داشت و خودش را هم آقای واکمن می نامیدند، به تجهیز تخنیکی دست یازیده بود. چنین اتاق های تحقیق نیز باید پسان ها توسط همین شخص ایجادشده باشند. من اولین بار اتاق غیر عادی را که دیوارهایش با اسفنج یا پارچه مخمل گونه برای جذب صدا پوشیده بود، و شاید وسایل نامرئی دیگری هم داشته که من دیده نتوانستم، در زمان اولین دستگیری در جوزای سال ۱۳۵۷ صرف یکماه و چند روزی بعد از کودتای ۷ ثور دیدم، که ساعات طولانی را قبل از انتقال به پلچرخ دران گذراندم.

احتمالاً این اتاق یا اتاق ها در تحقیق مرجان در سال ۱۳۵۷ مورد استفاده قرار گرفته باشد، اما بنا بر نبود آن در سال ۱۳۵۲، در تحقیق میوندوال به کار گرفته شده نمی توانست. معلومات های دگر عمرزی که بمثابة قهرمان فیلم یکی پی دگر ارائه نموده است نیز همانند همین معلوماتش نادرست میباشد.

وی در ارتباط به تحقیق میوندوال نوشته است:

"موظفین تحقیقات که در رأس آن عبدالقدیر نورستانی قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس قرار داشت و نظریات رییس دولت نسبت به میوندوال برایش روشن بود بالای گروپ تحقیق همواره فشار وارد

میکرد تا هرچه زودتر اعترافات کودتاچیان را به دست آرند. مرحوم میوندوال بی رحمانه تحت فشار و شکنجه قرار گرفته بود تا اینکه در اثر شکنجه و لت و کوب و شوک برقی از بین رفت عمل برای مخفی نگهداشتن قضیه جسدش رادراتاق زندان دهمزنگ توسط نکتایی و کمر بند با استفاده از چوکی و دستگیر کلکین به شکل غرغره جلوه دادند و خطی هم مانند رسم الخط خودش در یک کاغذ در اتاقش دریافت گردید که گویا خودش نسبت خجالت وجدانی در مقابل زعامت دولت جمهوری و مردم افغانستان که دست به این کودتای ناکام زده انتحار نموده است.

قتل بی رحمانه مرحوم میوندوال را انتحار ساخته بودند به همان شکل در اخبار شایع گردید و مسئله (مسأله) بدون کدام سرو صدا خاموش گردید ولی در دلهای ارباب بصیرت و صاحب نظران خاطره تلخ ضیاع همچو یک شخصیت سیاسی باقی خواهد بود.

اتاق نمبر ۱۵ که در وزارت داخله قرار داشت هر شب بعد از ختم تحقیق میوندوال را به محبس دهمزنگ یگانه محبس بزرگ کابل انتقال میدادند.

تراژیدی قتل مرحوم میوندوال که به نام انتحار جسدش را از زندان دهمزنگ کشیدند و در روزنامه جمهوریت قصه انتحار او را با فوتو کاپی اسنادی که برایش ساخته بودند فردا به نشر رسید. (۲۲)

این معلومات دهی آقای عمرزی نه از موضع واقع بینانه یک پولیس آگاه، بلکه از موضع مخالفت با اشخاص معین با استفاده از تبلیغات سیاسی دگران و با ارائه مطالب اضافی نادرست، بیان گردیده است. قسمت اول توضیحاتش چیزی جز تکرار همان مطالبی نیست که در مخالفت سیاسی با ح.د.خ.ا. و شخص صمدا ازهر، از سابق آنرا وردگونه (meditation) به تکرار گرفته بودند. با این تفاوت که او در وسایل غرغره در پهلوی نکتایی، کمر بند را نیز پذیرفته ولی بقیه را نادیده گرفته است. تفاوت دگر این است که او از نامه ای با رسم الخط میوندوال تذکر میدهد – آنچه یا وای من کاملاً نو است و یا زاده تخیل آقای عمرزی میباشد.

آقای عمرزی که طوطی وار سخنان دگران را مبنی بر شکنجه و قتل میوندوال به تکرار گرفته است، توضیح نداده است که قتل در کجا اتفاق افتاده است، در وزارت داخله و یا در زندان؟؟ اگر شکنجه صحت داشته و منتج به قتل شده باشد، پس منطقاً باید در وزارت داخله، همان طوری که ا. هارون ادعا کرده، واقع شده باشد. در صورتی که در محبس واقع شده باشد، پس قتل معلول شکنجه نبوده، قتل عمد و یا خودکشی بوده است. عمرزی میداند و تاکید هم دارد که تحقیقات شب هنگام دروزارت داخله صورت میگرفت؛ حتی اتاق شماره ۱۵ را (که در آن زمان وجود هم نداشت) اتاق تحقیق او می

نمایاند و این را هم به خوبی میداند و توضیح هم داده که بعد از ختم تحقیق به زندان انتقال میگردید. در آخر شب ۸ میزان ۱۳۵۲ هم مطابق شهادت مدیر محبس نه تنها حین بازگشت به محبس دیده شده بلکه از صرف سحریش نیز گواهی داده شده است. این بدان معنی است که میوندوال صحیح و سالم به زندان بازگشته و مرگ او در زندان اتفاق افتاده که به هیچ وجه در نتیجه شکنجه در جریان تحقیق بوده نمی تواند.

عمرزی در جای دگر نوشته است:

"میوندوال در اتاق نمبر پانزده سحر آمیز که قبلاً در موردش یادآوری گردیدچندین شب به دست مخالفین ایدولوژیکش (پرچی ها) تحت تحقیق قرار داشت مرحوم میوندوال چهره شناخته شده ملی و بین المللی بود. مشاورین اتحاد شوروی هم در ضدیت و مخالفت او قرار داشتند . . ." (۲۳)

آنچه درین جمله نو است همانا مخالفت و ضدیت مشاورین شوروی است با میوندوال. وی مشاورین شوروی را مشخص نمی گرداند که کدام مشاورین مربوط کدام ساحه؟ عمرزی در تحت فضای زمان حاکمیت ح.د.خ.ا.، موجودیت قطعات نظامی شوروی و وجود مشاورین در تمام قدمه های عمده تمام وزارت خانه ها و ارگان های دولتی، این جملات را نوشته و فراموش کرده که در زمان داود خان وضع به این قرار نبوده، در سطح وزارت ها و ارگان های امنیتی کدام مشاوره وجود نداشت. البته یکعه محدود مشاورین نظامی و تخنیکی در ساحه نظامی و پروژه های انکشافی وجود داشته اند که به هیچ وجه تصور شده نمی تواند نقشی در چنین امور داشته می توانستند.

تصور غالب من این است که عمرزی بخش مربوط به میوندوال را درنوشته اش، با الهام از رهنمود های دکتور حسن کاکر، که خود در مقدمه کتابش ازان رهنمایی ها تذکر داده، نوشته است ورنه او نه آنقدر بیخبر بود و نه چنان افترا به او می زبید.

عمرزی نیز همانند غوث الدین فایق، قهرمان بی بدیل ماجراهای فیلمی است که آنها را به تصویر کشیده است. اگر در رد آن همه، بنویسم باید کتابی چند برابر نوشته او تالیف نمایم. به همین دلیل صرف به نقاطی تماس میگیرم که با من ارتباط گرفته اند:

رهایی من از زندان با او یکجا نبوده بلکه در لیست محدود اول که بنا بر ضرورت بسیار عاجل از طرف رهبری جدید یادداشت گردیده بود، در بامداد ۷ جدی، یکجا با آقایون سلطان علی کشتمند، محمد رفیع، جنرال عبدالقادر و ثریا پرلیکا؛ وسیله یک ماشین محاربوی به کلوب عسکری انتقال داده

شدیم، جاییکه ببرک کارمل، دکتور اناهی‌تا راتب‌زاد، نور احمد نور و وطن‌جار را در آن محل قوماندۀ موقت ملاقات کردیم. (۲۴) هنگام ترک زندان به خاطر پیشگیری از تخریب و جلوگیری از هرج و مرج در زندان، شایسته خان قوماندان محبس را که خیلی نارام و مشوش بود، برغم پیش آمدهای ناشایسته اش در برابر ما، دلداری نموده با اظهار اعتماد بر او، وی را موظف به اقامه و جاییش گردانیدم.

من که در سمت قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس نصب شده بودم، فوراً باید به سر و سامان دادن به اوضاع می پرداختم. چون در آن فرصت تمام دستگاه دولتی به شمول وزارت داخله از پرسونل خالی بود، تقاضا کردم افسران پولیس زندانی را زودتر رها و نزد بفرستند که غنی صافی (عمرزی) نیز در آن میان بود.

یکی از اولین کارها که باید انجام می شد بدست گرفتن مصئون اداره محبس بود. بنا بر همین قلت پرسونل روی اجبار غنی صافی را موظف ساختم به صفت قوماندان موقت زندان امور آنجا را از شایسته خان به صورت مدبرانه و عاملانه بدون توهین و تخریش تسلیم گردیده شایسته خان را بگوید که نزد من بیاید. خلاف نگارش غنی صافی، من برایش وظیفه نداده بودم که او را گرفتار نماید. وی مانند تمام نوشته هایش درین کتاب این موضوع را نیز دراماتیزه کرده است. اگر امر گرفتاری او را می داشت، یقیناً فوراً آن کار را انجام می داد و ضرورت نداشت آن شب را در مراقبت از او زنده داری کند. از تحقیق، محاکمه و مجازات شایسته خان نیز اطلاعی ندارم. این را میدانم که نه گرفتاری، نه تحقیق و نه مجازات او هیچ کدام در وزارت داخله صورت نگرفته است. شاید او هم محاکمه سید عبدالله را با او عوضی گرفته باشد. (آقای سلطان علی کشتمند اسم قوماندان اخیر زندان را از روی اشتباه میر عبدالله نوشته است. در حالیکه سید عبدالله معروف به بد زبانی، شکنجه و قتل های دستجمعی، قوماندان آخرین در زمان رهایی ما نه بلکه قوماندان اول زندان پلچرخ بود، و در یکی از نفرکشی ها به منظور فرستادن شان به پولیگون، مورد حمله یک زندانی که قرار نوشته عمرزی نامش سید اکبر بود، واقع و به شدت چنان زخمی گردید که منجر به معیوبیتش گردید. همین سید عبدالله قوماندان اسبق زندان بود که مطابق نوشته آقای کشتمند و همچنان بنا به معلومات عمرزی، در جمع چند نفر از باند امین محاکمه و اعدام گردید. (۲۵)

بنا بر سابقه شناخت و عدم اطمینانم بر غنی صافی، آقای محمد ظاهر لامیار را به نام نماینده وزارت دفاع در پهلوی او توظیف نمودم تا الی زمان رهایی عمومی زندانیان در همانجا بماند و متوجه حرکات و تصرفات غنی خان نیز باشد.

عمرزی (غنی صافی) می نویسد:

"قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس مرا نزد خود خواست لست ۷۰ نفر جنرالان، وزیران، اعضای پارلمان رژیوم محمد داؤد خان و ۷ نفر اتباع پاکستان و ۳ نفر اعضای جناح پرچم بنام های انجنیر عزیز، ذبیح الله زیارمل و خلیل زمر که جمعاً بتعداد هشتاد نفر می شد برایم داد و گفت که این سه کته گوری اشخاص در عفو عمومی فردا شامل نبوده در باره شان در آینده تصمیم گرفته میشود. هر کته گوری بصورت جداگانه از جمله محبوسین سیاسی که فردا رها میشوند، تجزیه شوند.

در مورد سه نفر اعضای جناح پرچم پرسیدم آقای ازهر برایم گفت نظر به اطلاعات و معلومات های شورای انقلابی و هیئت رهبری نفر اول و دوم با اگسا و کام در گرفتاری تعداد زیاد کادرهای مخفی جناح پرچم همکاری نموده اند که تا کنون رفقا مفقود و لادرک و کشته شده اند نفر سو می در رژیوم محمد داؤد خان راپور اطلاعات ح.د.خ.ا. را به مسئولیت ملی ارائه میکرد و با حزب خیانت نموده است." (۲۶)

در چنین لیستی از کتگوری اول که تعداد شاملین آن به یادم نیست، شمار زیادی از توقیف شده گانی که به نام همکاران جرمی امین و یا آنچه در آن زمان بنام "باند حفیظ الله امین" خوانده می شدند وجود داشتند. در مورد اتهامات راجع شده به سه نفر اعضای جناح پرچم، آقای صافی در چاپ اول کتابش، موضوع رابدون تذکر "نظر به اطلاعات و معلومات های شورای انقلابی و هیئت رهبری" نگاشته بود؛ که خواننده آنرا به مثابه نظر من پنداشته می توانست. (۲۷) از ینکه در چاپ دوم تا حدودی به تصحیح کم از کم همین نقطه هم پرداخته است، خانه اش آباد! اما آن مقامات چنین اتهامی را به انجنیر عزیز و ذبیح الله زیارمل نسبت نه میدادند، بلکه آنها را به تسامح بیش از حد در برابر رژیم که امین بر آن حکمفرمایی داشت، مورد ملامتی قرار می دادند. علاوهً به اطلاع آقای صافی می رسانم و به یاد خواننده محترم هم می آورم که در زمان تأسیس و موجودیت اداره استخباراتی کام، انجنیر عزیز و ذبیح الله زیارمل در زندان بودند و نمی توانستند اطلاعاتی را به آن اداره بدهند. در مورد خلیل زمر نیز حرف های مبهمی می زدند که وضاحتی نه می رسانیدند.

در جایی دگر عمرزی از رفتن من و شاد روان محمود بریالی به زندان برای دیدن زندانیان تازه وارد که وی اصطلاح "فاشیست ها" را در مورد شان به کار برده، سخن گفته و آمدن انجنیر عزیز را در زندان نزد ما بنا بر تشبث خودش وانمود کرده است. (همانجا، چاپ دوم ص ۳۷۹)

راستش این است که ما، نه برای دیدن زندانیان، بلکه برای دیدن انجنیر عزیز و ذبیح الله زیارمل به آنجا رفتیم. در طول راه کوشیدم موافقت بریالی را برای رهایی هردو جلب کنم. اما او رهایی زیارمل را در آن موقع بنا به دلایلی که نزدش وجود داشت، پیش از وقت دانست. من از مدیر محبس (غنی صافی) خواستم هردوی شان را به دفترش حاضر سازد. محمود بریالی بعد از صحبت و گله گذاری ها با انجنیر عزیز، موافقتش را با رهایی او ابلاغ نمود اما زیارمل را نه پذیرفت. من توانستم صحبت مختصری با او داشته باشم و از او خواستم برای مدت کوتاهی حوصله اش را حفظ نماید. چنانچه بعد از مدت نسبتاً کوتاه رها گردید.

در روز آزادی عمومی زندانیان بنا بر اعلان عفو عمومی، عمرزی می نویسد که در ختم آن پروسه به خاطر قناعت کسانی که در انتظار رهایی وابسته گان شان بودند اما آنها را یافته نتوانستند، پنج نفر از نماینده گان شان را برای جستجو و تفتیش داخل محبس برده و به قناعت شان پرداخته است. تا جایی که بیاد دارم، عدم قناعت منتظرین باعث ایجاد فشار ازدحام بر دروازه ای که بنا بر سهل انگاری آقای غنی صافی هنوز باز مانده بود گردید و شمار زیاد مردم نتوانستند داخل محبس شوند. چون کشیدن آن عده هیجانی و آشفته مشکل و استعمال قوه نیز علیه آن درد رسیده گان کار نامناسب بود، غنی خان را موظف ساختم با آنها با مدارا رفتار نموده ایشان را به تمام نقاط محبس برده قناعت شان را فراهم نماید. چنانچه آنها تمام زوایای محبس را گشت زده دریافته بودند که کسان ایشان در آنجا نیستند. با آنکه دروازه های عده قلیلی که ازین عفو عمومی محروم بودند مقبول بود، با آنها به دلیل نامعلومی یکی از اشخاص بسیار نزدیک و وفادار حفیظ الله امین، توانسته بود در میان آن مردم بیرون شود و فرار کند.

اکنون میروم به سراغ کتاب "افغانستان د دموکراسی او جمهوریت په کلونو کی" از دوست دیرینه ام جناب عبدالغفار فراهی. وی از وکلای همدوره پدر مرحوم عبدالکریم عمرخیل و از دوستان او بود. چنانچه در همین کتابش به مرات از او به نیکویی یاد نموده است. (۲۸)

وی یکبار در همان روزهای اول جمهوریت داؤدخان به دفترم آمده تقاضای کمک با یکی از وکلای سابق هرات را که مشهور بالفساد و در قضایای بزرگ قاچاق متهم و تحت بازپرسی قرار داشت، از من نمود. من که از چنین واسطه شدن ها و تشبثاتش در زمان پیش از جمهوریت اطلاع داشتم، فوراً استشمام کردم که شکار فربهی گیر آقای فراهی آمده است. من که اساساً به این صفت شناخته می شدم که گاهی هم واسطه را نمی پذیرم، از این مراجعه اش هم متعجب و هم احساس توهین کردم. احساس توهین به خاطری کردم که با این مراجعه اش مرا نیز چون خودش پنداشته بود. با کمال احترام برایش

عرض کردم که من از قماش واسطه و پول نیستم و با رد مراجعه اش توصیه عاجزانه هم نمودم که با برگشت صفحه سیاسی در کشور، از این عادات سر زدن به ادارات دولتی نیز دست بردار شود. وی با عصبانیت دفترم را ترک کرد.

اما گذشت زمان به تدریج روابط مرا با آقای فراهی عادی گردانید. در دوره ریاست جمهوری دکتر نجیب الله زمانی که من در هند سفیر بودم، از مصالحه ملی و گسترش قاعده دولت سخن به میان آمد و با آنکه از وفات پدرم چند سالی سپری شده بود، آقای فراهی فاتحه و همدردی نسبت وفات او را بهانه قرار داده از امریکا نامه ای فرستاد و به تجدید روابط مباردت ورزید. چون جذب تکنوکرات های سابقه در دولت جزء پروگرام بود، روابطم را با او گرم تر نمودم. مسافرتی به دهلی و کابل نمود و با مقامات ملاقات هایی انجام داد. بنا بر سفارش قبلی و ابراز اعتماد از جانب من، درین ملاقات ها باحسن نیت مواجه شده و خودش هم انتباه خوبی به جا گذاشته بود. تا آنکه موقعی رسید که مسئولیت وزارت عودت مهاجران برایش سپرده شد.

در آن وقت به ازهر ضرورت داشت و بناءً او نه تنها قاتل و جنایتکار نبود بلکه دوست نزدیک خودش و فرزند دوست و همکار نزدیک دوره وکالتش نیز بوده بر پاکی و برائت او سوگند هم یاد میکرد. اما وقتی بار دگر صفحه برگشت، آقای فراهی با آنکه زمانی با عده ای از یک گروپ معین، از حزب دموکرات مترقی کناره گیری کرده بود، بار دگر منافع خود را در آن دید که با بلند کردن این پیرهن عثمان و با خونخواهی میوندوال خود را بشناساند.

وی با این کار دست آورد های ذیل را هدف قرار داده بود:

- تبراً از جنبش چپ و ح.د.خ.ا. ، که برادرانش اعضای رسمی آن بودند و خودش نیز روابط تنگاتنگ با آن داشت؛ و باری در سطح وزیر عهده دار امور بازگشت مهاجران نیز گردیده بود.

- انتقام گیری از صمد ازهر نسبت آن پیش آمد ذکر شده و محروم گردانیدنش از یک لقمه چرب.

- زمینه سازی راه یابی در میان صاحبان امروزی قدرت، کسانی که سال ها در رویارویی مسلحانه در برابر دولت به رهبری ح.د.خ.ا. ، قرار داشتند.

- جلب اعتماد قدرت های بین المللی دست اندر کار در مسائل کشور و منطقه.

بیجهت نخواهد بود یاد آوری گردد که کتابش را که از قبل آماده کرده بود با افزودن این بخش اتهامات قتل میوندوال، بار اول در ۲۰۰۱ انتشار داد.

نقطه بسیار دلچسپ در آن است که بعد از آنکه کتابش را به کمک Eric Timpson امریکایی به چاپ رسانیده و توزیع هم کرده بود، برایم تلفون زد و با چرب زبانی و مهارت خاصی برایم گفت که اشتباه بزرگی ازش سر زده و نمی داند چگونه آنرا جبیهر کند.

موضوع را پرسیدم. گفت در جریان نوشتن کتاب وقتی بر میوندوال رسیدم متوجه شدم که اگر در باره مرگش چیزی ننویسم یک خلا ایجاد می شود. بناءً با نقل قول از کتاب غوث الدین فایق که اتهام را به شما متوجه ساخته است، آن خلا را پر کردم. با آنهم متردد بودم. و برای رفع تردد با آقای نبی یقین که از خویشاوندان شما است مشوره کردم. بعد از آنکه آن خویشاوند شما تأیید کرد، به توزیع کتاب مبادرت ورزیدم.

گفتم عجیب است – ریره زما او واک یی د ملا؟! در غیاب من با یک خویشاوند مشوره کردید و حصول رضایت او را رضایت من دانسته اتهامی به این غلظت را علیه من منتشر ساختید. اما اگر شما هم به این باور استید که من مرتکب چنان جنایتی شده ام، این حق طبیعی شما بوده من حق ملامت کردن شما را ندارم.

فراهی گفت: ابداً من خوب میدانم که این اتهامات علیه شما تبلیغات سیاسی بیش نیستند. اما میدانم چه گونه می توانستم آن خلا را پر کنم.

گفتم آیا یگانه راه پر کردن خلا همین وارد آوردن اتهام ناحق قتل که خود شما هم آنرا تبلیغات سیاسی می دانید، بود؟ آیا با گردن بسته گی تان خلای تاریخ نویسی را برطرف می سازید؟

گفت آدرس تان را برایم بدهید تا این کتاب را برای تان بفرستم. آنقدر هم بد نیست. درین کتاب از پدر شما بار بار تمجید به عمل آمده و یقین دارم که قهر تان فرو می نشیند.

کتابش را فرستاد. باز هم برایم تلفون زد تا واکنش مرا دریابد. من تعجبم را از چنین نوشته توسط او ابراز داشته گفتم. حتی اگر گروه شما تصمیم گرفته بود که هرکدام تان حتماً باید علیه من اتهام وارد کنید، باز هم اخلاق دوستی نه بلکه اخلاق نویسنده گی و تاریخ نگاری ایجاب میکرد اقلاً پاسخی را که قبلاً به چنین اتهامات داده ام، نیز می نوشتید.

وقتی او حتی از گنجانیدن همان پاسخ من در چاپ بعدی کتاب هم بهانه جویی کرد، متیقن گشتم که بنا بر تعهدی، به این کار دست زده است.

کتاب مذکور با پا درمیانی دامادش – کبیر جان فراهی معین سیاسی وزارت خارجه که انسان شریفی است و من خیلی دوستش دارم – در زمان وزارت خارجه آقای دادفر رنگین سپنتا از جانب آن وزارت جایزه ای را نیز نصیب گردید و یک افتخار دگر بر افتخاراتش افزوده گردید.

آقای فراهی که در توجیه اتهامش بر نوشته فایق استناد نموده، در کار نقل قول نیز امانت کار نبوده است. او می نویسد:

"غوٹ الدین فایق پہ خپل اثر کی لیکي (زه د محمد هاشم میوندوال تر وژل کیدو یوه ورځ د مخه د محمد داؤد خان په هدایت د محمد هاشم میوندوال د لیدلو له پاره دده د تحقیق ځای، داخله وزارت ته ورغلم. محمد هاشم میوندوال په دغه ورځ کمیښ او پرتوگ اغوستی و، یوه ورځ وروسته اعلان وسو چی میوندوال په خپلی نکتایی ځان وژلی دی. ولی وروسته معلومه سوه چی محمد هاشم میوندوال په وهلو او ټکولو وژل سوی دی) غوٹ الدین فایق په خپل اثر کی عبدالصمد اظهر د محمد هاشم میوندوال قاتل بللی دی (۹۵ تر ۱۰۰ مخونه)." (۲۹)

در آغاز همین بخش نهم به نوشته فایق پرداخته شده است. درینجا برای نشان دادن شیوه التقاطی فراهی، اصل قسمت نقل قول شده را مکمل بازنویسی میکنم:

"دروازه را گشودم دیدم که میوندوال صاحب روی یک کوچ کلان نشسته و در مقابل او سه افسر پولیس، یک نفر آن بیادم است که عبدالصمد اظهر نام داشت. دیگرانش بیادم نمانده اند. افسران با من مصافحه کرده و از هیئات تحقیق پرسید که ایشان کیستند؟

هیئات مرا معرفی کرد، بعد میوندوال همراهی مصافحه نمودند میوندوال گفت که ذکر خیر ایشان را زیاد شنیده ام، بعد من از میوندوال پرسیدم که پیش آمد هیئات با شما چطور است؟

وی از برخورد هیئات خوشی کرده، رضایت مندی نشان داد و گفت که تا حال از رویه شان خوشحال و ممنون هستم.

من گفتم: میوندوال صاحب این پولیسان، پولیسان دیروز نیستند. این ها جوانانی اند که در آلمان تحصیل کرده از تکتیکهای تحقیق جهان امروز که دران بدون اکراه از خلال صحبت ها برداشت و نتیجه میگیرند استفاده می نمایند.

بعد یکی از پولیسان مستنطق ورقه سوال و جواب را برایم داد، خواندم که دران یک جواب مقنع گفته شده بود و آن این بود که، اگر من کدام نظر کودتا میداشتم چرا پاسپورت گرفته، خارج میرفتم باید در افغانستان می بودم، حالانکه سردار صاحب خودش مرا از رفتن منع کرد.

بعد از اتاق هیئات، خارج و حضور رئیس جمهور وقت رفتم و جریان کار تحقیق و موضوع جوابیه میوندوال را برایش توضیح نمودم. " (۳)

فایق در پارا گراف بعدی مینویسد:

"فردای آنروز مطلع شدم که میوندوال فوت شده و کارکنان مرجع مربوطه و مستنطقین شایعات کردند که میوندوال ذریعه نکتایی خود را خفه کرده است. من متحیر شدم که یک روز قبل که من با هیئات از او دیدن کردم دریشی نداشت و پیراهن و تنبان به تنش بود، چطور با نکتایی خود را خفه کرده؟ به تعقیب آن اعترافات خان محمد مرستیال و محمد هاشم میوندوال در اخبار و جراید به رسم الخط مستنطقین و متهمین به نشر رسید که شاید خواننده گان و علاقمندان موضوع هم از واقعیت اطلاع داشته باشند. بعدها واضح شد که محمد هاشم میوندوال به اثر شکنجه مستنطقین در حین تحقیق ضربه کاری برداشته و وفات یافته است." (۴)

آقای فراهی آن قسمت نوشته فایق را که دران میوندوال از پیش آمد هیأت تحقیق رضایت و امتنان ابراز داشته، عمداً قطع نموده است. این کار را نه به خاطر جلوگیری ازطوالت کلام بلکه برای "دندی زدن" کرده است. دلیل این است که موصوف در حالیکه برای افزودن بر حجم اثرش تمام نام ها را که مکرر در مکرر هم آمده اند مکمل نوشته و از اکتفا به نام فامیلی اجتناب ورزیده است، به چه ملحوظی در این نقل قول به امساک رو آورده است؟ این واضحاً سوء نیت و تعمد در انجام تعهدی را می رساند. او هم مانند دگران کدام کار نوی انجام نداده بلکه همان سخنان مکرر را به تکرار گرفته است.

به این حرف ها به حواله یک منبع مبهم توجه نمایید:

"د محمد هاشم میوندوال د حکومت یوه وزیر ماته وویل چی (د تحقیق یوه غړی محمد هاشم میوندوال پر خوله او په نس کی په لغتو وهلی و او دده خخه یی پو بنسته کړی وه چی د شوروی اتحاد طبابت بنه دی او که د امریکا؟) محمد هاشم میوندوال غا بنونه په مسکو کی ایښی وو او د کولمو عملیات یی په امریکا کی کړی وو." (۳۰)

وقتی چنین روایت ها را آدم می شنود یا می خواند، بدون اراده بر زبان آدم "لا حول و لا قوة الا بالله" جاری میگردد. میوندوال بر دهن و شکم با لگد کوبیده می شد و پرسیده می شد که طبابت شوروی خوب است یا امریکا؟! باز هم "لا حول" آقای فراهی!

به فابریکه تان فرمایش می دادید که تولیداتش را اندکی هم که شده قابل باور و پذیرش تولید میکرد. با این نوع فراورده های تان به جای شما خواننده احساس اهانت میکند. آیا شما خواننده را آنقدر بی مغز و بی سنجش تصور کرده اید که بر چنین دروغ ها نیز باور کند؟

یک بلگه دگر از فراورده های فابریکه تولید جعلیات:

"ما اوریدلی دی چی په سر کی د محمد هاشم میوندوال مری یی په بریکوت کی دژاندارم او پولیسو د قوماندانی د سکرو د ذخیری په خای کی تر خاورو لاندی کړی و چی ورو سته د شهدایی صالحینو په نا معلوم خای کی د دوو زرو قبرونو تر منح بنخ کړ سوی و." (۳۱)

گرچه موضوع دفن جسد به کار و مسئولیت های من ارتباطی نمی گیرد، اما سوالی که برایم ایجاد شده میخوام با آقای فراهی طرح کنم. می خواهم بدانم که مسئولین امور چرا و بنا بر کدام مجبوری باید جسد را در انبار ذغال دفن میکردند؟

نه گفته ندارد کسی با تو کار ولیکن چو گفתי دلیلش بیار!

در همین کتاب آقای فراهی نیز، نقش پا و نشان انگشت دکتور محمد حسن کاکر مشهود است. چنانچه امتنان آقای فراهی از مشوره های حسن کاکر در ارتباط به کتاب و نوشته "یو نظر" آقای محمد حسن کاکر در ابتدای کتاب، شاهد این مدعا است.

یک نقل قولش از محمد ابراهیم خواخوژی (پدر غری خواخوژی که بنا بر نوشته رزاق مامون در "رازهای خوابیده - اسرار قتل دکتور نجیب الله" یکجا با شهناز تنی و کرنیل امام مامور برجسته آی اس آی پاکستان، دکتور نجیب الله را به قتل رسانیده بود (که او نیز مربوط به همان گروپ یادشده

میباشد، نیز نمایانگر آن است که همان گروپ معین تعهد سپرده بودند همین اتهام را در نوشته های شان چاق نمایند.

(خواخوژی حرف هایی را از زبان خانم میوندوال نقل کرده بود)

آقای محمد ابراهیم عطایی نیز که متعلق به همین گروپ است، به تکرار همان اتهامات بی بنیاد پرداخته چنین نوشته است:

"... در جریان همین شکنجه ها میوندوال از ضربات شدید بوت ها که در سر و سینه خود خورده بود وفات نمود، و سپس او را با نکتائی اش در یک اتاق معلق نموده چنین وانمود کردند که گویا انتحار نموده است. این قتل ارادتاً توسط صمد از هر بسر رسید. (۳۲)

قابل یادآوری است که سال ها پیش، جناب عطایی با جناب محمد ولی زلمی یکجا به منزل تشریف آوردند که طی آن نشست دوستانه آقای عطایی در باره چگونه گی موضوع میوندوال و مرگ وی معلومات خواست که با تمام تفصیل دانستنی هایم را برایش توضیح دادم. در اخیر آن صحبت خودش نه تنها اظهار قناعت نمود بلکه اتهام زنی های ناوارد را محکوم هم نمود. تصور میکنم این قضاوت مطلق اما بدون دلیل او که پسانتر در کتابش انعکاس یافته است و واضحاً خلاف برداشت و قضاوت آن زمانش است، چیزی جز گردن نهادن به تصمیم گروپش بوده نمی تواند.

در میان این گروپی که به آنها اشاره نمودم، انسان های بسیار وطن دوست، راست گو و راست کار وجود داشتند. اعضای این گروپ زمانی در هوس کرسی و مقام به حزب دموکرات مترقی پیوستند. اما وقتی فهمیدند چانسی نیآورده اند، از آن رو گردانند. با این کار حیثیت و اعتبار اجتماعی شان را از دست دادند. زمانی به اشتباه شان ملتفت شدند که خیلی دیر شده بود. تلاش بعدی شان برای اعاده اعتبار و حیثیت اجتماعی، همین بود که بعد از جفا با زنده میوندوال، بر مرده آن شخصیت کشور، تجارت سیاسی را آغاز نهادند.

کاندید اکادمیسین محمد اعظم سیستانی نیز به تکرار همین ادعا پرداخته است. وی با استفاده از احکام میر محمد صدیق فرهنگ، چنین می نویسد:

"بهر حال پرچمیان که ضرب شصت عناصر اخوانی را در پوهنتون تجربه کرده بودند، پس از فراغت از کار میوندوال (که بر اثر استنطاق توأم با شکنجه در وزارت داخله از جانب یکنفر پرچمی

جان خود را از دست داد) متوجه حریف اصلی و عمده‌شان یعنی جمعیت های اسلامی برآمدند و رئیس دولت را در جهت قلع و قمع آنها قانع یا وادار ساختند. " (۳۳)

از این دانشمند تاریخ نگار ما توقع نمی رفت که او نیز با اتکا بر ذهنی گرایی ها و تبلیغات سیاسی دگران، مماثل آنها به قضاوت نشسته حکمی صادر کند. اما چنان که می بینیم اقتضاهای سیاسی، اصول را بی اهمیت میگردانند.

ستر جنرال نبی عظیمی در رابطه با مرگ میوندوال می نویسد:

"هیأت تحقیق که اکثریت آنها را پولیس های تحصیل کرده در المان غرب تشکیل میداد و صرف صمد ازهر در مصر تحصیل کرده بود متهم به شدت عمل و ضرب و کوب متهمین می سازند. اکنون برخی از مورخین می نویسند که میوندوال به زور دنده برقی مجبور به اعتراف گردیده است و بعداً به اثر ضربات وارده به قتل رسیده است. جراید رسمی اعلان کردند که نامبرده بعد از اعتراف توسط نکتایی اش خود را حلق آویز نموده است. عبدالقدیر که در آن وقت قوماندان ژاندارم و پولیس بود در محضر ما، به نزد محمد داؤد، قسم خورد که نامبرده خودکشی کرده است ولی چون خودکشی با نکتایی غیر طبیعی معلوم میگردد بناءً احتمال اینکه وی به قتل رسیده باشد وجود دارد. احتمال دگر اینست که چون میوندوال در گذشته بحیث جاسوس سازمان استخباراتی امریکا سی آی ای متهم بود، ممکن ترس وی از افشای بیشتر حقایق او را مجبور به خودکشی کرده باشد که ما هرگز به آن پی نخواهیم برد." (۳۴)

جناب ستر جنرال نبی عظیمی، در شرایط خاصی که "برادران" تازه به قدرت رسیده بودند و خودش بالآخره مقام ها را از دست داده به مهاجرت فرستاده شده بود، تحت فضای روانی همان زمان، دست به نگارش این کتاب که مورد نقد های مثبت و منفی زیادی قرار گرفته است، زد. درین کتاب تنها من نه بلکه انسان های زیادی را به اصطلاح چُندک گرفته و بسیاری را با نامگذاری هایی نیز مورد الطاف قرار داده است.

بار اول که کتابش را خواندم با او تماس تلفونی گرفته، پرسیدم که آیا او معتقد است که میوندوال را شکنجه نموده و کشته ایم؟ و آیا در باره من چنین تصویری دارد؟

در جواب بعد از آنکه در وصف من و لطف و احترامی که نسبت به من قایل است، سخنان صمیمانه ادا کرد، با قاطعیت گفت که آنچه نوشته است اشاره ای بوده به نظریات دگران، و شخصاً نه به آن

معتقد و نه تصور آن را داشته می‌تواند. سپس پرسید چه قسم می‌تواند این غلط فهمی را رفع کند، با اصلاح آن در چاپ دوم و یا با انتشار یک معذرت خواهی و رد آنچه نوشته شده است؟!!

تقاضای من رد عاجل آن بود، که صمیمانه وعده سپرد، اما هیچگاه عمل نکرد. عظیمی که عمرش دراز و تندرستیش کامل باد، خوشبختانه در قید حیات است، اگر نادرست گفته ام می‌تواند آنرا رد نماید.

میخواهم همان سوالی را که در برابر آقای فایق گذاشته بودم در برابر آقای عظیمی هم بگذارم. جناب عظیمی هم به قول خودش خیلی مورد اعتماد داود خان بود، تا حدی که دوسیه سازی برای سردار ولی را هم طور خصوصی به وی سپرده بود (۳۵)؛ اما با تمام نزدیکی، همراهی، دینامیزم و باخبری، چگونه نتوانسته بود، آن اعلامیه ها و ابلاغیه های دولت را در رادیو و جراید بشنود و بخواند؟ اگر بنا بر مصروفیت های زیاد فرصتی برای رادیو و جراید نداشت، آن خبر داغ روز را حتماً از زبان های دگر شنیده خواهد بود که می‌وندوال با بکاربرد کدام وسایل خودکشی کرده بود؟!!

من به خود اجازه نمی دهم درین نوشته به مباحث غیر لازمی داخل گردم. امیدوارم بحث و نگرش ذره بینیی که درین نوشته - قتل یا خود کشی؟ اسرار مرگ می‌وندوال - در زمینه به عمل آمده است، تجدید نظر آقای عظیمی را در دنبال داشته بتواند.

جناب عظیمی در جای دگر از تکمیل دو سیه سردار ولی یاد میکند اما نمی گوید آن دوسیه توسط کدام هیأت آغاز و انجام شد. درین جا نیز به "میگویند" رفته می نگارد:

"میگویند هیأت تحقیق که در رأس آن عبدالصمد ازهر بود، با زور، فشار، تهدید، لت و کوب و استعمال دنده برقی از وی اعتراف گرفته بودند." (همان جا، ص ۱۱۵)

پس‌انتر سخنان سردار ولی را در محکمه چنین بیان میدارد:

"او تمام اتهامات وارده را رد کرد و خود را بی گناه معرفی کرد. او گفت که اعترافات در طول شبهای طولانی به اثر شکنجه ها و دنده برقی از وی گرفته شده است." (همان جا، ص ۱۱۵)

جناب عظیمی خودش بهتر از هر کس دگر آگاه است که هیأت تحقیق سردار ولی کی ها بودند و در رأس آن کی قرار داشت. مرا قدیرخان فقط یک شب بنام همکاری، یکجا با نماینده خاصش، نزد آن هیأت فرستاد. بعد از آن شب بار دگر نه نزد آن هیأت رفته ام و نه سردار ولی را دیده ام. اگر سردار

در آن یک شب در موجودیت آن هیأت شکنجه شده باشد، پس در طول شب های طولانی دگر چه کسی او را شکنجه نموده است؟

با اینکه این موضوع با موضوع میوندوال ارتباط ندارد، اما تذکرش برای نمایاندن جهتی که قلم آقای عظیمی در آن شرایط - سقوط دولت و آواره گی - اختیار نموده بود، ممد بوده میتواند.

بیابید نظر جناب **سلطان علی کشتمند** صدر اعظم اسبق افغانستان (۱۹۸۱ - ۱۹۹۱) را در یاد داشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، در رابطه به این قضایا، دریابیم. آقای کشتمند شرح نسبتاً مبسوطی از اوضاع آن زمان و مناسبات و موضعگیری ح.د.خ.ا. در قبال آن، نگاشته است. از آن جمله میخوانیم:

"شایان تذکر است که هوا خواهان پرچمپها در دستگاه اداره جمهوری محمد داؤد، بدرجه اول وفاداران جدی شخص وی شمرده میشدند. چنانکه؛ آنان از پلان کودتا، قبل از وقوع آن، حزب را مطلع نساخته بودند. ولی پس از گذشت زمان بهمان میزانیکه رژیم جمهوری محمد داؤد گرایشهای نوسانی مییافت و چهره منفی بخود میگرفت، هواخواهان و علاقمندان پرچمی به اعضای وفادار حزبی تغییر موضع میدادند.

باید متذکر شد که این ادعا حقیقت ندارد که پرچمپها با محمد داؤد در یک ائتلاف سیاسی و دولتی مذاکره شده قرار داشته اند. طوریکه معلوم است، هیچیک از رهبران حزب در مقامات رهبری رژیم عضویت نداشتند. تعیین برخی از علاقمندان و اعضای حزب در رده های بالایی و متوسط حکومت مرکزی و بویژه در مقامات حکومتهای محلی که بوسیله فیض محمد وزیر داخله تعیین شده بودند، دلیل بر کدام ائتلاف نیست و این امر ناشی از ضرورتی بود که حکومت محمد داؤد به آن جداً احساس نیاز میکرد. زیرا رژیم، فاقد کادرهای آگاه سیاسی و اداری بود و بویژه ولسوالها و علاقه داران رژیمهای قبلی خیلیها فاسد و فاقد پایگاه اجتماعی بودند و محمد داؤد خود شخصاً سازمانی نداشت تا از میان آن کادرهای محلی را برگماری میکرد. وجود شماری از فعالان پرچمی برای مدتی بعنوان ولسوال و علاقه دار که با وقف، صداقت، پاکی و فداکاری بی نظیری در تحت لوای رژیم جمهوری کار میکردند نه بعنوان پرچمی، برای رژیم در میان مردم آبرو و اعتبار بوجود آورد.

این ادعا که گویا پرچمپها در امر وارد آوردن فشار بر اسلامگرایان راستگرا، یا گروه میوندوال و یا در امر بازداشتهای آنان و تحمیل جزاها برایشان دست داشته اند، از بنیاد نادرست است. زیرا پرچمپها پیوسته سیاست اصولی مبارزه علنی و رو در روی سیاسی با نیروهای مخالف را دنبال میکردند و علیه هیچ نیرو یا گروهی دست به توطئه نمیزدند. چنانکه در بخش قبلی این اثر

همانگونه که ابراز گردیده است، پرچمها در حالیکه ارگان نشراتی خویش، پرچم را در اختیار داشتند، در مبارزه منفی بدنام کننده در برابر میوندوال شرکت نکردند. افزون بر آن، مگر مدعیان وارد آوردن چنین اتهامات ناوارد فراموش کرده اند که محمد داؤد شخص یکدنده و خودرأی بود و امر و نهی دیگران را در مورد این یا آن مسأله نمی پذیرفت و وی دستگاه ضبط احوالات را تحت نام دیگری (مصلونیت ملی) متشکل از افراد حرفه ای سابقه در اختیار خویش داشت. شگفت انگیز اینکه: مخالفین معروف محمد داؤد که شناخت خیلی خوب از تندخوئی او داشتند حتی جرأت نکردند که بنا بر تعلقات طبقاتی و اشتراکات در مواضع سیاسی، وی را مسئول بدانند. برخی از این قماش اشخاص بسادگی و غیر مسئولانه، بدون هیچگونه شواهد و مدارک و حتی بدون ارائه دلایل کافی و مقنع حکم کرده اند که این پرچمها بوده اند که در موجودیت محمد داؤد چنین و چنان کرده اند. خشم ایشان از اینجا آب میخورد که چون پرچمها بمثابة یک حزب نیرومند و دارای پایگاه گسترده اجتماعی زنده باقی ماندند و چون برخی از جهات سیاستهای محمد داؤد را پشتیبانی میکردند، پس حتماً تمام دستگاه اداره رژیم را میچرخاندند. چنین برداشتها از مسایل بغرنج اجتماعی و سیاسی، حتی ناشی از سوء نیت هم نباشد، چیزی بجز ساده سازی محض و کوتاه اندیشی سیاسی نیست.

اصولیت پرچمها از لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک حکم میکرد که متناسب با ضرورتهای تاریخی و صرف بر پایه منافع توده های مردم، مشی خویش را در قبال رژیم معین و مشخص سازند. تلاش برای دست یافتن به کرسیها و اشتغال بمسایل کوچک بدنام کننده و تحریک آمیز علیه این یا آن نیرو و گروه، قطعاً با مواضع پرچمها در منافات بود." (۳۶)

آقای کشتمند به مثابه شخصی که همواره در سطح بالایی ح.د.خ.ا. (خاصه جناح پرچم) قرار داشته، در پالیسی سازی حزب مستقیماً دخیل و از همه کیف و کان آن آگاهی کامل دارد؛ وضع آن زمان، جایگاه و موضع گیری جناح پرچم را، در سطور بالا خیلی دقیق انعکاس داده است.

دکتور محمد حسن شرق، در اثر دومش "تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان"، شرح مبسوطی از کودتای میوندوال ارائه داشته است. وی می نویسد:

"چنانچه در حالیکه توده های وسیع مردم افغانستان از جمهوری خواهان به حیث فرزندان مسلمان و ملی و وطن دوست خود استقبال میکردند از طرف بعضی از علمائی که از حقیقت دور مانده بودند، مظاهرات به تشویق پاکستان در شهر جلال آباد به برخلافی نظام جمهوری به راه انداخته می شود که خوشبختانه مردم جلال آباد مظاهرات شان را برهم زدند و شعارهای آنها را گمراه کننده و مردود شمردند و به استقبال و پشتیبانی خود از جمهوریت ادامه دادند.

توأم به همین روزها بود که در شهر جلال آباد و جاده میوند و به نزدیکی های پل باغ عمومی کابل سه عدد بمب را انفجار می دهند. اگرچه انفجارات تلفات جانی در بر نداشت، اما وحشت و ناآرامی را در مردم بوجود آورده بود و این مصادف به روزهایی بود که پارچه های سفید نخی که بیشتر مردم از نقطه نظر اعتقادات مذهبی مرده ها را به آن کفن میکردند، در افغانستان کمیاب و قیمتش به صورت سرسام آوری بالا می رفت و در پهلوی آن تبلیغات وسیع و دامنه داری در رسانه های گروهی پاکستان و در اثر آن زمزمه های به داخل کشورپخش می شد که زمامداران جمهوری کافر اند و نمی خواهند مرده های مسلمان کفن سفید شوند.

با اینکه به سید امان الدین امین رئیس فابریکه نساجی گل بهار هدایت داده شده بود تا تولیدات نخی خود را بدون رنگ آمیزی و بصورت سفید به بازار عرضه دارند، ولی باز هم پارچه های نخی سفید در بازار کمیاب و کمیابتر می شد.

بناء محمد داود در جلسه کمیته مرکزی جمهوریت از اعضای آن خواستند تا بصورت پی گیر خصوصاً توسط جمهوری خواهان در جستجوی مخالفین جمهوری و خرابکاران برآیند.

چند روز بعد یکی از جمهوری خواهان به نام تورن سید خان تورن کندک کوماندو که از اقارب نزدیک مولوی سیف الرحمن یکی از علمای مشهور شنوار ننگرهار بود شخصاً به محمد داود اطلاع می دهد که در خانه مولوی سیف الرحمن ملاهای پاکستانی رفت و آمد دارند و در تلاش آنند تا حکومت جمهوری را به اذهان مردم افغانستان تکفیر نمایند.

به هدایت محمد داود مولوی سیف الرحمن زیر مراقبت و نظر تورن موصوف قرار می گیرد.

دید و وادید مخفیانه سیف الرحمن موصوف با بعضی از صاحب منصبان اردو خصوصاً جنرال خان محمدخان مرستیال اشتباهات افزون تری را بوجود می آورد. بناءً توسط استخبارات وزارت داخله زیر نظر عبدالقدیر قوماندان ژاندارم و پولیس دامنه تعقیبات بیشتر و عمیق تر می شود و این ها توانسته بودند توسط خدمتگار خان محمد خان آنانی را که به خانه اش رفت و آمد داشتند شناسائی و گفتگوی آنها را ثبت کنند.

روز ۳۱ سنبله ۱۳۵۲ از دفتر ریاست جمهوری به اعضای کمیته مرکزی جمهوری ابلاغ می شود که به صورت عاجل به حضور رئیس دولت بیایند.

همین که به حضور شان رسیدیم بعد از توضیح مفصل در باره فعالیت عناصر ضد جمهوریت فرمودند: برادرها، قرار اطلاع موثق و اسناد بدست آمده ساعت دوی امشب مخالفین تحت رهبری محمد هاشم میوندوال صدراعظم اسبق و جنرال خان محمد خان مرستیال برای سقوط نظام جمهوری مسلحانه قیام میکنند. خواستم به اطلاع شما برسانم و نظر شما را داشته باشم. در پایان جلسه فیصله شد تا احضارات درجه اول محرمانه را جمهوری خواهان در قطعات مربوط به خود اجرا کند و اشخاص مؤثری که به دسته کودتاچیان شامل اند دستگیر شوند.

با چنین وضعی که مردم با شور و شغف پایان نیافته از نظام جمهوری و سرنگونی نظامی که واقعاً سر دل مردم ریخته بود، استقبال می کردند، محمد هاشم میوندوال دگرجنرال عبدالرزاق خان و جنرال خان محمد خان مرستیال و تعدادی از صاحب منصبان به ضد نظام جمهوری که هنوز دو ماهه نشده بود، دست به قیام مسلحانه میزدند که حکومت جمهوری آنها را درحساس ترین مرحله ای که شروع به اقدامات عملی میکردند با تنی چند از علما که اقدامات آنها را پشتیبانی می کردند، دستگیر نمودند.

به سلسله ای دستگیری کودتاچیان محمد عارف ریکشا و چند تاجر دیگر که در خرید و امحای صحن سفید با پول پاکستان سهیم بودند نیز دستگیر می شوند و با دستگیری اینها بود که دوباره بازار پارچه های سفید رونق می گیرد و قیمت آن بار دیگر استقرار می یابد.

بعد از دستگیری تعدادی از کودتاچیان، رئیس دولت جنرال غلام حیدر رسولی قوماندان قوای مرکز، فیض محمد وزیر داخله و عبدالقدیر قوماندان ژاندارم و پولیس را بحیث هیئت تحقیق مقرر و به این ها صلاحیت داده بود تا چهار نفر از مامورین وزارت داخله را جهت تنظیم و تحریر اوراق در هیئت شامل نمایند.

بناء هیئت تحقیق عبدالصمد ازهر و سه نفر دیگر از کارمندان وزارت داخله را به حیث محرر در هیئت شامل می کنند. اینها سوال های داده شده را به روی کاغذ می گذاشتند و جواب های گرفته شده را به هیئت تحقیق تسلیم می کردند و شام هر روز جریان تحقیق را هیئت تحقیق به حضور محمد داود گزارش می دادند. و اوشان به نکاتی که تازگی می داشت اعضای کمیته مرکزی را یکایک به شمول نویسنده به جریان موضوع قرار می دادند.

خان محمد مرستیال به جواب سؤال گفته بود که اگر ما به سقوط نظام قیام نمی کردیم دیگران می کردند. با اعتراف خان محمد خان و معذرت نامه دگرجنرال عبدالرزاق از اشتراکش به کودتا همراهی

میوندوال و معرفی بعضی اشخاص توسط مولوی سیف الرحمن در حالی که گفته هارا به حضورداشت متهمین ضبط و ثبت می کردند بعد از دو هفته تحقیق پایان می گیرد.

هیئت تحقیق هدایت می دهد تا آوازهای ضبط شده را به میوندوال که تا آن زمان از وی سؤال نشده بود بشنوند. میوندوال بعد از شنیدن آواز دستگیر شدگان نوشته بودند من با عبدالرزاق خان و خان محمد خان ارتباط نداشتم. اگر کسی دیگری مورد نظر باشد سؤال کنید. بناءً ضمن تحقیق یکی از صاحب منصبانی که در کودتا شامل و از جانب شخص میوندوال جذب و به اقدام خود در کودتا اعتراف کرده بود با میوندوال روبرو می شود و ازینکه سرنوشت خود را به حیث کودتا کننده می دانست با پشیمانی درد آور میوندوال را مورد ملامت قرار داده و دوباره از اشتراک در کودتا تحت رهبری میوندوال اعتراف می کند. میوندوال که از اعتراف و آینده دوست خود عمیقاً متأثر شده بود، بدون اینکه از وی پرسان به عمل آید تحریری از قدام خود به کودتااعتراف و خواهش می کند که چون پیش آمد و آینده این جوان مرا به نهایت متأثر و عصبانی کرده، امشب از جواب دادن سوالات شما معذرت می خواهم. هیئت تحقیق در حالیکه محترمانه خواهش اوشان را می پذیرد ولی بیخردانه به وی ابلاغ می دارند که فردا به اجازه شما روبرو شدن با خان محمد خان و عبدالرزاق خان و محمد عارف ریگشا و مولوی سیف الرحمن را در جلسه بزرگ تری شروع خواهیم کرد.

به گفته عبدالقدیر، میوندوال از شنیدن جمله روبرو شدن فردا، به اشخاص فوق الذکر، آنهم در محضر اشخاص بیشتر با نا آرامی و هیجان زده از اطاق خارج می شوند. متأسفانه جریان و پیش آمد گفته شده و شاید ترس وی از افشای بیشتری حقایق، وی را مجبور کرده باشد تا به زندگی که بخت با او یاری نکرده بود در پایان آن شب خاتمه دهد. با اینکه طب عدلی پوهنتون کابل خودکشی را رسماً تأیید و تصدیق کرده بود، اما اشتباه آن می رفت از جانب افراد و شبکه ای که در کودتا ذیدخل و هنوز دستگیر و افشا نشده بود، زمینه و وسایل خودکشی فراهم شده باشد. اما عبدالقدیر که معتمدترین همکار خود را به حفاظت میوندوال گماشته بود، همدستی دیگران را به خودکشی وی جداً رد میکرد.

با وجود آن رئیس دولت از دگرجنرال غلام فاروق لوی درستیز زمان شاهی که به حیث رئیس محکمه انقلابی مقرر شده بود خواسته بودند تا اسناد و مدارک قضیه را شخصاً بررسی و به حضور شان گزارش دهند. طوری که می گفتند مشاهدات اوشان نیز به پیش آمد گفته شده صحه گذاشته بود.

دکتور شرق کمی بعد از آن می نویسد:

"انگیزه ای که موجب هم بسته گی و تشویق کودتا چیان شده بود عبارت اند:

۱- تحقیقات نشان می داد که کودتای گفته شده علیه نظام به حکومت سابقه که در رأس آن موسی شفیق قرار داشت تنظیم شده بود. دسیسه گران سازمان یافته به شمول خان محمد خان و دگرجنرال عبدالرزاق با میوندوال به سرنگونی محمد داود و رفقاییش تجدید پیمان میکنند. چنانچه صحبت های ثبت شده و اعتراف دستگیر شوندهگان مبین آن بود که در تنظیم و رهبری کودتا هرسه شان اشتراک مساعی داشتند.

۲- یکی از آنها (خان محمد خان) با استفاده از خلاء زعامت به صبح ۲۶ سرطان می خواستند بنام وزیر دفاع، رفقای خود را به ضد جمهوری خواهان برانگیزند، زمان اخراج از وزارت مذکور سوگند خورده بود که بدون وزارت دفاع هم جمهوری سرنگون شده می تواند.

۳- بعد از کسب قدرت محمد داود و پشتیبانی مردم از نظام جدید و نفوذ وی میان افغان های ماورای خط دیورند پاکستان احساس خطر کرده و به سرنگونی شان علاوه تبلیغات منفی به یکی از کودتاچیان هم (پراگراف ۴ عقب صفحه ۳۱۹ سقوط افغانستان اثر عبدالصمد غوث) سر نخ می داشتند.

و همچنان حکومت پاکستان بعد از خنثی شدن کودتای متذکره تا ایجاد روابط نیک میان دو کشور، دسته جات کوچک برادران بنیادگرای افغانی مقیم پاکستان (بعدها موسوم به هفت تنظیم) را مسلح و تمویل نموده و بنام اینکه رهبران حکومت کابل کافر شده اند، برای سرنگونی و یا لا اقل نا آرام نگه داشتن حکومت جمهوری به افغانستان می فرستادند. از خانه مولوی سیف الرحمن دخیل به کودتای فوق مکتوبی به دست آمده بود که رهبر جمعیت اسلامی پاکستان به جواب نامه ای نوشته بود: برای اینکه مردم باور کنند که محمد داود و رفقاییش کافرند تبلیغ کنید که کودتا به همکاری پرچمی ها صورت گرفته است. (چون پرچمی ها بعد از تجلیل سالگرد لنین از جانب علمای افغانستان در اذهان عامه کافر معرفی شده بود، حکومت پاکستان می خواست تا کودتا را به آنها پیوند داده و مردم را به ضد کودتا بشورانند.) (۳۸)

نوشته بالا از جانب شخصی که بعد از داودخان در مقام درجه دوم قرار داشت و حتماً از چگونه گی جریانات و حوادث مطلع تر از دگران بود، از اهمیت و اعتبار بیشتری برخوردار است. البته اشتباهات کوچکی که ناشی از فراموشی به علت مرور زمان بوده میتواند درین نوشته وجود دارد. ازان جمله

است تاریخ گرفتاری گروپ اول متهمین، که به دریافت من و همچنان مطابق ابلاغیه دولت که آقای محتاط در "مسئله میوندوال" نقل آنرا منتشر ساخته است، ۲۹ سنبله می‌باشد و خبر آن به تاریخ ۳۱ سنبله منتشر گردیده بود.

مصطفی رسولی در مورد تحقیق میوندوال و مرگ او، ادعاها و اتهامات وافری دارد، که یک نمونه آن را در بالا ذکر نموده‌ام. اما نمی‌توانم به یک نمونه دیگر از جعلیات مشمنز کننده اشاره ای نداشته باشم.

وی مطالبی را از نامه شخصی بنام غلام حضرت رحیمی از سدنی آسترالیا نقل نموده که در آن نوشته شده که هنگامی که وی بنا بر کدام اتهامی غرض بازپرس به ریاست تحقیق صدارت برده شده بود، پاچا سرباز قوماندان امنیه ولایت کابل در وقت داودخان را نیز به علت انفجاری که در تجارتخانه مشترک وی و پاچاگل وفادارد شهرنو صورت گرفته و یک نفر روسی در آن کشته شده بود، به آنجا آورده بودند. از نویسنده مکتوب نقل می‌شود که گویا سرباز را زیادلت و کوب کرده بودند. در ادامه از نامه او چنین نقل می‌کند:

"بعد از گذشتن چند ساعت دلیل لت و کوب را جویا شدم. به جوابم گفتم: "برادر مسئله انفجار بمب تمام شده و بی گناهی ما ثابت گردید. ولی امشب کارکنان ریاست تحقیق و مشاورین روسی تحقیق جدیدی را شروع کردند و آن اینکه میگویند تو به امر کی میوندوال را از بین بردی؟ هر قدر به ایشان حقیقت را میگویم ایشان قبول نکرده و مرا لت و کوب کردند که حقیقت را بگو.

دوباره از او سوال کردم حقیقت چطور است؟

او بدون هراس با جرئت برایم گفت:

من در زمان داود قوماندان امنیه کابل و از جمله اعضای حزب پرچم بودم. موقعی که میوندوال را گرفتار و به توقیف ولایت کابل آوردند. یک شب رئیس تحقیق مرحوم میوندوال که صمد اظهر بود و نفر سوم در وزارت داخله و هم عضو پرچم بود برایم تلفون کرد و گفت: کارمل دستور داد که همان نفر کلانی که نزدت بندی است او را از بین ببر. من از صمد اظهر پرسیدم کدام نفر کلان را؟ گفت صدراعظم سابق را. من باو گفتم از بین بردن شخصیتی چون میوندوال کار آسانی نیست. همان بود که چند روز بعد آن نصف شب صمد از هر به ولایت کابل آمد و هردو باهم به اطاق میوندوال رفتیم. من پاهای میوندوال را محکم گرفتم و صمد اظهر میوندوال را خفه نمود." (۳۹)

آنچه قابل توجه و بر همه هویدا نیز می باشد، این است که:

- رسولی از درج هیچ نوع جعل ولو که با موضع خودش نیز در تناقض باشد، صرفه نه کرده است. در حالیکه ادعاهایش آکنده از این است که میوندوال را کی جی بی کشته است. اما در اینجا سندی (?) را پیشکش میکند که گویا روس ها به خون خواهی میوندوال برخاسته از پاچا سرباز بازخواست مرگ او را می کردند.

- پاچا سرباز قطعاً با پرچم تعلقی نداشت.

- میوندوال در توقیفخانه ولایت کابل نه بلکه در دهمزنگ زندانی بود.

- اگر پاچا سرباز چنین گفته، او خود را نیز قاتل و شریک جرم معرفی کرده است.

- در رأس آن دولت، کارمل نه بلکه داؤدخان قرار داشت و خود داؤد هم نمی توانست چنین امری را صادر کند.

- پاچا سرباز چه گونه به آن ساده گی به همکاری در چنان جنایت هولناک تن در داده بود؟

- آیا در ولایت کابل و در توقیفخانه موظفین و پهره داران وجود نداشتند و کدام ترس و بیمی وجود نداشت؟

- از غلام حضرت پرسیده نشده است که پس مرده غرغه شده گی چگونه در سلولی در دهمزنگ پیدا شد؟ در حالی که می شد در توقیف ولایت کابل غرغه او را صحنه سازی کنند، ضرورت انتقالش به دهمزنگ چه بود؟

بی ارزشی این ادعا به اندازه ای است که حتی آقای مهرین و داؤد ملکیار که مدارک (?) فراوان مماثل عرضه کرده اند، از پیش کشیدن این مدرک (?) منصرف شده اند. اما برای من تذکر این "مدرک" بی ارزش نیست. به خاطری که ممثل "مدارکی" است که بر آنها استناد صورت گرفته است.

داکتر شیرشاه یوسفزی که عمدتاً کتابش را در نقد "اردو و سیاست" اثر آقای نبی عظیمی نوشته است، در کلیت آن تبلیغات سیاسی بیش نیست. در ارتباط میوندوال نقل قول هایش را از نجیم آریا نموده است. اما وی در نوشته آریا نیز چنین دستبازی کرده است:

"با تاب دادن گردنش توسط نصرالله پولیس و با لگدمال سازی شکمش به امر حاکمان رژیم مستبد و بالآخره با آخرین لگدی که از یک افسر معلوم الحال حواله بطنش گردید، خون از دهنش سرازیر گشت و چون همه قهرمانان مبارز و وطن پرستان جهان جان داد."

طوری که دیده می شود در اصل متن تصرفاتی به عمل آمده از ان جمله "قوماندان عمومی امنیه (عبدالقدير نورستانی)" از ان حذف و به جای آن یک افسر معلوم الحال گنجانیده شده است. معلوم نیست که بنا بر حسن نظر یا سوء نظر نسبت به عبدالقدير، چنان تصرفی به عمل آورده است. (۴۰)

میر عنایت الله سادات در مورد چگونه گی مرگ میوندوال اظهار شک می نماید. و ی می نویسد:

"میوندوال بصورت اسرار آمیز در زندان از بین رفت. اعلامیه های رسمی مرگ او را خودکشی تعریف کردند. اما سؤالات زیادی در مورد چگونگی امکان خودکشی لاینحل باقی ماند. بعد از مرگ میوندوال در محبس پاره از اسناد تحقیق (سؤال و جواب) از طریق رادیو و جراید پخش گردید. سایر اسناد الزامیه که موجب صدور حکم توقیف آن ها شده بود، هیچ گاه منتشر نشد." (۴۱)

به عقیده من آقای سادات که عدم قناعتش را از نحوه اعلان مرگ میوندوال و عدم انتشار مکمل اسناد الزامیه به گونه بسیار معقول متوجه رژیم ساخته و بر مبنای تصوراتش اتهامی بر کسی وارد نه نموده است، به مثابه تاریخ نگار با مسئولیت، عمل نموده است.

جناب محمد ولی زلمی در اخیر شرح زنده گینامه میوندوال صرفاً همین قدر نوشته است که:

" او در سال ۱۹۷۳ دسامبر ۲۲ به اتهام ارتکاب کودتا محبوس و در زندان محبس انتحار گردید." (۴۲)

۲ - Escape goat

- غوث الدین فایق: رازی را که نمی خواستم افشا گردد، از انتشارات ۱۳۷۹ کتابفروشی فضل، پشاور صفحه ۹۴ و ۲

۳- همان جا صفحات ۹۹ و ۱۰۰

۴- همان جا صفحه ۱۰۰

۵- مصاحبه ثبت شده گی داؤد ملکيار با وفادار منتشره شماره ۱۳۷ مورخ ۱۶ فبروری ۲۰۱۱ در سايت کابل نات، ثبت شماره ۳ از جمله ۸ شماره)

۶- عبدالحميد محتاط، مسئله ميوندوال، سايت انترنتی کابل نات شماره ۱۲۷ تاريخ

۲۰۱۰.۰۹.۰۱

۷- عبدالصمد غوث: سقوط افغانستان، ترجمه محمد يونس طغيان ساکايی، چاپ دانش خپرندويه تولنه- پشاور، سر آغاز به قلم تيودور اليوت جونير، صفحات سه و چهار

۸ - همان جا صفحه ۲۸۹

۹ - همان جا صفحه ۲۸۹

۱۰- همان جا صفحه ۲۹۰

۱۱- سيد مسعود پوهنيار: ظهور مشروطيت و قربانيان استبداد در افغانستان، جلد دوم ص ۲۹۴، چاپ ۱۳۷۶ خ مرکز نشراتی ميوند.

۱۲- عبدالشکور احمدزی: شخصيت علمی، سياسی و اجتماعی شهيد ميوندوال، صفحات ۱۹ و ۲۰

۱۳- مصطفى رسولی: شهادت محمد هاشم ميوندوال سرآغاز فاجعه در افغانستان؛ ص ۲۹۲، دانش کتابخانه - پشاور ۱۳۷۹ خ

۱۴- هارون - داؤدخان د کی جی بی په لومو کی، صفحه ۶۶ مؤسسه انتشارات خيبر، چاپ دوم سال ۱۳۷۳

۱۵- همان جا

۱۶- همان جا

۱۷- همان جا صفحه ۸۰

۱۸- جنرال عمرزی: شب های کابل، صفحه ۲۳۲، چاپ دوم انتشارات ميوند ۱۳۸۸ خ

۱۹- ا. هارون، همان جا ص ۶۴

۲۰- ش ن حق شناس: دسایس و جنایات روس در افغانستان، ناشر: کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان - تهران، چاپ اول ۱۳۶۳ صفحه ۲۳۹

۲۱- ا. هارون، همان جا ص ۸۱

۲۲-جنرال عمرزی: همان جا؛ صفحه ۲۳۸

۲۳- همان جا صفحات ۲۳۶ و ۲۳۷

۲۴- جناب سلطان علی کشتمند درین گروپ صرفاً از سه نفر هم اتاقی هایش نام برده است. (یادداشت های سیاسی و رویدادهای تاریخی؛ جلد اول و دوم ص ۶۰۸، ناشر: نجیب کبیر چاپ اول سال ۲۰۰۲)

۲۵- ر ک: س ع کشتمند: همان جا، صفحات ۶۰۵ و ۶۰۶؛ و جنرال عمرزی: شب های کابل چاپ دوم ۱۳۸۸ انتشارات میوند – کابل ص ص ۳۲۱-۳۲۲)

۲۶- عمرزی، همان جا ص ۳۷۷

۲۷- جنرال عمرزی: شب های کابل، ص ۱۳۱ چاپ اول ۱۳۷۴ سبا کتابخانه – پشاور

۲۸- عبدالغفار فراهی: افغانستان د دموکراسی او جمهوریت په کلونو کی؛ خپروونکی: سپیدی، امریکا (۲۰۰۱)

۲۹- همان جا ص ۲۳۸

۳۰- همان جا

۳۱- همان جا ص ۲۳۹

۳۲- محمد ابراهیم عطایی: نگاهی مختصر به تاریخ معاصر افغانستان، ترجمه به دری از جمیل الرحمن کامگار؛ چاپ بنگاه نشراتی میوند ۱۳۸۴ خ، ص ۳۸۲

۳۳- کاندید اکادمیسین محمد اعظم سیستانی: کودتای ثور و پیامدهای آن در افغانستان؛ اداره دارالنشر افغانستان، چاپ دوم سال ۲۰۰۰، ص ۶۱

۳۴- نبی عظیمی: اردو و سیاست در سه دهه اخیر در افغانستان، جلد اول و دوم؛ چاپ مرکز نشراتی

میوند- پشاور، ص ۱۰۶

۳۵- رئیس دولت قبل از محاکمه سردار عبدالولی من و آصف الم را به نزد خود خواست و گفت، وظیفه شما دو نفر که نسبت به دیگران به من نزدیکتر هستید، اینست که دلایل و اسناد کافی علیه سردار ولی فراهم نمائید تا در محکمه به جزای اعدام محکوم شود. گرچه ما هر دو نفهمیدیم که بکدام علت به وی نزدیکتر هستیم اما بر روی خود نیاوردیم و کار خویش را با جدیت آغاز نمودیم. (همان جا ص ۹۷)

۳۶- سلطان علی کشتمند: یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی، جلد اول و دوم، صفحات ۲۵۲ تا

۲۵۴؛ چاپ اول، ۲۰۰۲ ناشر: نجیب کبیر

۳۷- دکتر محمد حسن شرق: تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان؛ مرکز نشرات سعید – پشاور

در پراگراف ۴ عقب صفحه ۳۱۹ سقوط افغانستان اثر عبداصمد غوث، که در شماره ۳ این قسمت نوشته دکتور شرق ذکر شده، چنین آمده است:

۴. Zarghoon Shah, who I have seen written statements by at least one conspirator, a certain from Pakistan sources, the ambassador of had confessed to receiving large sums of money documents invited by the Foreign Ministry to review and asses the Pakistan to Kabul, when .do so and confessions tying his country to the coup, declined to

۳۹ - مصطفی رسولی: شهادت محمد هاشم میوندوال سرآغاز فاجعه در افغانستان؛ دانش کتابخانه - پشاور ۱۳۷۹ خ ص ۳۰۰-۳۰۱،

۴۰ - داکتر شیرشاه یوسفزی: تاریخ مسخ نمی‌شود - نقدی بر کتاب اردو و سیاست در سه دهه اخیر، چاپ دوم ۱۳۷۹ مرکز نشراتی میوند - پشاور، صفحات ۷۱-۷۲

۴۱ - میر عنایت الله سادات: افغانستان سرزمین حماسه و فاجعه، المان ۱۹۹۸ ص ۱۳۵

۴۲ - محمد ولی زلمی: د افغانستان او روسی د سیاسی روابطو لنډه تاریخچه، صحاف نشراتی مؤسسه- کوټه، ۱۳۷۴ ش، ۲۰۵ مخ



بخش نهم

قسمت ب

در قسمت الف بخش نهم به انعکاس موضوع در تالیفات پرداخته شد. درین قسمت ب، نوبت پرداختن به مقالاتی می رسد که در ارتباط این بحث نگاشته شده اند.

بنا بر نبود پخته گی سیاسی در کشور ما، اعتقاد به اندیشه معینی خصوصیت دُگم را گرفته همواره به گونه خصومت با دگراندیش، تبارزنموده است. به راه افتیدن جنگ مسلحانه و انقطاب های عقیدتی، سیاسی، مذهبی، اتنیکی و لسانی؛ درجه و معیار این خصوصیت خصومت ورزی را در عرصه تبلیغاتی نیز تا سطح شبه جنگ مسلحانه بالا برده است. اغلب دست اندر کاران عرصه سیاست که زاده و پرورده همین شرایط بوده اند، نه توانسته اند ازین قاعده کلی مستثنی باشند. توسل به دسیسه سازی، روایت ها و شایعه پراگنی های جعلی و دور از اتیک نویسنده گی و پژوهش، به خاطر رقابت های سیاسی و عقیدتی با تأسف چنان شایع گشته که مایه تهوع می گردد.

احتمالاً مقالات زیادی درباره کودتا و مرگ میوندوال انتشار یافته خواهد بود که از نظر این جانب نه گذشته اند و احتمالاً دربسیاری آنها بنا بر جبهه گیری سیاسی و عقیدتی همان یک ادعا و اتهام، بدون مدرک و سند، به تکرار گرفته شده خواهد بود.

تصور میکنم با حلاجی و تحلیل گسترده و عمیقی که در بخش های گذشته از متکامل ترین، عالیتین، عاطفی ترین و پُرمدعاترین نوشته به ظاهر پژوهشی آقای نصیر مهرین، که به ادعای خودش بر "مدارک گره گشایانه" استوار نیز بوده است، صورت پذیرفت؛ تمام سوالیه هایی اگر در زمینه وجود داشتند، پاسخ شان را دریافته خواهند بود. درین بخش صرفاً به آن مقالاتی می پردازم که در آنها نقاط و یا مطالب متمایزتری نسبت به نوشته های دگر، دیده می شوند.

در ابتدای این مبحث به سراغ نوشته محترم عصمت الله امینی زیر عنوان " چند سخن در باره محبوسیت و شهادت شهید خان محمد خان مرستیال" در سایت کابل نات، میرویم. در بحث های گذشته آن قسمت های این نوشته که به اشغال کرسی وزارت دفاع و نامه ادعا شده از نام وی، ارتباط می گرفت، به بحث گرفته شد. اکنون به چند نقطه دگر این نوشته عطف توجه میکنیم. (۱)

آقای امینی می نویسد:

" در مدت محبوسیت در دهمزنگ، ساعت یک شب برای "تحقیقات" به وزارت داخله برده میشدم."

اگر آقای امینی می نوشت که ساعت یک شب به محبس برگردانده می شد قابل باور بود اما بردن برای تحقیق از دهمزنگ به وزارت داخله در یک بجه شب قطعاً درست بوده نمی تواند. تحقیقات متهمین این قضیه به دلیل تصادف آن با ماه رمضان، معمولاً بعد از ساعت ۹ شب آغاز می یافت و متهمین نیز در همین ساعت به وزارت داخله آورده می شدند. تأخیر استثنائی از نیم تا یک ساعت بیشتر نمی بود. دلیلی به خاطر این نوع ادعای آقای امینی، جز دراماتیک جلوه دادن قضیه، نمی یابم. چنین ادعاهای نادرست می توانند باور بر اظهارات دگر اورا نیز زیر سوال ببرند.

امینی در جای دگر می نویسد:

" از طرف یکی از صاحب منصبان پردرد محبس دهمزنگ برایم گفته شد که مرحوم مرستیال صاحب وقتی دید که یک صاحب منصب بزرگ و باوقار از طرف چند بیرحم و وحشی صفت لت و کوب میشود و نزدیکان فامیل را هم شکنجه میکنند، همان بود که برای هیأت به اصطلاح تحقیق گفت که برایم قلم و کاغذ و وقت بدهید، تا طوریکه شما میگویید نقشه "کودتایی" خویش را بنویسم. همان بود که برای یک شب غرض تحقیق به وزارت داخله برده شد که به این صورت از لت و کوب توهین جنایتکاران خود را خلاص کرد."

آقای امینی حتماً سخنان آن صاحب منصب پردرد را باور کرده که همه را درینجا نقل کرده است. اگر رنگ و روغن اضافی "لت و کوب صاحب منصب باوقار و شکنجه فامیل" را برطرف کنیم، این عین حکایتی است که من در مورد اعتراف بدون شکنجه مرستیال نوشته ام. باز هم تاکید میکنم که باوری که او هم بر این حکایت نموده، درست بوده، و این دلیل دگر بر درستی اظهار من مبنی بر اینکه مرستیال بدون شکنجه شدن اعتراف نموده است، میباشد.

آقای امینی پسانتر می نویسد:

"پس از شهادت مرستیال صاحب و چند انسان بیگناه دیگر در منطقه پلچرخی کابل، اینجانب را از محبس دهمزنگ آزاد کردند. صمد اظهار که مرا به خانه میرساند در طول راه گفت که تا امر ثانی شما از خانه تان بیرون برآمده نمی توانید وبا هیچکس هم تماس نگیرید."

رسانیدن زندانی رها شده تا خانه اش وظیفه هیچ کس نبوده و درهرحالت به شخص من، که سر وکاری با زندان نداشتم، به درجه اولی، ارتباطی نداشت. اگر او را تا خانه اش رسانیده و توصیه ای کرده باشم، آن یک کمک و توصیه دوستانه بوده است. جناب دکتور نذیر امین همیشه از کمک های من در مورد متهمین مربوط به فامیل شان سپاسگزاری میکرد. گرچه دران دم و دستگاه نه تنها آدم مقتدری نبودم بلکه خودم نیز مانند هرکس از متهم شدن می ترسیدم، با آنها در حدود امکانات خود توجه قدیر خان را با انداز ملایم برابر با خصوصیات روانیش، در مواردی، منجمله در مورد کسانی که به خاطر انتساب فامیلی یا خویشاوندی دستگیر شده بودند، جلب می نمودم. علاوه بر این فامیل، با کسان بیشتری چنین کمک ها صورت گرفته که با گذشت زمان نام های شان فراموش شده است. از ان جمله شخصی به نام فضل باقی که به گمانم خواهرزاده میوندوال بود، نیز به همین وتیره زود رها گردید.

وی در رابطه به جسد مرستیال می نویسد:

"به منظور بدست آوردن جسد مطهر مرستیال صاحب شهید، اینجانب عریضه عنوانی مقام ریاست جمهوری و وزارت داخله نوشتم. عریضه را دختر ایشان (پروین امینی) و پسر ایشان ایمیل جان نزد فیض محمد وزیر داخله بردند. شاید بعد از کسب اجازه از داود خان، موافقه کردند که بعدتر جسد را برای خانواده بدهند."

قابل یادآوری است، که پسر مرستیال بنام "ملیز" نزد من آمد تا اگر برای بدست آوردن جسد مرستیال کمکی کرده بتوانم. من او را در دفترم گذاشته نزد قدیر خان رفته موضوع را مطرح ساختم. قدیر خان دران موقع جواب رد داد که در بازگشت به دفترم نظر او را برای ملیز ابلاغ نمودم. اما پسانتر وزیر داخله همان طوری که دکتور امینی نوشته است موافقه داودخان را در مورد تسلیم دادن جسد، بدست آورده بود.

آقای دکتور امینی موضوع غریبی را پیش می کشد که تفسیر و تأویلش برای من مشکل است. وی می نویسد:

"داود خان، در واقعیت با دو کابینه اجراءات میکرد یکی کابینه ظاهری که برای ملت افغانستان معرفی نموده بود. و دیگری کابینه مخفی سلطنتی که مشاورین خود را داشت. افشای کابینه مخفی انرا تصادف از طریق خانم المانی غلام محمد فرهاد که بنام پایا مشهور بود و آشنایی با Paul R. Friedrich شنیدم. اخیر الذکر وظیفه مشاوریت و رهنمایی مسایل جنایی را در شهر Kaiserlauten

المان دارا بود. این شخص اصلاً در شعبات استخباراتی امریکایی ها در شهر Kaiserlauten المان تربیه شده و در سال ۱۹۷۲ع در شعبه استخباراتی وزارت داخله افغانستان طور خدمتی استخدام شده بود. قرار گفته او که برایش وظیفه داده شده بود که مردم های سرشناس مملکت را به رژیم معرفی نماید. شخص مذکور بعد از ختم وظیفه در سال ۱۹۷۴ع دوباره به المان مراجعت نمود. این شخص در اولین روز آشنایی ما صحبت کرد، که محمد داؤدخان، از کابینه مخفی مشوره میگرفت و مشوره هارا عملی میکرد. اعضای مخفی او به روسها و امریکایی ها تعلق داشتند. در جریان صحبت وقتی متوجه شد که ما از متعلقین و اعضای خانواده شهید مرستیال صاحب هستیم، از ادامه صحبت خودداری کرد . . . "

شاید مقصد دکتور امینی از ذکر این مطلب این بوده باشد که استخبارات المانی و امریکایی در خدمت داؤد خان قرار داشت نه کی جی بی، آنچنانکه دگران ادعا میکنند. اما نقطه غریبه این است که چرا یک خارجی به مقصد "معرفی مردم های سرشناس مملکت به رژیم" استخدام شده بود؟ مبدا متهمین به کودتا نیز، از آن طریق معرفی شده باشند. این نقطه که آن شخص بعد از فهمیدن ارتباط فامیلی امینی با مرستیال از صحبت بیشتر برغم کوشش های امینی در زمینه خودداری نموده هم، چنان شکی را تقویه کرده میتواند.

بگذارید اشاراتی به سخنان **مهرعلی زلال** هم داشته باشم:

اگر این حرف او درست بوده باشد که او را در اتاق محبس با مرستیال روبرو ساختند، احتمال دارد به خاطر آن بوده باشد که در مورد تشخیص شخصیت او و یا در مورد ارتباط و تقصیر او شک و تردیدی وجود داشته و قبل از فرستادن برای تحقیق خواسته باشند آن شک را رفع کنند. در غیر آن تحقیق در محبس صورت نمی پذیرفت.

استعمال اصطلاح کمونیست ها امروزی است و در آن زمان مروج نبود و خان محمد خان همواره از اصطلاح جوانک های بی تجربه و خوردضابط ها استفاده میکرد، نه کمونیست ها.

این ادعای زلال شاید درست باشد که مرستیال از کودتا نه بلکه از عدم رضایت از داؤدخان و وضع موجود شکایت نموده و زلال نیز همان طوری که از کلامش پیدا است با او سر جنبانیده باشد. تصور میکنم قبلاً نیز این تصور را بیان داشته ام که بیشترین مشمولین لیست مرستیال را همچو اشخاص تشکیل میداد. (۲)

چند نکته در ارتباط بعضی نقاط نوشته عتیق الله نایب خیل زیر عنوان " صمد از هر ناخواسته اعتراف میکند" (۳):

من قبلاً نوشته ام و مکرر میکنم که جز فیض محمد افسر پرچمی دومی در کودتای داؤد اشتراک نداشت. اما همکاری پرچمی ها را با دولت داؤد به خاطر تطبیق برنامه مترقیش، نه تنها رد نه کرده ام بلکه بر آن تاکید هم نموده ام. این درست است که فیض محمد، همان گونه که آقای سلطان علی کشتمند هم نوشته و ذکرش گذشت، در تعیین ولسوال های پرچمی نقش داشت که این به معنی اشتراک در کودتا نمی باشد. همچنان عده ای از افسران اشتراک داشته در کودتای داؤد، بعلاً به ح.د.خ.ا. خاصه جناح پرچم پیوستند، که این هم به آن معنی بوده نمی تواند که آنها در وقت کودتا پرچمی بودند.

در باره اینکه "خطاب به مردم" توسط کی نوشته شده، من نخواستم روی شنیده گی نظر قاطع ارائه نمایم و بناءً نوشتم من اطلاع ندارم. ورنه نوشتن چنان برنامه جامع مترقی برای نویسنده آن مایه افتخار است. اگر برای کسی این نقطه با اهمیت است به اطلاعش می رسانم که مطابق به منابع موثق، از آن جمله محترم سلطان علی کشتمند، در تسوید آن برنامه از طرف جناح پرچم ح.د.خ.ا. همکاری صورت گرفته بود. (۴)

من انکار نمی کنم که زندانیان در هر قضیه و در هر زمان، راه هایی را برای گرفتن ارتباط بابیرون، یافته میتوانند. ما هم توانستیم در شرایط دشوار زندان زمان قوماندانی سید عبدالله و دلگی مشری گل آغا، کم و بیش ارتباط هایی ایجاد کنیم. اما تفاوت های مشخصی درین میان وجود دارند که عبارت اند از: درجه اهمیت و خطیر بودن قضیه، اهمیت و خطیر بودن متهمین، تازه گی و کهنه گی قضیه و درجه پیشرفت تحقیق.

هرگاه قضیه و مشترکین آن از اهمیت کمتر برخوردار باشند، قضیه تازه نباشد و تحقیق تکمیل یا از جوشش و حرارت افتاده باشد؛ به تدریج امکان ایجاد ارتباط میسر شده میتواند. در مورد مرستیال، که قضیه و متهمین خیلی با اهمیت بوده، هنوز کاملاً تازه گی داشت و تحقیق نیز در مراحل اولی قرار داشت ؛ امکان ایجاد تماس با بیرون یا ارسال نامه، به صفر تقرب میکند.

اما در مورد اینکه در زیر چنان مراقبت جدی، چه گونه ممکن است کسی به خودکشی دست بزند، گمان غالب بر آن میرود که موظفین زندان در آن انجام شب یا آغاز بامداد، با تصور اینکه میوندوال

بعد از صرف سحری خوابیده است، به مقفول بودن دروازه اتاقش اکتفا نموده، غفلت ورزیده اند. احتمالاً میوندوال با تجربه چند شب قبل با این وضع آشنا بوده است.

در باره موارد ادعا شده قتل های دستجمعی قبلاً محترم خلیل الله سکندری با مسئولیت تمام در رد آن به صورت مقنع پرداخته و حتی از نویسنده توضیح و دلیل اثبات خواسته است. (۵)

تلفون صحرایی از بسیار سابق در افغانستان وجود داشت و قبل از آنکه سیستم مدرن تر تلفون در افغانستان ایجاد شود در تمام کشور و حتی تا سالهای آخر سلطنت محمد ظاهرشاه نیز در اطراف کشور یگانه وسیله ارتباط تلفونی بود که به جای دایل کردن نمبر با دور دادن هندل، زنگ تیر میکرد. در اردو هم وسیعاً طرف استفاده بود. بعید نیست که در سالهای بعدی به پیمانه زیاد غرض استفاده نظامی از شوروی هم آورده شده باشد. اینکه از کجا آورده شده بود، شرق یا غرب؟ و اینکه چه کسی ابتکار به کارگیری آن را به مثابه وسیله شکنجه داشته، روس یا افغان؟ از هر جایی که آمده بود و هرکسی که مبتکر استعمال ناجایز آن بود، محکومیت آن را نفی کرده نمی تواند. من نمی توانم باور کنم که آن مشاورین روسی که بعد از ۷ ثور ۱۳۵۷ در ارگان های امنیتی وجود داشتند، از به کارگیری این تلفون ها به حیث وسایل شکنجه بی خبر بوده باشند.

آنچه آقای نایب خیل در نوشته قبلی اش (۶)، و همچنان قلم به دستان محترم دگر، در باره شکنجه های اگسا یا خاد می گویند و مرا ملامت میکنند چرا دران باره سکوت میکنم، می خواهم برای شان صراحت دهم که در نوشته حاضرین جانب، موضوع طرف بحث چگونه گی تحقیق، پیش آمد، واسرار مرگ میوندوال می باشد نه چیزی بیشتر از آن. در غیر آن هر نوع جنایت و وحشت اعم از شکنجه، ترور، تجاوز بر مال و ناموس؛ وطن فروشی، زن ستیزی، عقبگرایی؛ تخریب زیربناها و روبناهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی؛ ایجاد تفرقه بر بنیاد قوم، سمت، زبان، مذهب؛ غصب زمین و دارایی های عامه؛ تجارت مواد مخدرو بازی با صحت انسان ها؛ آدم ربایی و . . . و . . . از جانب هرکسی که ارتکاب شده باشد، مستلزم پیگیری و بازخواست جدی و در درجه خیلی بالاتر از جرایم متعارف می باشد.

در برابر کلمات نامناسبی که آقای نایب خیل به کار برده است، جواب متقابلی داشته نمی توانم و سکوت را ترجیح میدهم.

اکنون نوشته ای از محترم احسان لمر را در شماره های ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲ تحت عنوان "علل شهادت میوندوال" مرور میکنیم. (۷)

در قسمت های اول آن مانند بسیاری نوشته های دگرش، به افشای چهره استبداد و نامنویس مبارزین مشروطیت و آزادی خواهان پرداخته و الحق که با برجسته ساختن نام های آن بزرگمردان، حق آنها را ادا کرده است.

سپس با تفصیل بیشتر در باره جناب میوندوال و مقام سیاسی و اجتماعی آن مرحوم پرداخته، در مقالات بعدی چندین مطلب را از قلم آقای میوندوال نیز به نشر رسانیده است. من در تمام این موارد ایشان را محق میدانم چه هرکس حق دارد اندیشه هایی را پسندیده به آنها بگراید و شخصیت یا شخصیت هایی را به مثابه رهبر یا الگو بپذیرد. موارد کمی درین نوشته وجود دارند که میخوام توجه جناب لمر را به آنها معطوف نمایم:

- اگر این حدس درست باشد که غربی ها بعد از بیانیه میوندوال در پنجمین جلسه اضطراری مجمع عمومی ملل متحد در ۲۳ جون ۱۹۶۷ در تقبیح تجاوز اسرائیل، در پی انتقام برآمدند و مطالبی را در مجله رامپارتس منتشر و حکومت رئیس جمهور جانسن آن اتهامات را متوجه حکومت موجود (میوندوال) ساخت؛ پس گمان ضدیت شوروی با او منتفی میگردد. به خاطری که شوروی نیز در آن موضوع در مخالفت با اسرائیل قرار داشت و از جانب دگرمنطقاً شخصی که طرف بدبینی و حتی دسیسه یکی از حریفان واقع بوده باشد باید مورد خوش بینی و حمایت آن دگری بوده باشد.

واضح است که آقای میوندوال شخصیت وارد در سیاست، با دانش و خطیب خوب بود، اما تفویض دکتورای افتخاری برایش از جانب یک دانشگاه نه به آن دلیل بوده که او بیانیه های شفاهی خوب ایراد نموده بود، بلکه اعطای دکتورای افتخاری یک ژست سیاسی است که پیش از پیش پلان شده، و معمولاً برای شخصیت های برجسته تفویض میگردد.

جناب لمر در شمارش جهاتی که میوندوال را تحت ضربه و حمله (؟) قرار داده بودند، می نویسد:

"۱ - خانواده حکمران موجودیت ویرا تحمل نداشتند، بقول از محمد ظاهرشاه "داودخان از جمله همان افرادی بود که غلام می پالید" و میوندوال غلام نمیشد."

اگر واقعبینانه قضاوت کنیم همین خانواده حکمران بود که آقای میوندوال را به آن مدارج عالی وزارت، سفارت و حتی صدارت بالا برد. قابل توجه است که توظیفش به مقام صدارت در یک موقع بسیار حساس و به تعقیب حادثه ۳ عقرب اتفاق افتاد، که خود نشانه ای از اعتماد حکمران است. اما آنچه ظاهرشاه در شرایط تبعید ناشی از جفای پسر عمش گفته باشد، معنی آنرا داشته نمی تواند که شاه

خودش گویا غلام نمی پالید. این حقیقت در گفته های میوندوال که بار بار از طرف یاران و پیروان میوندوال مکرر در مکرر تکرار شده می‌رود، از جمله در نوشته آقای لمر وحتی آقای محتاط نیز وجود دارد، وضاحت دارد. از جمله، در بخش دوم همین نوشته آقای لمر چنین می‌خوانیم:

"او در اجتماعی سوم عقب ۱۳۵۰ بر مردم گفت: اگر شما در چوکات ماموریت بمقام صدارت هم برسید موقف شما از یک پیشخدمت بیش نخواهد بود (یعنی صلاحیت صدراعظم کمتر از محمد رحیم پنجشیری میباشد) اگر در افغانستان جنرال سه ستاره شوید مقام شما از یک اردلی بیش نیست (منظور وزیر دفاع کشور بود که در مقابل دگرمن عبدالولی داماد شاه به اصطلاح عسکری تیار سیط استاده میشد)، اگر در چوکات پارلمان شما کرسی ریاست را داشته باشید ارزش شما بیشتر از یک بوقچه بردار نیست"

"۲- برای اتحاد شوروی هم آدم مطلوب نبود، آنچه روسها را بیشتر تحریک مینمود که میوندوال به آنها سر خم نمیکرد و چنانچه دیدیم که به کاسیگین با سربلند گفت اگر "وقت داشتم با هم میبینیم". خودش به سوسیال دموکراسی پابند بود و نظام شوروی با سوسیال دموکراتها تضاد شدید داشتند، سوسیال دموکراتها برجسته‌ء آنزمان جمال عبدالناصر (مصر)، محمد فارق (عراق)، هواری بومدین (الجزائر)، جواهر لعل نهرو (هند)، جوزف بروز تیتو (یوگوسلاویا) سلوادورالنده (چلی)، پابلو پیکاسو (نقاش بزرگ اسپانوی)، دکتورعلی شریعتی متفکر ایران، مودودی و هزاران دیگر بودند. لنین کتابی دارد بنام «دوستان خلق کیانند و چگونه علیه سوسیال دموکراتها می‌رزمند»، با مراجعه با آن میبینیم چگونه بسوسیال دموکراسی که از انترناسیول دوم به بعد فعال شدند مخالفت داشتند."

در مورد این سخن که مخالفت شوروی با میوندوال به علت سوسیال دموکرات بودن وی بود و برای اثبات این ادعا به اثر لنین بنام "دوستان خلق کیانند و چگونه علیه سوسیال دموکرات ها می‌رزمند" استناد نموده است؛ همینقدر کفایت میکند بگویم که: آن مبارزات درونی تیورینس های سوسیالیست زمان انترناسیونال دوم برای بر کرسی نشاندن نظریات شان در کجا و شرایط افغانستان در زمان صدارت میوندوال در کجا؟ در هر حالت سوسیال دموکراسی نسبت به سرمایه داری به کمونیزم نزدیکتر است. چنانچه در باختر زمین سوسیال دموکرات ها را نیز با رنگ سرخ مشخص می سازند. بیشتر از این درین مورد نمی‌خواهم به بحثی داخل شوم و داوری را به آگاهان سیاست و تاریخ می‌گذارم.

جناب لمر عده ای را بنام سوسیال دموکرات های برجسته ان زمان شمرده است. چون طیف وسیعی از شخصیت ها و زمامداران دارای نظریات نه یکسان، خود را سوسیالیست خوانده اند، لزومی برای

شرح تفاوت نظرهای اشخاص نام برده شده دیده نمی شود. اما در آن جمله از محمد فاروق در عراق نام برده شده است که نتوانستم ایشان را بجا آورم. همچنان مولانا مودودی را نیز سوسیال دموکرات قلمداد میکند. اگر او سوسیال دموکرات بود، پس شاگردان او چون مولانا فضل الرحمان، قاضی حسین احمد، گلبدین حکمتیار، برهان الدین ربانی، حقانی و امثالهم نیز در ردیف سوسیال دموکرات ها قرار خواهند گرفت.

"۳ - جاه طلبان، منافقین اپورتونیست چوکی پرستهای مقام طلب، طفیلیها و حتی ملازمین دربار مشترکاً علیه وی فعالین (فعالیت - ا) مینمودند، وچنین مرض مهلک درجامعه ما بسیار زیاد است. کسانی بودند که در دور وزارت و صدارت با وی بودند سپس با وی برند (بریدند- ا) و تا زمان مرگ در خدمت نظامهای بعدی (دوره شاهی، داود خان، تره کی امین و کارمل) قرار داشتند."

درین مورد اگر اجازه داشته باشم فهم خود را ازین پاراگراف خدمت شان اظهار نمایم چنین خواهد بود که گویا کسانی که در زمان قدرت شخصی به وظایفی تقرر می یابند باید تا اخیر عمر شان غلام حلقه به گوش او بمانند. معمول جهان چنان است که زمامداران میروند اما مهره ها برجا می مانند. اگر با تغییر هر وزیر یا صدراعظم کارمندان هم تغییر بخورند همان طوریکه از سال های زیادی با آن مواجه استیم شیرازه امور از هم می پاشد. چنانچه از هم پاشیده هم است.

"۴ - امریکا و دستگاه استخباراتی اش هم با وی سر سازگاری نداشت."

نویسنده محترم میوندوال را یک شخص تجرید شده به نمایش گذاشته که هم دربار، هم شوروی، هم امریکا و هم اطرافیانش (منافقین اپورتونیست) همه بر ضد او بودند. در حالیکه بعضی ها را عقیده چنان نیست. ازان جمله است سید قاسم رشتیا که در خاطرات سیاسیش از صحبت جان ستیفز John Steeves سفیر ایالات متحده امریکا با وی و اظهار تمایل سفیر برای دیدار مستقیم با شاه بدون پیمودن راه معمول دیپلماتیک سخن گفته، که بعد از رهنمایی لازم از جانب رشتیا، آن سفیر از طریق وزیر دربار علی محمد خان به ملاقات شاه رفته بود و به مجرد برآمدن سفیر، شاه به وزیر دربار هدایت داده بود که فوراً میوندوال را پیدا و نزدش احضار نماید. وزیر دربار چنان کرده بود و در جریان این دیدار (قرار اظهار بعدی میوندوال به رشتیا) به میوندوال هدایت داده بود آماده گی بگیرد تا در صورت عدم موفقیت دکتور یوسف در گرفتن رأی اعتماد از پارلمان، مسئولیت عهده صدارت را بر دوش گیرد. رشتیا در عین زمان از ایجاد مشکلات در پارلمان توسط خلیل الله خلیلی، که معروف شده بود حزب زرنگار را از جانب یا در خدمت شاه سازمان داده بود، و از تال چال های

دکتور عبدالظاهر رئیس ولسی جرگه نیز سخن هایی به این مفهوم دارد که گویا طرفداران شاه در مقابل موفقیت دکتور محمد یوسف صدراعظم موظف، سنگ اندازی می کردند. (۸)

این گزارش اگر جعل و دروغ بافی از مواضع رقابتی در حلقه های بالایی اراکین دولت در جهت بدنام ساختن همدگر نبوده باشد، هم دلالت بر حسن نظر شاه و هم از امریکا نسبت به میوندوال میکند.

در بخش دوم همین نوشته از قول عمرزی می نویسد:

"جنرال عمرزی نوشت: "میوندوال چهره شناخته شده ملی و بین المللی بود و مشاورین شوروی هم در ضدیت او قرار داشتند . . ."

میوندوال یکی از همان شخصیت های بود که با نظریات محمد داود خان چندان توافقی نداشت وقتی مخالفینش به وی اتهام کودتا را بستند داود خان بیش از پیش نسبت به وی به قهر و غضب برخورد نمود . . . موظفین تحقیقات که نظریات رئیس دولت نسبت به میوندوال برایشان معلوم بود بی رحمانه او را تحت فشار و شکنجه قرار داده بودند"

وقتی نویسنده بر هر نیشته ای بدون تشخیص شخصیت و درستکاری نویسنده آن در طول زنده گی اش، استناد بجوید، واقعاً فاجعه بار می آید. این جنرال عمرزی کسی جز غنی صافی نیست. چون قلم من اجازه ندارد به کلماتی که برای تشخیص او لازم است بپردازد، همین کافی است بگویم که همه او را بنام "زنبور" می شناسند. خواننده خواهد پرسید که من خودم چرا از غوث الدین فایق، که حرف درستی در تمام کتابش نیست، و از صمد غوث که نوشته اش سر تا پا تناقضات است، نقل قول کرده ام؟ پاسخ من این است که چون آقای مهرین بر بعضی اقوال آنها استناد کرده بود من هم در پاسخ به نوشته های آنها نیز مراجعه کرده ام. در باره این و برخی قسمت های دگر کتاب "شب های کابل" عمرزی، قبلاً در جزء الف همین بخش اشاراتی داشته ام..

آقای لمر از قول دکتور رسولی در جریده امید می نویسد:

"میوندوال را با غل و زنجیر همچو اسیری نزد داود خان آوردند او میوندوال را چندین بار خائن خطاب کرد تا اینکه بالاخره میوندوال جوابی گفت که ۴۰ سال قبل شهید نبی چرخى به نادرخان گفته بود «مردم افغانستان خائن و خائنین را می شناسند» و میوندوال گفت "خائن تو هستی، خائن گذشتگان توست که در طول تاریخ کشور را گاهی به شرق گاهی بغرب فروخته اند من خائن نیستم من خائنین را بمردم مملکت معرفی نمودم" در این وقت عده از اعضای کمیته مرکزی بروی حمله نمودند ولی

سید امیر دگروال هوایی و عضو کمیته مرکزی جمهوریت ممانعت نمود، بعداً خود او را که در کودتا سرطان همکارشان بود شامل لیست نموده اعدام کردند و آقای عظیمی حتی در جمع کودتاچیان و کمیته مرکزی هم نام ویرا معرفی نکرده است."

با آنکه نه نسبت به شخصیت میوندوال شکی دارم و نه نسبت به استبداد داؤد خان، اما جعل هم اندازه دارد. این غل و زنجیر در کجا بود؟ این بردن نزد داؤدخان در کجا؟ این رد و بدل کلمات زشت در کجا، این اعضای کمیته مرکزی و این سید امیر در کجا بودند؟ این آقای رسولی برای آنکه آن کلمات زیبا را از زبان میوندوال بنگارد، برای آن صحنه آرایبی هم نموده است. آقای رسولی نمی نویسد که به کدام استناد به این ادعا توسل جسته است؟! آیا هرکه هرچه نوشت باید آن را اعتبار داد؟

گرچه این ادعا به تحقیق میوندوال و به شخص من ارتباط مستقیمی نمی گیرد، اما وتیره جعل حقایق را به صورت عموم به نمایش میگذارد.

با اشاره به آنچه محترم احسان لمر درباره نوراحمد اعتمادی نوشته است، اگر درست باشد که اعتمادی در دوره سفارتش در مسکو از شوروی نشان "دروژبا نرودوف" گرفته باشد، برای معلومات نویسنده محترم آن نشان "دوستی خلقها" است نه نشان لنین.

آقای لمر با مراجعه به نوشته احمد شاه کریم علمی؛ درباره وحید عبدالله می نویسد: نامبرده از دفترش برای اخذ اعتراف!! و لگد زدن به میوندوال بوزارت داخله رفته و در برگشت گفت: "هر قدر به این خاین ملی، میگویند به خیانت خود اقرار کن، میگوید: من نزد خدا، وجدان و ملت افغانستان گناهی نکرده ام که اقرار کنم"

بگذارید از احمدشاه کریم علمی این حکایت را به تفصیل بخوانیم:

"پس از کودتای ۲۶ سرطان، برای چند ماه در دفتر قلم مخصوص وزارت امور خارجه مؤظف بودم. روز در حدود ساعت ۱۲ ظهر وحید عبدالله معین وزارت خارجه گوشی تیلیفون رابرجایش گذاشته روی به داکتر واحد کریم که به حیث سفیر افغانستان در قاهره تعیین شده بود، نموده گفت: "بیا بریم که میوندوال را تحقیق میکنند. یقیناً صحنه دیدنی خواهد بود. داکتر کریم در جواب گفت: برای من بسیار دشوار که حتا غیر قابل تحمل است که آن شخص محترم، معزز و دانشمند را که دیروز من حیث آمر خود از او هدایت میگرفتم، امروز در حالت ذلت و تحقیر ببینم. شما اگر خواسته باشید تشریف ببرید. من کارهای سفرم را ترتیب میکنم."

وحید عبدالله روی به سوی دیگران کرده گفت: شما منتظر باشید من زود برمیگردم.

در حدود ساعت ۳ وحید عبدالله با عصبیت ساختگی آمده گفت: هر قدر به این خاین ملی، میگویند به خیانت خود اقرار کن، میگوید: "من نزد خدا، وجدان و ملت افغانستان گناهی نکرده ام که اقرار کنم." وحید عبدالله اضافه نموده گفت: من هم مثل دیگران دو سه لغت (لگد) به او حواله کرده، گفتم، اسناد موثق در دست است، که تو با اجنبی ها قرار و مدار داشتی. (۹)

داستانی که از وحید عبدالله حکایت کرده است واضحاً مضحک و جعلی است. اگر جعلی نباشد وحید عبدالله آنقدر احمق بوده که از نابکاری ناکرده لاف زده است. من با وحید عبدالله از بنیاد مخالف ملی نمی توانم چنین بهتانی را در حقش بپذیرم. این را به خاطری به جرأت میگویم که خودم همیشه در تحقیق میوندوال حاضر بوده ام و میدانم که چنین امری به وقوع نه پیوسته است. ادعای چنین خاطرات ناشی از حب و بغض راویان میباشد.

آقای لمر سخنان زیبایی از سخی غیرت در پیشگفتار- برگهایی از تاریخ معاصر وطن ما - (رحیم شیون ضیایی) چنین نقل میکند: "هنگامیکه شاهدان عینی سکوت اختیار کنند، افسانه و دروغ پدید می آید . . . و اکنون ما در چنان مرحله یی از تاریخ ملی قرار داریم که اگر حوادث توسط شاهدان عینی ثبت نشود، نسلهای آینده با انبوه افسانه ها و جعلیات روبرو خواهد شد."

ببینید نویسنده چقدر دقیق نوشته است. ایکاش هر نویسنده و خاصهً هر مورخ، توجه داشته باشد شکار این انبوه افسانه ها، دروغ ها و جعلیات نگردد. با تأسف از مدتی است ما این جعلیات را با چشم باز شاهدیم و شاهد آن نیز هستیم که این افسانه ها، دروغ ها و جعلیات برای مقاصد شخصی - کسب شهرت، ارضای عده ای و کسب وجهه و مقام در پیشگاه اهل سلطه - از مدتی است به کار افتاده اند.

در ادامه آقای لمر می افزاید:

"این فشرده هرگز هدف توهین، تحقیر و هتک حرمت به اشخاص و فامیلهای شان را ندارد، حقایق تلخی است که اگر بیان نشود خاموشی آن گناه ماست. تا نهایت کوشش مینمایم واقعیتها را برویت اسناد و دلایل مستند بنویسم نه بروی حدس و گمان، آوازه ها و قرینه سازی یا تخیلات ذهنی، عقده های شخصی، توهین و غیره. هموطنانی که این سطور را قبول نداشته و دلایل موثق مستند و با مأخذ

دقیق در رد آن داشته و یا افزودیهایی بر آن دارند تمنا دارم آنرا بروی کاغذ و صفحات برقی اینترنت بیاورند و بر اکمال این نبشته ها بیفزایند."

آقای لمر! این طرز تفکر و این احساس شما واقعاً بسیار عالی است. بیایید با هم در جهت کشف واقعیت ها و دستیابی بر حقایق کار کنیم. من فریضه خود دانستم به مثابه شاهد عینی آنچه را دیده ام و از آنچه آگاهم، با امانت داری به نگارش آورم و آنچه را مدارک و روایات نادرست تشخیص داده ام، در همین سلسله نوشته های "خود کشی یا قتل؟"، افشا نمایم. اگر به مسایل از موضع فارغ از حب و بغض نسبت به همدگر برخورد صورت بگیرد و بر بنیاد متود علمی و همان گونه که در پاراگراف بالا آمده است "نه بروی حدس و گمان، آوازه ها، قرینه سازی یا تخیلات ذهنی، عقده های شخصی، توهین و غیره"، دران صورت کار علمی و تحقیق در مجرای درست و اصولی قرار گرفته نتایج ملموس بار می آورد.

آقای لمر دربخش سوم همین نوشته شان، بعد از نقل ابلاغیه دولت درمورد گرفتاری متهمین کودتا، بر تفصیلات داده شده از جانب خانم میوندوال اکتفا نکرده، بدون ذکر منبع معلوماتی، از سرخی سینه، کبودی گردن، شکسته گی دو انگشت و علایم ضرب در خلف جمجمه سخن میگوید:

" . . . ده روز بعد در ۹ میزان سرنوشت میوندوال را تعیین کردند، یعنی در سینه میوندوال به اندازه یکدست سرخی دیده میشد، ناحیه گردن وی کبود بود، دو انگشت دستش شکسته بود و در خلف جمجمه اش علایم ضربه موجود بود . . . "

احتمالاً این ادعا از جایی دگر اقتباس شده باشد، ولی این همان از یک زاغ چهل زاغ ساختن است که در آغاز بحث به آن اشاره نموده بودم.

آقای لمر ورقه سوال و جواب مورخ ۴ میزان مرستیال را، مربوط به روز چهارم تحقیقات دانسته است. فهمیده نمی شود که به کدام دلیل آنرا روز چهارم دانسته است. این درست است که اعلامیه دولت بروز ۳۱ سنبله بوده اما همین اعلامیه، گرفتاری را بروز پنجشنبه گذشته اعلان نموده که برابر با ۲۹ سنبله می شود. در مورد اعترافات قبلی مرستیال قبلاً تفصیل داده شده است.

آقای لمر بعد از درج سوال و جواب مورخ ۵ میزان میوندوال که دران از داشتن کدام ارتباط با خان محمدخان و عبدالرزاق خان انکار و برقصاوت و حق بینی هیأت تحقیق ابراز اعتماد نموده بود، نظر خود را می افزاید:

"اما بعداً مجبورش میسازند که آنچه را مستنطقین میخواهند بنویسد".

سپس به تجربه خودش در آگسا و بیدادگری های گذشته از امیر عبدالرحمن تا هاشم خان و پسانها پرداخته و او هم چون مهرین قبول کرده نمی تواند که در چنان نظام ها چنین مستنطقینی هم پیدا شده میتوانند که خود ضد بیدادگری می باشند.

میخواهم در همدردی با آقای لمر، برای شان بگویم که: آقای لمر، شما از آگسا شکوه دارید، اما من از آن فریادها دارم. من از زمره کسانی بودم که بیشتر مورد مهر شکنجه گران - اسدالله سروری، معاونش نواب و خواهرزاده اش عزیز اکبری رئیس استخبارات- و طرف رواداری مفرط شان برای تحمل شدیدترین شکنجه ها قرار داشتم. اما تعجب میکنم که چرا این پاراگراف نوشته تان را متصل همان جواب میوندوال که در آن بر قضاوت و حق بینی هیأت تحقیق اعتماد نشان داده است، آورده اید؟! سوال و جواب مذکور را نقل میکنم:

" شاغلی میوندوال!

با استفاده از جوابات قبلی شما پرسیده میشود اگر دید و وادید و ملاقات شما با صاحب منصبان خورد رتبه و عالی رتبه برویت شواهد ثابت شود بعداً ممکن در روشن شدن حقایق موضوع تو ضیحات لازم ارائه نمایید. امضای اعضای هیأت تحقیق ۱۳۵۲/۷/۵

محترماً!

شما پیشتر در باره دو نفر یعنی مرستیال و عبدالرزاق خان پرسان کردید و من جواب دادم که با آنها ارتباطی نداشته ام اگر کدام کسی دیگری هم مورد نظر شما باشد سوال کنید بشما معلوم است که بمن توصیه شد توسط دو پیغام که من پاسپورت گرفته و خارج بروم من ازین قضایا خبر نداشتم و حسب وعده رئیس صاحب دولت من منتظر بودم که سهمی در همکاری با رژیم جدید بگیرم ولی اکنون برای من دسیسه ایجاد شده است من به قضاوت و حق بینی شما عقیده دارم که میتوانید حقیقت را دریابید که نام من به ناحق درین موضوعیکه نمیدانم چگونه است پیچانیده میشود. امضاء میوندوال"

امیدوارم نوشتن این پاراگراف آقای لمر در اتصال با آن جواب میوندوال؛ به غرض زدودن اعتماد میوندوال بر هیأت تحقیق، در ذهن خواننده، نبوده باشد.

بعد از رونویس کردن تمامی سوال ها و جواب های میوندوال، آقای لمر اظهار نظر میکند:

"این شاید آخرین حرفها و قلم بدست گرفتن وی باشد، جملات نهایت کوتا وی از ناتوانی میوندوال در نوشتن حکایت مینماید . . ."

کوتاه نوشتن میوندوال چه در برخ انکار و چه در برخ اعتراف، دلالت بر درایت کامل او میکند. زیرا در چنین حالات تفصیل زیاد دادن موجب طرح سوال های بیشتر میگردد و از جانبی هم اگر امیدی برای عفو یا تخفیف مجازات وجود داشته باشد، چنین پاسخ های کوتاه به درد می خورند.

این عقیده آقای لمر و آنچه از نوشته قبلی خود میوندوال مبنی بر اینکه کودتا توسط افسرانی که قطعه داشته باشند عملی می شود، نقل کرده، دقیق است. اما ضرور نیست کس یا کسانی که در رأس قرار دارند، قوماندانان قطعات باشند. آنها می توانند از طریق روابط شان در قطعات، دست به اقدامات بزنند. مثال های برجسته آن کودتای داؤدخان و پسانتر کودتای حفیظ الله امین میباشد.

من با تمام توضیحات جناب لمر در مورد مظالم و بیدادگری های رژیم های حاکم در طول تاریخ کشور کاملاً موافقت و همنوایی دارم. از خلال نوشته های دیگرش نیز هویدا است که دردی عمیقی در نهان دارد و به مثابه یک انسان با احساس با استبداد سخت در ستیز است. امیدوارم تمامی شکوک وی با آنچه در بخش های متعدد این نبشته گفته آمده است، رفع گردیده باشد.

حال سری به نوشته جناب **عبدالحمید محتاط** زیر عنوان "مسئله میوندوال" (۱۰) می زنیم:

در حالی که نقاط قابل بحث فراوان درین نوشته وجود دارند و عجلاً از زیر و رو کردن آنها می گذرم، از جناب شان تقاضا و خواهش میکنم روی نقاطی که به آنها اشاره می کنم، تجدید نظر فرماید:

- "یک باند خیلی خطرناک افسران پولیس را که اکثرأ در آلمان غرب تربیت دیده بودند برای استتطاق بجان متهمین جرم کودتا انداختند."

جای تردید نیست که در میان افسران پولیس به شمول تحصیل یافته گان المان نیز کسان ناسالمی وجود داشتند. اما صادر کردن چنین حکم عامی و همه آنها را باند خطرناک نامیدن (به هر منظوری که باشد) بی انصافی محض است. تا جایی که میدانم خشونت ها با متهمین در اثر مداخله چند معلوم الحالی صورت می گرفت که همیشه به اتاق های تحقیق سر میزدند و تصویری ایجاد کرده بودند که گویا از بالا جا به این کار موظف می باشند.

- تاکاوی ها و زندانی شدن ها و شکنجه ها دران.

هیچ کس در وزارت داخله زندانی نشده و تاکاوی که به منظور زندانی ساختن یا تحقیق طرف استفاده واقع شده بتواند، همان گونه که قبلاً شرح نوشته ام درانجا وجود نداشت. آن عمارت هنوز پابرجا است، و تصور نمی کنم پسانتر تغییراتی دران آورده شده باشد.

- "ما از زینه های کانکریتی منزل اول به منزل زیرزمینی قدم نهادیم و در برابر ما یک دهلیز دراز و نیمه تاریک دهشتناکی قرار گرفت. فغان و داد و فریاد های غم انگیزی از اطاقهای کانکریتی تحتانی در همین دهلیز نیمه تاریک طنین انداخته بود. برای من قرار گرفتن در چنین وضع، خیلی وحشتناک بود."

وقتی موجودیت آن تاکاوی کذابی نفی گردید، هر آنچه بر آن مرتب گردیده باشد، باطل می گردد. قبلاً نوشته ام و باز هم مکرر میکنم که مواردی از شکنجه و بدرفتاری وجود داشته، ولی اگر آن وزیران مقتدر که اعضای کمیته مرکزی نیز بودند، و همواره در تحقیقات حضور می یافتند، موضع و برخورد سالم می داشتند، بدترین افسر پولیس هم جرأت نموده نمی توانست دست به بدرفتاری بزند.

- تمثیل وضع شکنجه مرستیال.

گرچه من در هیأت موظف تحقیق از مرستیال شامل نبودم، ولی همان طوری که با حضور وجدان نوشته ام در موقع اعترافش حضور داشته ام و یقین دارم که تا آن لحظه شکنجه نه شده بود. تمثیل آن صحنه شکنجه مرستیال از جانب آقای محتاط برایم تعجب انگیز است.

یکی از صحنه هایی که هنوز هم از مقابل چشمانم دور نمی شود، صحنه ای است که مرستیال حاضر به همکاری و اعتراف شده فرصت خواسته بود اعترافش را به صورت سنجیده با آرامش خاطر در زندان بنویسد، و یکی از همان بزرگان یاد شده با نازل شدن آنی دران اتاق با پیش آمد نهایت زشت بر مرستیال فریاد برآورد و او را تهدید به بکاربرد خشونت نموده از او خواسته می رفت که تمام اعترافاتش را در همان حال و در همان جا بنویسد. آن محترم حاضر نبود آن دست آورد را که باید به نام وی رقم زده می شد، از دست بدهد. (تفصیل آن در گذشته آمده و هنوز زود است که به صراحت از او نام ببرم.)

همان گونه که مکررنوشته ام احتمال شکنجهٔ مرستیال بعد از آن اعتراف کاملش، نفی می گردد. ولی اگر با یک احتمال نهایت ضعیف کسی او را شکنجه نموده باشد، یقیناً نه به خاطر گرفتن اعتراف بلکه برای آب کردن عقده ها و ارضای رغبات سادیستی آن کس بوده خواهد بود.

- آقای محتاط گویا در موقعی با اتاق تحقیق میوندوال رفته بود که موصوف صداهای ثبت شده را می شنید و گویا در ختم آن با "بلی چنین است" گفتن مطالبهٔ ختم تحقیق در آن شب را نموده بود.

واقعیت قضیه چنان بود که بعد از روبرو شدن با شاهد معترف و شنیدن صداهای ثبت شدهٔ معترفین، میوندوال اعتراف کتبی را نوشته، به چند پرسش دگر نیز پاسخ تحریری داده و بعد ازان تقاضای التوای ادامهٔ تحقیق را تا فردا شب نموده بود؛ که بدون تعلل آن را پذیرفته بودم.

- "از این وحشت سرا خارج شدیم و فضای وحشت ناک اطاقهای تحقیق، دنده برقی و چوب وسایل گوناگون شکنجه مرا سخت رنج میداد. هر لحظه چهره های هیبت ناک نصرالله، عیسی، نبی، اکلیل و سایر پولیس های مستنطق از یکطرف و حالت وحشت زده میوندوال و غرور مرستیال خانمحمد خان در مغزم حک شده بود و سخت مرا رنج میداد . . ."

آقای محتاط متأسفانه از چهرهٔ هیبت ناک کسانی نام می برد که هیچ کدام شان در قید حیات نیستند تا از خود دفاع کنند. تعجب آور تر این است که در بالا از تحقیق آرام میوندوال در موجودیت نصرالله مستنطق و رویهٔ مناسب مستنطقین تذکر داده و چند سطر بعد همان نصرالله را با چهرهٔ هیبت ناک معرفی نموده است. عیسی که مدیر محبس بود، اصلاً در هیچ استنطاقی عضویت یا حضور نداشت. آن دو نفر دگر در استنطاق ها حضور داشتند ولی با اطمینان می توانم بگویم که این قضاوت در مورد آنها نیز خوانا نیست.

- خودکشی با یک دستمال.

آقای محتاط یقیناً به مثابهٔ عضو کمیته مرکزی و کابینه، از ابلاغیهٔ دولت در مورد خودکشی میوندوال اطلاع داشته و می دانست که دران ابلاغیه خودکشی میوندوال با استفاده از کدام وسایل ذکر شده بود.

امیدارم جناب محتاط بر نقاط یادشده تجدید نظر فرماید تا باشد که تاریخ پژوهان و علاقه مندان تاریخ واقعی کشور، در روشنی واقعیت ها قرار گیرند.

می خواهم به یک موضوع دگر نیز اشارتی داشته باشم:

آقای محتاط نه تنها با اظهار شک، بلکه با اظهار یقین حکم میکند که:

"اما قتل میوندوال که مستقیماً بدستور سردار داود توسط قدیر صورت گرفته بود، بیشتر پنهان نماند و شایعه ترور او را به رقبای سیاسی خود یعنی پرچمی ها حواله کردند و تا توانسته باشند شوروپها را نیز دخیل سازند."

آقای محتاط به مثابه عضو کمیته مرکزی و عضو کابینه، احتمالاً از جزئیات زیاد قضیه اطلاع دارد. اگر دانستنی ها و مدارک موثقی در زمینه داشت بهتر بود آن را بر ملا می ساخت، اما نقل قول از نجیم آریا که خود فاقد مدرک است، نمی تواند دلیلی بر اصدار چنین حکمی گردد.

یک قسمت نظر آقای محتاط کاملاً درست بوده به صورت موثق از آن اطلاع دارم که اندک زمان بعد از تغییر جهت سیاسی داودخان، قدیر خان به آمریت عمومی اسخبارانش وظیفه سپرده بود هم در مورد میوندوال و هم در موارد دیگر، تبلیغات گسترده ای را علیه من و پرچم راه اندازد. اما به علت فقدان دلیل و وارد بودن تمام دست اندرکاران این قضایا از همه جزئیات و اجراءات مربوط، اقدامی درین رابطه علیه من به عمل آورده نمی توانست. همان گونه که قبلاً نوشته ام مکرر میکنم که اگر قدیر خان استنادی یافته می توانست تا مرا به محاکمه بکشاند، صرفه نمی کرد.

آقای محمد حیدر اختر در شماره ۱۲۰ کابل نات مؤرخ ۱۶ . ۰۵ . ۲۰۱۰ تحت عنوان " حقیقت مرگ میوندوال"، از افتخاری که در سال ۱۹۹۳ نصیبش شده بود، گزارش داده بود.

آقای حیدر اختر، که خود را ژورنالیست هم می شناساند، خود اعتراف میکند که مصطفی رسولی را به نوشتن نام های " قاتلین و شکنجه گران " (برخلاف تمام موازین حقوقی و اخلاقی و اصل برائت ذمه) تشویق کرده است و مباحثات میکند که چنین نام گرفتن ها برای اولین بار از طریق برنامه وی بعمل آمده است. علاوه بر کلمات مستهجنی چون " قاتلین و شکنجه گران"، عبارات زشت دیگری هم به کار برده است. خامه من نه عادت و نه توان نوشتن الفاظ و کلمات زشت و توهین آمیز را دارد. در مقابل همه خشونت و توهین وی، خموشی معنی دار میفرستم.

بلی آقای اختر! شما از همان جنسی استید که حرمت رسانه و قلم را نگه داشته نمی توانید و طوری که از نشرات سابقه تان، نوشته "حقیقت مرگ میوندوال" و خصوصاً نوشته اخیر "یک نه و صد آسان" مورخ ۲۹ . ۰۳ . ۲۰۱۱ تان در سایت گفتمان برمی آید؛ چنین حرمتی اصلاً در سرشت تان هم وجود ندارد.

در ادوار قدیم مروج بود که شاهان و همچنان قدرت مندان محلی، شخصی را به حیث "مَچَلَه دربار" نگه می داشتند، که با حرکات کومیک و فحش دادن و تحقیردگران موجبات خرسندی و ساعت تیری آن بزرگان را فراهم می آوُرد. چنان به نظر می آید که آقای اختر در جمع متعهدین به اتهام زنی و افترای عمدی، در پُست افتخاری یا استخدام شده مشابه قرار گرفته یا قرار داده شده است. وی که از استدلال عاجز است و به استدلال و منطق نیز گردن نمی نهد، یگانه سلاح وی و چند همردیفش فحش دادن، زشت گفتن، اتهام، افترا، لاف، دروغ و افتخار بربدگویی و بدکرداری می باشد. او یکبار تصمیم گرفت نوشته های مسلسل مرا رد کند، چنانچه در شماره ۱۳۶ جنوری ۲۰۱۱ . . . کابل نات زیر عنوان "در باره شکنجه و قتل محمد هاشم میوندوال" به این کار پرداخت؛ اما زود یا خودش دریافت که آن نوشته فاقد محتوا و استدلالش خودش را رسوا می سازد، و یا دوستانش او را متوجه ساختند، که با وجود آنکه در پایان بخش اول آن نوشته اش "ادامه دارد" وجود داشت، از ادامه آن منصرف گردید. اما همان طبع متعارف او طاقت نیاورده، یک دشنام نامه تازه را زیر عنوان "یک نی صد آسان" نشر نمود.

آقای اختر می نویسد:

"صمد ازهر به وکیل «مدافع» مراجعه کرده وبالای برنامه تلویزیون رنگین اقامه دعوا نمود. با چنان چشم سفیدی که خاصه وطن فروشان پرچمی ها است، اظهار داشته بود که من درقضیه هاشم میوند وال هیچ گونه دخالتی نداشتم!!!"

خود آقای اختراگر نه با چشم سفیدی، پس با چشم سیاهی وطن پرستانه (؟) خاصه خودش، با دروغی که شاخ هم دارد می گوید که "صمد ازهر اظهار داشته بود که من درقضیه هاشم میوند وال هیچ گونه دخالتی (دخالتی) نداشتم." این آقا بفرماید یک بلگه آی را نشان دهد که دران ازهر از اشتراک در تحقیق میوندوال انکار ورزیده باشد!

وی می گوید که از موضوع (اقامه دعوی علیه او) تعداد زیاد وطنداران با خبر و متأثر شدند. باز هم می نویسد:

"چون روانه وطن بودم، ازموقع استفاده کرده، به کتابخانه رادیو تلویزیون افغانستان رفتم و از شماره های روزنامه های جمهوریت، از روی صفحات آن مطالبی را که تحت عنوان « از اعتراف تا انتحار » انتشار یافته بود، کاپی کردم. زیرا درجمله هیات تحقیق امضای صمد ازهر موجود است. وقتی

دوباره به آلمان آمد، ملاحظه نمودم که مردمان با وجدان و با احساسی که از موضوع خبر شده اند، داخل اقدام شده اند. من هم موضوع را با نشرات خارج مرزی در میان گذاشته خواهان کمک شدم.

گرچه سفر به کابل را چنان وانمود می سازد که گویا از قبل پلان شده بود، و با خبر شدن وطنداران را نیز باخبری عادی نمایش میدهد، حقیقت اینست که آقای اختر با مواجه شدن با بازخواست قانونی چنان سراسیمه شده بود که مستوفی هم به حسابش رسیده نه میتوانست. به هر دری سر زد و استعانت جست. منجمله نشریه امید ناشر اندیشه های جمعیت اسلامی افغانستان را به کمک طلبید (مقصد آقای اختر هم از "نشرات برون مرزی" همین نشریه امید" است) و خود، برخلاف ادعایش، که گویا به کدام منظور دیگری روانه کابل بود، در تلاش سند سازی به پاکستان و افغانستان سفر کرد، که درانجا هم چیزی دستیابش نشد و این کشف را که امضای من در پای اوراق تحقیق وجود دارد، غنیمت دانسته آنرا دستاویز قرار داد.

آقای اختر بخاطر این کشف، بی جهت تا افغانستان خود را سرگردان نموده بود. اگر نوشته مرا در جواب آقای رسولی، در شماره ۱۹۷ ماه های قوس و جدی ۱۳۷۲ خ "مجاهد ولس" مطالعه می فرمود، که یقیناً فرموده است، ضرورت به این سفر نبود. اضافه بران، براه انداختن واویلا و طلب کمک از "نشرات برون مرزی" هم ضرور نبود، بخاطری که آنچه آنها به دسترس جناب اختر قرار دادند، چیزی جز دشنام و اتهام بندی های بی بنیاد نبود، و او را از اتهام وارده تبرئه نه میکرد. اتهام موجه بر وی تجاوز بر حیثیت، شرف، کرامت بشری و نادیده گرفتن اصل برائت ذمه، بوده است و آنچه وی به دنبال آن سرگردان شده بود، این اعمال ضد قانونیش را توجیه کرده نمی توانست.

بناءً انصراف بعدی من از دعوی نیز برخلاف ادعای آقای اختر، نه به دلیل "سند سازی" وی علیه من، بلکه به این دلیل بود، که وکیل من برایم حالی ساخت که پای خود مؤسسه اوفنرکانال (کانال آزاد تلویزیون) هامبورگ درین ماجرا کشانیده شده و اکنون در صدد دفاع از خود برآمده است. این دعوی میتواند خیلی به طول انجامد و مصارف گزافی را می طلبد. تخمین مصارف باعث عجز من گردید و از ادامه دعوی دست کشیدم. برخلاف ادعای آقای اختر، کدام مطلبی از جانب من در باره انصراف از دعوی در کدام نشریه منتشر نشده است و این ادعای وی که:

" همان بود که صمد ازهر در یکی از شماره های مجاهد ولس نوشت که من نمی خواهم موضوع را به محکمه بکشانم."

کاملاً نادرست است. نوشته دوم من در شماره ۲۰۳ جوزا و سرطان سال ۱۳۷۳ مجاهد ولس زیر عنوان "باز هم رد جعلیات"، به این مضمون بود:

"زمانی که آقای مصطفی رسولی اتهامات غلیظ علیه من وارد نمودند، در ابتدا نه میخواستم جوابی بنویسم، ولی بعداً این فکر در من رسوخ کرد که شاید مردم بر چنین نوشته ها و بیانیه ها باور کنند و در آینده هم کسانی بران استناد ورزند. به همین دلیل هر آنچه درین ارتباط میدانستم با حضور وجدان نوشتم و یقین دارم تاریخ نویسندگان آگاه از اساسات تاریخ نویسی، آن را در نظر خواهند گرفت.

اکنون به خوبی روشن شد که حدس من درست بود. زیرا اولاً خود آقای رسولی (این تبعید شده مظالم رژیم های گذشته به مسکو، که مجموعاً تقریباً بیست سال، بر علاوه نطاقی، آثار مارکسیستی را در برابر حق الزحمه های گزاف ترجمه میکردند و بیشتر از صد کتاب به نام شان به چاپ رسیده است) در نوشته تازه خود روی نوشته های مشابه دیگران استناد ورزیده اند.

اگرچنین نوشته های بی مسئولیت دلیل بر محکومیت کسی شده میتواند، دران صورت برای احدی جان سالم نه خواهد ماند. کمتر شخصی یا گروه شناخته شده ای وجود خواهد داشت که به انواع اتهامات تا عضویت در دستگاه های جاسوسی شرق و غرب، شمال و جنوب متهم نه گردیده باشد.

مرام آقای رسولی و امثال شان از هدف قرار دادن من، و تجارت سیاسی به نام آقای میوندوال، تلاشی است به خاطر پوشانیدن گذشته خود شان و جلب نظر محافل و مقاماتی که در آینده افغانستان نقش خواهند داشت.

نشریه امید هم که ظاهراً یک نشریه فرهنگی است، با کلماتی که با نام و مرام این جریده نه می زید، بعد از آنکه مرا "سفاک" معرفی نمود، از خواننده گان تقاضا نمود درتائید این حکم معلومات و اسناد ارائه نمایند. برای بعضی اشخاص نامه فرستاده شده و مطالبه اظهار نظر شده است.

نتیجه چنین نظرخواهی و روایت سازی پیش ازپیش معلوم است. کیست مردی که خلاف حکم صادر شده اظهاری نموده بتواند؟

تا جایی که من متوجه شدم عده ای میخواهند افکار عامه هموطنان و جهان را از اوضاع موجود کشور منحرف و صفحات جراید را به جای بررسی این اوضاع و راه های بیرون رفت ازان، با چنین نشرات پُر سازند. این یک جفای نابخشودنی است در مقابل مردم ما، وحدت کشور ما و صلح جهانی.

لهذا بدینوسیله اعلام میدارم که تمام واقعیت ها در " رد جعلیات " منتشره ماه های قوس و جدی ۱۳۷۲ جریده " مجاهد ولس " انعکاس یافته و در صدد آن نیستم که صفحات جراید را با جنگ قلمی که نتیجه آن باز هم افتراق خواهد بود، پُر سازم. با احترام فایقه " (۱۱)

خواننده محترم مطالعه و مشاهده می فرماید که من نوشته ام " در صدد آن نیستم که صفحات جراید را با جنگ قلمی که نتیجه آن باز هم افتراق خواهد بود، پُر سازم. " اما آقای اختر از ورای عینک کذب و ریا آنرا چنین خوانده است که: " من نمی خواهم موضوع را به محکمه بکشانم. "

نشریه "امید" با روش خصمانه از مخالفین سیاسی من مطالبه ارسال مضامین بر علیه من نمود و برای عده ای نامه فرستاده متقاضی جواب گردید که این جواب ها را نیز به نشر رسانید. مجموعه این نوشته ها نیز از شمار همان "اسناد" است که آقای اختر جمع آوری و به المانی ترجمه و به وکیل خود داده است. از همین جمله بودند نوشته های "حق شناس ها"، "رشتیاها"، "قاضی ها" و امثال شان.

در سیاهه نو "یک نه و صد آسان" اش در سایت گفتمان، بار دگر به نثار فحش و دشنام پرداخته خواننده را به این عقیده می سازد که آقای اختر معنی و مفهوم آن همه توضیحات مستدل را درک کرده نه توانسته است. اختر بر این کارش افتخار میکند که رسولی را تشویق نموده است نام کسی را خلاف قانون، شرع و اخلاق در رسانه ها به حیث قاتل اعلان کند. تأسف بر چنین مسئول رسانه یی!!! جناب اختر بردشنام ها و افتراهای منتشره در نشریه معلوم الحال "امید" که از موضع جمعیت اسلامی افغانستان سخن می گفت، و به صورت بنیادی در ضدیت با من و حزب من قرار داشت، نیز با افتخار یاد میکند و آن را در تائید خود می نمایاند. درحالیکه آن نوشته ها تبلیغاتی بودند که در ضدیت و خصومت با من نوشته شده بودند نه به خاطر گل روی اختر. اگر خصومت با ازهر مطرح نمی بود، "امید" اختری را نمی شناخت.

آنچه نادر عمر نوشته بود و جناب اختر تا کنون هم آن را به مثابه شهکاری (و شاید به زعم خودش – اثباتی) آن را نگه داشته، چیزی جز تکرار همان دروغ هایی نیست که از نوک قلم های همطرازان شان تراوش میکند. با آن هم در همین نوشته دنباله دار "خودکشی یا قتل؟" پاسخ تمام آن اتهامات و ادعاها داده شده است.

اما دزدان چراغ به دست، معلوم الحالانی استند که با به خاک و خون کشانیدن انسان ها مال و ثروت اندوختند، در اکناف جهان مالک قصرها شدند، زمین های دولت و مردم را غصب کردند، شاهرگ های اقتصادی را به دست دارند، شرکای تجاری کارتل های بین المللی اند، باندهای فرامرزی مواد

مخدره دارند و سکانشان اداره و سیاست کشور نیز اند، نه آنانی که به خاطر رهایی مردم از انواع ظلم و ستم و تأمین رفاه و عدالت اجتماعی رزمیدند و جانبازانه قربانی دادند؛ ولی با به کار برد اسلحه زنگ زده ماقبل قرون وسطایی با استفاده از معتقدات مردم خوش قلب و خوش باور، مورد ضربه قرار داده شدند. اینها نمونه هایی از وقف و فداکاری به خاطر رنج های بیکران خلق های ستمدیده کشور ما بوده اند، که جیب های تهی ولی قلب های مالامال از عشق به مردم و میهن دارند، پاکی، صداقت و وجدان آرام افتخار و ره توشه زنده گی شان است.

این نادر عمر آقاي اختر که از تعلل داودخان در مورد گل گذاری بر مزار نادرشاه، شاکی است و ملامتی آن را بر گردن پرچمی های نامعلوم می اندازد، بی جهت ناراحت است. او می تواند اکنون این افتخار را همه روزه داشته باشد. تا می تواند منتظر ۱۶ عقرب نه نشسته پیوسته این آرمانش را برآورده ساخته، خاک تربتش را سرمه چشمانش گرداند. اما این داود بود که علیه پسر نادر کودتا کرد و شاید خود او هم در دو راهی تصمیم گیری بر چنین مروجه ای که دو توت هم ارزش نداشت، واقع شده بود.

بیایید از جمله نشراتی که در "تائید" آقاي اختر منتشر گردیده اند، نوشته آقاي **عبدالقادر قاضی** را به عنوان بهترین نمونه آنها که هم مکرر نشر شده و هم در بسیاری موارد بنیاد ادعاهای داود ملکیار و نصیر مهرین را نیز تشکیل میدهد، طرف مطالعه قرار دهیم. این یکی، یک بار در شماره ۱۹۹ دلو و حوت سال ۱۳۷۲ (۱۹۹۳) نشریه مجاهد ولس (که بعد ازین به نام ادعانامه شماره ۱ یادش میکنیم) و بار دیگر با تغییراتی، در جمله نوشته های تائیدی هنگام نشر "کودتای نام نهاد میوندوال" اثر آقاي مهرین در سایت کابل نات شماره ۱۲۰ مورخ ۱۶ می ۲۰۱۰ م (که بعد ازین به نام ادعانامه شماره ۲ می نامیمش) منتشر گردید.

با مطالعه آنها توجه خواهید فرمود که این آقاي "قاضی" که انتظار میرفت از مقام قضاوت بی طرفانه برمسند قضاوت نشسته دآوری کند، چه قدر در تضاد گویی، سفسطه و قرینه تراشی لغزیده است. همان گونه که قبلاً یادآور شده ام، بر کسی پوشیده نیست که در نزدیک محاکم ولایت کابل عده ای که شغل شان ادای شهادت در برابر پرداخت پول بود، همیشه نشسته می بودند و مطابق حال، در مقابل وجه معینی در پیشگاه محکمه با دست گذاشتن روی مصحف به ادای شهادت می پرداختند. اما اینک خود قاضی، نه در برابر پول بلکه "برای خدا نه برای ریا"، با ابداع داستانی که طفل کوچک هم به درستی آن باور کرده نمی تواند، به ادای شهادت دروغ و ناحق می پردازد.

بنا به اینکه برخلاف نوشته تازه اش در سایت کابل نات - که از طرف داؤد ملکيار در دسترس مطالعه همگانی قرار داده شده - آن نوشته ۱۹ سال قبل در دسترس همگان نیست، مجبورم تمام آن نوشته را از "مجاهد ولس سال ۱۳۷۲، نقل نمایم تا به آن ادعاهایش که در ادعانامه شماره ۲ تکرار نشده، نیز پاسخ گفته شود. متن کامل آن ادعانامه شماره ۱ چنین است:

"محترم محمد حسن ولس مل منتشر جریده مجاهد ولس!

امیدوارم در کمال صحت و عافیت باشید. مقاله آغای عبدالصمد ازهر تحت عنوان "رد جعلیات" در شماره ۱۹۷، ۱۳۷۲ جریده مجاهد ولس توجه مرا جلب نمود. آغای عبدالصمد ازهر در مقاله خود ادعای آغای دکتور غلام مصطفی رسولی را مبنی بر قتل محترم میوندوال رد نموده است. اگرچه من نوشته آغای دکتور رسولی را نخوانده ام، اما مسئله جناب میوندوال از مسایل مهم و طرف توجه تمام مردم افغانستان در همان وقت و زمان قرار گرفت که خود آغای ازهر هم ازان انکار ورزیده نمی تواند. جناب میوندوال از شخصیت های بین المللی بودند که افتخار شهرت نیک شان متعلق به هر فرد افغان است. ازین جهت هر افغان حق دارد منحيث وجيبه ملی خود حقایق قضیه تاسف آوری که بر اوشان تحمیل گردیده و خلاف اصول و اساسات و قوانین جاریه کشور و خلاف پرنسپ های انسانی همرايش رفتار شده در مورد نظر خود را ابراز نماید.

از جناب شما خواهش می شود تا مطابق اصول و قوانین مطبوعات نوشته مرا در جریده مجاهد ولس بدست نشر بسپارید.

زمانی که کودتای محمد داؤد به همکاری پرچمی ها پیروز گردید من والی لغمان بودم. چوکی های مهم و حساس دولت مثلاً صدارت را حسن شرق، وزارت داخله را تورن فیض محمد اشغال نمودند. عبدالقدیر نورستانی بحیث قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس و آغای عبدالصمد ازهر که از تحصیلات عالی در مصر و تجارب کافی در امور خاندوی به صفت یک پولیس ورزیده و توانا و از قلم و دانش برخوردار بودند به حیث رئیس ارکان قوماندانی عمومی ژاندارم وزارت داخله مؤظف شدند. وجود همچو یک صاحب منصب ورزیده در کنار دو نفر (فیض محمد تورن اردو و لمړی بریدمن ترافیک عبدالقدیر نورستانی) حتمی و ضروری دیده می شد. زیرا هر دوی شان در امور وزارت داخله کم تجربه بودند.

رئیس جمهور بروز اول بعد از پیروزی کودتا مرحوم جنرال خان محمد خان مشهور به مرستیال را که از شخصیت های برجسته و ممتاز اردوی کشور بودند و با رئیس جمهور سابقه نیکو داشتند

بوزارت دفاع توظيف نمود. خان محمد خان امور وزارت دفاع را با درایت و کفایتی که داشتند به سرعت انجام می دادند. طرز اجراءات ایشان چون به مصاق (املا از خود قاضی است - ا) حزب پرچم سازگار نبود، حراس (املا از خود قاضی است - ا) و اندیشه بدل پرچمی ها خلق شد و درک نمودند که با موجودیت وی فعالیت های حزبی و تسلط شان بر اردو موانعی ایجاد می نماید مقاصد کمونیست شان برآورده نخواهد شد. رئیس جمهور را وادار ساختند تا عصر همان روز خان محمد خان را از وزارت دفاع برکنار نموده و عوض وی شخص دیگری را به وزارت دفاع معرفی نمود.

قرار معلوم رئیس جمهور از جناب میوندوال تقاضای همکاری نمود، اوشان هم توافق نشان دادند. پرچمی ها که موجودیت شخصیت های پر قدرت از نگاه علم و دانش و تجارب طولانی در امور کشور را که غیر حزبی می بودند تحمل کرده نه میتوانستند، ازان رو تقاضای رئیس جمهور از محترم میوندوال اندیشه و حراثی (املا از خود قاضی است - ا) به پرچمی ها بوجود آورد و از همان لحظه به فکر توطئه و دسیسه افتیدند. کمونیست ها به خوبی می دانستند که احساس وطن دوستی و روشن بینی جناب میوندوال و خان محمد خان دگر جنرال عبدالرزاق خان قوماندان هوایی جریانات روزمره و فعالیت های کمونیست ها را که به هیچ وجه به نفع کشور نبود، درک می نمود و خاموش نه نشسته موانعی و درد سری در راه پیشبرد مقاصد شان از طریق رساندن فعالیت های ضد منافع ملی بر شخص رئیس جمهور توهید (?) خواهد نمود. احتمالاً گاهی مجالس ترتیب می نمودند که چطور بتوانند محمد داؤد خان را از عواقب این وضع ملتفت سازند. طبعی است که جناب میوندوال، خان محمد خان، عبدالرزاق خان و همه شخصیت های دانشمند، مجرب و آگاه کشور که در زدوبند با پرچمی ها و خلقی ها و کودتاچیان نبودند جداً تحت تعقیب دستگاه جاسوسی حکومت قرار داشتند. و از جانب دیگر پرچمی ها راهای رسیدن به رئیس جمهور را بکلی بسته و در اختیار خود داشتند که هیچ کس حتی نزدیک ترین دوستان رئیس جمهور ر بدون سلسله ایشان بوی رسیده نمی توانستند. درین مورد مثال هازنده و شواهد عینی موجود است.

قبل از آنکه جناب میوندوال و رفقاییش عرایض خود را بداد خان برسانند، بنام توطئه کودتا گرفتار و تا آخرین دقایق حیات شان نتوانستند به داؤد خان برسند و علت توطئه را توضیح دهند. ورنه این مطلب را همه مردم افغانستان به نیکویی می دانند نه کودتایی در کاری و نه چنین اندیشه.

لهذا قتل جناب میوندوال و رفقاییش روی دلایل، قرائن و شواهد زنده که اینک خدمت خواننده گان ارجمند تقدیم میشود کاملاً روی توطئه و دسیسه صورت گرفته و جنایتی بود که بر فرزندان اصیل و

ارجمند کشور تطبیق گردیده است. خاصاً در مورد جناب میوندوال که قضیه فوت ایشان را از انتحار به قتل از شک به یقین می گردید.

اول - شهادت جناب میوندوال را مردم افغانستان توسط آغای عبدالصمد از هر وانمود می سازند، نزد مردم حق بین افغانستان دلایلی بوده که وی را بقتل ایشان متهم می سازند که دلیل عمده نزد مردم قتل وی متصل بعد از اعترافات مختصر اجباری صورت گرفته است، و این خبر مستقیماً از محل تحقیق بعد از اعترافات مختصر اجباری صورت گرفته است و این خبر تحقیق بعد از حدوث واقعه توسط اشخاص که در دور و بر هیئت به صفت خاندوی، محافظ و بعضی از اعضای هیئت خواهد بود از دهن بدهن در سراسر کشور پخش گردید.

دوم - آغای صمد از هر رئیس ارکان وزارت داخله، بعد از فیض محمد تورن وزیر داخله و عبدالقدیر نورستانی قوماندان عمومی از نگاه صلاحیت شخص دوم، اما از نگاه دانش و تجربه در امور استنتاج بر هردو برتریت داشت. به همین سبب در جمع قضایای مهم سیاسی، خاصاً در قضیه اتهام کودتای جناب میوندوال آغای از هر بحیث رئیس هیئت بود و احدی از اعضای هیئت و شخص دیگر حق پرسش یا بازدید را بدون اجازه وی از محبوسین نداشت، چنانچه خودش صریحاً می نویسد که هیئت تحقیق را رهبری و هدایت می داد. پس قتل جناب میوندوال چون در اثنای تحقیق صورت گرفته است، از نظر آغای عبدالصمد از هر پوشیده نیست.

سوم - آقای صمد از هر در یکی از پاراگراف های نوشته خود متذکر شده است " من تا کنون دقیقاً نمی دانم که آیا این حادثه واقعاً انتحار بود یا قتل." این توضیح آغای از هر قضیه را بدون شک از انتحار به قتل می کشاند که (این خالیگاه در اصل نشریه مجاهد ولس به همین شکل وجود داشته است - ۱) برای قتل آغای میوندوال در حین جریان تحقیق باقی نماند درینجا رئیس هیئت تحقیق خود بین قتل و انتحار بعد از سالیان دراز تردد خود را صریحاً بیان کردند و یا بهتر است بگویم که به قتل جناب میوندوال ضمناً اعتراف نمودند. از نگاه اصول استنتاج چنین نتیجه گیری میشود که آغای عبدالصمد از هر بصورت دقیق می داند که قاتل جناب میوندوال کی بود و به چه ترتیب قتل صورت گرفته است. از آن رو از آغای صمد از هر تقاضا می شود تا وجدان خود را از عذاب ابدی راحت نموده بفرمایند که قاتل حقیقی جناب میوندوال اگر خودش نیست پس کی است. قضیه را برملا نماید.

چهارم - آغای از هر گفته است که میوندوال قبل از سوال هیئت اعتراف مختصر به کودتا نمود و هم بعداً در برابر سوال هیئت اعترافات خود را نوشته. قاعدتاً تا از متهم سوال نشود جواب مفهومی ندارد، وقتا که اعتراف در بین آمد ضرورت به سوال نمی شود جواب قبل از سوال قرینه بران است

که جواب بدون سوال بعد از شکنجه کافی گرفته شده است آنهم در دو جمله بسیار بی ربط و مختصری که اصلاً به سبک نویسنده گی شخصیت توانایی همچو میوندوال مطابقت نداشت و هرکس با خواندن آن تأسف می کرد و می گفتند که بزور شکنجه این اقرار گرفته شده است.

فکر میکنم آغای صمد ازهر به صفت یک پولیس ورزیده و مستنطق با تجربه با من هم عقیده خواهند بود، زمانیکه یک متهم به قصور خود اعتراف نماید دیگر فشار هیئت تحقیق در بدست آوردن هدف تحقیق از متهم کاسته می شود وقتا که آغای میوندوال معترف به کودتا شدند در حقیقت نتیجه بدست آمد و فشار از متهم مرتفع گردید. خاصتاً با لطف و مهربانی و با ادب و با ملاحظه که در جریان تحقیق قرار فرموده خود آغای ازهر با میوندوال صاحب بعمل آمده یک شخص عالم بدین اسلام و آگاه از اینکه انتحار (قتل نفس) در دین اسلام گناه کبیره بوده و عامل آن هیچ گاه بخشوده نمی شود و جنازه او روا نیست، چطور با فهم همه خطرات اخروی دست به انتحار می زند؟ ابداً عقل سلیم این عمل جناب میوندوال را قبول نمی کند. اصل مسئله این است قسمی که آغای عبدالصمد ازهر خود از شخصیت بین المللی آغای میوندوال در نوشته خود متذکر شده و محاکمه او را موضوع ساده فکر نمی کرد و به نیکویی می دانست استادان میوندوال به پای میز محاکمه با فصاحت و بلاغتی که داشت این توطئه را برملا می کرد و با بر ملا شدن آن افتضاح و رسوایی را بدار و دسته پرچمی ها که خودش هم از شخصیت های بزرگ و به اصطلاح خودش از مهره های کدر پرچم بود به بار خواهد آورد. پس مصلحت دیدند که قبل از تکمیل تحقیقات از بین برده شود و قتل او را ناجوان مردان به پای مقتول بیچاره انتحار نشر کردند که چقدر مفتضح و شرم آور است.

پنجم – زمانیکه من والی لغمان بودم گرفتاری جناب میوندوال و جنرال خان محمد خان با چند نفر دیگر به اتهام قصد کودتا صورت گرفت. چند روز بعد در اخبار اصلاح و انیس اعترافات آقای میوندوال و خان محمد خان با جملات بسیار مختصرو بی ربط نشر گردیده هر خواننده بوضاحت می دانست که روی جبر و فشار گرفته شده است. متصل بعد از اعترافات خبر انتحار جناب میوندوال پخش گردید. چند روز بعد از خبر انتحار ملک قریه . . . که از افشای نام و محل سکونتش فعلاً خودداری می نمایم نزد آمدن گفت " میوندوال بیچاره خودکشی نکرده او را در وقت تحقیق زیر لغت و لت و کوب کشتند" پرسیدم تو چه خبر داری؟ گفت: " پسر در وزارت داخله خاندوی است همراه هیأت همکار است و در بردن و آوردن بندی های سیاسی وظیفه دارد". در ضمن صحبت گفت: "چند روز رخصتی آمده به خانه است".

از ملک خواهش کردم پسر خود را با خود بیاور. روز دیگر ملک با پسرش آمدند. در ضمن صحبت موضوع را از پسر ملک پرسیدم در اول متردد شد بعداً که برایش جدی قول دادم که هیچ وقت این راز افشا نخواهد شد بعداً جوان لب به سخن گشود " هیئت تحقیق که که رئیس شان رئیس صاحب ارکان از قریه عمرزائی ماست از میوندوال و دیگر بندی ها بسیار سخت تحقیق میکند، لت و کوب و قین و فانه و دیگر قسم شکنجه ها به بندی ها می دهد. چنانچه خان محمد خان را عبدالصمد از هر کور کرد و میوندوال را بزیر لت و کوب و قین و فانه و شکنجه به قتل رساند بعد از آنکه کشته شد خودشان او را با کمر بند کوت خوابش در کلکین کشال کردند". وی از شکنجه ها و قصابی هائیکه در زیر زمینی وزارت داخله توسط هیئت های تحقیق که اکثراً رئیس صاحب ارکان آغای ازهر حاضر می بود قصه ها کرد که مو بر بدن راست می شد. از پسر ملک پرسیدم دیگر از رفقای تان کی همراه تان می بود؟ گفت: "گلان کلان بچه ها همراه ما من اکثراً در تحقیقات ها می بودیم که در خاطرات و یادداشت های من محفوظ است.

وقت رفتن ملک و پسرش بسیار التجاج [؟] و عذر کردند که اگر راز شان افشا شود برباد می شوند، من جدی برای شان قول دادم که ابداً تا زمانیکه خود شان موافقه نکنند و حاضر به شهادت در وقت ضرورت نشوند راز شان نزد من بصورت جدی محفوظ خواهد بود.

این بود یکی از شواهد عینی که جریان تحقیق را به چشم سر دیده و فجایع و مظالم دور از مروت انسانی را در جریان تحقیق به چشم سر مشاهده کرده است که البته در وقت و زمانش با بوجود آمدن یک حکومت سالم در کشور در صورتیکه قضیه به محاکمه کشانیده شود بر ملا خواهد شد.

اما برعکس آغای عبدالصمد ازهر در مقاله خود بنام رد جعلیات نوشته اند که " من از تکلیف صحی آغای میوندوال آگاهی داشتم می ترسیدم کوچکترین آزرده گی شان منجر به کدام حمله قلبی نشود. به همین علت به هیأت توصیه کردم با ادب و با ملاحظه باشند و حتی با صدای بلند همراه شان صحبت نکنند." این گفتار آغای ازهر مایه تعجب است. چه میوندوال به قول و مفکوره آغای ازهر و نظام بر سر اقتداری که وی مامور عالی رتبه آنست دشمن ایشان شمرده می شود، گویا برای برانداختن نظام دست به کودتا زده بود در هیچ یک نظام و حتی رژیم های دموکراسی دنیا هم با چنین اشخاص چنان لطفی که آغای ازهر متذکر شده اند با دشمنان نظم بر سر قدرت ابداً نمی شود، چه رسد به نظام دکتاتوری بی که کمونیست ها بران مسلط بودند. بهتر بود آقای ازهر از تذکر چنین جملات اغراق آمیز خودداری می نمودند، زیرا مردم افغانستان مدت ۱۴ سال مظالم و فجایعی را که کمونیست ها برملت ستم کشیده روا داشتند از خاطره خود فراموش نکرده اند.

برمی گردیم به اصل مطلب. اول اینکه جناب میوندوال اصلاً تکلیف قلبی نداشته بلکه در سال ۱۳۴۵ با اثر تکلیف روده یکبار در مصر و مرتبه دوم حین سفر رسمی شان در ترکیه عملیات شدند و بعد ازان از کمال صحت برخوردار بودند. دوم اینکه نه تنها با الفاظ و کلمات اغراق آمیزی که آغای ازهر در نوشته خود متذکر شده اند با وی رفتار نشده بلکه طبق شهادت عینی و قرائن و امار (؟) جریان تحقیق هم شخص میوندوال و هم رفقای شان شدید ترین شکنجه ها بالای شان اجرا شده است. چنانچه در جریان تحقیق چشم جنرال خان محمدخان را هم برابر (؟) فشار و شکنجه کور کردند. و در حین اعدام خان محمدخان شهود عینی زیاد به چشم سر دیدند که یک چشم اوشان از بین رفته بود. برآن هم گواه موجود است. در صورتیکه ضرورت شود به تفصیل توضیح خواهد شد.

لهذا آغای ازهر استدلالی را که غرض تبرئه خود در مقاله خویش ارائه نموده اند کافی به نظر نمی رسد و نمی توانند بر حقایق تلخی که در زمان قدرت و سلطه شان رخ داده پرده افکند و بنام رد جعلیات نوشته های ایشان مسئله قتل آغای میوندوال را که خاصاً اتهام قتل متوجه خودش گردیده نتوانسته است از خود مرتفع بسازد.

اینکه آغای مصطفی رسولی کی هستند، چی نوع ادعای علیه آغای صمد ازهر نموده اند و یا به قول آغای ازهر به مرض روحی مبتلا میباشند یا چطور؟ نه من دکتور رسولی را می شناسم و نه با جناب میوندوال شناخت و معرفتی داشته ام، بلکه برعکس زمانیکه من معاون ولایت پکتیا بودم بر موضوع رسمی سو تفاهمی ین ما رخ داد که آغای شالیزی از جریان آن کاملاً آگاه می باشند. نوشته من حیثیت تبصره بر گفتار آغای ازهر و اظهار حقایقی است که بحیث یک فرد افغان مسلمان شمه از انرا خدمت خوانندگان ارجمند نوشتم. با احترام - قاضی "

جناب قاضی اکنون در ادعا نامه شماره ۲ در کابل نات چنین می نویسد:

" . . . به هر حال اعلانات و شایعات جعلی، برای اثبات ادعای خود کارمندان حکومت، نشرات پر طمطراق می نمودند. تا اینکه چندی بعد خبر خود کشی مرحوم میوندوال در اخبارهای انیس واصلح به نشر رسید. که گویا مرحوم میوندوال خود را دریای یک چپرکت با نکتایی غرغره کرده است.

وقتی که این خبر را خواندم با مستوفی ولایت که دوستم بود، بر آن تبصره کردیم. در حالیکه میوندوال محبوس و تحت تحقیق بود، در آن وقت نکتایی نزد وی چه میکرد. وگیرم که در آن حالت با نکتایی تحت تحقیق بود. در پای چپرکت چگونه میشود انسان خود را غرغره کند؟ این نوع سوالات از هرکس شنیده میشد، که گویا اعلانات حکومت بسیار طفلانه و بی محتوی و خلاف حقیقت جلوه می

نمود. جریانات این قضیه وقضایای دیگر، زمان داوود خان در کتاب "داوود خان در جنگال کی جی بی" با شرح کامل شرح داده شده است.

چندی برین موضوع گذشت، روزی ملک قریه گل کاری، که تیکه دار وقرار دادی تعمیرات مکاتب ولایت هم بود، نزد آمد ودرضمن صحبت گفت:

"والی صاحب من امروز خبر بسیار مهمی از بچه ام شنیده ام که باور انسان نمیشود."

گفتم بگو چه شنیده ای؟

گفت: "پسرم نزد عبدالصمد ازهر حاضر باش است. به خاطر وطنداری همیشه همراهش می باشد. درین روز ها رخصتی به خانه آمده، قصه کرد که میوندوال بیچاره را بدسته (به قصد) زیر لغت (لگد) در محبس کشتند. چطور این مردم ظالم استند"

پرسیدم، چطور شده؟

تیکه دار گفت: "پسرم گفت که یک شب صمد ازهر مرا با خود به محبس دهمزنگ برد. او (ازهر) به اتاق میوندوال داخل شد و من در عقب دروازه بودم که کسی نیاید. بعد از چند لحظه گفت و گو، صدای لت و کوب بلند شد. میوندوال فریاد میزد و صمد ازهر او را دشنام میداد و هم با لگد میزد. تا اینکه دیگر صدای میوندوال خاموش شد. لحظه بعد ازهر از اتاق خارج شد. ما به وزارت (دا خله) آمدیم. (ازهر) به من گفت، از آمدنم به اینجا به کس چیزی نگویی. فردای آن در اخبار نشر کردند که میوندوال خودکشی کرده است.

پسرم به من گفت "پدر این مسأله بسیار مهم و بسیار محرم است. به کسی چیزی نگویی که به من نقص میرسد."

من به ملک وعده دادمکه اصلاً به کس چیزی نمی گویم. زیرا گفتن آن سودی ندارد و شاید خطر ها در قبال داشته باشد.

من از ملک خواهش کردم که پسر خود را نزد من بیاورد. فردای آن ملک و پسرش نزد من آمدند. من جریان را دوباره از پسرش پرسیدم.او اولاً بسیار وارخطا و سراسیمه شد. من برایش اطمینان دادم که اصلاً ازین موضوع به کس نخواهم گفت. پسر رو به طرف پدر کرده، پدرش هم به وی گفت تا جریان را به من توضیح دهد. وی همان جریانی را که به پدرش گفته بود، دوباره تکرار کرد."

جناب قاضی از قول ملک قریه گلکاری، که تیکه دار هم بوده (و لذا همراه والی صاحب بود)، روایت بالا را به خورد خواننده می‌دهد. وی همانند مفتریان دگری که مرگ میوندوال را قتل و مرا قاتل ایشان قلمداد میکند، خوب میدانند که این ادعایش حقیقت ندارد. اما به دلیل انتساب من به پرچم (در حالیکه من خودم خود را پیوسته عضو حزب دموکراتیک خلق افغانستان، بعلاً حزب وطن، دانسته‌ام) و بر اساس پرچم دشمنی، هی دلیل می‌تراشد، قرینه می‌سازد و بر سبک سازمان های استخباراتی دوسیه ایجاد میکند. والی صاحب با استفاده از تجاربی که در قرینه سازی برای محکومیت "رعایای" بی گناه در ساحة ولایتش به منظور نقد و جنس اندوزی، در همکاری متقابل با ملکان محلی و تیکه داران؛ و در دوسیه سازی های سیاسی برای محکومیت انسان های شریف و مبارز، بخاطر به دست آوردن مقام و اعتبار، در همگرایی با سیاست بازان حيله گر؛ ید طولا دارد. به خاطری که وی در ادعانامه شماره ۱ (مربوط به سال ۱۹۹۳) اباطیل متعدد بیشتری را به پیش کشیده بود، به همین جهت بر رسی و رد ادعاهای مضحک و بی بنیادش را از همان جا آغاز و ادعانامه شماره ۲ (مربوط به سال ۲۰۱۰) را با آن در مقایسه قرار داده تناقض گویی هایش را در عین حکایت جعلی به نظاره می‌نشینیم و بر رسوائیش تأمل می‌کنیم:

به بخش هایی ازین ادعانامه توجه نمائید:

جناب قاضی می‌فرماید: "رئیس جمهور بروز اول بعد از پیروزی کودتا مرحوم جنرال خان محمد خان مشهور به مرستیال را که از شخصیت های برجسته و ممتاز اردوی کشور بودند و با رئیس جمهور سابقه نیکو داشتند بوزارت دفاع توظیف نمود. خان محمد خان امور وزارت دفاع را با درایت و کفایتی که داشتند به سرعت انجام می‌دادند. طرز اجراءات ایشان چون به مصاق حزب پرچم سازگار نبود، حراس و اندیشه بدل پرچمی ها خلق شد و درک نمودند که با موجودیت وی فعالیت های حزبی و تسلط شان بر اردو موانعی ایجاد می‌نماید مقاصد کمونیست شان برآورده نخواهد شد. رئیس جمهور را وادار ساختند تا عصر همان روز خان محمد خان را از وزارت دفاع برکنار نموده و عوض وی شخص دیگری را به وزارت دفاع معرفی نمود." (این نظراز جانب مهرین بدون ذکر مأخذ اقتباس شده است)

در مورد شخصیت برجسته و ممتاز خان محمد خان و سابقه نیکوی شان با داؤدخان، با ایشان موافقت دارم. اما در بقیه موارد جناب شان را در تناقض گویی و تصورات من درآوردی آغشته می‌یابم. تا جایی که در همان زمان از زبان اعضای کمیته مرکزی داؤدخان شنیده بودم و دکتور شرق و ضیاء مجید هم نگاشته اند، جناب مرستیال خودسرانه به اشغال کرسی وزارت دفاع پرداخته بود و داؤدخان

به مجرد مطلع شدن ازان او را به ترک وزارت دفاع امر نموده بود. (بعضی را تصور بران است که خان محمدخان خود را آنقدر به داؤدخان نزدیک فکر می کرد که به خود حق داده بود از امور وزارت دفاع واریسی نماید. ولی خودخواهی داؤدخان را فراموش کرده بود، و فراموش کرده بود داؤدخان ازان یاران قدیم، که در دوران خانه نشینی اش او را ترک گفته بودند، گلایه دارد.)

خواه آن سخنان فایق درست باشد که گویا مرستیال از محضر داؤدخان برخاسته به وزارت دفاع رفته بود، یا سخنان دکتور شرق و ضیاء مجید، در هر حال اگر او مطابق نوشته قاضی در عصر همان روز، و یا مطابق به نوشته آقای مجید در قبل از ظهر همان روز، برکنار گردیده بود؛ درین صورت نه آن ادعا که "امور وزارت دفاع را با درایت و کفایتی که داشتند به سرعت انجام می دادند" و نه این ادعا که "طرز اجراءات ایشان چون به مصداق حزب پرچم سازگار نبود، حراس و اندیشه بدل پرچمی ها خلق شد و درک نمودند که با موجودیت وی فعالیت های حزبی و تسلط بر اردو مواعی ایجاد می نماید مقاصد کمونیست شان برآورده نخواهد شد. رئیس جمهور را وادار ساختند تا عصر همان روز خان محمد خان را از وزارت دفاع برکنار نموده و عوض وی شخص دیگری را به وزارت دفاع معرفی نمود." صدق داشته می تواند. زیرا در چنین مدت کوتاه چند ساعته نه سرعت انجام امور احساس شده می تواند، و نه آن طرز اجراءات - که هنوز معلومش نیست - در دل پرچم حراس (؟) افکنده می تواند. جناب قاضی مماثل مدعیان دیگر، روشن نه می سازد که این پرچمی ها دران مرحله کی ها بودند؟! درین شکی نیست که در کودتای داؤدخان افسرانی اشتراک داشتند که پسانها به پرچم رو آوردند، اما در مرحله اجرای کودتا، به استثنای فیض محمد، که بدون داشتن تائید سازمانی، خودسرانه دران اشتراک ورزیده بود، هیچ افسری مربوط به پرچم اشتراک نداشته است.

جناب قاضی در پاراگراف بعدی می نویسد: "قرار معلوم رئیس جمهور از جناب میوندوال تقاضای همکاری نمود، اوشان هم توافق نشان دادند. پرچمی ها که موجودیت شخصیت های پرقدرت از نگاه علم و دانش و تجارب طولانی در امور کشور را که غیر حزبی می بودند تحمل کرده نه میتوانستند، ازان رو تقاضای رئیس جمهور از محترم میوندوال اندیشه و حراثی (؟) به پرچمی ها بوجود آورد و از همان لحظه به فکر توطئه و دسیسه افتیدند"

آقای نصیر مهرین با نقل قول از مصطفی رسولی در بخش سوم "کودتای نام نهاد میوندوال" حکایت متناقضی را از زبان خود میوندوال نوشته است: "من وقتی به کابل آمدم از رئیس دولت سردار داؤودخان وقت ملاقات گرفتم، زمانی به نزدش رفتم، داؤود خان بدون ارتباط موضوع به من گفت که بعضاً انسان هایی نزد من می آیند که می خواهم رویشان را بخورم."

درحالی که بر صحت این حکایت قبلاً ناباوریم را ابراز داشته ام، اضافه میکنم حتی اگر بپذیریم که داود تقاضای همکاری و یا وعده دادن مقامی را برای میوندوال نموده هم باشد، برای پرچم که مطابق به نوشته آقای کشتمند گاهی هم در صدد به دست آوردن مقامات عالیۀ دولتی نبود (۱۲) و جز مرحوم فیض محمد که افسر پایان رتبه بود و به ابتکار خودش با کودتاچیان پیوسته بود، کدام مقام حزبی پرچم در اهرم قدرت نیز قرار نداشت؛ هراس از دست دادن آن، مطرح شده نمی تواند.

بعضی ادعا می کنند که داودخان در نظر داشت میوندوال را به حیث سفیر در واشنگتن تعیین نماید. اگر درست باشد، به معنی دور ساختن او از سیاست فعال در داخل کشور بوده باز هم برای کسی خطری ایجاد کرده نمی توانست. خود این تصورات توطئه و دسیسه، زاده افکار و تصورات توطئه زا می باشند. اما اگر سوء نظری از جانب داودخان نسبت به میوندوال وجود داشته باشد نه به دلیل احساس خطر کذایی پرچمی های تصویری دور و بر داودخان، بلکه بنا به سابقۀ آن دو، و پلان های آن دو بوده می تواند.

جناب قاضی چنین ادامه می دهد: " کمونیست ها به خوبی می دانستند که احساس وطن دوستی و روشن بینی جناب میوندوال و خان محمد خان دگرجنرال عبدالرزاق خان قوماندان هوایی جریانات روزمره و فعالیت های کمونیست ها را که به هیچ وجه به نفع کشور نبود، درک می نمود و خاموش نه نشسته موانعی و درد سری در راه پیشبرد مقاصد شان از طریق رساندن فعالیت های ضد منافع ملی بر شخص رئیس جمهور توهید[؟] خواهد نمود. احتمالاً گاهی مجالس ترتیب می نمودند که چطور بتوانند محمد داودخان را از عواقب این وضع ملتفت سازند. طبعی است که جناب میوندوال، خان محمدخان، عبدالرزاق خان و همه شخصیت های دانشمند، مجرب و آگاه کشور که در زدوبند با پرچمی ها و خلقی ها و کودتاچیان نبودند جداً تحت تعقیب دستگاه جاسوسی حکومت قرار داشتند. و از جانب دیگر پرچمی ها راهای رسیدن به رئیس جمهور را بکلی بسته و در اختیار خود داشتند که هیچ کس حتی نزدیک ترین دوستان رئیس جمهور ربدون سلسله ایشان بوی رسیده نمی توانستند. درین مورد مثال هازنده و شواهد عینی موجود است.

قبل از آنکه جناب میوندوال و رفقاییش عرایض خود را بداد خان برسانند، بنام توطئه کودتا گرفتار و تا آخرین دقایق حیات شان نتوانستند به داودخان برسند و علت توطئه را توضیح دهند. ورنه این مطلب را همه مردم افغانستان به نیکویی می دانند نه کودتایی در کاری و نه چنین اندیشه."

با آنکه برداشت دقیق از ادبیات خاص جناب والی صاحب مشکل است، آنچه را من توانسته ام از آن به دست آورم، به بحث می گیرم:

این بار آقای قاضی با بکار برد کلمه "احتمالاً" که همدیگر همان "قرار معلوم ها" و دیگر قرینه سازی های شان است، فهمیده یا ناهمیده برضد میوندوال، خان محمدخان و عبدالرزاق خان ادای شهادت می دهد. به گمانه زنی وی، اشخاص مذکور "گاهی مجالسی ترتیب می نمودند" اما گویا نه به منظور طرح کودتا، بلکه به منظور رهیابی اینکه "چطور داودخان را از عواقب وضع ملتفت سازند".

این استدلال آقای قاضی که چون شخصیت های مذکور در زدوبند با پرچمی ها و خلقی ها و کودتاچیان نبودند، جداً تحت تعقیب دستگاه جاسوسی حکومت قرار داشتند، یک استدلال خاص جناب ایشان بوده و بدین معنی است که تمام کسانی که دران زدوبند نبودند تحت تعقیب قرار داشته اند؛ که البته درست نیست. اما اگر گفته شود که آن رژیم نوپا، چهارچشمه نگران اوضاع بوده و شاید هیچ کسی را از نظارت خود دور نمی داشت شاید تا حدی درست باشد. در مورد اینکه "پرچمی ها راهای رسیدن به رئیس جمهور را بکلی بسته و در اختیار خود داشتند . . ." باز هم گفته نه میتواند که کدام پرچمی در دفتر یا مقامی قرار داشت که رسیدن به رئیس جمهور را تنظیم یا مانع شده می توانست؟!!

اکنون توجه فرمائید به برشماری دلایل قاضی علیه این جانب:

دلیل اولش این است که "شهادت جناب میوندوال را مردم افغانستان توسط آقای عبدالصمد ازهر وانمود می سازند. در ادامه می نویسد: " دلیل عمده نزد مردم قتل وی متصل بعد از اعترافات مختصر اجباری صورت گرفته است."

جناب قاضی! کدام مردم افغانستان چنین قضاوت داشته اند؟ - آیا همین چند سیاست باز قلم بدست که در طول سال ها کوشیده اند اتهامات ناروا را پخش و در اذهان رسوخ دهند، مردم افغانستان اند؟ استنباط من از شما که نام تان قاضی و وظیفه تان ولایت بوده این است که یقیناً با همین نوع فهم تان از مسائل حقوقی، اهالی بیگناه ولایت تحت حکم تان را با استدلال مشابه، مورد اتهام، قضاوت و محکومیت قرار داده خواهید بود.

وی دلیل عمده این ادعا را "قتل وی بعد از اعترافات مختصر اجباری" وانمود می سازد. اگر صرفاً همین جمله او را به تحلیل گیریم، آن را از منطق سلیم به دور می یابیم:

اولاً - به جای اصطلاح "مرگ" پیش از پیش اصطلاح "قتل" را به کار برده است.

دوم - از کجا دانست که اعتراف اجباری بود؟

سوم - چرا مرگی که بعد از اعتراف اتفاق افتاده، حتماً باید قتل بوده باشد؟

دلیل دومش صلاحیت درجه دوم من بعد از وزیر و قوماندان (باید درجه سوم می گفت) و برتری من از نگاه دانش و تجربه نسبت به آن دو، خوانده می شود و همین را سبب آن میدانند که " در جمع قضایای مهم سیاسی، خاصاً در قضیه اتهام کودتای جناب میوندوال آغای ازهر بحیث رئیس هیئت بود و احدی از اعضای هیئت و شخص دیگر حق پرسش یا بازدید را بدون اجازه وی از محبوسین نداشت". این جمع (شاید مقصد شان جمیع بوده باشد) قضایای سیاسی کدام ها بوده می توانند که ازهر در رأس قرار داشته است؟ اما پرسش و بازدید از محبوسین، قصداً باهم آمیخته شده اند. یقیناً پرسش و بازدید در محل تحقیق که عبارت از دفتر رسمی در وزارت داخله میباشد بدون موجودیت هیأت تحقیق صورت نه می پذیرد و رئیس هیأت تحقیق جریان تحقیق را رهنمایی می نماید. اما خارج از محل تحقیق یعنی در محبس یا احتمالاً در شفاخانه، هیأت تحقیق یا رئیس آن، نه صلاحیت و نه مکلفیتی دارند.

در ادامه استدلال چنین پیش میرود: "چنانچه خودش صریحاً می نویسد که هیئت تحقیق را رهبری و هدایت می داد. پس قتل جناب میوندوال چون در اثنای تحقیق صورت گرفته است، از نظر آغای عبدالصمد ازهر پوشیده نیست." باز هم استدلال و استنتاج قاضیانه! این قابل فهم است که رئیس هیأت، تحقیق را رهبری می کند، اما این قاضی ما از کجا باز مکاشفه فرمود که قتل میوندوال در اثنای تحقیق صورت گرفته است؟ تا بعد از آن ازهر را بچسبیم که قاتلش را بنمایاند.

دلیل سومش این است که چون ازهر نوشته است "من تا کنون دقیقاً نه میدانم که آیا این حادثه واقعاً انتحار بود یا قتل" این توضیح قضیه را بدون شک از انتحار به قتل می کشاند.

به! به! چه استدلالی؟! اگر کسی بگوید او متیقن نیست که حادثه قتل بوده یا انتحار، در قضاوت والی صاحب که قاضی هم می باشد مدلل می شود که قضیه، قتل بوده و در جریان تحقیق به وقوع پیوسته است. به این هم بسنده نه کرده این تردد یا عدم یقین رئیس هیأت تحقیق را اعتراف ضمنی به قتل میوندوال می داند. درینجا آقای قاضی به یک کارآگاه استنتاج مبدل می شود و حکم میکند که: " از نگاه اصول استنتاج چنین نتیجه گیری میشود که آغای عبدالصمد ازهر بصورت دقیق می داند که قاتل جناب میوندوال کی بود و به چه ترتیب قتل صورت گرفته است. از آن رو از آغای صمد ازهر تقاضا

می شود تا وجدان خود را از عذاب ابدی راحت نموده بفرمایند که قاتل حقیقی جناب میوندوال اگر خودش نیست پس کی است. قضیه را برملا نماید."

جناب قاضی از همان یک جمله، که عدم یقینم در دو احتمال قتل و انتحار دران بیان شده است، از مقام یک والی، قاضی و کارآگاه استنتاج، چه استنتاج های گسترده ای کرده اند!!! وای به حال این وطن و این مردم که نخبه گان دولتی شان در سطح والی با چنین منطقی، قضاوت یا حکم روایی کرده اند.

دلیل چهارم آقای قاضی را بنگرید:

"آغای از هر گفته است که میوندوال قبل از سوال هیئت اعتراف مختصر به کودتا نمود و هم بعداً در برابر سوال هیئت اعترافات خود را نوشته. قاعدتاً تا از متهم سوال نشود جواب مفهومی ندارد، وقتا که اعتراف در بین آمد ضرورت به سوال نمی شود"

آقای قاضی باز هم روی همان "اصول استنتاج" والاشانی (۱۳)، اعتراف بدون سوال را بی مفهوم میداند و زمانی که اعتراف صورت گرفت سوال های بعدی را غیر ضروری می داند. اگر به تفصیل قبلی همان نوشته من که وی بران استناد کرده است، مراجعه نماید، آن وضعی که دران آقای میوندوال بدون سوال اعترافی نوشت، کاملاً توضیح شده است. اعتراف به هیچ وجه ضرورت ادامه تحقیق را آنطوری که اصول استنتاج جناب قاضی حکم میکند، نه تنها نفی نه میکند بلکه بالعکس به خاطر روشن ساختن تمام جوانب قضیه، به شمول صحت و سقم خود اعتراف، ادامه تحقیق (به صرفاً استنتاج)، ضروری می باشد.

در ادامه، آقای قاضی تردد و تعجب خود را ازین که "یک شخص عالم بدین اسلام و آگاه از اینکه انتحار (قتل نفس) در دین اسلام گناه کبیره بوده و عامل آن هیچ گاه بخشوده نمی شود و جنازه او روا نیست، چطور با فهم همه خطرات اخروی دست به انتحار می زند؟" ابراز می نماید. (این نظریه از طرف آقای مهرین، بدون ذکر مأخذ اقتباس شده است)

درین مورد با ایشان هم نظر استم که این عمل آقای میوندوال کار درستی نبود. ایشان بایست بر اعصاب خود مسلط می شدند و در صورتی که نتایج تحقیق ایشان را برائت نه می داد و مورد قناعت شان نه می بود، با درایت و فصاحتی که داشتند، در محکمه از خود دفاع می کردند.

اما آقای قاضی به خاطری که به همین استدلال روبرو نشود، پیش از پیش استنتاج آتی را به پیش کشیده است: "اصل مسئله این است قسمی که آقای عبدالصمد از هر خود از شخصیت بین المللی آقای میوندوال در نوشته خود متذکر شده و محاکمه او را موضوع ساده فکر نمی کرد و به نیکویی می دانست استادان میوندوال به پای میز محاکمه با فصاحت و بلاغتی که داشت این توطئه را برملا می کرد و با بر ملا شدن آن افتضاح و رسوایی را بدار و دسته پرچی ها که خودش هم از شخصیت های بزرگ و به اصطلاح خودش از مهره های کدر پرچم بود به بار خواهد آورد. پس مصلحت دیدند که قبل از تکمیل تحقیقات از بین برده شود و قتل او را ناجوان مردان به پای مقتول بیچاره انتحار نشر کردند که چقدر مفتضح و شرم آور است." (این نظریه از طرف آقای مهرین، بدون ذکر مأخذ اقتباس شده است)

جناب قاضی و والی ما، با توسل به همان "اصول استنتاج" من دراوردمش، و با همان تصمیم قبلی محکومیت "پرچم" و ازهر، که منسوب به آن است، اما هیچگاه ادعا نکرده که از مهره های کدر پرچم بوده، خیلی سبکسرانه نتیجه گیری بالا را به خورد خواننده می دهد. گذشته تاریخ افغانستان نمایشگر آنست که فرمان روایان این کشور، وقتی تصمیم به نابودی مخالفین می گرفتند، به هیچ اصول حقوقی و اخلاقی پایبند نبودند. آنها انسان ها را بدون تحقیق در بند یا درسیه چالها می پوسانیدند، به دهن توپ می بستند یا به اصطلاح چانماری میکردند. داود خان هم از همان قماش و پیرو صدراعظم کبیر (؟) محمد هاشم خان بود. مثال های زیادی از اجحاف دوران صدارتش وجود دارد. اگر داود خان تصمیم به نابودی میوندوال می داشت، می توانست او را مانند گذشته بدون محاکمه از بین ببرد یا مادام العمر در بند نگه دارد، و اگر میخواست تمثیل قانونیت نماید باز هم می توانست در محکمه حکم اعدامش را صادر نماید. این ادعا که میوندوال شاید در محکمه بر بطلان تحقیق استدلال می کرد، در مورد خان محمد خان و بقیه متهمین هم صدق میکند. چرا آنها چنین نکردند؟ تمام این متهمین در قضیه واحد درگیر بودند. اگر در حالت زنده بودن میوندوال، محاکمه توجه جهان را جلب می کرد، با مرگ ایشان نه تنها از اهمیت آن کاسته نشد، بلکه بر آن افزوده هم گشت. با آنهم دیدیم که بر یک عده حکم اعدام صادر شد و آنها هیچ دفاعی کرده نتوانستند و یا مجال آنرا نه داشتند.

دلیل پنجم جناب قاضی همان دو داستان متناقض ملک و پسرش است که در آغاز به حلاجی گرفته شد.

— پسر ملک در شهادت شماره ۲ **حاضرباش من** است، در حالی که من هیچ گاه حاضرباشی نداشته ام؛
و در شهادت شماره ۱ **همکار هیأت تحقیق** بوده وظیفه بردن و آوردن **محبوسین سیاسی** را عهده دار، و
اکثر آدر تحقیقات ها هم می بود، که درین صورت او حاضرباش من بوده نمی توانست.

- ملک قریه در شهادت شماره ۲ از **قریه گلکاری** است. در حالیکه در شهادت شماره ۱ از **قول پسرش**
باید از قریه عمرزائی باشد که مرا هم از قریه عمرزائی شان معرفی نموده است. در حالی که من نه از
قریه عمرزائی و نه از قریه گلکاری می باشم. منطقی به نظر نه میرسد که ملک قریه اهالی قریه اش را
— آنهم با آن سرشناسی که ازش حکایت میکنند — نه شناسد. این جاعل حکایت (آقای قاضی) است که
تصور غلطش را از قریه محل سکونت من، در داستان جعل شده اش از زبان ملک، جا بجا کرده است.

- از قول پسر ملک در شهادت شملره ۱ گفته می شود که: "هیئت تحقیق که رئیس شان رئیس صاحب
ارکان از قریه عمرزائی ماست از **میوندوال و دیگر بندی ها** بسیار سخت تحقیق میکند، لت و کوب و
قین و فانه و دیگر قسم شکنجه ها به بندی ها می دهد . . . " در حالی که من **صرفاً موظف تحقیق**
میوندوال بودم نه از متهمین دیگر، و با جسارت اخلاقی و صفای وجدان ادعا میکنم که من اصلاً از
قماش خشونت و شکنجه، که برای کرکتر جناب والی صاحب باورکردنش مشکل است، نیستم. من صحت
و عادلانه بودن تحقیق متهمین دگر را تضمین نموده نمی توانم ولی تا جایی که به هیأت تحقیق میوندوال
ارتباط میگیرد، این هیأت رویه نهایت شریفانه و احترام کارانه در برابر ایشان داشته است، که باز هم
باور کردنش برای آقای قاضی و "مدعیان تاریخ پژوهی" دشوار است.

- در ادعای شماره ۱ گفته می شود: "**خان محمد خان را عبدالصمد ازهر کور کرد**". اما در ادعای شماره ۲
این ادعا حذف شده است. دلیل آن جز این بوده نه میتواند که آقای قاضی ملتفت شده است که این دروغ
شاخدار از طرف هیچ کسی تائید نه شده است.

- در ادعای شماره ۱ گفته می شود: "میوندوال را **بزیر لت و کوب و قین و فانه و شکنجه** به قتل رساند
بعد از آنکه کشته شد خودشان او را با کمر بند کوت خوابش در کلکین کشال کردند". وی پسانتر در همین
مقال در شماره دوم دلایل اقامه اتهام نیز، با این جمله اش: "قتل جناب میوندوال چون در **اثنای تحقیق**
صورت گرفته است، از نظر آغای عبدالصمد ازهر پوشیده نیست." قتل را در **اثنای تحقیق** (در وزارت
داخله) دانسته است.

اما در ادعای شماره ۲ چنین آمده است: "تیکه دار گفت: "پسرم گفت که یک شب صمد ازهر مرا با
خود به **محبس دهمزنگ** برد. او (ازهر) به اتاق میوندوال داخل شد و من در عقب دروازه بودم که کسی
نیاید. بعد از چند لحظه گفت و گو، صدای لت و کوب بلند شد. میوندوال فریاد میزد و صمد ازهر او را

دشنام میداد و هم با لگد میزد. تا اینکه دیگر صدای میوندوال خاموش شد. لحظه بعد از افاق خارج شد. ما به وزارت (داخله) آمدیم. (ازهر) به من گفت، از آمدنم به اینجا به کس چیزی نگویی. فردای آن در اخبار نشر کردند که میوندوال خودکشی کرده است."

در ادعای شماره ۱ حادثه قتل در اثای تحقیق ادعا گردیده، که نتیجتاً محل قتل ادعا شده به وضاحت وزارت داخله نمایانده شده است. اما برای آنکه جناب قاضی در شرح چگونه گی انتقال جسد از وزارت داخله تا محبس و بعد کشتال کردن آن در کلکین (یا در روایت متفاوتش، در چپرکت)، با مشکل مواجه می شد، و هم بخاطر آنکه موضوع را چرب تر و موثق تر جلوه داده باشد، بدون آنکه متوجه شده باشد که با تضادگویی ها و افترا پراگنی هاجلوصاف خودش از آب می براید، داستان مضحکی را در ادعائیۀ شماره ۲ رقم زده است. ببینید:

پسر ملک که در ادعای شماره ۱ از همکاران تحقیقات و همچنان مؤظف انتقال محبوسین بود. در ادعای شماره ۲ یکباره گی در جامۀ حاضرباش و شخص مورد اعتماد من درمیاید، با من به محبس میرود، بدون آنکه کس خبر شود نزد میوندوال (که منطقاً دران مرحله تحقیق، افاق شان مقفول و دارای نگهبان بوده) میرویم، اورا در عقب دروازه گذاشته به داخل میروم، تحت لت و کوب میوندوال را میکشم، از افاق خارج می شوم، به او توصیه میکنم از آمدن من به آنجا به کس چیزی نگوید، با هم از محبس خارج می شویم، باز هم کسی مارا نه می بیند و با هم به وزارت داخله میرویم. یعنی من صرفاً به منظور کشتن، تنها و دزدانه به محبس رفته بودم و باچشم بندیی که داشتم هیچ یک از دربانان و پهره داران دروازه عمومی، دهلیزها و افاق ها، تا مؤظفین و مدیر محبس هیچ کس خبر نه شده بودند. به تعقیب آن حتماً جن ها را به آنجا فرستاده بودم تا اورا حلق آویز کنند. آیالین عین همان ادعایی نیست که آقای داؤد ملکیاردر مصاحبه با عیسی نورزاد، پرسیده بود و در بخش هشتم نوشته آقای مهرین نیزبر آن اتکا شده است. (۱۴) من اصلاً با محبس نه سروکاری داشتم و نه وقتش را داشتم. این به هرجایی سرزدن، شوق نمایش حضور و وجود چند کودتاچی از خو راضی بود نه از من.

- اما در مورد " شکنجه ها و قصابی ها در زیرخانه های وزارت داخله" قابل توضیح می دانم که چنین بکار برد زیرخانه های مؤسسات مختلف، تنها و تنها در زمان قدرت حفیظ الله امین و دوران قدرت "مجاهدین" و جنگ های میان تنظیمی، صحت داشته میتواند، نه دردوره های دیگر. علاوهً همان طوری که قبلاً نوشته ام، وزارت داخله فاقد چیزی به مفهوم زیرخانه بود.

آقای قاضی در ادعانامۀ شماره ۱ با این دلایل پنجگانه بسنده نکرده در ادامه می فرماید: " اما برعکس آغای عبدالصمد ازهر در مقاله خود بنام رد جعلیات نوشته اند که " من از تکلیف صحی

آقای میوندوال آگاهی داشتم می ترسیدم کوچکترین آزاده گی شان منجر به کدام حمله قلبی نشود. به همین علت به هیأت توصیه کردم با ادب و با ملاحظه باشند و حتی با صدای بلند همراه شان صحبت نکنند." این گفتار آقای ازهر مایه تعجب است. چه میوندوال به قول و مفکوره آقای ازهر و نظام بر سر اقتداری که وی مامور عالی رتبه آنست دشمن ایشان شمرده می شود، گویا برای برانداختن نظام دست به کودتا زده بود در هیچ یک نظام و حتی رژیم های دموکراسی دنیا هم با چنین اشخاص چنان لطفی که آقای ازهر متذکر شده اند با دشمنان نظام بر سر قدرت ابداً نمی شود، چه رسد به نظام دکتاتوری بی که کمونیست ها بران مسلط بودند." (این نظریه از جانب آقای مهین بدون ذکر مأخذ اقتباس شده است)

آقای قاضی جهان را در آئینه خودش می ببند. ذهنیت والیانه و قاضیانه اش چنان زهرآلود است که اصلاً تصور این که در جهان نه تنها انسان های شریف وجود دارند بلکه اصولاً هر انسانی باید شریف باشد، برایش ناممکن است.

آقای قاضی! اگر شما واقعاً به این پندار استید که در هیچ نظام و حتی رژیم های دموکراسی دنیا هم با چنین اشخاص چنان لطفی که آقای ازهر متذکر شده اند، با دشمنان نظام سر قدرت، صورت نمی گیرد، پس اینهمه سروصدا به راه انداختن برای چیست؟! متأسفانه شما درست نمی گوید.

اولاً اصل مسلم قبول شده، بی طرفی پولیس و تمام ارگان های تطبیق قانون در برابر متهمین می باشد و در تمام دنیا این اصل بصورت گسترده و پیوسته مورد عمل قرار دارد.

ثانیاً – هرگاه شخصی یا رژیمی ازین اصل تخطی می نماید، خاطی دانسته شده، سزاوار مؤیده جزائی می باشد.

من با این نقطه توافق دارم که متأسفانه در رژیم هایی که خود را سردمدار دموکراسی هم می دانند، چنین تخطی ها به وفرت وجود دارند که تخطی و جرم شناخته شده تمام دنیا آن را محکوم میکند. اما نمی توان با دست آویز قرار دادن آن، هر تحقیقی و هر مستنطقی را در عین ردیف قرار داد. اصداً چنین حکم عامی به معنی محکومیت هر نوع تحقیقی در سراسر جهان و انکارمطلق از امکان موجودیت انسان های خوب و واقع بین نیز می باشد.

هیچ کس انکار ورزیده نه میتواند که از قدیم الزمان، دستگاه کوتوالی و پولیس و همچنان دستگاه قضایی ما به مثابه اجزائی از نظام ها و رژیم های فاسد، همواره فاسد و ضد مردمی بوده اند. اما هیچ کس این را هم انکار ورزیده نمی تواند که در نتیجه تکامل تمام جهات جامعه و دولت داری، در همین دستگاه ها و از جمله در میان پولیس، که به تد ریح از تعلیم و تربیه مسلکی و فنی و امکانات تخنیکی بهره مند و با علوم مدرن و دانش حقوقی مجهز گردیده اند، انسان های با فهم با وجدان وجود داشته و دارند که چشم پوشی از ان حق ناشناسی ظالمانه خواهد بود.

اما این نظر آقای قاضی که " ۱۴ سال مظالم و فجایع کمونیست ها بر مردم افغانستان روا داشته شد"، چه ارتباطی با گذشته، با حادثه کودتای میوندوال داشته می تواند؟ ده در کجا، درخت ها در کجا؟؟ اگر پسانتر در زمان به اصطلاح آقای قاضی "کمونیست ها" مظالم و فجایعی ارتکاب گردیده باشند، آدم های مشخصی مسئولیت آن را بر دوش خواهند داشت، نه همه کسان مربوط به آن رژیم. در غیر آن در هر زمانی و در هر رژیمی، منجمله در رژیم هایی که آقای قاضی به آنها منسوب بود (به شمول رژیم داودخان)، جنایت، خیانت و بدکاری وجود داشته و با صدور حکم عام محکومیت، دامن آقای قاضی نیز سفید مانده نمی تواند. جنایت جنایت است، در هر زمان و در هر رژیمی که ارتکاب گردیده، قابل بازخواست می باشد.

جناب قاضی در پاراگراف بعدی، معلومات می دهد که آقای میوندوال مریضی قلبی نداشته اند اما دوبار عملیات روده را گذشتانده اند.

این که جناب ایشان مصاب به تکلیف روده بوده باشند یا کدام مریضی دیگر، موضوع را تغییر نه میدهد. من هم ادعا نه کرده ام که ایشان تکلیف قلبی داشته اند. امراض دیگر نیز آدم را ضعیف و آسیب پذیر ساخته صدمه ناگهانی روحی-عصبی میتواند منجر به تکالیف دیگر، منجمله حمله قلبی گردد.

جناب قاضی نوشته شان را با تجدید اتهامات و ادعای افغانیت و مسلمانی، به پایان برده اند، که باز هم به افترا گرائیده اند.

نوشته آقای عبدالقادر قاضی را از جمله نوشته های پشتیبانی از آقای اختر، به خاطری برای تحلیل و ارزیابی گزیدم که جنابش شخصیت با تشخص، مامور عالی رتبه و والی در رژیم های شاهی و جمهوری بوده و پسوند "قاضی" نیز بر حرمتش می افزاید. حرف ها و استدلالش با وزنه تلقی شده در سمت دهی " پژوهشگران " و " تاریخ نویسان " تأثیر بسزایی داشته و بدون ذکر مأخذ طرف استفاده

آنها قرار گرفته است. چنانچه آقای مهرین ازان با گسترده گی تام بهره برده و با تأسف به مأخذ آن هیچ اشاره ای نه نموده است.

هرگاه با دقت و درایت به نوشته جناب قاضی وکسان دیگری که قلم به دست گرفته درین ارتباط مقاله نوشته و همچنان کسانی که به اصطلاح تاریخ نوشته اند توجه شود، همه محرک ها و اهداف شخصی یا گروهی سیاسی داشته اند. این محرک ها و اهداف را می توان چنین خلاصه نمود:

- انتساب سازمانی یا فامیلی این مدعیان با متهمین کودتا.

- پرچم دشمنی و مقابله تبلیغاتی علیه محبوبیت حزب وطن (سابقاً حزب دموکراتیک خلق افغانستان) و رهبر اخیر آن دکتور نجیب الله.

- برائت ذمه خود شان از همکاری با دولت داؤد، یا دولت به اصطلاح خود شان "کمونیستی" و یا هردو.

- انحراف توجه عامه از جنایاتی که بعد از تسلیمی قدرت به "مجاهدین"، تا به امروز ادامه دارد.

- انحراف توجه عامه از پشتیبانی ها و همکاری های شماری از قلم به دستان از فعالیت های تروریستی و تخریبی نیروهای سیاه عقبگرای ضد ترقی و ضد دموکراسی، که تحت پوشش جهاد، در تبانی با دشمنان کشور؛ میهن و مردم مارا از هست و بود ساقط نمودند.

- تکاپوی یافتن جای پای برای خود شان در میان حلقات سیاسی- مافیایی مسلط و در پیشگاه جلوداران بیرونی اوضاع افغانستان.

- کمایی شخصیت کاذب با دشنام دادن و راه انداختن سرو صدای میان تهی.

- پیاده کردن تعهد سازمانی و گروهی.

* * *

قبل از آنکه این بخش را بسته و به نشر بسپارم، بنا بر سفارش دوستی سری به سایت مشعل زدم و نوشته تازه مورخ ۱۴ اپریل ۲۰۱۱ محترم نبی عظیمی را به خوانش گرفتم. از لطفی که در حق بنده و در مورد نوشته به اصطلاح خود ایشان دامن دراز "خودکشی یا قتل" فرموده اند کمال سپاس دارم.

آنگونه که از نوشته‌شان بر می‌آید سوء تفاهمی در زمینه وجود دارد:

جناب عظیمی نوشته‌اند که گویا گلایه من این بوده که: " چرا نام کسی را که به حیث رئیس هیأت تحقیق درمسأله میوند وال مؤظف شده بود، نگرفته‌ام"

همان طوری که در لابلای همین نوشتار بارها از مسئولیت خود به حیث رئیس هیأت تحقیق، متذکر شده‌ام؛ در سابق نیز از این حقیقت نه انکاری و نه کدام شکایت یا گلایه‌ای داشته‌ام.

امیدوارم از این هم آزرده خاطر نه گردند اگر عدم توافق خود را با " اما این که چرا آن شایعات در اردو و سیاست بازتاب یافت، نکته بی است که معمولاً درچنین مواردی که واقعیت قضیه زیاد روشن نباشد، ازسوی برخی از نویسندگان به کار می رود. مثلاً درمورد قتل روانشاد میر اکبر خیبر دیدیم وخواندیم که گمان زنی ها فراوان بود و هنوز هم هست و بسیاری از این شایعات و گمانه زنی ها در کتاب های تاریخ معاصر افغانستان باز تاب یافته اند." ابراز نمایم. به خاطر آنکه جناب شان از فعالین برجسته آن زمان و در بیخ و بن تمام قضایا وارد بودند و از تصویربید است که واقعیت قضیه برای شان روشن نبوده باشد.

مرگ میوندوال با ترور روانشاد میراکبر خیبر تفاوت های ماهوی وجدی دارد. میوندوال در یک اتهام مشخصی بازداشت و تحت تحقیق قرار گرفت، در نتیجه شهادت های حضوری و سمعی اعتراف نمود و در محبس دست به خودکشی زد که از طرف موظفین محبس، شعبات کرمنال تخنیک و طب عدلی تائید گردید. در حالیکه میراکبر خیبر در کنار جاده عمومی توسط ناشناخته ای به شهادت رسید و هیچ مرجعی در هیچ زمانی در پی کشف و شناخت مرتکب یا مرتکبین آن جنایت نه برآمد.

محترم عظیمی در ادامه نوشته اند:

"در فرجام آرزومندم که جناب ازهر اشتباه بزرگ مرا درمورد نام رئیس هیأت تحقیق مرحوم سردار عبدالولی که از قلم مانده و سهواً نام صمد اظهر نوشته شده است، با بزرگواری خویش ببخشد. و اما اگر اشتباه نکرده باشم، این شخص نصرالله نام داشت و یکی از افسران برجسته پولیس (سرمامور قوماندانی امنیه کابل) و از جمله نزدیکان و معتمدین عبدالقدیر قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس (بعد ها وزیر داخله جمهوری افغانستان) بود."

احتمالاً آقای عظیمی فراموش نموده باشند، ولی به یاد شان می‌آورم که رئیس و اعضای هیأت تحقیق سردار ولی توسط خود داؤدخان مرکب از چند تن از افسران اردو، تعیین گردیده بود.

من که آرزو نموده بودم سوالات همه محترمانی که احتمالاً تا کنون در چگونه گی قضیه میوندوال شکوکی داشته بوده باشند، بعد از مطالعه این نوشتار حل شده و بر قضاوت های سابق شان تجدید نظر نمایند، این نوشته جناب عظیمی طلّیحه ای است در همان جهت آرزو برده شده. با حفظ نظرم در موارد ذکر شده، این پیش قدم شدن جناب ایشان را در شکستادن تابوی پافشاری بر شکوک یا مواضع اعلان شده قبلی، تحسین برانگیز و شایان سپاس می دانم.

۱- دکتر عصمت الله امینی "چند سخن در باره محبوسیت و شهادت شهید خان محمد خان "مرستیال" در شماره ۱۱۸ مورخ ۱۶. ۰۴. ۲۰۱۰ سایت انترنتی کابل نات.

۲- مهر علی زلال: مصاحبه با ملکیار، کابل نات شماره

۳- عتیق الله نایب خیل: "صمد از هر نا خواسته اعتراف میکند" سایت کابل نات شماره ۱۳۶ - مورخ ۱۶. ۰۱. ۲۰۱۱ اعتراف نا خواسته صمد از هر در شماره ۱۳۷ - ۰۱. ۰۲. ۲۰۱۱

۴- ع کشتمند: خاطرات سیاسی و رویدادهای تاریخی، جلد اول و دوم، صفحه ۲۵۴؛ چاپ اول ۲۰۰۲ ناشر: نجیب کبیر

۵- خلیل الله سکندری: واقعیت های پنهان در ماجراهای عیان، کابل نات شماره ۱۳۷ فبروری ۲۰۱۱ م

۶- عتیق الله نایب خیل: ضرورت محکمه و نکوهش شکنجه، سایت کابل نات شماره ۱۳۰ اکتوبر ۲۰۱۰

۷- احسان لمر: "علل شهادت میوندوال"، کابل نات، شماره های ۱۲۰ تاریخ ۱۶. ۰۵، ۱۲۱ تاریخ ۰۱. ۰۶ و ۱۲۲ تاریخ ۱۶. ۰۶ سال ۲۰۱۰ م

۸- سید قاسم رشتیا: خاطرات سیاسی ۱۳۱۱ تا ۱۳۷۱، مطبوعه امریکن سپیدی-ویرجینیا- ایالات متحده امریکا. چاپ اول - ۱۳۷۶ - ۱۹۹۷ م

۹- احمد شاه کریم علمی - پیوست ها به کودتای نام نهاد میوندوال - کابل نات- شماره ۱۲۰ سال ششم ماه می ۲۰۱۰

۱۰- عبدالحمید محتاط: "مسئله میوندوال" سایت کابل نات، شماره ۱۲۷ اول سپتامبر ۲۰۱۰

۱۱- بادر نظر داشت زمان این ماجرا، که سال ۱۹۹۳ بود، "مجاهدین" از مدت کوتاهی رویکار آمده، بر سر انحصار قدرت به جان هم افتاده، هست و بود و زنده گی شهریان کابل را به باد فنا داده بودند و دامنه آن مصیبت روز تا روز گسترده تر می شد؛

اما ناظرین و مؤیدین قلم به دست دور از صحنه، در اروپا و امریکا، هنوز هم بر آن دست آورد می بالیدند و از باده آن "پیروزی" سرمست بودند. در چنین حالتی تب ضد ح.د.خ.ا. ، نیز به اندازه ای بالاگرفته بود که معمولاً توأم با هذیان گویی ها بود. دران شرایط مردی سراغ نمی شد که علیه آن هذیان گویی ها قرار بگیرد. خاصاً اگر مجبور ساخته شده می شد در مقابل تقاضای کتبی یا شفاهی چیزی بنویسد.

۱۲- سلطان علی کشتمند، همان جا

۱۳- والا شان جالتمآب القابی بود که برای والیان به کار برده می شد و درمکاتبه به اختصار و ج می نوشتند.

۱۴- " از مصاحبه داود ملکیار با عیسی نورزاد مدیر محبس دهمزنگ، در بخش پنجم: د. ملکیار- پس، آیا امکان این احتمال می رود که یک وقت بعد از اینکه شما بندیها را داخل محبس ساخته اید و میوند وال صاحب راهم دیده اید، کسی در بین ساعات چهار تا هشت صبح داخل اطاق او شده و میوندوال را کشته باشد. آیا امکانش موجود است؟ "

از نوشته آقای مهرین در بخش هشتم " کودتای نامنهاد میوندوال": " " ایا نمی شود گفت که از حوالی ساعت ۴/۳۰ تا ساعت ۸/۳۰ صبح فرد ویا افرادی وارد اتاق میوندوال شده و او را به قتل رسانیده اند؟"



بخش دهم

بخش دهم و نهایی نوشته آقای مهرین بحثی دارد تحت عنوان "محکمه فرمایشی و محکمه تاریخ". درین مبحث به چگونه گی تشکیل، ترکیب و اجراءات محکمه پرداخته است که اصولاً اظهار نظر در آن مورد و پاسخ در برابر ایرادات نویسنده، کار اعضای آن محکمه است. مواردی هم در آن وجود دارند که از نگاه من هم قابل تائید، یا تأمل و یا تردید می باشند.

در صورتی که در محکمه متهمین نورم های دموکراتیک رعایت نگردیده، متهمین از داشتن وکیل مدافع و داشتن فرصت کافی برای آشنایی با صورت دعوی و دلایل اتهام و همچنان برای ترتیب دفاعیه، محروم گردانیده شده باشند، و یا در جریان محکمه برای شان موقع اظهار نظر یا دفاع داده نشده باشد، من هم در محکوم ساختن این نوع محکمه با نویسنده همنوا و همنظر میباشم. شکی نیست که این هم از وجایب محکمه بود که باید به تمام ادعاها به شمول ادعای بد رفتاری و شکنجه اگر وجود داشت رسیده گی میکرد.

من از ته دل با این منطق نویسنده که مظنون را قبل از حکم محکمه مجرم خطاب کردن کار نادرست است، نه تنها موافقم بلکه آنرا مخالف حکم صریح تمام قوانین، به شمول قوانین مربوط به جرایم و مجازات عسکری، میدانم. چنانچه وی می نویسد:

" اما هنوز محکمه یی دایر نشده بود که به زندانیان اتهام دروغین زدند. برچسپ هایی چون خاین و وسیله دست اجانب! که علیه دستگیر شده گان تبلیغ نموده بودند، معلوم بود که چه نیت شومی را محکمه فرمایشی عملی میکنند.. زیرا در حالی که سند و مدرکی وجود نداشت و معلوم نبود که آنها خاین به وطن و جیره خوار دست اجانب هستند، و هنوز محکمه یی به اثبات نرسانیده بود که آنها دارنده چنان خیانت های بوده باشند، در حقیقت تصمیم آنها راپیش از محکمه را برای محکومیت نشان میداد."

با تائید این اعتراض قانونی نویسنده، خود نویسنده را به عین اصل متوجه ساخته می افزایم در حالیکه جایز نیست حتی شخصی را که تحت تعقیب قضایی بوده متهم یا مظنون است، مجرم خطاب کنیم، شخص یا اشخاصی را که به هیچ وجه حتی مورد تعقیب قضایی هم واقع نیستند، به مثابه مجرم معرفی کردن بالاتر از خلاف رفتاری از قانون بوده یک عمل شنیع میباشد. وقتی نویسنده برکسی به عنوان شکنجه گر یا قاتل دست میگذارد، عین خطایی را مرتکب میشود که در پاراگراف نقل شده

بالا، دولت را به آن نوع خطاکاری نکوهش میکند. معیارهای دوگانه در پرنسپ های حقوقی جایی ندارند.

نویسنده از نبود قانون اساسی و قانون جزا دران موقع یادآوری نموده نتیجه میگیرد که حکم محکمه متکی بر کدام قانون نبود. گرچه توضیح این قسمت به اعضای همان محکمه ارتباط میگیرد، اما برای معلومات آقای مهرین میتوانم بگویم که تا جایی که به یاد دارم، بعضی از فصول قانون اساسی سال ۱۳۴۳، منجمله – فصل پادشاه، فصل شوری و آنچه مربوط به آزادی های دموکراتیک می شد ملغی و متباقی فصول آن مرعی الاجرا بودند. قانون جزا که قبلاً در دهه دموکراسی تدوین، تصویب و مرعی الاجرا گردیده بود، بعد از اعلان جمهوریت نیز مدار اعتبار بود. اما چون متهمین قضیه میونوال در محکمه نظامی محاکمه شدند منطقاً باید مطابق به اصولنامه جزای عسکری محاکمه شده باشند.

آقای مهرین چه دقیق و درست می اندیشد وقتی می نویسد که: " محکمه تاریخ چشم به راه زمان و ارایه سند و دفترودیوانی می نشیند که درسینه دارد. پیروزی دادخواهانه زمانی نصیب تاریخنگار تواند شد که آن مدارک نهفته درسینه تاریخ را دریابد. به دست آمدن مدرک و سند ثقه و گواه صادق، تکیه گاه مطمئن برای قضاوت و پیام آور نظارت وجدان پاکیزه اش میشود. میدانیم که تاریخ و به ویژه تاریخ معاصر افغانستان، سرشار از توطئه ها، فریبکاریها و دسایس گوناگون است."

تاکید دارم. بلی تاریخ باید متکی بر مدارک و اسناد ثقه و گواهی هایی که صداقت و درستی آن با بکاربرد شیوه های علمی ثابت گردیده باشد، نگاشته شود؛ نه بر پایه تبلیغات خصمانه سیاسی، شایعات و روایات نادرست. در حالت اخیر همان میشود که نویسنده گفته است – سرشار از توطئه ها، فریبکاری ها و دسایس گوناگون.

اما با " آنچه امروز در اختیار ما نهاده است، ره به سوی شناخت آن توطئه های خفت و خوار و دسیسه آمیز گروهی می برد که با جان مردم به بازی نشستند." توافق داشته نمی توانم.

ایکاش آنچه در اختیار نویسنده قرار گرفته است، واقعاً مدارک، اسناد و گواهی های غربال شده صادقانه میبود و به کمک آن مورخ رسالت والای امانت داری فارغ از حب و بغض را به نمایش گذاشته میتوانست. ولی با تأسف آنگونه که در بخش های متوالی گذشته چلو صاف بی پایه گی، جعل، و نادرستی آن از آب کشیده شده، هرگونه اتکایی بران، مسخ کردن تاریخ و به سخره گرفتن "مدارک و اسناد ثقه" میباشد.

"تاریخ صدا و فریادی نیز دارد. باید آنرا شنید. برای شنیدن آن صدا، باید آماده شنیدن فریاد های در گلو خفته انسانهایی باشیم که "فاتحان" برایشان "تاریخ" نوشته اند. مسلم است که فاتح "امتیاز بزرگی

دارد. یکی از چیز هایی که مؤرخ باید مراقب باشد، آن است که قصه گذشته را منحصرأً فاتح برای آینده گان بگوید."

درین جملات واقعاً معانی و حقایق بزرگی نهفته اند. سوگمندانۀ تاریخ، تاریخ فاتحان است. شکست خورده گان را همواره تاریخ محکوم کرده است. **لِحَقِّ لِمَنْ غَلَبَ** ". همانگونه که فاتحان سابق تاریخ را به نفع خود نوشتند، فاتحان امروزی نیز با تاریخ، بازی جفاکارانه در جهت تحمیق جامعه به راه انداخته اند. بعد از شکست جنبش **چپ داد خواه** در دهه نود صده گذشته، فاتحان و حواریون شان با توسل به جعل تاریخ با بکار برد تبلیغات و روایات خودساخته پیوسته در تکاپوی وارونه سازی حقایق به منظور وارد آوردن ضربات برآن جنبش بوده اند.

ببینید آقای مهرین در ادامه باز هم زیبا مینویسد: "و ما شاهد بوده ایم که فاتحان دسیسه ها، تاریخ نوشته اند اما آن امتیازناشی از دوره زمامداری فاتحان و تاریخ مجعول آنها نتوانسته است برای همیشه، مانع شنیدن فریاد ها و دسترسی به حقایقی شود که مؤرخ آزاده آنها را میشوند. دسترسی به همان اسناد جعلی فاتحان وقت و دیدار با مظلومیت بیگناهان است که ضرورت سرزنش توطئه گران را مطرح میکند."

بلی خواننده ارجمند! با تمام اطمینان میگویم که روزی خواهد رسید که کاوشگران فارغ از مصایب امروزی سیاسی و خصومت های ایدئولوژیک، با بکار بستن شیوه های پژوهش علمی، نه با جعلکاری ها و روایات خصمانه، حقایق تاریخی را برهنه ساخته، خوب و بد را منصفانه تفکیک نموده هر کدام شان را در جایگاه مناسب حال شان در تاریخ قرار دهند. همان گونه که محکوم شده گان جنبش های رهایی بخش گذشته از جانب قدرت های حاکم و گماشته گان بیگانه گان در زیر قبای مذهب؛ از جمله، جنبش های مشروطیت و شاه امان الله تکفیر شده را، تاریخ نه تنها برائت داد بلکه جایگاه والای آنها را در بیداری و تحول جامعه، شناسایی کرد؛ بدون شک تاریخ بعد از فاتحان امروزی مقام شامخ جنبش چپ را، با تفکیک دوران های دست آورد و اشتباه؛ بر تارک تحولات و دگرگونی های دورا نساز، با درخشش تام به نمایش خواهد گذاشت. تلاش های مذبوحانۀ ای که با خلق قرینه ها و روایات برای یک رهن و قطاع الطریق شخصیت انقلابی و توده یی می تراشند و حبیب الله بچه سقاو، آن موجود نادان عقب افتاده با طرز تفکر عصر حجر را در برابر شاه امان الله وطن دوست و ترقی خواه قرار می دهند، محکوم به شکست بوده هیچگاه در قلوب مردم جا نه خواهد گرفت.

آقای مهرین یکبار دگر به تکرار مکررات بی پایه می پردازد:

"در زمینه قتل میوندوال و بعد صدور حکم اعدام برای او شایان یادآوری است که توطئه گران اندیشیده و پنداشته بودند، اگر میوندوال را زنده بگذارند و محاکمه نمایند، جریان محاکمات او از گونه های عادی نیست. خبرنگاران و یا نمایندگان برخی از نهادهای بین المللی سعی خواهند نمود که در وقت محاکمه او حضور بیابند. در آنصورت، محکمه مضحک و مسخره، بدون تردید موضوع بازتاب گسترده یی در سطح جهانی خواهد یافت و پرده بیشتر از روی توطئه و شکنجه ها برخواهدافتاد. پس ترجیح دادند آن مرد بیمار و شکنجه دیده را با به دست آوردن همان مدرک ناشی از آزار و توهین و تحقیری که نیمه شب ها به کار می بردند، به زودی صبح هنگام در زندان دهمزنگ از میان بردارند و بعد محاکمه نمایند."

این من بودم که سالها قبل در سال ۱۹۹۳ در جواب اتهامات مصطفی رسولی گفته و نوشته بودم که "من معتقد بودم که چون آقای میوندوال یک شخصیت شناخته شده کشور استند، کشورهای دیگر جهان نیز موضوع را تعقیب و در جریان محاکمه شان علاقه مندان زیاد، منجمله ژورنالیستان خارجی، هم حضور خواهند یافت. لذا تحقیق باید چنان دموکراتیک، انسانی و مطابق موازین حقوقی بین المللی صورت گیرد که نه تنها جای انتقاد و انگشت گذاشتن وجود نداشته باشد، بلکه در محکمه مورد تمجید خود آقای میوندوال نیز قرار گیرد." (۱)

ولی آقای مهرین همان ایده را در مفهوم متضاد آن با پیوند استدلالی با شیوه آشنای خودش، به کار بسته است، که قبلاً نیز در بخش هشتم بر بی پایه گی آن چنین نوشته بودم:

"قضیه همان یکی بود. در بود و نبود میوند وال، قضیه بنام کودتای میوندوال مطرح بود. حتی سر و صدای مرگ او در زندان منطقاً توجه بیشتر جهانیان را جلب میکرد و باید در نبود او خبرنگاران و نهادهای بین المللی زیادی حضور می یافتند. اما دیدیم که چنین نشد و یقیناً در بود او هم همین گونه میبود."

چند سطر بعد آن افزوده ام:

"آقای مهرین! اگر او زنده میبود و همچون دگران محاکمه و اعدام می شد، کمتر حرفی در مورد یا در ضدیت دولت گفته می شد تا این که او در زندان بمیرد یا کشته شود. چه چیزی را میوندوال گفته میتوانست که دگران نمی توانستند؟ شما که میگویید به حرف ها ی بقیه متهمین کسی گوش فرا نه نهاد، عین پیش آمد با میوندوال هم شده میتوانست. در بقیه متهمین هم شخصیت هایی وجود داشتند که اگر بالاتر از میوندوال نمی دانید شان، کمتر هم نبودند — از آن جمله اند محمد خان مرستیال و

عبدالرزاق خان. آیا آنان ارزش آن را نداشتند که مورد توجه جهانیان قرار گیرند؟ آیا آنها نمی توانستند حرفهای ناگفته را در محکمه بگویند؟ اگر این امکان برای آنها وجود نداشت، برای میوندوال هم وجود داشته نمی توانست. باز هم مکرر میکنم که اگر مرگ میوندوال در زندان باعث جلب خبرنگاران نشد، زنده او هرگز نمی شد.

در همان بخش هشتم، این ادعا با حلاجی استدلالی که با ته و بالا کردن و تغییر دادن اوقات و تاریخ ها، به خورد خواننده داده شده بود، به اندازه کافی رد و بی پایه گی آن به اثبات رسانیده شده است.

من با آنچه آقای مهرین درین بخش و در بخش های پیشین در نکوهش و محکوم ساختن نظام های استبدادی به شمول استبداد داؤدخانی نوشته است، کاملاً همراهم. تمام موارد نقض حقوق بشر، پایداری آزادی های فردی و اجتماعی، به زندان افگندن های غیر موجه، انواع کشتن و سر به نیست کردن، عدم تناسب جرم و جزا، یکه تازی و خود پسندی، در هر زمان و توسط هرکه صورت گرفته باشد، محکوم و مستوجب مؤیده جزائی میباشد.

من به این نظرم که داؤدخان آدم ضدملی نبود و از دل و جان خواستار انکشافات اقتصادی و اجتماعی در کشور بود، اما آنقدر جاه طلب بود که حاضر نبود افتخار انکشاف را با کسی تقسیم کند. هر قدمی به پیش باید مهر و نشان داؤد خانی داشته می بود. حاضر نبود از خود هوشیارتر، مبتکر تر یا خوشنام تر را تحمل نماید. همین خصلت کافی بود او را خود رأی و مستبد گرداند. به همین دلیل او عبدالملک خان عبدالرحیم زی را تحمل کرده نتوانست و بدون دلیل و حتی بدون کدام محاکمه ای- ولو قلابی- آن شخصیت فعال و مبتکر را در زندان پوسانید. با حفظ همین نظر، من با این برداشت که وی جزئی از همان نظام های استبدادی بود موافقم. اما همان گونه که قبلاً تذکر داده ام، اگر توطئه کودتا را نفی کنیم، در غیر آن میوندوال نه خطری را برای داؤد ایجاد کرده بود که باید او را از سر راهش دور میکرد و نه این نوع از بین بردن به نفع او تمام می شد. همانگونه که قبلاً تذکر داده ام، راه های دور کردن میوندوال از سر راهش متعدد و هرکدام به مراتب سهل تر و بی جنجال تر بودند.

آقای مهرین در پاراگراف دگر مینویسد:

" نتیجه کار اندکی که در سال پسین روی کودتا های نام نهاد، و نتایج آن بگونه فشرده از طرف ما به نشر رسید، حکایت از چنین محکومیتی دارد. ازین رو آگاهانه با اتخاذ موقف محکوم کننده نظام و اشخاص توطئه گر، در پی آن بوده ام که وضاحت تشخیص ظالم از مظلوم در مسایل تاریخ سیاسی و حاکمیت در افغانستان فراموش نشود. به منظور توضیح بیشتر موضع گیری ها در بررسی مسایل

تاریخ کشور، مانند موضعگیری در قبال توطئه گران کودتا های نام نهاد، خاطر نشان شود که بیطرفی را در جمع آوری اطلاعات و انعکاس دادن مدارک رعایت می نماییم. اما پس از آشکار شدن سیمای اهریمنی مردم آزاران و انسان کشان، این بیطرفی به طرفداری بیگناهان و محکومیت گناهکاران میرسد. زیرا به وضاحت می بینیم که از یکطرف توطئه کرده اند و از طرف دیگر در برگهای تاریخ رسمی و یا نوشته های توجیه آمیز خویش سیاه را سفید نوشته اند. اما وقتی آن حاکمیت بیدادگرانه به پایان میرسد، و روشنی روز بر برگهای نهفته تاریخ پرتو می افکند، آن تاریخ جعل آمیز، رسمی و دروغ آلود طرد میشود.

بیایید این پاراگراف را در سه بخش به مطالعه گیریم:

در ابتدا این جملات "نتیجه کاراندکی که درسال پسین روی کودتا های نام نهاد، ونتایج آن بگونه فشرده از طرف ما به نشر رسید، حکایت از چنین محکومیتی دارد. ازین رو آگاهانه با اتخاذ موقف محکوم کننده نظام و اشخاص توطئه گر، در پی آن بوده ام که وضاحت تشخیص ظالم از مظلوم درمسایل تاریخ سیاسی و حاکمیت در افغانستان فراموش نشود." را می نگریم:

اقدام به کاوش و تحقیق در چنین موارد از وجایب مورخین، جامعه شناسان و دانشمندان سیاست میباشد. به روشنی آوردن و شناختاندن ظالم و مظلوم و شناسایی جایگاه عالی انسان هایی که به خاطر انسان های رنج دیده و میهن ویرانه، در زیر ساطور استبداد جان دادند و یا در زندان ها و سیه چالها، به مرگ تدریجی سپرده شدند؛ واقعا از کارهای سترگ و با ارزش بوده، قابلیت هرنوع تقدیر را دارا میباشد.

سپس این جمله را مرور میکنیم: " به منظور توضیح بیشتر موضع گیری ها دربررسی مسایل تاریخ کشور، مانند موضعگیری در قبال توطئه گران کودتا های نام نهاد، خاطر نشان شود که بیطرفی را درجمع آوری اطلاعات و انعکاس دادن مدارک رعایت می نماییم."

لب لباب اعتبار و ارزش بر رسی و تحقیق تاریخی، در همین موضوع نهفته است که هم در جمع آوری و هم در انعکاس مدارک، چگونه گی به تحلیل گرفتن و نتیجه گیری ازان ها بیطرفی کامل رعایت گردد. کاری که با تأسف " بر رسی و تحقیق " آقای مهرین فاقد آن است. آنچه جناب مهرین بنام مدارک و اسناد ارائه کرده است، مواد جعل شده، دستکاری شده، شایعه، افترا، سمت داده شده و هدفگیر بوده اند. دربخش های پیشین نوشته ام تمام زوایا و رُخ های این به اصطلاح "مدارک و اسناد" را به تحلیل گرفتم و بی پایه گی و بی ارزشی آنها را نمایان گردانیدم. این نوع گرد آوری مدارک، تمام عیار مانند دوسیه سازی های استخباراتی است که برای مغشوش ساختن افکار عامه و یا

به منظور تدارک مقدمات وارد آوردن یک ضربه بر یک کشور، یک جمعیت، یک جریان سیاسی یا یک فرد غیرمطلوب، صورت میگیرد.

در قسمت اخیر آن پاراگراف چنین میخوانیم:

" اما پس از آشکار شدن سیمای اهریمنی مردم آزاران وانسان کشان، این بیطرفی به طرفداری بیگناهان و محکومیت گناهکاران میرسد. زیرا به وضاحت می بینیم که ازیکطرف توطئه کرده اند واز طرف دیگر در برگهای تاریخ رسمی ویا نوشته های توجیه آمیز خویش سیاه را سفید نوشته اند. اما وقتی آن حاکمیت بیدادگرانه به پایان میرسد، و روشنی روز بر برگهای نهفته تاریخ پرتو می افکند، آن تاریخ جعل آمیز، رسمی و دروغ آلود طرد میشود."

هر انسان با وجدانی در طرفداری از بی گناهان و مظلومان و در ضدیت با مردم آزاران و آدم کشان قرار دارد. تاریخ نویسی های سرکاری را من نیز محکوم نموده همانقدر فاقد ارزش میدانم که تاریخ نگاری جانبدارانه و ملهم از حب و بغض های ایدئولوژیک را. خدمات مورخینی که رویداد ها و انکشافات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و چگونه گی مدیریت این ساحات را با ضمیر روشن، آگاه و بیطرفانه نوشته اند یا می نویسند، قابل تقدیر شایان میباشند. یک محقق میتواند با حفظ امانت داری به نتایجی برسد که بریک دوره یا رژیم مشخص، نظری یا قضاوت عامی ایجاد نماید. ولی وقتی پای اشخاص مشخصی در میان می آید مسئولیت آنرا دارد که حیثیت، شرافت و برائت ذمه آنها را با دقت در نظر گرفته به قضاوت های بی پایه و صدور احکام بی مسئولیت نپردازد - خاصه اگر این اشخاص پالیسی ساز، فرمانده و صاحب صلاحیت هم نبوده باشند. بارها گفته ام و باز میگویم که با این قضاوت که قدرت های استبدادی به شمول حکمروایی داؤدخان همه شان با تمام توان علیه حقوق و آزادی های دموکراتیک قرار داشتند و در سرکوب دگراندیشان و مخالفین شیوه حکمرانی استبدادی شان از هیچ امکانی فرو گذاشت نمی کردند، کاملاً موافقم. ولی با این نظر موافق بوده نمی توانم که تمام افرادی که در گوشه ای از ان نظام ها قرار داشتند و چنانچه گفتم فرمانده، پالیسی ساز و یا کم از کم صاحب کدام صلاحیت تصمیم گیری هم نبوده اند، در گلیم آن نظام ها پیچانیده شوند. من از موجودیت مردم آزاران در دوره جمهوریت داؤد انکار نمی کنم. تحت بازپرس قرار گرفتن همایون کاظم امر عمومی استخبارات قدیر خان وزیر داخله و شماری از همکارانش به امر مستقیم داؤدخان و محکومیت شان به حبس های طویل به خاطر آزار و شکنجه ای که بر جنرال میراحمدشاه روا داشته بودند، نشانه بارز آن است و یقیناً کجروان و بد رفتاران بیشتری وجود داشته اند که از بازخواست به دور مانده اند. اما همه چیز را در هم آمیختن و خشک را با تر یکجا سوختاندن دور از انصاف و از

بنیاد نادرست است. آنچه در طی بخشهای گذشته به تصویر کشیده ام همانا اثبات و نمایاندن رسوایی تاریخ‌نگاری جعل آمیز و دروغ آلود نه، بلکه جعلیات کامل و دروغبافی های دیده درایانه است.

قبلاً نیز اشاره کرده ام که به نظر من کودتا هنوز در مرحله ای نبود که باید به این شکل با آن برخورد شدید صورت میگرفت.

اولاً باید قبل از گرفتاری، تعقیبات درست و مسلکی برای دریافت حقایق، عمق ریشه گیری آن حرکت، درجه مشارکت اشخاص، منابع مالی و تدارکاتی، پشتیبانی خارجی- اگر وجود داشته - و کشف پلان کاری آن صورت می گرفت.

ثانیاً نباید هر شخصی که در مخالفت با اوضاع یا مشخصاً در ضدیت با داود سری جنبانیده بود، بنام کودتاجی گرفتار میگردید و به چنان مجازات سنگین محکوم میگردید.

ثالثاً مجازات مرگ ثقیل ترین مجازاتی است که گاهی به آن متوسل می شوند. اعدام به صورت عام یک عمل زشت است و بالخاصه دران مرحله آغازین نظام جمهوریت، با آن هنگامه محکوم ساختن نظام سابق به بیعدالتی، کار غیر عادلانه و غیر عادلانه بوده است.

ارزیابی صحت مدارک اثباتیه و اعترافات، کار محکمه بوده که اصولاً باید آنرا در نظر می گرفت یا گرفته باشد. داشتن حق دفاع برای متهم از بدیهیات در اجرای عدالت است که بدون آن هیچ قضاوتی را نمی توان عادلانه نامید. این مواردی است که حقایق وضع و ارائه توضیحات دران باره خارج ساحه مسئولیت و معلومات من است.

من بارها نوشته ام که در صدد دفاع از داود خان نیستم. من در صدد آنم که محک قضاوت، کارکرد هر شخص به صورت جداگانه باشد. اگر داود مستبد بود، اگر او ناحق کسی را اعدام کرده بود، اگر احکام صادره بنا بر توصیه او غیر عادلانه بودند، اگر با کدام متهمی بدرفتاری صورت گرفته بود، اگر از نزدیکی داود با اتحاد شوروی کسی ناخرسند بود یا است، اگر همکاری ح.د.خ.ا. با داود با مزاج کسی سازگار نبود یا نیست، اگر انتقادهایی علیه عملکردهای ح.د.خ.ا. در زمان قدرتش وجود دارند، اگر اعتراض هایی علیه عملکردهای شوروی وجود دارند؛ همه اینها یک جانب قضیه اند. جانب دگر قضیه که هسته مرکزی اصل بحث را تشکیل میدهد عبارت است از شیوه برخورد هیأت تحقیق با میوندوال در همان مقطع زمانی. این موضوع را در بخش های گذشته به دقت و صحت توضیح نموده ام. واقعیت امر اینست که پیش امدی که از جانب هیأت تحقیق با میوندوال صورت گرفته آنقدر عالی و استثنایی بود که حتی برای انسان های عادی و از نظر روانی صحتمند هم غیر قابل باور است چه رسد به کسانی که به مرض بدبینی مصاب اند. این مدعیان هیچ مدرکی از بدرفتاری با او ارائه نموده نتوانسته اند و صرفاً بر لفاظی و بر خصلت استبدادی رژیم اتکا نموده

امکانات وجود انسان های مهذب با وجدان را منتفی میدانند و همه جهان را در آیین خود می نگرند. حتی پاچاگل وفادار نیز که از زبان او جعلیاتی را منتشر کرده بودند، در همان مصاحبه که از جانب جاعلین بران استناد شده است، روایات نادرست را رد کرده است که در بخش هفتم همین نوشتار مورد بحث واقع گردیده است. علاوه عبدالحمید محتاط که قرار اظهار خودش با پاچاگل یکجا به سرزدن به اتاق های تحقیق پرداخته بود، از رویه خوب با میوندوال سخن گفته است. (۲)

آقای مهرین در ادامه می نویسد:

"با مشاهده ثمره زحمات جناب ملکیار، پاره یی از منابع در دست داشته و به تکرار نشسته پیشین را که مدتها پیش به دست داشتم، کنار نهادم. زیرا کار پرزحمت و بکر ایشان کارگاه آماده و فعالی را در اختیار کسی قرار میداد که به نگارش موضوع مشخص مراجعه نموده بود. فلم های ویدیویی، صدا های که در نوار ها به ثبت رسیده اند؛ عکسها و نامه های متعددی که جناب ملکیار فراهم نموده بودند، برای تشریک مساعی ما به منظور دنبال نمودن مستند و مقنع موضوع بسیار گرانبها بودند. در واقع با کار مشترک خویش نه تنها به روشنی بیشتر، دقیقتر و قناعت بخشتر رسیدیم؛ بلکه آرزومندی همیشگی ما در خلال تماسها این بود که گامی فراتر از هدف روشنی موضوع و دریافت پای دسیسه برداریم. گامی که درس عبرت را گوش آویز دولتمردان آینده کشورما بیاویزد تا با فرهنگ توطئه علیه مخالفین، بگسلند. شاید بهترین خدمت در گستره مقوله عبرت تاریخی که افغانستان به آن نیاز بسیار دارد، همین عبرت برای گسست از راه های توطئه آمیز و فرهنگ حکومتداری آمیخته با دسیسه باشد."

ادعای فوق بسیار شرافت مندانه، انسان دوستانه، عادلانه، مردمی، دموکراتیک و طرف تائید میباشد. این هم درست است که آقای داود ملکیار کارهای بکری انجام داده فلم های ویدیویی و صدا های ثبت شده در نوارها را تهیه نموده بود. اما ایکاش اینهمه زحمات واقعاً در راه برآورده شدن آرمانی که در پاراگراف بالای نوشته آقای مهرین انعکاس دارد، به کار می افتید. با تأسف که این کار بزرگ با نیت سوء آغاز و با طرح چنانگونه سوالات که با روش علمی تحقیقی کاملاً متفاوت است - با قرار دادن طرف مصاحبه در موقعیت های دفاعی و سوق آنها برای اتهام زدن بر هدف تعیین شده، ثبت ویدیوها از ادعاهای تلقین شده به اعضای فامیل، تصرف درمتون مصاحبه ها؛ به اصطلاح تکمیل گردیده است. سپس آقای مهرین با آمیختن آن مواد بی اعتبار با مجموعه ای از شایعات، روایات نادرست، انتخاب التقاطی جملات، فقرات یا قسمتی از جملات اظهار شده توسط دگران؛ درهم آمیزی دروغ ها که طبیعتاً متناقض بار می آیند؛ بازی ناجایز با تاریخ ها، شماره ها و تعبیرها و ترجمانی های نادرست از گفتار دگران، نوحه سرایی های عاطفی و استناد به زشت کاری های بعد از ۷ ثور

- که هیچ ارتباطی با قضیه میوندوال ندارند -، معجونی درست کرده تحت عنوان تاریخ برای نسل های موجود و آینده تقدیم نموده است که نه تنها در جهت برآورده شدن آن آرمان کذایی در پاراگراف بالا قرار ندارد، بلکه در عکس آن خواننده را به فرسخ ها از حقایق دورو با جانشین سازی تبلیغات سیاسی بجای تاریخ، تاریخ را مسخ می نماید.

جناب مهرین چنین اضافه میکند:

" برای ما، هنگام انتشار نبشته کودتای نام نهاد، برای شنیدن صدا ویا انتشارنوشته اشخاصی که از ایشان در جریانات استنطاق ها و دستگیریها و اعدام ها نامبرده شد، هیچ نوع ممانعتی مطرح نبود. به همین اساس بود که در بازتاب نظریاتی که از جوانب مختلف در اختیار ما قرار گرفت، سعی نمودیم." تازه دانستم که اختیار نشرات سایت کابل نات در دست جناب قرار دارد. اما کور شوم اگر جز یک اعتراضیه از جانب آقای علی رسول فرزند محترم امان الله رسول که استفاده از گاراج منزل شان را از طرف مسئولیت ملی یا پولیس، رد میکرد و از آقای رؤوف ملکیار تقاضای معذرت خواهی و تصحیح موضوع نموده بود، دگر کدام نظرمخالف را خوانده توانسته باشم. تمام نوشته ها همچون دوران زمامداری حزب ما بیانیه های تائیدی در تائید بیانیه اساسی رهبر و پیشوا بودند؛ و ای بسا که عین مطالب و حتی جملات به تکرار می نشستند.

حتی جواب توضیحی که من نوشتم، سایت کابل نات بعد از نشر شش بخش، از انتشار بخش های بعدی به دلیل رسوایی که از برملا شدن جعل اسناد و مدارک و دروغبافی ها، به میان آمده بود، انکار ورزید. سایت انترنتی خوشه نیز با آنکه به انتشار نوشته های مهرین و یاران پرداخته بود، از نشر نوشته من ابا ورزید. به این ترتیب راهی که آقای مهرین و یارانش میروند، جاده یک طرفه ای است که باید بلا مانع بنویسند و جانب مقابل از حق دفاع محروم باشد. این گروه حق ندارند از حق (منجمله حق دفاع)، آزادی بیان و عقیده (ماده ۱۸ اعلامیه حقوق بشر)، عدالت و عدم جانبداری سخن بگویند.

آقای مهرین با رضایت از دست آورد پژوهشش می نویسد:

" چنان چی خواننده گان نیز ملتفت شده اند، میوندوال در هنگام صبح در زندان دهمزنگ به قتل رسیده است. برای اثبات قتل او و برای تردید به ادعای خودکشی، هر آن چی مدارک وقراین وشواهدی را که به دست آوردیم، انتشار دادیم. اما این نیاز برجای مانده است که چهره شخصی که او را به قتل رسانید، شناسایی نشده است . . . "

بلی خواننده عزیز! آنچه آقای مهرین از مدارک، قرائن و شواهد به دست آورده بود انتشار داد. آنها همان هایی بودند که باهم مرور شان کردیم و به وضاحت دریافتیم که هیچ کدام آنها نه تنها قتل و یا بدرفتاری با میوندوال را تأیید نه میکردند بلکه افترا و تلاش های مذبحخانه مدعیان این پژوهش را برای اتهام زنی روی اغراض سیاسی برملا ساختند. این مدعیان مطابق قانون و شریعت هردو، در مورد کسانی که علیه شان ادعای غلط و غرض آلود کرده اند، مفتری دانسته شده مستوجب تعقیب عدلی میباشند.

روی حدس و گمان و یا با برداشت از خصلت حکمروایان مستبد نمیتوان و نباید همچون آقای مهرین حکم صادر نمود که میوندوال به قتل رسیده است. برای وجود چنین شبهه دلایل و سپس برای اثبات آن، مدارک و اسناد موثق علمی طرف اعتبار به کار اند. اگر چنان مدارک قوی وجود می داشت پل پای قاتل نیز بدست می آمد.

در ختام کلام آقای مهرین سر مهر آمده می نویسد:

" حنا اگر کسانی به این باور باشند که در آن هنگام با نیت رعایت حقوق و کرامت انسانی در برابر متهمین رفتار می نمودند، در واقع پرزه هایی بوده اند، جا یافته و یا جا داده شده در ماشین غلط نظامی که در آن رؤسا و زورمندان اش، تصمیم گرفتند که عده یی را به زندان بسپارند و به خیانت متهم نمایند، ما در هر نوع صدای اعتراض را بسته بودند، نظام خود رأی و استبدادی بود. تمامی رفتار ها و هنجارهای دیده شده در برابر متهمین از همان نظام خبر میدهند. همان بود که آن نظام حد اقل آزادی مطبوعات را برنتابید. و برای آنکه محکمه نیز صحنه گذار فرمایشات و لزوم دیدهای از پیش تعیین شده باشد، از محول نمودن آنها به محاکم غیر نظامی طفره روی شد و با چاق نمودن ادعای بر و بستگی به پاکستان و اتهام خیانت به وطن، محکمه نظامی دایر گردید. نقد و محکومیت آن راه و روش حکومتداری تنها خدمت به ضرورت بیان حقیقت و سرنوشت قربانیان و شکنجه دیده گان نیست ؛ بلکه میتواند درسی برای حال و آینده جامعه ما نیز باشد."

درین پاراگراف آقای مهرین اندکی به این باور هم شده است که کسانی بوده خواهند بود که با نیت رعایت حقوق و کرامت انسانی در برابر متهمین رفتار می نمودند. نقطه نهایت دلچسپ و با اهمیت درین پاراگراف جایی است که می نویسد:

" همان بود که آن نظام حد اقل آزادی مطبوعات را برنتابید. و برای آنکه محکمه نیز صحنه گذار فرمایشات و لزوم دیدهای از پیش تعیین شده باشد، از محول نمودن آنها به محاکم غیر نظامی طفره روی شد و با چاق نمودن ادعای بر و بستگی به پاکستان و اتهام خیانت به وطن، محکمه نظامی دایر گردید."

درین جملات آقای مهرین خودش تمام آن ادعاهای سابقش را که بار بار نوشته بود که میوندوال را به خاطری کشتند تا در محکمه ای که دران نماینده گان نهادهای بین المللی و خبرنگاران خارجی هم حضور داشته میبودند، میوندوال گویا با رسوا ساختن توطئه علیه خود افتضاح بار می آورد؛ رد میکند. ببینید با زنده بودن میوندوال نیز سرنوشت محاکمه به همین منوال بوده می توانست و ضرورتی برای کشتن میوندوال وجود نداشت. اینجا است که مهرین خودش تمامی تلاشهای خود و ملکیار را برای پذیرا گردانیدن فراورده های رسوای شان و برکرسی نشانندن استنتاج های مغرضانه، "خاکی" می سازد.

تا این جا، نوشته آقای مهرین را با اسناد و مدارک آقای داؤد ملکیار و علاوه بر آن نوشته های نویسنده گان دگر را دراین ارتباط، چه در کتاب ها و چه در مقاله ها، در زیر ذره بین گذاشتم. مطمئنم که خواننده ارجمند در روشنی کامل حقایق رویداد و رسوایی جعلیات انتشار یافته به نام تاریخ، قرار گرفته است. به خاطر درخشش بیشتر حقیقت، در آینده به جمع بندی، تحلیل و نتیجه گیری خواهم پرداخت.

* * *

باز هم یک انکشاف نو بعد از تکمیل نوشتن این بخش به میان آمد. نامه نوی از پاچاگل وفادار در سایت کابل نات به چاپ رسید که در آن معلوماتی در ارتباط کودتای میوندوال داده شده است. در مورد آنچه مربوط به بازجویی از شخص میوندوال می شود، چنین نوشته است:

"این را هم پوره خبر دارم که محترم محمد داود خان به وزارت امور داخله هدایت داده بود که با خود میوند [میوندوال] رویه ی بد نشود، تحقیق دیگران را تکمیل نمایند و باز اسناد و شواهد مبنی برثبوت کود تا را به میوندوال ارائه کنند. بنا برآن به خود میوندوال هیچ نوع جزا داده نشده بود و قسمی که فکر می شد با ارائه ی اسناد و شواهد معتبر قلم بر گرفت و به گونه ی تحریری به رهبری خودش به کود تا اعتراف نمود و پس از آن خودش را کشت، که این خود کشی اش را طب عد لی و قت تائید نمود." (۳)

از فحوای نامه استنباط می شود که گویا داؤد خان از تشدد با سایر متهمین اطلاع داشته و این نوع پیش آمد را یا اجازه داده و یا دران مورد تجاھل نموده بود. نویسنده نامه به یقین مسئولیت صحت معلومات ارائه نموده اش را بر عهده گرفته است.

درین صورت آن حدس و گمان من که در قسمت ب بخش نهم در ارتباط با نوشته آقای حمید محتاط ابراز داشته بودم به صحت می پیوندد. درانجا نوشته بودم:

"تا جایی که میدانم خشونت ها با متهمین در اثر مداخله چند معلوم الحالی صورت می گرفت که همیشه به اتاق های تحقیق سر میزدند و تصویری ایجاد کرده بودند که گویا از بالا جا به این کار موظف می باشند."

در جای دگر پسانتر باز هم نوشته ام:

"قبلاً نوشته ام و بازهم مکرر میکنم که مواردی از شکنجه و بدرفتاری وجود داشته، ولی اگر آن وزیران مقتدر که اعضای کمیته مرکزی نیز بودند، و همواره در تحقیقات حضور می یافتند، موضع و برخورد سالم می داشتند، بدترین افسر پولیس هم جرأت نموده نمی توانست دست به بدرفتاری بزند."

۱- ع ص ازهر: "رد جعلیات" در جریده مجاهد ولس، شماره مسلسل ۱۹۷ قوس و جدی سال ۱۳۷۲ چاپ ناروی

۲- عبدالحمید محتاط: "مسئله میوندوال" در سایت کابل نات شماره ۱۲۷ مورخ ۰۱ . ۰۹ . ۲۰۱۰

۳- نامه مورخ ۲۲ فیروری ۲۰۱۱ پاچاگل وفادار، ارسالی ضیاء مجید، در سایت انترنتی کابل نات شماره ۱۴۲ مورخ ۱۶ اپریل ۲۰۱۱



بخش یازدهم

درین بخش به جمع بندی آنچه نبشته آمد، می پردازم. مطالعه این بخش به هیچ وجه نه تنها جای آن استدلال ها و تفصیلاتی را که با دقت ذره بینی گزارش داده شده گرفته نمی تواند، بلکه اکتفا به آن خواننده را از فهم عمق حقایق باز میدارد. این جمع بندی که بخشوار صورت گرفته، صرفاً مراجعه به اصل متن را سهولت می بخشد.

در بخش نخست، با طرح مسأله و پیش کشیدن چند سوال عمده و اساسی ذیل:

آیا محمد هاشم میوندوال واقعاً دست به کودتا میزد؟

آیا او واقعاً خودکشی کرد یا کشته شد؟

اگر به قتل رسیده، چه کسی می توانست او را بکشد؟

کی ها و چرا انگشت اتهام را به سمت معینی نشانه می گیرند؟

چگونه گی رویداد بازجویی از میوندوال به اختصار، به اطلاع خواننده گذاشته شد. با ذکر پس منظر تاریخی استبداد در کشور، تداوم گیر و گرفت های بی بنیاد، نبود عدالت و دروغ گویی های پیهم رژیم های حاکم؛ این حقیقت نمایان گردانیده شد که جامعه در مجموع نسبت به کردار و گفتار رژیم، بی باور گردیده، هر عمل و هر اظهار آن را حتی اگر درست هم بوده باشد، با نظر شک و تردید نگریسته است. در جامعه ای که فاقد نظارت همگانی (از طریق رسانه های آزاد، احزاب، مؤسسات صیانت حقوقی و سیاسی و مجتمع مدنی به صورت عموم) و سیستم سالم پیاده سازی قانون (نظام امنیتی، عدلی و قضایی) باشد، مبرهن است که نمی شود بر اجراءات قدرت حاکمه باور کرد.

این نتیجه هم گرفته شد که این ناباوری بر دولت خود بخود تمام افرادی را در بر می گیرد که در دستگاه دولتی وظایفی اجراء می کنند و تشخیص مهره های سالمی را که اگر دران وجود داشته باشند، با مشکل مواجه می سازد.

این ناباوری ها بر دستگاه حاکمه و اعمال و اعلامیه های آن، باعث بروز و پخش شایعات و روایاتی می شود که از درک متفاوت شخصی یا از مواضع سیاسی یا عقیدتی، تراوش میکند و کلاً یا

قسمت نادرست می باشند. اتکا بر چنین روایات، شایعات و نوشته های استوار بر آنها، در تاریخ نگاری؛ تاریخ نگار را به کجراهه می برد و فاجعه مسخ تاریخ را بار می آورد.

به این حقیقت هم اشاره شد که: سوگمندان می بینیم که اگر دیروز تاریخ نگاری در راستای جانبداری از امیران، شاهان و حاکمان نگاشته می شد، امروز با تأسف در جانبداری از ایدئولوژی، خط سیاسی، حزب، زبان، منطقه، مذهب و . . . که خود بخود مذمت، طرد و محکومیت غیر خودی ها و دگراندیشان را دربر دارد، قرار میگیرد. در چنین حالتی تاریخ نگاری تبدیل میشود به وسیله ای برای تبلیغ افکار خودی و محکومیت غیر خودی، که نتیجه آن پیش کشیدن تصویر کج، معوج و حتی معکوس حقایق می باشد.

بر این نقطه نیز تأکید صورت گرفت که ضروری است وقتی کاوشگر و محقق در جریان تلاش برای رفع اتهام از محکومین بیگناه و رسواساختن رژیم، دست به قلم میبرد، خود، همان خبطی را که رژیم را با آن متهم میسازد، مرتکب نگردد. یعنی به خاطر محکومیت یک حاکمیت، اشخاصی را که کمترین تقصیری نداشته اند، متهم نه گرداند. همچنان همان طوری که استبداد را به عدم فراهم آوری امکانات دفاع برای متهمین، محکوم میکند، خود محقق و نویسنده نیز نباید حق دفاع را از کسی که بر او اتهام وارد گردیده، بگیرد.

این نقطه هم برجسته گردید که آقای مهرین در ابتدا یک **هدف** را پیش از پیش در برابر خود قرار داده که عبارت از متهم ساختن و محکوم گردانیدن **پرچم و ازهر** است، و سپس با ظاهر فریبنده پژوهش عالمانه، با استفاده از روش التقاطی، جعل رویدادها و روایت های نادرست خصمانه، با تکرارهای مکرر، بازی نادرست با شماره ها و تاریخ ها و پس و پیش کردن جملات و الفاظ، اهداف سیاسیش را زیر پوشش تاریخ ثبت صفحات نموده است.

این هم یادداشت گردید که مخالفین سیاسی، با استفاده از همان فضای ناباوری بر دولت، این ادعا را که با میوندوال از نهایت احترام کار گرفته شده، به استهزا گرفته برای ایجاد شک بر آن ادعا، تبلیغات بی پایه و بی مایه راه انداختند.

از ناراحتی هایم از خبر خودکشی میوندوال و از پیشنهادات بی نتیجه ام برای قدیرخان، سخن گفته شد.

از شکوک و تصورات آنگاهیم در باره کودتا، اعترافات مرستیال، سرکرده گی کودتا، و مرگ میوندوال ؛ و همچنان از آرزومندی و تصمیم بسر رسانیدن یک تحقیق بی مثال راستین که متأسفانه با خاک یکسان شد؛ یادآوری گردید.

در آغاز **بخش دوم** صراحت داده شده که یک برخ قابل توجه نوشته هایی که بر جمهوریت داؤد خان و کودتای میوندوال پرداخته اند، در فضای جنگ سرد، مخالفت عقیدتی، در ضدیت با ح.د.خ.ا. و در چهارچوب راه اندازی تبلیغات منحرف کننده، عرض وجود کرده اند. این نقطه هم متبارز گردانیده شده است که آقای نصیر مهرین آخرین مُهره درین زمره و اولین کسی است که تلاش کرده به آن اتهامات و تبلیغات سیاسی، رنگ پژوهشگرانه و ظاهر تحقیق علمی و تاریخ نویسی بدهد.

ادعا های مهرین با همکاری داؤد ملکیار را اگر در سر تا پای نیشته اش بنگریم چنین خلاصه می شوند:

- داؤد خان و پرچم در وابسته گی با اتحاد شوروی قرار داشتند و اقدامات علیه کودتای میوندوال، عبارت بود از قلع و قمع ناوابستگان به شوروی و مخالفین با آن کشور؛

چگونه گی همکاری ها و مناسبات با اتحاد شوروی توضیح گردیده، نه دلیلی وجود دارد که شوروی خواهان از بین بردن او بوده باشد، نه حزب دموکراتیک خلق افغانستان کدام منفعتی در نبود میوندوال داشت و نه داؤد خان که به رغم خودخواهی و خصلت دیکتاتوریش، آدم نهایت وطن دوست و ملی گرا بود، چنین عملی را به خاطرارضای شوروی انجام می داد.

- روزنامه انیس مورخ ۱۰ میزان ۱۳۵۲ خودکشی میوندوال را صرفاً به وسیله نکتایی خبر داده؛

در حالی که در ابلاغیه منتشره دولت در رسانه ها، خودکشی توسط یک پارچه نیلونی لباس، کمر بند کوت خواب و نکتائی ذکر شده است.

- شکنجه میوندوال؛

بارها گفته شده که سوء رفتار با متهمین در دستگاهای امنیتی کشور ما یک امر کاملاً معمول بوده و به همین دلیل کسی گرفتن اعتراف را بدون به کاربرد بد رفتاری یا شکنجه پذیرفته نه میتواند. اما واقعیت مسأله اینست که کسانی هم دران دستگاه وجود داشتند که صلاحیت و توانایی مسلکی لازم را برای کشف حقایق با استفاده از متوذهای علمی - فنی و قانونی داشتند.

- اشتراک جناح پرچم در کودتای محمد داؤد؛

از اغلاط مشهوره بوده با ارائه تفصیلات رد گردیده است.

- در بخش سوم:

حکایتی در باره سند یافت شده از خانه سیف الرحمن یکباردر همین بخش از زبان پاچا سرباز و باردگر در بخش هفتم از زبان پاچاگل وفادار نقل شده و تناقضات آشکاری دارد؛

با استدلال و منطق رد گردیده است.

- نامه منسوب به مرستیال؛

در مورد صحت آن، ناباوری جدی اظهار شده است.

- اظهارات سمت داده شده سلام ملکیار (پدر مصاحبه کننده - داؤد ملکیار) ؛

توضیحاتی در رد پاره ای از ادعاها داده شده است.

- در بخش چهارم:

خصوصیت های ذاتی رژیم های نادرخانی، هاشم خانی و داؤد خانی؛

با برداشت نویسنده از وجود این خصوصیت ها توافق و همسویی پرچم با آن خصوصیت ها و سیاست ها از بیخ و ریشه رد گردیده علاوه شده است که: در حالی که بر همکاری پرچم با داؤد در پیشبرد برنامه مترقی کاریش تاکید شده این حقیقت نیز وضاحت داده شده که پرچم توطئه گر و دسیسه کار نبود و به همین دلیل نه در کودتای داؤد و نه پسانتر در کودتای ضد داؤد سهمی داشته است.

- سرکوب ها در دهه سی از نیاز خارج کشوری ناشی نمی شد و گویا در عصر جمهوریت از نیازهای رهبردی شوروی ناشی گردیده؛

این نظر با ارائه تفصیلات مستدل رد گردیده است.

- مخالفت با مرستیال به خاطر باز نگه داشتن راه ارتقا به مقام وزارت دفاع؛

- نگرانی داؤد و نعیم از موجودیت گنجینه ای از اطلاعات نزد میوندوال؛

- پخش شایعات کودتا از جانب میوندوال قبل از ۲۶ سرطان، به دستور داؤدخان؛

- سرکوب اخوانی ها و وابسته گی داؤد به شوروی؛

تمام این موارد زیر بحث گرفته شده، نا وارد بودن دلایل و ادعا ها برجسته گردیده اند.

- در بخش پنجم:

جریانات بعد از داؤد را با آن موضوع تحقیقات از میوندوال در هم می آمیزند و نابکاری های پسداؤد را دلیل بر اعمال شکنجه در گذشته در برابر میوندوال می نمایند، صرفاً در آب گل آلود ساخته شان ماهی میگیرند.

- مشاهدات خانم میوندوال از جسد؛

بر صحت مشاهدات اظهار ناباوری شده و معلومات علمی در باره تغییراتی که در جسد پس از مردن رخ میدهند، تقدیم شده است.

- کالا بردن در شب قبل برای میوندوال (در مصاحبه با نورزاد)؛

به قصدی که در عقب اظهار "شب قبل" وجود داشته اشاره شده است.

- رفت و آمد بعضی اشخاص بطور مشکوک در محبس؛

هدفگیری بد نیتانه از نام گرفتن اشخاصی درین ارتباط و به خاک خوردن تیر شان با این اظهار نورزاد که به هدایت حیدر رسولی این رفت و آمدها قطع گردیده بود، برملا شده است.

- در خواب بودن نورزاد حتی هنگامی که عکاسان (و متخصصین جنایی در محل واقعه دست به کار شده اند؛

منظور مدعیان این است که آن نورزاد بیچاره، همکارانش و محافظین همه در خواب بودند؛ دروازه ها و قفل ها باز گذاشته شده، کسان مشکوکی آمده میوندوال را به قتل رسانیده اند.

- در سوالی از نورزاد: بعد از اینکه شما بندیها را داخل محبس ساخته اید و میوند وال صاحب راهم دیده اید، کسی در بین ساعات چهار تا هشت صبح داخل اطاق او شده و میوندوال را کشته باشد. آیا امکانش موجود است؟

درین سوال همان سوء نیت وضوح کامل دارد. رد دقیق و مسئولانه این ادعا در چندین جا صورت گرفته است.

در بخش ششم:

- شکنجه مرستیال؛

با نقل قسمتی از نوشته "رد جعلیات" که در سال ۱۹۹۳ در جواب رسولی نوشته بودم، شرح مبسوطی از چگونه گی پیش آمد و اوضاعی که منجر به اعتراف شد، داده شده است.

- ادعای حاجی فقیر در مورد سیلی خوردنش؛

با دلایل رد شده است.

- نبود قصد خودکشی، قبل از شب آخر تحقیق؛

بدون شک در روز ۸ میزان، که هنوز آن مواجهه، شنیدن اعترافات و اعتراف خودش به میان نیامده بود، قصد خودکشی نداشته، این قصد بعد از تحقیقات شام آن روز به میان آمده است.

- محمد حسن شرق هم به اتاق های تحقیق می آمد؛

این ادعا از زبان من به عمل آمده، رد گردیده است.

- دکتور شرق داؤدخان را قاتل میوندوال میداند؛

آن جمله شرق را صرفاً مهرین چنین ترجمه نموده میتواند.

- از زبان صدیق واحدی: برایش گفته اند که میوندوال در یک چهارپایی خوابیده انتحار نموده؛

- و چون میوندوال یک شخصیت ملی بود، ممکن است توسط کمونیست ها کشته شده باشد؛

به حال این مسئول درجه یک جنایی در سطح ولایت کابل، اظهار تأسف شده با پرسش هایی در رابطه به مکلفیت ها و اجرا آتش مواجه گردیده، پرسیده شده کی برایش هدایت داده بود آن حادثه را خودکشی بنمایاند؟ و حتی زمانی که سمت معاونیت قدیرخان را داشت و من با هرکه چپ تصور می شد شامل تصفیه شده تحت ضربه قرار داشتیم، چرا اگر شبهه ای وجود داشت، بازخواستی به عمل نیاورد؟

در بخش هفتم از زبان وفادار:

- حالت بد میوندوال و استمدادش از او؛

- هدایت داؤدخان مبنی بر استرداد جسد میوندوال به فامیلش؛

- داستان آن مامور کذایی بانک در ارتباط سندی که از منزل سیف الرحمن پیدا شده بود؛

تمام این موارد با دقت زیر بحث گرفته شده، نادرستی ادعاها برملا شده است. بر اساس نشر ثبت مصاحبه وفادار که به تفصیل به تحلیل گرفته شده و بر اساس نامه وی عنوانی ضیاء مجید و نوشته مفصل بعدیش نشر شده در کابل نات، عمده ترین ادعاها، توسط خودش رد گردیده اند.

- در نهایت بخش هفتم، شهادت ناحق از زبان شخص معلوم الحال بنام ضیاء ناصری، از طرف داؤد ملکیار منتشر شده بود که تحت بحث قرار داده شده است.

- در بخش هشتم:

- تناقض گویی ها در مصاحبه ها؛

دلیل آن تحمیل دروغ گویی و سمت دادن مصاحبه ها در جهت هدف تغیین شده، شناسانده شده است.

- عدم پذیرش امکان موجودیت انسان هایی با افکار و سلیقه های متفاوت، در طول و عرض یک نظام؛

موجودیت یا عضویت کارمندان در یک دستگاه بدین معنی بوده نمی تواند که همه شان افکار، عقاید و دلچسپی های شان را یگانه گی بخشیده اند. وجدان هرکس متعلق به خودش است و به همین دلیل مسئولیت فردی می باشد و به خانواده، دوستان و همکاران سرایت نمی کند. بودن شماری از کارمندان مشخص در یک دستگاه فاسد، که اکثراً خلاف اراده و برای یافتن بخور نمیری در جایی قرار گرفته اند، به معنی موافقت با تمام اعمال کارمندان و همکاران دگر نیست.

- قدیر نورستانی را اختیار دار اصلی دانستن، برائت دهی فیض محمد است؛

تفکیک وظایف و صلاحیت ها توضیح و نقش برجسته ق ع ژ پ در ساحه پولیس و امنیت، روشن گردانیده شده است.

- "اما صمد ازهر که شخصاً در جریان تحقیق حضور داشت و رئیس هیأت تحقیق هم بود، امکان ندارد که شکنجه در غیاب او عملی شده باشد. دلیل انکار از اعمال شکنجه، وگرفتن ژست های مخالفت آمیز با شکنجه، از همان نیاز ژست های حاکی است که مارهای دیروزینه، در چهره مور نمایش میدهند." ؛

با رد شکنجه، مهرین متوجه ساخته شده که جهت گیری سیاسی واستعمال کلمات ناشایست با مقام "مورخ"، "استاد" و "محقق" شایسته گی ندارد.

- تحقیق شبانه تا دیر وقت؛

دلایل آن توضیح شده است.

- آیا غیر از انجام وظایف شکنجه آمیز، کار دیگری در طی روزهای تحقیق آن محبوسین وجود داشت؟؛

آیا این نوشتن تاریخ است یا دشنامنامه؟ دید آقای مهرین نسبت به غیرخودی ها خیلی مکدر بوده، تصور موجودیت انسان های سالم و متعهدبر آرمان های عالی انسانی، برایش دشوار است.

- با اشاره یی به سال های پس از کودتای ثور که ازهر و حزب اودست بازتر در اداره امور یافتند، آیا از شکنجه و عذاب دهی مخالفین وبی گناهان کاسته شد ویا دامنه آن گستره تر شد؟"

نویسنده باز خواسته است با لفاظی و استعمال کلمات موهن، تاریخ بنویسد و به سال های بعد از کودتای ثور، که هیچ ارتباطی با موضوع میوندوال ندارد و بدون آنکه سهم مرا در کدام کج روشی یا تقصیر یادآور شود، میرود و به تاخت و تاز بسیار شخصی و باضمیر مفرد مخاطب می پردازد.

- طفره رفتن از پاسخ در ارتباط با ادعای حاجی فقیر؛

رد شدن مستدل ادعای حاجی فقیر، چرا طفره روی از پاسخ دانسته میشود؟

- "شکنجه گر گاهی از زبان و گاهی از چوب ومشت ولگد استفاده میکند"

اشاره مهرین به صحبت من با مرستیال و بزرگ سازی شخصیت او است که منتج به اعترافش شده بود. در قاموس مهرین هر آنچه منجر به حصول اعتراف شود، شکنجه تلقی میشود.

- صمد از هر طی صحبت با جناب داؤود ملکیار، مدعی است که میوندول را دو بار در جریان تحقیق دیده است؛

این اشتباه غیر مهم زائیده از مرور زمان، تصحیح شده است.

- میوندوال اکرم پیلوت را جدیداً در وزارت داخله معرفی شده است؛

این یک قسمت از همان شعبده بازی های مهرین است که با بازی با الفاظ و تاریخ ها خواسته است دسیسه اش را بر خواننده بقبولاند. تفصیل در بخش هشتم دیده شود.

- مهرین از توان اندک باقی مانده در جسم میوندوال، از پذیرا ساختن دستورها و از چپغ و فغان سخن میگوید؛

او میخواهد با تحریک احساسات و جلب عواطف خواننده نظرش را تحمیل نماید.

- آوردن "دوباره" اکرم در شب ۸ میزان؛

جزئی از شعبده بازی یادشده میباشد، که با بازنگری شماره ها و تاریخ ها راز این شعبده بازی، کشف شده است.

- او را با بیدار خوابی ها، دشنام دادن ها، مشّت و لگد زدن ها، آوردن شاهد شکنجه دیده و خواهشاتی چون " میوندوال صاحب، لطفً چند سطر بنویسید که همه از بیدار خوابی رهایی بیابیم ورنه همین بیدار خوابی است و همین شکنجه ها، وادار به نوشتن ورق شماره ۱۵ / ۸ میزان نموده اند؛

باز هم به تحریک عواطف پرداخته است. از کجا میداند که چنین رویه پیش گرفته شده بود؟ جز برداشتن از خصلت نظام مستبد، دلیل دگری در دست ندارد. وی با کوتاه بینی و محصور بودن در تنگنای بدبینیش، موجودیت انسان های باشرف و باحساس مسئولیت وجدانی را اصلاً تصور هم نموده نمی تواند.

- از هر مدعی می شود که مسؤول " هرچه شده، قدیرخان و خسربره او عیسی نورزاد و خود داؤود، بوده میتواند. " و یا میگوید: " توسط کسانی کشته شده باشد که مانند بچه گک ها دور داؤود خان را گرفته بودند؛ توضیح صلاحیت ها و مسئولیت ها، چرا انداختن مسئولیت بر دوش دگران تلقی میشود؟

- عدم انتشار ۱۲ ورق تحقیق؛

غالبً اوراق مقدماتی تحقیق بوده اند و هنوز اعترافی دران ها وجود نداشته است.

- " وی با این سخنان پهلوی دار، می خواهد از یک طرف با کار برد کلمه اگر، کشته شدن او را زیر سوال ببرد و از طرف دیگر از تایید قتل می گوید. اما برای این که ذهنیت غالب بر برداشت ها یی را که او را قاتل میوندوال معرفی نموده اند، منحرف کند، قتل را به طرفداران داؤود خان پیوند می دهد. و به این ترتیب با این تیر خود آنان را نشانه می گیرد."

این از هر نیست که با گفتار بالا تیر را به مخالفان نشانه میگیرد، بلکه این جناب استاد مهرین است که از طریق لفاظی ها، پس و پیش کردن واژه ها، درهم و برهم گردانیدن تاریخ ها، جعل روایات و تلاش برانگیختن احساسات خواننده؛ در صدد بدست آوردن شادباش های هم ردیفان و یاران ایدئولوژیکش بخاطر توجیه بهتان و اتهام ناروای قتل علیه کسانی که وی در جبهه مخالف سیاسی شان قرار دارد، میباشد."

این نقطه را نباید فراموش کرد که این خود مهرین است که از ابتدا تا انتهای ادعا نامه ای به نام تاریخ، در صدد اثبات آن است که گویا داؤود و اعضای دولت او در مجموع فیصله کرده اند میوندوال را بکشند و او را در محبس کشتند و این از هر است که این ادعاها را باطل و غیر منطقی ثابت می نماید.

- از عدم انتشار ۱۲ ورق تحقیق برمیاید که اعضای هیأت تحقیق در پی تهیه اعتراف نامه های جعلی بوده اند؛

یعنی چه؟ این درست است که دران اوراق اعترافی وجود نداشته خواهد بود. اما چرا عدم انتشار آنها به معنی ادعا شده گی مهرین باشد؟

- " همانگونه که در صفحات پیشین دیدیم، میوندوال که نخستین بار محمد اکرم خان را دیده، نشانی منزل خود را از او میپرسد، اکرم پیلوت از دادن پاسخ عاجز است." ؛

دروغ شاخدار همین را گویند. نه در سر تا پای آن صفحات پیشین چنین مطلبی وجود دارد و نه در اوراق تحقیق انعکاس دارد.

- میوندوال اگر به رضای خود اعتراف میکرد پس چرا تا ۱۳ ورق این کار را نکرده؟

کسی که تا ۱۳ ورق انکار و بعد ازان اعتراف میکند، آیا حتماً آن اعتراف در اثر شکنجه گرفته شده است؟ دلایل اینکه معمولاً با آغاز تحقیق اعترافی صورت نمی گیرد بیان گردیده، حالات استثنایی نیز تشریح گردیده اند.

- شماره ۱۷ ورق تحقیق ۷ میزان بوده و آنقدر پاسی از شب گذشته بود که تاریخ ۸ میزان شده بود؛

این ورق واضحاً بر روی خود تاریخ ۸. ۷. ۱۳۵۲ را دارد. اما نویسنده زبردست و زبر زور بخاطر آنکه ادعای بعدیش را بر کرسی بنشاند، چنان وانمود میکند که این ۷ میزان بوده و آنقدر پاسی از شب گذشته بود که تاریخ ۸ میزان شده بود. توضیح شده که در کشور ما شب را به دو بخش قبل و بعد از نیمه شب تقسیم نمی کردند.

- روز ۸ میزان بیشترین مصروفیت گردانندگان چرخ دولت، موضوع " اعتراف " میوندوال و تعیین سرنوشت او بوده است." ؛

آن ۸ میزان در ورق ۱۷ را به همین خاطر ۷ میزان ساخته تا برای دولتمداران فرصت بدهد که در ۸ میزان به رأی زنی پردازند و تصمیم بگیرند حال که اعترافی در دست است، میوندوال باید کشته شود. اما اوراق ۱۳ تا ۱۸ همه تاریخ ۸ میزان دارند. آیا همه بعد از نیمه شب نوشته شده اند؟

- امر عمومی محبس، محمد عیسی نورزاد، (شخصی که در مصاحبه های خویش هرگز از خود کشی میوندوال یاد نمی کند) حتا هنگامی که " هیأت بررسی " داخل اتاق شده و کمره های عکاسی خویش را فعال می کنند، در خواب است. " ؛

- " ایا نمی شود گفت که از حوالی ساعت ۴/۳۰ تا ساعت ۸/۳۰ صبح فرد ویا افرادی وارد اتاق میوندوال شده و او را به قتل رسانیده اند؟"

- میوندوال در محبس به قتل رسیده است؛

- تصمیم به قتل میوندوال بعد از اعترافش؛

مطابق به تیوری مهرین، مدیر محبس، افسران موظف و پهره داران همه در خواب بودند، از دروازه عمومی گرفته تا دروازه های بخش ها، دهلیزها و اتاق ها همه باز بودند، اشخاصی وارد اتاق میوندوال شده او را کشته اند و پسان او را با نکتایی در چهارپایی خوابیده غرغره کرده اند. یا در تمام روز ۸ میزان دولتمداران باهم نشسته بر قتل میوندوال تصمیم گرفته او را کشتند و اعلان نمودند که با نکتایی خود را غرغره نموده است.

- خودکشی با نکتایی و در چپرکت؛

برای این مدعیان، دروغ پردازی پیشوای مدعیان (ا. هارون) بالاتر از ابلاغیه های رسمی دولت منتشره در رسانه ها، ارزش دارد ازکمر بند کوت خواب، پارچه نیلونی، نکتایی و کلکین طفره رفته، هی بر نکتایی و چپرکت چسبیده اند.

- چه نیازی سبب شده است، که او را پس از آن شب حساس به زودی بکشند؟ چرا چند روزی تحمل نکردند تا دوسیه او به "دیوان حرب" انتقال بیابد و محاکمه فرمایشی دایر شود؟؟

این سوالی است که من از او کرده بودم. با این سوالش او خود ادعای بعدیش را به هیچ ضرب میزند. به خاطری که در محکمه نظامی مجالی برای علنی بودن و اشتراک خبرنگاران وجود ندارد.

- " توطئه گران اندیشیده بودند، که اگر میوندوال را محاکمه نمایند، جریان محاکمات او از گونه های عادی نیست. خبر نگاران ویا نمایندگان نهادهای بین المللی در روز های محاکمات حضور میابند وموضوع بازتاب گسترده یی در سطح جهانی خواهد یافت. درچنان صورتی، پرده بیشتر از روی توطئه وشکنجه ها بر می افتد."؟! ؛

در بخش نهم الف، در آثار دگران بنگریم:

از غوث الدین فایق:

- تا نئد توطئه کودتا که دران مرستیال را مهره اصلی دانسته است؛
- پیش آمد نیک با میوندوال و اظهار رضایت و امتنان میوندوال از هیأت تحقیق؛
- شکنجه و کشتن میوندوال توسط هیأت تحقیق؛
- اتهامات غیر اخلاقی چون اتهام سوء استفاده مادی پرچمی ها از این قضیه و امثال آن؛

از صمد غوث:

- تا نئد دسیسه کودتا از جانب میوندوال، حتی بیان تاریخچه تصمیمش؛
- کمونیست خواندن در بست وزارت داخله و صمد از هرو دوستانش را مجریان قتل میوندوال دانستن؛
- تقرر صمد از هر بعد از پیروزی "کمونیست ها" در ۷ ثور به حیث قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس؛ (زندان و شکنجه آگسا را با کرسی ق ع ژ پ اشتباه گرفته است)
- همدردی داود با میوندوال؛
- زود پی بردن داود بر این که میوندوال توسط کمونیست ها کشته شده است و خشمگین شدنش؛

از نجیم آریا:

"نصرالله نام پولیس، گردن میوندوال را تاب داده شکست و با آخرین لگد قوماندان عمومی امنیه (عبدالقدیر نورستانی) در بطنش خون از دهن او سرازیر گشت و چون یک مبارز وطن پرست جان سپرد. وقتی که میوندوال باثر آن لگد به کوما رفت، داکتر را آوردند تا او را باز بحال آورند، این تلاش برای آن نبود که او را از مرگ نجات دهند بلکه برای آن بود که میخواستند اعتراف کاذب و جبری مطلوب شان را از او حاصل دارند اما او دیگر زنده نبود."

آنهايي که بعداً در رابطه به اين موضوع نوشتند بنا بر ضديت هاي سياسي و ايدئولوژيک، نام صمد ازهر را به جاي عبدالقدير نورستاني، نوشتند.

سيد مسعود پوهنيار، عبدالشکور احمدزی، مصطفی رسولی و عده ای دگرهمين کار را کرده اند. بعضی از آنها چون رسولی، تا توانسته اند موضوع را چنان دراماتيک و مبالغه آميز به تصوير کشيده اند که مايه تهوع ميگردد.

از ا. هارون:

- عجله پرچمی ها برای قتل ميوندوال؛

- شکنجه؛

- جان دادنش در زير لگدهای ازهر؛

- بردن ميوندوال در حالت کوما وسيله کشانيدن زنبيل از زير خانه های وزارت داخله تا قلعه جديد دهمزنگ؛

- تأثر عبدالملک عبدالرحيم زی از ديدن در زنبيل کشانيد نش به زندان ؛

- راديو خودکشی را با نکتايی اعلان نموده است؛

- پلان همين بود که از انتحار او به غرض الزام ديگران کار گرفته شود؛ (تا اينجا همه ادعاهایش به استثنای "زنبيل" از جانب اخلافش به تکرار گرفته شده اند)

- شکنجه و امضای ازهر و نصرالله در پای اوراق تحقيقش مرستيال؛

- جعل سخنانی از زبان دکتور بالمکنداس؛

- ارائه لیست دروغين از مستنطقين مرجان (قاتل خرم)؛ (اين ادعا را نیز اخلافش به تکرار گرفته اند)

- حکايت تقبلی از عکس های برهنه مربوط به ارگ شاهی؛

از حقشناس:

- قتل میوندوال توسط فیض محمد، قدیر نورستانی و صمد ازهر با بکاربرد لگد و قنداق تفنگ، با استناد بر گفتار ادعا شده گی از جانب خود مرتکبین.

از جنرال عمرزی با رهنمایی حسن کا کر و نفوذ یک گروپ مشخص:

دروغ هایش به شمول اتاق تحقیق، زیرخانه ها، نامه باقی مانده از میوندوال، مخالفت مشاورین شوروی (که اصلاً وجود نداشتند)، قتل در نتیجه شکنجه در اثنای تحقیق (که این به دلیلی ممکن نیست که او صحیح و سلامت به محبس باز گشته و سحری هم خورده است) و ده ها دروغی که در ارتباط به کار و اجراءات خود و یا در ارتباط با من نوشته است، رسوا گردیده اند.

از غفار فراهی با رهنمایی حسن کا کر و فرمایش همان گروپ مشخص:

- قتل میوندوال توسط ازهر با استناد بر نوشته فایق؛

- نقل قول از یک منبع مبهم مبنی بر اینکه میوندوال را شکنجه داده می پرسیدند که طبابت شوروی خوب است یا از امریکا؛

- دفن میوندوال در انبار ذغال ژاندارم و پولیس در بریکوت؛

از محمد ابراهیم عطایی به فرمایش همان گروپ مشخص:

- قتل میوندوال، از اثر ضربات شدید بوت ها در سر و سینه، که این قتل ارادتاً توسط صمد ازهر بسر رسید.

از محمد اعظم سیستانی:

- " بهر حال پرچمیان که ضرب شصت عناصر اخوانی را در پوهنتون تجربه کرده بودند، پس از فراغت از کار میوندوال (که بر اثر استتقاق توأم با شکنجه در وزارت داخله از جانب یکنفر پرچمی جان خود را از دست داد) متوجه حریف اصلی و عمده شان یعنی جمعیت های اسلامی برآمدند و رئیس دولت را در جهت قلع و قمع آنها قانع یا وادار ساختند."

از نبی عظیمی:

- نسبت دادن اتهام قتل به صمد ازهر به حواله "میگویند"؛ (به زودی به تصحیح موضع سابقش پرداخته معذرت خواهی نمود.)

به تمام این نوشته ها که همان یک ادعا را عیاً یا با روایات و الفاظ متفاوت به تحریر درآورده اند، تحت بررسی دقیق قرار داده شده، تناقضات، دروغ بافی ها و جعلیات شان برملا گردانیده شده اند.

از سلطان علی کشتمند:

- پالیسی جناح پرچم ح.د.خ.ا. در برابر داؤد و همکاری داوطلبانه با دولت او بدون توقع مقام یا شرکت در حکومت داری، و همچنان رد شایعات معاندین، انعکاس دقیق و روشن یافته است.

از دکتور محمد حسن شرق:

- کرونولوژی کودتای میوندوال از اوضاع ناآرام ساخته شده توسط دستان مخفی، تا اطلاعیه اول از توطئه، دستگیری و تحقیق و بالاخره تا خودکشی میوندوال؛

- علاوه بر اینکه خودکشی از طرف قدیر نورستانی (قوماندان عمومی ژپ) و طب عدلی پوهنتون کابل تائید گردیده بود، داؤدخان برای دگرجنرال غلام فاروق لوی درستیز سابق که به حیث رئیس محکمه انقلابی تعیین گردیده بود، نیز وظیفه سپرده بود تا صحت این موضوع را بر رسی نماید. که نتیجه آن بررسی نیز در تائید خودکشی بود؛

- سابقه تصمیم میوندوال برای کودتا در زمان صدارت موسی شفیق؛

- اشغال خودسرانه کرسی وزارت دفاع توسط خان محمد خان؛

- تحریکات و مداخلات پاکستان و تبلیغات مبنی بر کافر بودن داؤد خان و رفقاییش؛

از مصطفی رسولی:

- با استناد بر نامه شخص دگر- از زبان پاچا سرباز روایت شده که او (سرباز) و ازهر باهم میوندوال را در توقیف خانه ولایت کابل (نه در محبس دهمزنگ) کشته اند. **وقاحت هم اندازه دارد!!!**

در قسمت ب بخش نهم:

عصمت الله امینی:

- اشتغال مرستیال در وزارت دفاع؛

به چالش کشیده شدن چگونه گی اشتغالش در بخش های سابق تشریح گردیده است.

- نامه ادعا شده مرستیال؛

صحت آن در بخش های سابق مورد شک قرار داده شده است.

- برده شدن شبانه اش به غرض تحقیق به وزارت داخله بعد از ساعت ۱۲ بجۀ شب؛

یک ادعای غلط دانسته شده است.

- اظهارات " یکی از صاحب منصبان پر درد" که از اعتراف بدون شکنجه مرستیال سخن گفته؛

با حفظ ملاحظاتی، این همان حقیقتی است که من هم بیان نموده ام.

- رسانده شدن وی تا منزلش توسط ازهر؛

با در نظرداشت اینکه رسانیدن تا خانه وظیفۀ کسی نبوده، نماینده گی از حسن نیت نسبت به امینی میکند. از کمک خودم (ازهر) با وی و شمار دگر که بر اساس قرابت فامیلی گرفتار گردیده بودند، یادآوری شده است.

- در بارۀ استرداد جسد مرستیال به فامیلش؛

دانستنی های من درین رابطه معلومات داده شده است.

- در بارۀ کابینه دوگانه داؤد و سخنان یک المانی که گویا در استخبارات وزارت داخله برای معرفی اشخاص سرشناس به رژیم توطیف گردیده بود؛

اظهار تعجب و ناباوری شده است.

عتیق الله نایب خیل:

- نقش پرچمی ها در کودتا؛

رد گردیده است.

- انتقاد بر نمایش بیخبری از همکاری در تسوید "خطاب به مردم"؛

با استناد بر نوشتهٔ محترم سلطان علی کثمتند، همکاری در تسوید آن تائید گردیده است.

- امکانات ارتباط با بیرون زندان ؛

دشواری ها و امکانات آن توضیح گردیده اند.

- سوال امکان خود کشی رغم آن مراقبت های جدی در زندان؛

چگونه گی احتمال آن بیان گردیده است.

- ادعای قتل های دستجمعی؛

به رد مستدل و به چالش کشیدن آن از جانب محترم خلیل الله سکندری، اشاره شده است.

- تلفون های صحرایی و به کارگیری آنها به مثابهٔ وسایل شکنجه؛

استعمال آن در شکنجه، در هر زمان و از طرف هر رژیم تقبیح و محکوم گردیده است.

احسان لمر:

- اعطای دکتورای افتخاری برای میوندوال به خاطر خطابهٔ جذابش؛

روی پروسیجر اعطای دکتورای افتخاری مکث شده است.

- جهاتی که میوندوال را "تحت حمله و ضربه" قرار داده بودند (خانوادهٔ حکمران، اتحاد شوروی، جاه

طلبان و منافقین . . . ، امریکا و دستگاه استخباراتیش)؛

دلایل عدم موافقت بودن با این برداشت ها، ذکر گردیده اند.

- مخالفت شوروی با میوندوال به علت سوسیال دموکرات بودنش؛

عدم موافقت نشان داده شده است.

- استناد بر ادعای عمرزی: " میوندوال چهره شناخته شده ملی و بین المللی بود و مشاورین شوروی هم در ضدیت او قرار داشتند . . . تا آخر؛"

- نقل قولش از رسولی که گویا میوندوال را با غل و زنجیر نزد داؤدخان بردند و درانجا داؤد و گذشته گانش را خاین خطاب نمود . . . ؛

بر هردو نقل قول بالا، انگشت انتقاد گذاشته شده است.

- نقل قول از احمدشاه کریم علومی که گویا وحید عبدالله لافیده که میوندوال را با لگد زده است؛

جعلی و مضحک خوانده شده است.

- "اما بعداً (میوندوال را) مجبور میسازند که آنچه را مستنطقین میخواهند بنویسد؛"

این نظرش زیر سوال برده شده است.

- کوتاه و مختصر نویسی ناشی از ناتوانی جسمی؛

مختصر نویسی نه ناشی از ناتوانی جسمی بلکه از درایت میوندوال بود.

- ضرورت داشتن قطعۀ نظامی برای انجام کودتا؛

تائید این ضرورت و رد این ضرورت که سرکرده یا رهبر آن حرکت خودش یک قطعۀ نظامی داشته باشد.

- تاکید آقای لمبرر روش متکی بر اسناد، امانت کاری، بیطرفی و دوری از حب و بغض، حدس و گمان، آوازه، قرینه سازی یا تخیلات ذهنی، عقده های شخصی، توهین و غیره در تاریخ نگاری؛

این نظر تائید گردیده ابراز عقیده گردیده که دران صورت کار علمی و تحقیق در مجرای درست و اصولی قرار گرفته نتایج ملموس بار می آورد.

- مظالم و بیدادگری های رژیم های حاکم در طول تاریخ کشور.

ابراز موافقت و همنوایی با درک و موضعش، و ستودن احساس استبدادستیزی وی

عبدالحمید محتاط:

- باند خطرناکی از افسران پولیس که گویا به جان متهمین انداخته شده بودند. در حالی که از معلوم الحالانی که صرفاً به منظور وارد آوردن فشار در اتاق های تحقیق حاضری می دادند، یادی نشده است؛

- تاکاوی ها و زندانی شدن ها و شکنجه ها در آن که اصلاً وجود خارجی نداشتند؛

- تمثیل وضع شکنجه مرستیال؛

- تقاضای ختم تحقیق بعد از "بلی چنین است" گفتن از طرف میوندوال؛

- وحشت سرا و چهره های هیبت ناک کسانی که دگر در قید حیات نیستند و بعضی شان اصلاً عضویت هیأت های تحقیق را هم نداشتند؛

- خودکشی با یک دستمال؛

با ارائه دلایل از محترم محتاط خواسته شده روی ادعاهای بالایش تجدید نظر و در باره ادعای بعدیش به مثابه عضو کمیته مرکزی و عضو کابینه، که احتمالاً از جزئیات زیاد قضیه اطلاع دارد، معلومات ارائه نماید.

- " اما قتل میوندوال که مستقیماً بدستور سردار داود توسط قدیر صورت گرفته بود، بیشتر پنهان نماند و شایعه ترور او را به رقبای سیاسی خود یعنی پرچمی ها حواله کردند و تا توانسته باشند شوروپها را نیز دخیل سازند."

یک قسمت نظر آقای محتاط تائید گردیده معلومات داده شده که به استخبارات وزارت داخله وظیفه سپرده شده بود تا علیه ازهر و پرچم تبلیغات و افتراءات راه اندازند.

حیدر اختر:

- ازهر "اظهار داشته بود که من در قضیه هاشم میوند وال هیچ گونه دخالتی نداشتم"؛

از او بلگه اثبات خواسته شده است.

- جمع آوری دشنامنامه های ضد من به نام اسناد قتل میوندوال؛

ماهیت آن دشنامنامه های تبلیغاتی که او را از اتهام راجع شده تبرئه نموده نمی توانستند، شناسانده شده است.

نادر عمر:

- خطاب دزدان چراغ به دست ؛

دزدان چراغ به دست برای عمر و اختر معرفی شده اند.

عبدالقادر قاضی:

- ضدیت پرچی ها با تقرر مرستیال در وزارت دفاع؛

- ترتیب مجالس توسط اشخاص مذکور (میوندوال، خان محمدخان و عبدالرزاق خان- ا)، اما نه به منظور طرح کودتا، بلکه به منظور رهایی اینکه "چطور داؤدخان را از عواقب وضع ملتفت سازند"؛

- قرار داشتن شخصیت های مذکور تحت تعقیب جدی دستگاه جاسوسی دولت، به دلیل نبودن شان در زد و بند با پرچی ها و خلقی ها و کودتاچیان، (این نظراز جانب مهرین بدون ذکر مأخذ اقتباس شده است) ؛

- سد راه های رسیدن به رئیس جمهور توسط پرچی ها ؛

روی ادعا ها به تفصیل بحث شده رد گردیده اند.

- دلایل اتهام علیه ازهر در نوشته قاضی:

- "شهادت جناب میوندوال را مردم افغانستان توسط آغای عبدالصمد ازهر وانمود می سازند . . . دلیل عمده نزد مردم قتل وی متصل بعد از اعترافات مختصر اجباری صورت گرفته است."

کدام مردم افغانستان چنین قضاوت داشته اند؟ آیا همین چند سیاست باز قلم بدست که در طول سال ها کوشیده اند اتهامات ناروا را پخش و در اذهان رسوخ دهند، مردم افغانستان اند؟

از کجا دانست که اعتراف اجباری بود؟ - چرا مرگی که بعد از اعتراف اتفاق افتاده، حتماً باید قتل بوده باشد؟

- صلاحیت درجه دوم ازهر بعد از وزیر وقوماندان (باید درجه سوم می گفت) و برتری او از نگاه دانش و تجربه نسبت به آن دو؛

اگر دلیل به کار است، همین است.

- "چنانچه خودش صریحاً می نویسد که هیئت تحقیق را رهبری و هدایت می داد. پس قتل جناب میوندوال چون در اثنای تحقیق صورت گرفته است، از نظر آغای عبدالصمد ازهر پوشیده نیست."

اما معلوم نیست از کجا مکاشفه فرمود که قتل میوندوال در اثنای تحقیق صورت گرفته است؟ تا بعد از آن ازهر را بجسیم که قاتلش را بنمایاند.

- چون ازهر نوشته است "من تا کنون دقیقاً نه میدانم که آیا این حادثه واقعاً انتحار بود یا قتل" این توضیح قضیه را بدون شک از انتحار به قتل می کشاند."

در تفصیل آن نوشته، وی نتیجه میگیرد که قضیه قتل بوده و در جریان تحقیق صورت گرفته و عدم یقین رئیس هیأت تحقیق را اعتراف ضمنی به قتل میوندوال میداند. این هم می شود دلیل!!!

- "قاعدتاً تا از متهم سوال نشود جواب مفهومی ندارد، وقتا که اعتراف در بین آمد ضرورت به سوال نمی شود"

آقای قاضی گویی که آن تفصیلات مربوط به وضعی که در آن اعتراف بدون سوال صورت گرفته را نخوانده به جواب نوشته من پرداخته است. وی جواب بدون سوال را بی مفهوم و تحقیق را آنقدر بسیط می پندارد که یک اعتراف برایش همه چیز بوده با بدست آوردن آن تحقیق خاتمه می پذیرد.

- "یک شخص عالم بدین اسلام و آگاه از اینکه انتحار (قتل نفس) در دین اسلام گناه کبیره بوده و عامل آن هیچ گاه بخشوده نمی شود و جنازه او روا نیست، چطور با فهم همه خطرات اخروی دست به انتحار می زند؟" (این نظریه از طرف آقای مهرین، بدون ذکر مأخذ اقتباس شده است)؛

این یگانه نقطه ای است که با آقای قاضی همنظری ابراز شده است.

- میوندوال با فصاحت و بلاغت در محکمه توطئه را بر ملا می ساخت و دار و دسته پرچمی ها رسوا می شد. به همین خاطر مصلحت دیدند قبل از تکمیل تحقیقات او را از بین ببرند. (این نظریه از طرف آقای مهرین، بدون ذکر مأخذ اقتباس شده است)؛

این امکان در محکمه نظامی به شریکانش کجا میسر بود که به وی می شد.

- "میوندوال به قول و مفکوره آغای ازهر و نظام بر سر اقتداری که وی مامور عالی رتبه آنست دشمن ایشان شمرده می شود، گویا برای برانداختن نظام دست به کودتا زده بود در هیچ یک نظام حتی رژیم های دموکراسی دنیا هم با چنین اشخاص چنان لطفی که آغای ازهر متذکر شده اند با دشمنان نظام بر سر قدرت ابداً نمی شود، چه رسد به نظام دکتاتوری بی که کمونیست ها بران مسلط بودند." (این نظریه از جانب آقای مهرین بدون ذکر مأخذ اقتباس شده است)؛

آقای قاضی جهان را در آئینه خودش می ببند. ذهنیت والیانه و قاضیانه اش چنان زهرآلود است که اصلاً تصور این که در جهان نه تنها انسان های شریف وجود دارند بلکه اصولاً هر انسانی باید شریف باشد، برایش ناممکن است. اگر قاضی واقعاً به این پندار است که در هیچ نظام و حتی رژیم های دموکراسی دنیا هم با چنین اشخاص چنان لطفی که آغای ازهر متذکر شده اند، با دشمنان نظام سر قدرت، صورت نمی گیرد، پس اینهمه سروصدا به راه انداختن برای چیست؟!

- " ۱۴ سال مظالم و فجایع کمونیست ها بر مردم افغانستان روا داشته شد؛"

ده در کجا، درخت ها در کجا؟ اختلاط موضوعات و زمانه ها قصداً برای مغشوش ساختن اذهان به میان آورده میشود.

- داستان متناقض ملک و پسرش.

این موضوع به تفصیل به حلاجی گرفته شده است. درین جا لب لباب آن داستان طولانی با فشرده گی تام تقدیم میگردد:

پسر ملک در ادعانامه شماره ۱ همکار هیأت تحقیق بوده وظیفه بردن و آوردن محبوسین سیاسی را عهده دار، واکثراً در تحقیقات ها هم می بود، که درین صورت او حاضر باش من بوده نمی توانست. وی ادعا کرده که میوندوال در اثنای تحقیق در زیرخانه های (تصوری- ۱) وزارت داخله در اثر شکنجه کشته شده است. همین پسر ملک در ادعانامه شماره ۲ به یکباره گی در جامه حاضر باش و شخص مورد اعتماد من درمیاید، با من به محبس میرود، بدون آنکه کس خبر شود نزد میوندوال (که منطقی دران مرحله تحقیق، اتاق شان مقفول و دارای نگهبان بوده) میرویم، او را در عقب دروازه گذاشته به داخل میروم، تحت لت و کوب میوندوال را میکشم، از اتاق خارج می شوم، به او توصیه میکنم از آمدن من به آنجا به کس چیزی نگوید. با هم از محبس خارج می شویم، باز هم کسی مارا نه می بیند و با هم به وزارت داخله میرویم. یعنی من صرفاً به منظور کشتن، تنها و دزدانه به محبس رفته بودم و باچشم بندیی که داشتم هیچ یک از دربانان و پهره داران دروازه عمومی، دهلیزها و اتاق ها، تا مؤظفین و مدیر محبس هیچ کس خبر نه شده بودند. به تعقیب آن حتمً جن ها را به آنجا فرستاده بودم تا او را حلق آویز کنند. آیالین عین همان ادعایی نیست که آقای داؤد ملکیاردر مصاحبه با عیسی نورزاد، از احتمال آمدن کسانی میان ۴: ۳۰ و ۸: ۳۰ صبح وکشتن میوندوال، پرسیده بود و در بخش هشتم نوشته آقای مهرین نیزبر آن اتکا شده است؟

من اصلاً با محبس نه سروکاری داشتم و نه وقتش را داشتم. این به هرجایی سر زدن، شوق نمایش حضور و وجود چند تا از خود راضی بود نه از من.

در بخش دهم:

- ضرورت رعایت نورم های دموکراتیک در جریان محاکمه؛

مورد تأیید و تاکید بنده بوده است.

- برائت ذمه به مثابه یک اصل عمده؛

یک اصل مسلم قانونی است ولی با تأسف که مهرین و همقطارانش عملاً در مقام نقض صریح آن قرار دارند.

- عدم موجودیت قانونی که بایست بر مبنای آن محاکمه صورت می گرفت؛

وجود قوانین مرعی الاجرا به اطلاع آقای مهرین رسانیده شده است.

- اهمیت مدرک و سند ثقه و گواه صادق؛

متود تحقیق علمی همین ها را می طلبد. اما هیچ جعل، هیچ سند ساخته گی، هیچ مصاحبه دایرکت شده، هیچ روایت خودساخته و هیچ شایعه نمی تواند مدرک، سند یا گواه شمرده شود. آنچه بر آن ها مهرین استناد کرده همین ها اند که چیزی بیش از توهین به تاریخ نویسی نیست.

- تاریخ را همواره فاتحان به نفع خود نوشته اند؛

با این برداشت مهرین ابراز همنوایی شده است. اما خود وی وامثالش از همان هایی استند که در تقلای جعل تاریخ بر ضد چپ عدالت خواهی که موقتاً شکست خورده است تاریخ فاتحان را می نویسند. بدون شک تاریخ بعد از فاتحان امروزی مقام شامخ جنبش چپ را، با تفکیک دوران های دست آورد و اشتباه؛ بر تارک تحولات و دگرگونی های دورا نساز، با درخشش تام به نمایش خواهد گذاشت.

- اگر میوندوال زنده میبود، در محکمه رسوایی برپا میکرد و به همین خاطر او را کشتند؛

قضیه همان یکی بود. در بود و نبود میوند وال، قضیه بنام کودتای میوندوال مطرح بود. حتی سرو صدای مرگ او در زندان منطقاً توجه بیشتر جهانیان را جلب میکرد و باید در نبود او خبرنگاران و نهادهای بین المللی زیادی حضور می یافتند. اما دیدیم که چنین نشد و یقیناً در بود او هم همین گونه میبود. اگر او زنده میبود و همچون دگران محاکمه و اعدام می شد، کمتر حرفی در مورد یا در ضدیت دولت گفته می شد تا این که او در زندان بمیرد یا کشته شود.

- نکوهش نظام های استبدادی به شمول استبداد داؤد خانی؛

همراهی در این نکوهش و تأکید برمحکومیت هرنوع جرم و جنایت در هر نظامی که واقع شده باشد، ابراز گردیده است. در مورد داؤد خان این نظرعرضه گردیده که: او ضدملی نبود و از دل و جان خواستار انکشافات اقتصادی و اجتماعی در کشور بود، اما آنقدر جاه طلب بود که حاضر نبود افتخار انکشاف را با کسی تقسیم کند. هر قدمی به پیش باید مهر و نشان داؤد خانی داشته می بود. حاضر نبود از خود هوشیارتر، مبتکرتر یا خوشنام تر را تحمل نماید. همین خصلت کافی بود او را خود رأی و مستبد گرداند.

- ستایش از کار خودش که گویا کار بزرگ تحقیقی انجام داده و دران توانسته ظالم و مظلوم را از هم تفکیک نماید؛

نام تحقیق را بر چنین تبلیغات ناروای سیاسی گذاشتن بدنام ساختن تحقیق میباشد. تاریخ نویسی های سرکاری را من نیز محکوم نموده همانقدر فاقد ارزش میدانم که تاریخ نگاری جانبدارانه و ملهم از حب و بغض های ایدئولوژیک را.

- بزرگ نمایی اهمیت کار سترگی که ملکیار انجام داده؛

ماهیت دسیسه آمیز این کار سترگ، در یک جمع بندی فشرده افشا و رسوا گردیده است.

- بیطرفی و موقع انتشار دادن برای نظرات مخالف؛

این ادعا رد شده، توقف انتشار بخش های بعد از بخش ششم این نوشته ام در "کابل نات" و عدم انتشار کلی آن در "خوشه" مثال داده شده است.

- میوندوال در هنگام صبح در زندان دهمزنگ به قتل رسیده است. برای اثبات قتل او و برای تردید به ادعای خودکشی، هر آن چی مدارک وقراین وشواهدی را که به دست آوردیم، انتشار دادیم؛

طشت رسوایی قراین و شواهد مهرین از بام افتاده و روی حدس و گمان و یا با برداشت از خصلت حکمروایان مستبد هم نمیتوان و نباید همچون آقای مهرین حکم صادر نمود که میوندوال به قتل رسیده است. برای وجود چنین شبهه دلایل و سپس برای اثبات آن، مدارک و اسناد موثق علمی طرف اعتبار به کار اند. اگر چنان مدارک قوی وجود می داشت پل پای قاتل نیز بدست می آمد.

- دولت به خاطر طفره رفتن از محکمه علنی، متهمین را در محکمه نظامی به محاکمه سپرد.

با این توضیحش تمام آنچه را بنا کرده بود، به باد فنا داد. وی پیوسته ادعا کرده میرفت که میوندوال را به خاطری کشتند که از سرو صدا یی که احتمالاً در محکمه راه می انداخت، خود را نجات دهند. این محکمه در بسته نظامی در حالت زنده ماندن میوندوال هم در انتظارش بود.

از نامه مفصل پاچاگل وفادار در کابل نات شماره ۱۴۲، اپریل ۲۰۱۱:

"این را هم پوره خبر دارم که محترم محمد داود خان به وزارت امور داخله هدایت داده بود که با خود میوند [میوند وال] رویه ی بد نشود، تحقیق دیگران را تکمیل نمایند و باز اسناد و شواهد مبنی بر ثبوت کود تا را به میوندوال ارائه کنند. بنا برآن به خود میوندوال هیچ نوع جزا داده نشده بود و قسمی که فکر می شد با ارائه ی اسناد و شواهد معتبر قلم بر گرفت و به گونه ی تحریری به رهبری خودش به کود تا اعتراف نمود و پس از آن خودش را کشت، که این خود کشی اش را طب عد لی و قت تائید نمود."

از فحوای نامه استنباط می شود که گویا داؤد خان از تشدد با سایر متهمین اطلاع داشته و این نوع پیش آمد را یا اجازه داده و یا دران مورد تجاھل نموده بود. نویسنده نامه به یقین مسئولیت صحت معلومات ارائه نموده اش را بر عهده گرفته است.

درین صورت آن حدس و گمان من که در قسمت ب بخش نهم در ارتباط با نوشته آقای حمید محتاط ابراز داشته بودم به صحت می پیوندد. درانجا نوشته بودم:

" تا جایی که میدانم خشونت ها با متهمین در اثر مداخله چند معلوم الحالی صورت می گرفت که همیشه به اتاق های تحقیق سر میزدند و تصویری ایجاد کرده بودند که گویا از بالا جا به این کار موظف می باشند."

در جای دگر پسانتر باز هم نوشته ام:

"قبلاً نوشته ام و باز هم مکرر میکنم که مواردی از شکنجه و بدرفتاری وجود داشته، ولی اگر آن وزیران مقتدر که اعضای کمیته مرکزی نیز بودند، و همواره در تحقیقات حضور می یافتند، موضع و برخورد سالم می داشتند، بدترین افسر پولیس هم جرأت نموده نمیتوانست دست به بدرفتاری بزند."

همان طوری که در ابتدای این بخش تذکر داده شده، این بخش عمدتاً به غرض تداعی سرسری آنچه نبشته آمده و به منظور تسهیل مراجعه به اصل متن، گرد آوری شده است. در بخش بعدی به نتیجه گیری ها و پاسخ به پرسش های مطرح شده پرداخته میشود.

پیشنهاد میکنم خواننده گان ارجمند بخش های هشتم و دهم و ادعانامه های عبدقادر قاضی را در قسمت ب بخش نهم این نوشتار، با دقت بازخوانی نمایند.

به خاطر تسهیل مراجعه، کاپی اوراق منتشر شده از تحقیق میوندوال را با ذکر شماره و تاریخ، خدمت خواننده گان ارجمند تقدیم می نمایم:

شاغلی میوندوال! ورق شماره ۱۳

با استفاده از جوابات قبلی شما پرسیده میشود اگر دید و وادید وملاقات شما با صاحب منصبان خورد رتبه وعلی رتبه برویت شواهد ثابت شود بعداً ممکن در روشن شدن حقایق موضوع توضیحات لازم ارائه نمائید.

اعضای هیأت تحقیق تاریخ ۱۳۵۲ / ۷ / ۵

محترماً!

شما پیشتر در باره دو نفر یعنی مرستیال و عبدالرزاق خان پرسان کردید و من جواب دادم که با آنها ارتباطی نداشته ام اگر کدام کسی دیگری هم مورد نظر شما باشد سوال کنید بشما معلوم است که بمن توصیه شد توسط دو پیغام که من پاسپورت گرفته و خارج بروم من ازین قضایا خبر نداشتم وحسب وعده رئیس صاحب دولت من منتظر بودم که سهمی در همکاری با رژیم جدید بگیرم ولی اکنون برای من دسیسه ایجاد شده است من به قضاوت وحق بینی شما عقیده دارم که میتوانید حقیقت را دریابید که نام من به ناحق درین موضوعیکه نمیدانم چگونه است پیچانیده میشود. امضاء میوندوال

شاغلی میوندوال! ورق شماره ۱۴

طوریکه شفاهاً خود شما اظهار داشتید که دلایل کافی غرض اثبات علیه شما موجود است و علاوه نمودید که با اینکه محمد اکرم پیلوت را که دارای تمام صفات مکمل شهادت بود استماع نمودید که اگر شهادت یک تن دیگر از رفقا متهم خود را استماع نمائید اینک به اثرخواسته شما حاضر است و شما باید تحریر نمائید که این موضوع را به تلقین خویش در محکمه ارائه نکرده بلکه از آرزوی خود شما است به این اساس باید سند تحریری در زمینه تحریر نمائید. امضای هیأت تحقیق ۱۳۵۲/۷/۸.

محترماً!

چون شما فرمودید که از اشخاص متهم شهادتی علیه من موجود است و میتوانید آنرا بمن بشنوانید من به شنیدن آواز ثبت شده این شهادت اعتراضی ندارم و در محکمه اعتراضی ندارم چونکه خواهش خود من بود.

امضای میوندوال ۱۳۵۲ / ۷ / ۸

هیأت محترم تحقیق! ورق شماره ۱۵

قراریکه در چند شب تحقیق اظهار فرمودید که دلایل زیادی علیه من وجود دارد و شواهد هم موجود است که من در خانه خود مجلس ترتیب نموده بودم که در آن یک عده اشخاص موجود بوده اند و در آن توطئه علیه رژیم چیده شده است من اعتراف میکنم که در ترتیب چنین مجلس مرتکب اشتباه بزرگی شده ام.

امضای میوندوال ۸ / ۷ / ۱۳۵۲.

شاغلی میوندوال! ورق شماره ۱۶

قراریکه شما در جواب خویش تحریر نموده اید که در مجلسی که علیه رژیم جمهوری افغانستان در منزل شما تشکیل شده بود مرتکب اشتباه شده بودید. اشخاصی را که درین مجلس توطئه علیه رژیم جمهوری تحت رهبری شما تشکیل شده بود رسماً معرفی کنید. امضاء هیأت تحقیق ۸/۷/۱۳۵۲

محترماً!

درین مجلس که در ورق جداگانه اعترافیه نوشته ام چنانچه در تحقیقات معلوم شده است خان محمد خان، عبدالرزاق خان و محمد اکرم پیلوت میباشد. امضای میوندوال

شاغلی میوندوال! باز هم ورق شماره ۱۶

شما از سه نفر در جواب خویش نامبرده اید لطفاً واضح سازید که این سه نفر چه کاره اند و از چه وقت به اوشان معرفت و آشنائی دارید؟

۸ / ۷ / ۱۳۵۲ امضای هیأت تحقیق

محترماً!

معرفت و آشنائی خود را با خان محمد خان و عبدالرزاق خان در اوراق گذشته گفته ام و محمد اکرم را جدیداً در چند شب گذشته معرفی شدم، خان محمد خان همان خان محمد خان مرستیال و عبدالرزاق خان همان قوماندان سابقه است. امضای میوندوال

شاغلی میوندوال! ورق شماره ۱۷

وقتیکه شما بشمول این سه نفر رفیق خویش هریک:

۱ - خان محمد خان مرستیال. ۲ - عبدالرزاق خان قوماندان هوئی. ۳ - محمد اکرم پیلوت

در خانه خویش مجلس توطئه علیه رژیم جمهوری افغانستان دایر کرده بودید، روی کدام موضوعات و به چه تفصیل با آنها صحبت کردید. لطفاً جریان را مفصل تحریر نمائید. امضای هیأت تحقیق ۱۳۵۲ / ۷ / ۸

محترماً!

درین مجلس انتقاداتی راجع به رژیم جمهوری صورت گرفت و اشخاص حاضر اظهارداشتند که به یک اقدام کودتا دست بزنیم امضای میوندوال

شاغلی میوندوال! ورق شماره ۱۸

قراریکه درسوال قبلی از شما پرسیده شد که ترتیب پلان و صورت عملی شدن کودتا را با صحبت که بین شما ورفقاء همدست و شریک شما صورت گرفت طور مفصل بیان دارید. سعی ورزید تا گفتار هرکدام از رفقا را بخاطر خویش آورید همچنان صحبت که ازطرف شما درزمینه صورت گرفته تفصیل دهید.

امضای هیئات ۱۳۵۲ / ۷ / ۸

محترماً!

هر یک آنها در باره مسلک خود سخن میزدند و از نقطه نظر مسلک تشریح مینمودند تفصیل حرف شان بیادم نیست مکرر اینکه خان محمد خان آمادگی قوای زمینی و عبدالرزاق از قوای هوایی صحبت کردند. امضاء میوندوال

بخش دوازدهم و پایانی

نتیجه گیری

طرح مسأله:

محمد هاشم میوندوال صدر اعظم سابق افغانستان که با شماری از یارانش به اتهام توطئه کودتا بازداشت گردیده بود، بعد از اعترافش در شبانگاه روز ۸ میزان، در سحرگاه ۹ میزان ۱۳۵۲ در محبس دهمزنگ دست به انتحار زد. این واقعه بنا بر شناخت تاریخی مردم از خصلت نظام های استبدادی، مورد شک اذهان عامه قرار گرفت. سالها بعد سیاست بازانی که در مخالفت با ح.د.خ.ا. (بعداً حزب وطن) قلم برداشته بودند، آن حادثه را علیه آن حزب، خاصتاً علیه جناح پرچم و شخص خودم که رئیس هیأت تحقیق میوندوال بودم، طرف استفاده و تبلیغ قرار دادند.

کرونولوژی مختصر:

علاوه بر این که من خودم شاهد زنده ماجرا بودم، مطابق به معلوماتی که دکتور محمد حسن شرق، عبدالصمد غوث، غوث الدین فایق، پاچاگل وفادار، میر محمد صدیق فرهنگ، لویی دوپره، عبدالحمید محتاط، . . . و عده ای دیگر، در تائید توطئه ارائه داشته اند، محمد هاشم میوندوال با دو تن از همراهانش- خان محمد خان معروف به مرستیال و عبدالرزاق خان قوماندان عمومی سابق قوا و مدافعه هوایی، بر بنیاد اطلاعات و تعقیبات، و بالخصوص بعد از دستگیری و اعترافات مولوی سیف الرحمن وکیل سابق ولسوالی نازیان لویه ولسوالی شنواردر ولسی جرگه، به اتهام توطئه کودتا دستگیر گردیدند. ابلاغیه ۳۱ سنبله دولت، تاریخ بازداشت را روز پنجشنبه (۲۹ سنبله ۱۳۵۲خ) اعلام داشت. شمار دگر نیز بعداً عمدتاً بر بنیاد اعترافات مولوی سیف الرحمن و مرستیال، گرفتار گردیدند.

بنا بر حلول ماه صیام، تحقیقات از متهمین شبانه به عمل می آمد. مفصل ترین و مشرح ترین اعتراف از مرستیال و در درجه دوم از سیف الرحمن بود.

میوندوال که به تاریخ ۸ میزان در اثر شهادت حضوری نهایت غضب آلود، احساساتی، آتشین و عاطفی اکرم پیلوت و شنیدن اعترافات شمار دگر، در حالت اضمحلال مشهود روانی قرار گرفته بود، بعد از تفکر و سنجش تصمیم گیری در فرصت درازی که در تشناب سپری کرد، در اوراق شماره ۱۵، ۱۶، ۱۷ و ۱۸ تاریخ ۸ میزان اعترافات کتبی به عمل آورد.

موصوف با پیش کشیدن معذرت بحران شدید روانی تقاضای التوای تحقیق تا فردا شب را مطرح ساخت که بر مبنای احترامی که از جانب هیأت تحقیق در برابر وی معمول بود، فوراً پذیرفته شد.

با تأسف که وی بعد از بازگشت به زندان و صرف سحری قرار اظهار عیسی نورزاد- مدیر زندان، دست به خودکشی زد که مطابق به ابلاغیه دولت با استفاده از پارچه نیلونی، کمر بند کوت خواب و نکتایی خود را در کلکین حلق آویز نموده بود. خودکشی وی علاوه بر تصدیق مدیر و سایر موظفین محبس، هم در مشاهدات و معاینات کرمنال تخنیک و هم در معاینات و نظریه طب عدلی، تأیید گردیده بود. مطابق به معلومات داده شده دکتور شرق، این خودکشی از طرف جنرال غلام فاروق لوی درستیز سابق که به ریاست محکمه نظامی برگزیده شده و برای بررسی چگونه گی مرگ میوندوال از طرف رئیس دولت موظف گردیده بود، نیز مورد تأیید قرار گرفته بود.

همان طوری که در بخش اول این نبشته توضیح گردیده، بنا بر فقدان اعتماد بر کردار و گفتار دولت، هر مرگی که در زندان اتفاق می افتاد - به شمول خودکشی و مرگ ناشی از مریضی - در جامعه به نظر شک دیده شده نتیجه قساوت های حکمرانان دانسته می شد. ذهنیت های روشنفکرانه برای آن، تفاسیری در مطابقت با خط های فکری و سمت های سیاسی شان، مطرح می ساختند. قضیه خودکشی میوندوال نیز کدام استثنایی نبوده، به فوریت مورد شک و گمانه زنی ها قرار گرفت. گیر و گرفت های وسیع که شماری از افراد غیر دخیل و بیگناه را نیز در بر میگرفت، گرچه عده زیادی بعداً رها هم گردیدند؛ بر تقویت چنین ناباوری ها می افزود.

هم پیمانان سیاسی، دوستان و اقارب میوندوال و همراهان، و همچنان مخالفین سیاسی رژیم، با استفاده از همین ناباوری ها و بدبینی ها نسبت به عدم شفافیت اجراءات اداری، عدلی و قضایی؛ در پی پخش شایعات مبنی بر کشته شدن میوندوال از طرف ایادی دولت، برآمدند. انگشت اتهام دران برهه زمانی مستقیماً رژیم و قدیر را نشانه گرفته بود. چنانچه در ادعاهای (ولو توخالی و غیر مستند) نجیم آریا، این یار و همکار نزدیک سیاسی میوندوال، اتهام قتل و خشونت بر "عبدالقدیر نورستانی قوماندان عمومی امنیه"، وارد گردیده است. به همین دلیل، مدتی بعد از آنکه چپی ها از دستگاه دولت تصفیه شده بودند، قدیر نورستانی به منظور انحراف جهت گیری این اتهام از خود در افکار عامه، به دستگاه استخباراتش دستور داد شایعاتی در زمینه بر ضد چپی های تصفیه شده، پخش نماید.

بعد از حوادث پسا ثور ۱۳۵۷ و پس از انقطاب های سیاسی ناشی از آن که تب تبلیغات ضد ح.د.خ.ا. بالا گرفته و ماشین تبلیغات مدرن باختر زمین درجه این تب را به حد غلیان بالا برده بود، به هر کذب، جعل و افترا علیه منسوبین آن حزب متوسل شدند. این خیلی پسان، حتی بعد از سقوط دولت دکتور نجیب الله بود که کتاب "داودخان د کی جی بی په لومو کی" از ا. هارون، که ادعاهای دور از

منطقش در بخش نهم قست الف زیر بحث آورده شده، در سنبله سال ۱۳۷۳ خ منتشر گردید. او تلاش نموده است با دروغ های احساساتی، لبه تیز اتهام را از داود و قدیر، سوی پرچم و صمد ازهر انحراف دهد. حتی چنانچه در مورد عکس های سکسی مربوط به دربارهم دیدیم، در پی آبروخری برای دربار نیز به هذیان گویی پرداخته بود. بعد از آن کسان زیادی بر بنیاد دلایل سیاسی به نحوی از انحا قدم روی جای پای هارون گذاشته به جای قدیر، ازهر را به خاطری که منسوب به یک سازمان سیاسی حریف بود و کوبیدن و بدنام ساختن آن سازمان برای شان اهمیت داشت، نشانه گرفتند.

قلم بدستانی که در دوران "جهاد مقدس" (آنچه امروز تروریسم خوانده میشود)، به دلایل مخالفت های سیاسی با رژیم حاکم و در تلاش خوش خدمتی به پشتیبانان پر قدرت جهانی و منطوقی آن "جهاد مقدس"، به جای برخورد نقادانه، دست به خلق جعلیات و شایعه سازی های رسوا زدند؛ در دوران بعد از جهاد نیز، حتی بعد از مشاهده ثمرات نا میمون آن "جهاد"، با الهام از جبین و آبروی قدرت هایی که آن سالاران جنگ و خون را بر اریکه قدرت نشانده و هنوز هم از آنها پشتیبانی میکنند، در ادامه خصومت و دسیسه سازی علیه نیرو های چپ عدالت خواه در مسابقه قرار دارند.

ادعاهای قبل از مهرین همان گونه که در قسمت های الف و ب بخش نهم این مبحث – در کتب و مقالات- به تفصیل تحت بررسی و دقت قرار داده شدند، به وضاحت دیده شد که چیزی جز تبلیغات و دشنام های مفت سیاسی فاقد هرگونه مدرک، دلیل و بنیاد نبوده حتی بی سوادترین سیاست بازهم نمی توانست آنها را جدی بگیرد. بسیاری از آن ادعاها چنان بازاری و دور از اصول تاریخ و سیاست چه که به فرسخ ها از نزاکت ها و آداب سچة قلم زنی نیز فاصله داشته اند، که درخواننده بیطرف احساس اشمئزاز و تحقیر ایجاد می نمودند.

اتهاماتی که این قلم بدستان وارد می نمودند، با حفظ ماهیت، متنوع و بعضاً متناقض نیز بوده متکی بر کدام سند و مدرک نبوده اند و برای خواننده سوال بر انگیز بود که چگونه تمامی دستگاه دولت از رئیس جمهور گرفته تا کابینه و کمیته مرکزی، دستگاه های عدلی و قضایی آن وقت، وزارت داخله، قو ماندانی عمومی ژاندارم و پولیس با تمام شعبات مرکزی آن، اداره محبس با تمام کارمندان که مسئولیت بازگرفتن بازداشتی ها را در ختم تحقیق هر شبه داشتند، مسئولین جنایی مرکزی و جنایی ولایت کابل؛ در خواب طویل المدت رفته بودند که صمدازهر، شخصیتی با آن تشخص را در اثنای تحقیق (در وزارت داخله) در زیر شکنجه می کُشت و از هیچ کدام آنها نه صدایی، نه اعتراضی و نه بازخواستی به ظهور رسید؟ بالنتیجه، برای خواننده انتباهی جزاین که همه را تبلیغات سیاسی میان تهی بداند چیز بیشتر داده نمی توانستند. علاوه بر این خلای بزرگ، چون انتقال صحیح و سالم میوندوال از وزارت داخله به محبس و پایان زنده گیش نیز در محبس با دلایل متعدد به اثبات رسیده

است، تمام آن اتهامات کشته شدن میوندوال در زیر شکنجه در اثنای تحقیق باطل گردیده به صفر ضرب خورده بودند.

با توجه به همین نقیصه تبلیغاتی، آقای نصیر مهرین اولین کسی است که برای رفع همین خلای تبلیغاتی، به جای کشته شدن میوندوال در زیر شکنجه در اثنای تحقیق، شرکت همه دستگاه دولت را در تصمیم کشتن میوندوال مطرح نموده، با استفاده از سند سازی های داود ملکیارو به کار برد نبوغ خودش در تزویر تاریخ ها و ارقام، در صدد آن برآمده است که با علمی و تحقیقی نمایاندن کارش همان افتراهای مکرر را صبغه مستند داده، اکاذیب را تحت پوشش حقایق به نام تاریخ، به ثبت رساند. با آنکه به صراحت نام از قاتل نمی گیرد اما نه از از هر دست بردار است و نه از پرچم. چون مرگ میوندوال در محبس مسجل و انکار ناپذیر است، مهرین در نتیجه به اصطلاح "تدقیق و موشگافی های علمیش" با پذیرش مرگ او در محبس، ادعا میکند که او کشته شده است. اما او فراموش نمی کند که آن کسی که در هدف اتهام زنی وی و دوستانش قرار دارد، در محبس حضور ندارد. برای موجه ساختن اتهام مورد نظر، تیوری چنانی وضع میکند که در حالیکه مدیر محبس در خواب بود، کسی دزدانه آمده میوندوال را به قتل رسانیده است. اگر خواسته باشد این ادعا را منطقی توجیه نماید باید این را هم بیفزاید که همه افسران و کارمندان محبس به شمول محافظین و پهره داران نیز همه در خواب بودند و همه درها از دروازه عمومی گرفته تا بخش ها، دهلیزها و اتاق ها نیز باز گذاشته شده بودند. در غیر آن باید مدعی شود که به کدام طریقه جیمز باندی با استفاده از هلیکوپتر، طناب ها و بام ها خود را رسانیده قتل را انجام داده است.

چگونه گی تهیه مدارک و به کار گیری آنها:

در بررسی دقیقی که از شیوه تدارک مدارک و تفاسیر و احکام صادره از جانب آقای مهرین- این مدعی تاریخ نگاری تحقیقی علمی- و مددگار دوسیه سازی هایش آقای داود ملکیار، در درازای این نوشتار به عمل آمد، با ماهیت و عمق خصومت تهیه کننده گان این "مدارک"، تفاسیر و استنتاج ها، آشنایی کامل حاصل آمد. به شیوه به کار رفته طور فشرده، اشاره میکنم:

- جهت دادن تحقیق و کاوش، نه برای دریافت حقیقت، بلکه برای غنی ساختن دوسیه مد نظر با انواع جعل و افترا بر علیه اهداف تعیین شده؛

- تحریف اظهارات و استخراج التقاطی نقاط غیر مربوط، به غرض سوء استفاده؛

- حذف مطالب نامطلوب از نظر دوسیه سازان از مصاحبه ها، از طریق مونتاژ نمودن آنها.

- زیر زدن مصاحبه هایی که در جهت پلان و هدف تعیین شده نبودند (چون مصاحبه اول عیسی

نورزاد)؛

- مصاحبه های فرمایشی با اعضای خانواده، با مخالفین سیاسی هدف مورد نظر و با آدم های جبون معامله گری که صرفاً دروغ های آشکار و دور از منطق را برای گریز از سوء ظن، خیلی نازیبا سدفته بودند؛

- به کارگیری منطق معکوس در ارزیابی تناقضات در مصاحبه ها و نوشته ها؛

- گواهی یگان معلوم الحالی از اعضای خانواده (مثل ضیاء ناصری معروف)؛

- بازی تقلب آمیز با تاریخ ها و شماره ها، که نمایاننده نبوغ مهرین در جعلکاری و تحریف حقایق تاریخی میباشد؛

- نادیده گرفتن قطعی اسناد و مدارک مادی و علمی (چون آثار جمع شده و به تحلیل گرفته شده و نظریه کرمال تخنیک، نظریه طب عدلی، ابلاغیه دولت در مورد وسایل به کار رفته در خودکشی، . . .)؛

- دروغ گویی دیده درایانه (مثل پرسیده شدن آدرس خانه میوندوال از اکرم پیلوت و عجز وی از بیان آن)

- درهم آمیزی قضایای مربوط به زمان مشخصی با قضایای زمان های متفاوت و غیر مرتبط، به خاطر مغشوش ساختن خواننده (چون استناد غیر مربوط و غیر مشخص برادعا هایی راجع به مسائل پسا ۷ ثور ۱۳۵۷، برای توجیه ادعای مربوط به ۱۳۵۲ زمان داود خان و کودتای میوندوال) ؛
- تحریک عواطف خواننده؛

- تخطی از پرنسپ های عام و جهان شمول حقوقی، اتیک نویسندگی و روش علمی تاریخ پژوهی.

- با بیان فشرده: تبلیغات خصمانه سیاسی، شایعات و روایات نادرست، فریبکاری، بهتان، افترا، دسیسه و توطئه؛

- و استفاده از نفوذ در رسانه ها، برای بر کرسی نشاندن آن ادعاها و افتراها و به منظور سانسور و جلوگیری از افشای اکاذیب و بیان حقایق.

سازماندهی ادعاها معمولاً برابر با میل، سلیقه، قریحه ادبی، موضع سیاسی، درجه گستاخی و سطح و پهنای خصومت مدعی با مدعی علیه صورت گرفته است. این دسایس در تمام بخش های این نوشتار و علی الخصوص در بخش هشتم و دهم قاطعانه رسوا گردیده اند.

آیا محمد هاشم میوندوال واقعاً دست به کودتا میزد؟

با مطالعه آنچه در طول این نوشته آمد، با حفظ شکاکیت بیطرفانه، به فاکت های ذیل برمی خوریم:

- اعتقاد نویسندگان متعددی چون صدیق فرهنگ، لویی دوپره، صمد غوث، دکتورشوق، . . . به این نظر که میوندوال در دوران صدارت محمد موسی شفیق، در صدد آماده گی برای راه اندازی کودتا بود؛

به استثنای صدیق فرهنگ که با تذکر از مسافرت میوندوال به مسکو و سپس به بلگراد، و تقاضای همکاری برای براندازی نظام دولتی افغانستان، در ملاقات دو به دو با وی که در آن زمان سفیر افغانستان در یوگوسلاویا بود، دلیلی پیش کرده است؛ بقیه نویسندگان که در بالا از آنها نام گرفته شد، کدام دلیل و مدرکی ارائه نه نموده اند.

- بازگشت عاجل میوندوال بعد از کودتای ۲۶ سرطان علی رغم توصیه خلیلی، چنین نیز توجیه شده میتواند که به منظور استفاده از عدم استواری و تازه گی رژیم جمهوریت با عجله خود را به کشور رسانیده، با همان کسانی که قبل از جمهوریت آماده گی برای یک کودتا را سازمان داده بودند، تجدید پیمان کرده در صدد راه اندازی کودتا بوده باشد؛

- اطلاعات و تعقیبات استخباراتی؛

- اعترافات مولوی سیف الرحمن؛

- اعترافات سایر متهمین، بالخصوص اعترافات تفصیلی و شرح کامل ماجرا از جانب خان محمد خان مرستیال؛

- شهادت حضوری و تأثیر گذار اکرم پیلوت؛

(درین مورد نیز آقای مهرین با تمثیل اینکه: برادرها این نه جادو است نه چشم بندی، بلکه صفایی دست است؛ خواسته بود با صفایی دست، با دور نگه داشتن توجه خواننده از تاریخ ها و تسلسل شماره ها، ثابت نماید که میوندوال اکرم پیلوت را قبلاً نه دیده و بار اول با او در وزارت داخله آشنا شده بود. یا این ادعای جعلی و من درآوردش که گویا میوندوال از اکرم نشانی خانه خود را پرسیده بود که اکرم از ذکر آن عاجز مانده بود)

- و بالاخره، اعترافات خود میوندوال.

تمام این مدارک گواهی برآن دارند که فعالیت ها و تلاش ها در راستای آماده گی برای راه اندازی یک کودتای نظامی، وجود داشته اند و فعال ترین و زیرک ترین مهره دران جمله مرستیال بوده است. این نقطه هم از نظر بنده قابل تذکر است که آن آماده گی ها هنوز در مرحله ای قرار نداشتند که دولت

با عجله دست به گیر و گرفت بزند. به عقیده بنده هنوز فرصت کافی برای تعقیبات و سره ساختن حقایق و تفصیلات موضوع وجود داشت.

آیا میوندوال واقعاً خودکشی کرد؟ یا کشته شد؟

خصومت سیاسی اساس آن گردیده که شماری از نویسندگان از قضیه، پیرهن عثمان ساخته در محکومیت مخالفین سیاسی از آن سود برند. ایشان در ابتدا یک فرضیه قتل و اتهام زدن بر "پرچم" را پیش از پیش در برابر خواننده قرار داده سپس تمام تلاش را در جهت گویا اثبات (؟) آن و این که مرتکب آن از هر بوده، به خاطری که او منسوب به پرچم است، و نیکنامی است که باید بدنام ساخته شود، به کار برده اند.

اینهایی که مدعی قتل میوندوال اند، در رأس آقای مهرین، دلایل ذیل را پیش می کشند:

- خواست مشترک داؤدخان، پرچم و اتحاد شوروی برای از میان برداشتن میوندوال؛

- خصلت استبدادی نظام؛

- شکنجه و بدرفتاری در برابر شماری از متهمین، که به عقیده این مدعیان در مورد میوندوال نیز استثنایی تصور شده نمی تواند؛

- و اعتقاد میوندوال بر حرام بودن و مستوجب کیفر بودن اخروی انتحار.

فاکت ها و مدارک قابل اعتمادی که دلالت بر صحت خودکشی و رد قتل میکنند، چنین اند:

انتقال از لحاظ روانی بس مضطرب و از لحاظ جسمانی سالم. میوندوال از صحنه تحقیق در وزارت داخله، به محبس دهمزنگ؛

- شهادت نورزاد مدیر محبس مبنی بر بازگشت او به محبس و حتی صرف سحری؛

- دریافت جسد حلق آویز شده اش در کلکین اتاقش، با استفاده از پارچه نیلونی، کمر بند کوت خواب و نکتایی؛

- نظریات تخنیک جنایی مبتنی بر مشاهدات علمی و تخنیکی- برداشت و حفظ آثار، عکاسی ها و تحلیل و تجزیه آثار و مواد جمع شده - ؛

- نظریه طب عدلی توسط دکتور بالمکنداس- شخصیتی که معروف به امانت کاری و رعایت قدسیت مسلکی اش بود.

خواننده ارجمند با وضاحت یافته می تواند که ادعاهای انکار خودکشی همه بر تصورات و ذهنی

گرایی استوار اند و استدلال تائید خودکشی همه بر مدارک و دلایل عینی و ملموس، بنا یافته اند.

تمام این فاکت ها، دلالت بر خودکشی میوندوال در سلول خودش در زندان میکند، در غیر آن باید تمام دستگاه از وزیر داخله و قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس گرفته تا مدیر و موظفین محبس، مسئولین و کارمندان جنایی مرکزی و جنایی محل، متخصص یا تیم طب عدلی، به دستور یا تائید داؤد خان؛ دست به دست هم داده مرتکب چنان جنایت شده باشند. این گزینه نه تنها غیر محتمل بلکه به هیچ وجه پذیرفتنی هم نیست. ولی اگر کسی بر آن اصرار دارد، پس باید سراغ قاتل را در همین ردیف های یاد شده بگیرد، نه در هیأت تحقیق. آقای مهرین تلاشش در همین جهت بوده و قتیکه او تاریخ ۸ میزان را ۷ میزان ساخته است، آنهم صرفاً در ورق شماره ۱۷ تحقیق؛ و قتیکه از احتمال آمدن کسانی از خارج زندان میان ساعات ۴:۳۰ و ۸:۳۰ صبح ۹ میزان به منظور کشتن میوندوال حرف میزند؛ اما سراغ قاتل را نه در طول و عرض منطقی یاد شده بالا بلکه در جای دگر، آنجا که هدف قرار دارد، می گیرد.

همان گونه که نوشته ام باز هم تاکید میکنم که اگر رژیم میخواست میوندوال را از بین ببرد، راه های زیاد به مراتب بی درد سر برایش وجود داشت. اما اگر تصور شود کسی خودش به آن جنایت دست زده است، باید بداند چنانکه قبلاً هم نوشته ام داؤد خان جبار تر از آن بود که در برابر چنان حرکت های خودش - آنهم به این ثقلت، گذشت نماید. او اگر کسی را میکشت، به فرمان میکشت یا از محکمه حکم اعدامش را صادر میکرد و یا در زندان می پوسانیدش. اما خودسری کسی دگر را تحمل نموده نمیتوانست

اگر میوندوال به قتل رسیده، چه کسی می توانست او را بکشد؟

- **گزینه یک:** همان تصمیم رژیم و همدستی و همکاری تمام آن دستگاه ها و اشخاص ذکر شده در بالا است، که نه محتمل، نه ممکن بوده و نه چون راز سر به مهر تا امروز مخفی مانده میتواندست.

- **گزینه دوم:** قتل او در نتیجه شکنجه در اثنای تحقیق در وزارت داخله می باشد. این گزینه هم با دلایل متعددی، از آن جمله - پیش آمد احترام کارانه که هم از چند منبع تائید شده و هم یکی از جواب های خود میوندوال بر آن دلالت دارد، انتقال سالمش به محبس، صرف سحری، موجودیت جسد گلو آویز شده اش در سلول زندانش، تائید خودکشی از جانب هیأت های جنایی و طب عدلی؛ رد میگردد.

- **گزینه سوم:** همان تصورات جیمزباندی یا چشم بندی های است که بنده از توضیح آن عاجزم؛

در هر حالت، سوال اساسی که باید اولاً طرح و جواب دریافت گردد این است که چرا باید کسی میوندوال را می کشت؟ یا چه کسی یا قدرتی از زنده ماندن بعد از اعتراض در هراس بود؟

آن تیوری که مهرین به خاطر اثبات آن اینهمه زحمت کشیده بود و دولت داؤد، پرچم و اتحاد شوروی را در نبود او ذینفع و کشتن او را با رایزنی و فیصله اراکین دولت عنوان کرده بود، چنانکه دیدیم با افشا شدن جعلکاری هایش رسوا و ناچل گردید. این را هم تفصیل دادیم که اگر دولت میخواست او را از صحنه بدر کند و یا به زنده گیش خاتمه دهد راه ها، وسایل و امکانات متعددی در اختیارش بود که از آنها استفاده کرده میتوانست. خاصتاً با اعترافات به عمل آمده، ازان جمله اعتراف خود میوندوال، همه امکانات از حبس طویل و ابد تا صدور حکم اعدام، در اختیار دولت قرار داشت و ضرورتی به کشتن وی در تاریکی وجود نداشت. آن محاکمه علنی و امکان راه اندازی سر و صدا از جانب میوندوال، که مهرین آن را دلیل کشتنش از جانب دولت تبلیغ میکند، نیز در متن همین نوشتار نفی گردید و چنانکه دیدیم در قسمت های پایانی نوشته خود مهرین هم به طور ضمنی نفی گردیده است. پس چه کسی یا چه نیرویی در صدد قتل وی به علت اعترافش بوده می تواند؟

- **گزینه چهارم:** در پاسخ به همین سوال بالا است که، آنهایی که میوندوال را با سی آی پیوند میدهند، بر احتمال قتلش از جانب سی آی ای برای بازداری وی از افشاگری، تأکید دارند. درین صورت باید اجنت در داخل محبس وجود داشته باشد تا پیوست به اعتراف میوندوال، هم به سرعت دست به کار شده توانسته باشد و هم با ورود غیر عادی از بیرون محبس و عبور از موانع و کشیک های متعدد، در آن ساعات متأخر آن شب یا آغاز بامدادان، جلب توجه ننموده باشد.

- **گزینه پنجم:** هرگاه با وجود این استدلال های عینی و منطقی باز هم بر دیدگاه ذهنی گرایانه کشته شدن میوندوال اصرار می ورزند، دران صورت باید این را بپذیرند که خلاف قرینه تراشی های ملکیار و مهرین، مدیر و کارمندان محبس نباید همه در خواب بوده باشند، بلکه در بیداری، آن دستور تصویری کذایی دولت را عملی ساخته باشند.

دلایل جعل، افترا، اتهام زنی، دروغ گویی و برف اندازی بر بام دگران:

- انقطاب های سیاسی؛

- تلاش های بدنام سازی حریفان سیاسی تا سرحد بُهتان زنی و افترا؛

- پرچم دشمنی و مقابله تبلیغاتی علیه محبوبیت حزب وطن؛

- جانبداری های کور بر بنیاد حب یکی و بغض نسبت دگر؛

- انتقام از مناسبات ذات البینی در زمان سابق؛

- تبرای ذمت خود شان از همکاری با دولت داؤد، یا دولت به اصطلاح خود شان "کمونیستی" و یا

هر دو؛

- انتساب سازمانی یا فامیلی این مدعیان با متهمین کودتا؛

- تکاپوی یافتن جای پای برای خود شان در میان حلقات سیاسی- مافیایی مسلط و در پیشگاه جلوداران بیرونی اوضاع افغانستان؛

- کمایی شخصیت کاذب با دشنام دادن و راه انداختن سرو صدای میان تهی؛

- پیاده کردن تعهد سازمانی و گروهی؛

- تلاش اعاده شخصیت میوندوال به مثابه مرد معتقد مذهبی و قوی الاراده ای که گاهی تسلیم عواطف یا ضعف های روانی نشده و دست به خودکشی نمی زد؛

- انحراف توجه عامه از جنایاتی که بعد از تسلیمی قدرت به "مجاهدین"، تا به امروز ادامه دارند؛

- و انحراف توجه عامه از پشتیبانی ها و همکاری های شماری از قلم به دستان از فعالیت های تروریستی و تخریبی نیروهای سیاه عقبگرای ضد ترقی و ضد دموکراسی، که تحت پوشش جهاد، در تبانی با دشمنان کشور، میهن و مردم مارا از هست و بود ساقط نمودند.

کی ها و چرا انگشت اتهام را به سمت معینی نشانه می گیرند؟

با شرح دلایل افترا و دروغ پردازی در بالا، به این پرسش کی ها و چرا، پاسخ دقیق ارائه شده است. بیایید موضوع را در گستره "روشنفکران" کمی بیشتر به مطالعه گیریم:

از مبارزات خیابانی و رسانه یی دوره دموکراسی، سه نیروی مبارز (militant) برازنده تر از دیگران تبارز نمودند که عبارت اند از ح.د.خ.ا. (بعداً حزب وطن)، دموکراسی نوین (مائوئیست ها یا شعله جاویدی ها) و اخوانی ها (مسلمانان بنیادگرای سیاسی). در کنار آنها از وجود محسوس ناسیونالیست های متشکل (عمدتاً در وجود افغان ملت و آنچه بنام ستم ملی خوانده می شد) و یک قشر غیر متشکل ولی دارای منافع همگون از تکنوکراتان و روشنفکران مستقل یا وابسته به دربار، را نیز نمی توان از نظر افگند. این نیروها از همان دهه دموکراسی باهم در کشمکش و نزاع بوده اند. گاهی هم اتفاق نیفتاده که کسی از آنها باری برای یافتن نقاط مشترک، یا به خاطر نزدیک ساختن فکری و یا در ابتدایی ترین حالت یک گفتگوی مذهبانه و میهن پرستانه، حتی فکر هم نموده باشد. اگر گاهی چنین امکانی به ندرت میسر هم شده باشد، خود محوری و فقدان اتیک سیاست سالم و عدم تحمل دگر اندیشی، باعث آن گشته که تمام توجه و اهتمام، نه به خاطر رسیدن به یک تفاهم، بلکه برای کشانیدن جانب دگر به موضع خود یا تابعیت از خود، صرف گردد.

داشتن مفکوره و راه مشخص عقیدتی یا سیاسی از حقوق حقه هر فرد است. چرا باید کسی را که مثل

ما فکر نمی کند، کاملاً نفی نماییم یا دشمن بدانیم؟! چرا به دور یک میز یا روی یک گلیم یا بوریا نشسته نتوانسته و صمیمانه در جهت یافتن راه نجات مردم از بدبختی ها و بیعدالتی ها صحبت نموده نتوانسته ایم؟! چرا کسی که با ما نیست باید دشمن تلقی گردد؟ چرا باید در برابر کسی که بر اعمال یا افکار ما انگشت انتقاد می گذارد، به خصومت برخیزیم؟

رقابت های سیاسی و تبلیغات سیاسی یک امر معمول در بازی سیاست است. اما همان گونه که به تکرار گفته آمد، با تأسف در کشور عقب افتاده ما این رقابت ها و این تبلیغات حد و مرزی نمی شناسند و برای بدنام ساختن حریف از به کاربرد کریه ترین و کثیف ترین وسایل نیز صرفه نمی کنند. در دوره جمهورییت داؤدخان، یکی از این سه نیروی مبارز در تائید پروگرام مترقی دولت، در همکاری غیر مکتوب با آن قرار گرفت. در حالیکه آن دو نیروی دگر در مخالفت موضع گرفتند. از آن جمله همان گونه که همه شاهد بوده اند، بنیادگرایان مذهبی با راه اندازی تلاش های وسیع از درون و بیرون اردو، در صدد براندازی رژیم برآمدند؛ که با مقابله شدید دولت مواجه شده صلاح دیدند خود را به دامن دشمن سنتی کشور- دولت پاکستان- انداخته با کمک و پشتیبانی آن دولت به حملات مسلحانه و تخریب کارانه علیه رژیم داؤدخان بپردازند.

این انقطاب ها در دوران "جهاد" اشکال تازه ای اختیار نمودند که حتی چپی های افراطی و راستی های افراطی در کنار هم قرار گرفتند و بخش هایی از چپ افراطی در راست افراطی ممزوج، یا در آن حل گردیدند. این هم نتیجه منطقی جنگ سرد و وابسته گی های نیروهای داخلی با قدرت های بیرون مرزی بود. همان گونه که دولت کمونیستی چین در همدستی با غرب امپریالیستی در ضدیت با دولت افغانستان و حامی خارجی آن - اتحادشوروی- در تمویل، تجهیز و حمایت از تروری به نام جهاد، علم برافراشت؛ مائویست های افغانی نیز علی الرغم ادعاهای چپ و ماورای انقلابی شان، در کنار "مجاهدین" قرار گرفتند. در حالی که منطقی آن بود که با روحیه انقلابی شان در کنار نیروهای دگر چپ در دفاع از دولت و ارزش های مردمی و مترقی آن می ایستادند. آن دو بخش دگر(ناسیونالیست ها و تکنوکرات ها و روشنفکران مستقل یا مربوط به دربار) نیز به پشتیبانی و حمایت از "مجاهدین" برخاستند. این گروه ها که شوربختانه خود فاقد ظرفیت لازم برای به هم آبی و طرح راه بیرون رفت از آن اوضاع بودند، پیشنهاد های دولت افغانستان را نیز برای تفاهم و راه یابی رد کردند.

جداً معتقدم که روشنفکران و اقشار آگاه جامعه، بالخصوص آنانی که با قلم یا رسانه های قلمی، صدایی و تصویری سروکار داشتند یا دارند، مسئولیت ها و مکلفیت های بیشتر از تائید "جهاد" بالخصوص در سال های بعد از خروج نیروهای نظامی شوروی از افغانستان داشتند و دارند.

به هرحال مقصد از این شرح این بود که همین انقطاب ها اگر به رویارویی های شدید و دوامدار

نظامی انجامیده در ساحة تبلیغاتی نیز بازتاب این خصومت به همان شدت محسوس بوده است.

سوگمندانۀ شاهدیم که شماری از روشنفکران و قلم به دستان، چنانکه گفته آمد، با تائید اعمال تخریب کارانه و تروریستی آن "جنگجویان مقدس"، با راه اندازی تبلیغات گسترده، در خدمت آنها و حامیان بین المللی شان قرار گرفتند.

همین ها اند که هنوز هم با گذشت آن زمان طولانی و رغم مشاهده نتایج ناگوار و بنیاد برانداز آنچه آن "فاتحین جهاد" بر سر کشور و مردم ما آوردند، در همان موضع آن روزی قرار دارند. بدون آنکه از این تاریخ زنده ای که همه با چشم سر شاهد آن بوده ایم، درس عبرتی بگیرند، و مرز میان ترقی، دموکراسی و عدالت اجتماعی را با عقب گرایی، سلب آزادی ها، نفی حقوق انسانی و ضدیت با دموکراسی؛ تشخیص و محک قضاوت های شان قرار دهند، هی در پی جعل و افترا درضدیت با آنانی برآمده میروند که با گرفتن سرهای شان به کف به خاطر دگرگونی و اعتلای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی؛ و به خاطر نجات مردم سخت حرمان دیده و مظلوم کشور؛ دلیرانه به میدان برآمدند و بدون چشم داشت به مال و متاع، با وقف تمام، در راه آرمان های مقدس شان جانبازانه رزمیدند و حماسه ها آفریدند.

شماری از روشنفکرانی که خود را در خدمت تنظیم های "جهادی" قرار داده بودند، امروز نیز در تائید مستقیم و علنی آنها جا دارند و شماری دگر باکشیدن نقاب فاصله گیری از آنها، عملاً در انجام همان خدمات، از طریق کوبیدن مخالفین تروریست های دیروزی، مصروف اند. هر نقابی که بر رخ بکشند این حقیقت را که آنها در پشتیبانی از تاریکی در مقابل روشنی قرار دارند، نمی توانند بپوشانند. ایشان در واقعیت امر در کنار همان نیروهای اهریمنی و تاریک اندیشانی موقعیت دارند که در ضدیت و تقابل با برنامه های نسبی مترقی داود خان، از دامن دشمن سلاح برداشتند و در ادامه خصومت با پروگرام های مترقی و عدالت پسند، در دوره های بعد از داود خان به شمول سال هایی که نیروهای شوروی در کشور حضور نداشتند (قبل از ورود و بعد از خروج آن نیروها)، نیز تحت شعار کذابی جهاد علیه کفر، تمام زیربنا و رو بنای اقتصادی و اجتماعی افغانستان را با خاک یکسان کردند. آنهایی که سرک ها، پل ها، لین های تلفون و برق، فابریکه ها و تأسیسات صنعتی، مکاتب، موزیم ها و مراکز هنری را تخریب؛ دانش آموزان، معلمان، استادان، علماء، متفکرین، هنرمندان، سیاست مداران، کارمندان دولتی و حتی اهل حرفه و بازار را هم کشتند؛ کاریزها و سیستم های آبیاری را متلاشی کردند؛ ذخایر مواد ارتزاقی را آتش زدند؛ هزاران زن را بر اعراب فروختند یا تحفه دادند؛ و هزاران فجایع و اعمال تروریستی را مرتکب شدند؛ به نام مبارزین آزادی تقدیر و تحسین گردیدند. تمام رسانه های سمعی، بصری و نوشتاری دنیا از مدح و ثنای آنها نمی آسودند. آن

قلم به دستان مدعی روشنفکری که دران زمان در تائید آن تروریستان نوشتند و پول و اعانه گرد آوردند، فعالانه به آتش سوزان و ویرانگر جنگ ارتجاعی هیزم کشیدند و روغن ریختند.

نتیجه ای که با سپرده شدن زمام امور کشور به آنها، به ارمغان آورده شد، عبارت بود از: اسقاط مؤسسه دولت با تمام عناصر متشکله زیربنایی و روبنایی آن، نابودی کامل اردوی نهایت درجه مجهز و آبدیده، جنگ های بین التنظيمی بر سر قدرت، چپاول دارایی های عامه و انفرادی، دستبردهای گسترده بر گنجینه های تاریخی و ثروت باستانی کشور(۱)، غارت معادن بسیار قیمتی – ازان جمله زمرد و لاجورد (۲)، تخریب شهر زیبای کابل و شهادت ده ها هزار باشنده گان آن (۳)، قحطی و گرسنه گی، محرومیت فرزندان نوباوه کشور از نعمت سواد و دانش، کشانیدن زنان به زندان های ورای پرده ها و دیوارها، خموشی ساز و طرب، طرد هر آنچه در قالب هنر می گنجید، و بالآخره با رویکار آمدن نسل دگر آنها تحت نام طالبان، از حلال کردن انسان ها تا سنگسار و کشتار در ستادیوم ورزشی و از میان بردن تندیس های غرور آفرین بامیان – این نمادهایی از تاریخ و تمدن باستان کشور، تا مسلط ساختن القاعده بر سرزمین ما و فراهم آوری محیط مطمئن برای راه اندازی اقدامات تروریستی در سطح جهان. در عین حال آنچه برای جهان و در درجه اول برای قدرت های ایجادگر، تربیت دهنده، تجهیز و تمویل کننده این "قهرمانان آزادی"، به بار آورد، عبارت بود از به هستی آمدن تروریزم بین المللی تربیت یافته، مجرب و مجهز- با ابعادی که روز تا روز گسترده تر و تباه کن تر میشود.

از لحاظ باورها و موضعگیری های سیاسی- اجتماعی، "مجاهد" و "طالب" هر دو یکی اند. جنگ میان شان بر سر قدرت بود. امروز هم در حالتی که بخش "مجاهد" به پشتیبانی نیروهای امریکا و یارانش بر سریر قدرت تکیه زده اند، بخش "طالب" برای باز ستانیدن قدرت در جنگ و ستیز است.

"مجاهدان" این برادران "طالبان" (به مفهوم سیاسی کلمات نه به معنی مبارز و طالب العلم)- این عقب گرایان ضد ترقی و ضد دموکراسی برخاسته از بینش های قرون وسطایی، با استفاده ناجایز از معتقدات سُدْچَه مردم مسلمان کشور، در قریب ده سال اخیر در پناه لشکر امریکا، ناتو و همراهان – همان حامیان دیروزی شان - در فروریزی شالوده ملت افغان، در تحکیم پایه های بنیادگرایی، در نقض رسوای حقوق بشر و در دمار کشی از روزگار این ملت رنج کشیده و تا مغز استخوان سوخته، دست اهریمن را نیز از پشت بسته اند.

همان گونه که قلم بدستان و "روشنفکران" ممد و پشتیبان آن جنگجویان ضد ترقی، در زمان "جهاد" بر علیه نیروهای ترقی و عدالت اجتماعی قلم و زبان به کار بردند، و به جای آنکه عدم موافقت خود را با راه و رسم رژیم حاکم آنوقت، از طریق مدنی و پیش کشیدن الترناتیف دگر که کم از کم رُخ به

سوی دموکراسی، مدرنیته و تحول می داشت، مطرح میکردند؛ از سیاه ترین ارتجاع در برابر پیشرفت و ترقی حمایت نمودند. هنوز هم به جای آنکه با مشاهده اوضاع رقتبار و نابسامان کشور، به خود آیند و با پشیمانی از موضع غیر مسئولانه دیروزی در پی تصحیح جایگاه فکری خویش برآیند، مصرانه در همان راهی طی طریق میکنند که به بیراهه میرود. به جای سمت دادن پژوهش ها و تحقیقات در جهت رهایی بیرون رفت از ورطه خطرناکی که هستی و بقای این ملت و این کشور را تهدید میکند، و به جای کنار گذاردن خصومت های میان تهی و تلاش در جهت یک وفاق همگانی روشنفکران آگاه، به خاطر باز گرداندن جریان مدهش سقوط قهقرایی و حفظ سلامت ملتی که بایستی به سوی ساخته شدن برود نه متلاشی شدن؛ تلاش ها و تبلیغات زهرآگین شان را علیه ح.د.خ.ا. (بعداً حزب وطن) به کار برده میروند. بلی این تلاش ها علیه یک کتله عظیم انسان های روشنفکر، روشن ضمیر، وطن دوست، ترقی پسند و عدالت خواه که با ایمان و عقیده راسخ در مبارزه شان به خاطر وطن و رهایی انسان این وطن از فقر و بیعدالتی و به خاطر انسانیت، رزمیدند و درپیکار شان بر ضد اهریمنان سیه دل، سیه اندیش قرون وسطایی – این تروریستان بی فرهنگ، هزاران جان شیرین شان را قربان نمودند، کارنامه آفریدند، تاریخ ساختند و برای نسل های آینده الگو ایجاد کردند؛ به کار برده میشود. این کتله که همه شان تحصیل کرده گان و گل های سر سبد جامعه بودند، راه برگزیده را نه احساساتی بلکه بعد از تعمق دقیق و سنجش علمی پذیرفته بودند. آنها با ایمان بر حقانیت راه عدالت خواه شان، بیباکانه و قهرمانانه علیه تروریزم عقبگرای بنیادگرا رزمیدند. همان وقف و قوت ایمان بود که آنها را قادر می ساخت در برابر پشتیبانی بی حد و حصر جهانی از آن تروریزم، پایداری نمایند. (مکرر میکنم که دفاع من از این کتله سراپا شرف و وجدان، به معنی دفاع از جنایاتی نیست که از نام ح.د.خ.ا. ارتکاب گردیده اند)

در ده سال دور اول سلطه جهادی- طالبی، چنان دماري از روزگار مردم افغانستان برآورده شد که تاریخ بشریت به یاد ندارد؛ و بعد از قریب ده سال دور دوم سلطه جهادی، با دادن مشروعیت به قدرت آدم کشان و چپاول گران از جانب نیروهای خارجی؛ روزگار مردم چنان تلخ و از تحمل خارج گردید که رغم خسته گی از جنگ، به اعتراف مکرر رئیس جمهور و جامعه جهانی، راهی جز برداشتن سلاح و پیوستن با مخالفین برای شان نمانده بود. امروز در کشور ما از سنگ و چوب هم صدای ذکر خیر، دعا و شاد باش روان داکتر نجیب بر می خیزد. این حقیقت در کام خونتای مسلط – مرکب از جنگ سالاران وطنی و نظامیان و نظامی گرایان بیرونی- شرنگ تلخی میگذارد. به همین دلیل هر چند گاهی تیغ های تیز جوهردار ضدیت و دشمنی با حزب وطن (سابقاً ح.د.خ.ا.) از نیام کشیده میشوند. به خاطر انحراف افکار عامه به جای جواب دهی از کرده ها و سیاست های ضد مردمی، تمام مهره های دولت و شبکه های تبلیغاتی، به شمول رسانه های مطبوع، تلویزیون ها- در

داخل و خارج از کشور- و سایت ها و وبلاگ ها، بسیج میشوند تا بار ملامتی را بر دوش دولت سابقه چپی بگذارند و برای منسوبین آن دولت دوسیه سازی کنند.

هرگاه با دقت نگریسته شود، تشدید تبلیغات علیه نیروها و عناصر دادخواه مترقی، در تنگاتنگ با ازدیاد درجه نارضایتی و واکنش های شدید مسالمت آمیز و مسلحانه مردم زجر دیده کشور (با در نظر داشت این که شمار زیاد جنگجویان، نه مؤیدین بنیادگرایی، بلکه قیام کننده گان ضد مظالم و اجحافات دستگاه حاکمه و کشتار و تخریبی که از نام مبارزه با تروریسم صورت می گیرد، میباشند)، شدت و سرعت تعجیلی می گیرد. زمانی که فشار افکار عامه در گستره ملی و بین المللی در مطالبه به محاکمه کشیدن جنایت کاران جنگی و ضد بشری بالا می گیرد، دستگاه های تبلیغاتی نوشتاری، صدایی و سیمایی مربوط به جنایت کاران وطنی و دستگاه های استخباراتی بیرونی حامی شان به پیمانه گسترده بسیج می شوند و کارزار تبلیغاتی ناروای گسترده ای را علیه نیروها و عناصری که میهن و مردم خود را همواره دوست داشته اند و به خاطر نجات شان از فقر، مرض، جهل، ظلم، تبعیض و بی عدالتی های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی رزمیده اند و قربانی های بی شمار داده اند، راه می اندازند.

اگر از جنایت کاران جنگ سالار، که تحت پوشش جهاد در راه خدا و اسلام مرتکب شنیع ترین جنایات ضد بشری شده اند، بپرسید که در زمان به اصطلاح جهاد چرا با فیر راکت های کور به کشتار مردم بیگناه ملکی می پرداختید و یا سرپرست ها و نان آوران خانواده ها را که گناهی جز عرق ریزی به خاطر به دست آوردن لقمه نانی برای فرزندان شان نداشتند، به اتهام همکاری با دولت سر می بریدید؟! در جواب می گویند که آنها جهاد در راه خدا را گذاشته قیادت کفار را پذیرفته در خدمت نفس اماره بودند و لذا خون شان مباح بوده است.

اگر بپرسید که چرا تأسیسات عامه را اعم از سرک ها، سیستم مخابرات، شبکه انرژی، شبکه آبیاری، مکاتب، شفاخانه ها، فابریکه ها و امثال آن که دارایی همه ملت بود تخریب می کردید؟! در پاسخ می گویند که چون اینها در خدمت کفار قرار داشتند، تخریب شان صواب بود.

اگر بپرسید که چرا بر ضد تعلیم و تربیه، ثقافت و هنر بودید و چرا اطفال مکاتب، معلمین، استادان و اهل هنر و موسیقی رامی کشتید، آزار می رساندید و یا بر سر و روی دختران دانش آموز تیزاب می پاشیدید؟! می گویند به خاطری که اینها یا مظاهر کفر بوده اند و یا در خدمت کفر قرار داشته اند.

اگر بپرسید که چرا در هنگام جنگ با بوجی ها و جوال ها می آمدید و چرا اموال مردم را غارت و چپاول می کردید؟! می گویند این غارت نبود بلکه **غنیمت جنگی بود** که بدست آوردن آن در جهاد جایز است به شرطی که با عدالت در میان مجاهدین تقسیم گردد. (ما این عدالت را خوب دیدیم که

مجاهدین واقعاً معتقد، در ناداری زیستند و مردند. اما رهبران و قوماندانان از شمارش ثروت و عمارت‌شان عاجز اند)

اگر بپرسید چرا بر زنان و دختران مردم تجاوز میکردید، یا به زور به حباله نکاح تان درمی آوردید، یا آنها را با خود برده مورد استفاده نامشروع قرار می دادید و یا بر عرب ها می فروختید؟! می گویند در جهاد سر و مال کفار حلال است. اموال و دارایی شان که زنان نیز دران شامل اند **حیثیت غنیمت جنگی دارند**. زنان شان به کنیزی برده شده می توانند و هم خوابگی با کنیز و فروش شان جواز دارد.

اگر بپرسید چرا به معادن قیمتی و موزیم ها و آثار باستانی که دارایی عامه اند دستبرد زدید؟ می گویند برای پیشبرد زنده گی به آن ضرورت داشتیم. در کتابی که در باره زنده گی احمدشاه مسعود به روایت از خانمش نگاشته شده، خانمش با افتخار شرح میدهد که مسعود هیچگاه از پول جهاد استفاده شخصی نه نموده بلکه از طریق تجارت **زمرد** مصارف شخصیش را تأمین می نمود. (۲)

اگر بپرسید شما که در راه خدا و دین می جنگیدید، چرا در دوران بعد از تسلیمی قدرت به "مجاهدین"، روی همدیگر تیغ کشیدید؟ چرا به نام دین سینه بریدید؟ چرا از نوک پستان ها تسبیح ساختید؟ چرا بر سرها میخ کوبیدید؟ چرا آدم ها را در کانتینرها سوختانید؟ چرا رقص مرده گان را به تماشا نشستید؟ چرا همدگر را به فجیع ترین اشکال قتل عام و بر زنان و اطفال بی دفاع تجاوز کردید؟ چرا شهر کابل را که دیگر تحت سلطه "کفار" قرار نداشت و "جهادیان مسلمان" بران مسلط بودند ویران کردید؟! در جواب، سر پیچی از اولی الامر را عنوان می کنند و یا اختلافات مذهبی یا اتنیکی را دلیل می آورند.

اگر مطرح کنید که شیعه و سنی هر دو مسلمان اند و اسلام تفاوت های اتنیکی را هم به رسمیت نه می شناسد و چه بسا که شیعه با شیعه و سنی با سنی گلاویز شده دمار از روزگار مردم بی دفاع شان درآورده اند. آنگاه که جوابی برای شان نمی ماند گناه را بر دوش به اصطلاح شان "کمونیست ها" می اندازند که گویا نفوذ آنها باعث این مصیبت شده، نه خود خواهی و جاه طلبی خود شان. چه خود ایشان مسلمانانی اند که به دنیای دون پشت کرده و پیوسته به عبادت خداوندی مصروف بوده اند.

بالاخره اگر بپرسید که این رهبران محترم جهادی و این قوماندانان خورد و بزرگ جهاد که ماشاءالله شمار شان کم هم نیست و جهاد شان هم در راه خدا و به خاطر اعتلای کلمه الله بوده نه کسب منفعت شخصی و گردآوری سود و سرمایه، اینهمه دارائی نقد و جنس اعم از مزارع و باغ های کلان، قصرهای متعدد در داخل و خارج کشور، نقدینه های ملیونی و ملیارد دالری گورکرده گی و در حسابات بانک های داخل و خارج، را از کجا آورده اند؟ آیا این همه از همان "غنیمت مشروع" گردآوری شده اند؟ درین جا است که اعصاب حریفان تاب نیاورده با نثار فحش و ناسزا پرسنده را

تهدید میکنند که گویا پا را فرا تر از حد گذاشته کفر میگوید، به رهبران مجاهدین توهین می کند، حتماً کمونیست یا ملحد است که چنین پرسش هایی را مطرح می نماید. ای بسا که در ادامه این غضب شان فریاد می کشند که آیا بعد از اینهمه سال ها جهاد و زحمتی که در راه خدا کشیده اند مستحق این چیزها نیستند؟!

اگر عین پرسش ها را به "اهل قلم و دانش" شان مطرح کنید، در پاسخ، گناه همه کاستی ها، بدکنشی ها، جنایات و بدبختی ها را بر دوش رژیم های بعد از سلطنت می اندازند. بدین معنی که اگر مردم بی گناه را به شهادت می رساندند، اگر به اعمال تروریستی دست می زدند، اگر تمام مظاهر مدنیت و انسانیت را از بین می بردند، اگر بر زنان و اطفال تجاوز می کردند و میکندند، اگر غنیمت و کنیز و برده بر می گرفتند، اگر آثار باستانی، ماشین ها و پرزه جات فابریک، سیم های هوایی و زیر زمینی را در بازارهای پاکستان می فروختند، اگر مکاتب را به آتش می کشیدند و استادان و شاگردان را می کشتند، و . . . ، همه اش از دست داؤدخان و "کمونیست ها" بود.

القصد که اهداف حملات، تبلیغات، ادای شهادت های ناحق، راه اندازی سروصداها و تبلیغات زهرآگین، مستهجن و تحریک آمیز، عبارت اند از:

- برگرداندن توجه عامه از جنایات شرم آور جانیانی که خاک کشور را به تو بره کشیدند و برای مردم نه لب نانی ماندند، نه عزت و نه هویت؛

- پرده کشیدن روی بیدادگری های حامیان بیرونی شان؛

- جعل تاریخ با استفاده از سکوت صاحب نظران مردمی و پژوهشگران علمی تاریخ - که بنا بر صدمه ای که در اثر شکست نا فرجام مبارزات رهایی بخش و سقوط حاکمیت حزب وطن، عاید حال شان شده بود و ایشان را یا به عزلت یا خوداندیشی و یا به امید باز راست کردن قامت در خط دیگری، به مهر بر لب زدن یا پشت کردن به گذشته شان کشانیده ؛

- راه اندازی جنگ تمام عیار روانی علیه عاشقان راستین میهن و خدمتگزاران متعهد توده های ملیونی زجر کشیده، به منظور ساکت ساختن شان، بیرون راندن شان از صحنه فعال اجتماعی- سیاسی و به انزوا هل دادن آنها؛

- و بالاخره دست یابی به همه یا یکی از اهرم های قدرت، ثروت و شهرت، از طریق این کارزار.

اما چرا صمد ازهر به طور مشخص، در محراق چنین هدف گیری ها قرار می گیرد؟

قبلاً نوشته ام که صمد ازهر را به خاطری هدف قرار دادند که منسوب به پرچم بود و خوش نامی بود که باید بدنام می شد. یعنی در خصومت با پرچم، این سازمان سیاسی رقیب شان، و در خصومت با

کسی که به آن سازمان انتساب داشته و خلاف خواست آنها به نام نیک یاد میشود.

آنهایی که بایست درین مورد حرف می زدند و با اطلاعی که از حقایق و شناختی که از صمد ازهر داشتند، حقایق را روشن می ساختند؛ یا سکوت کردند و یا تا کنون درین زمینه صحبت کردن را مصلحت نه دیدند؛ ناچار باید از خود بگویم. وقتی آدم از خود میگوید، این خطر وجود دارد که آگاهانه یا نا آگاهانه به خودستایی، که بدون تردید زشت ترین پنداری است که کسی از خود تبارز داده میتواند، سقوط کند. هرکسی در طول کوره راه طی کرده اش در زنده گی، مطابق به ایده و آرمانش افتخاراتی می تواند داشته باشد و حق دارد بر آنها ببالد. من نه بر فهم، درایت و علمیت، آنچنان که جناب قاضی در وصف من لطف فرموده اند، نازیده می توانم، به خاطری که **خودم بهتر از هر کسی دیگر از کمبودی هایم واقفم و الطاف والی صاحب را نیز کنایه و "ذم ما یشبه المدح" میدانم، و نه کدام کمال خاص دگری دارم.** افتخاراتی که در زنده گی داشته ام و همواره بر آنها می بالم، صرفاً آن اوصاف و موضع گیری هایی اند که هر انسان سالم نورمال باید داشته باشد. هیچ کدام کار خارق العاده ای انجام نه داده ام که مستلزم شادباش باشد. من آن را کرده ام که باید هرکس بکند. هر کس باید وظیفه شناس باشد، هر کس باید با صداقت و جایش را ایفا نماید، هرکس باید از رشوه و اختلاس پرهیز کند، هرکس باید وطن و مردمش را دوست داشته باشد، هر کس باید بی ادعا بوده بگذارد دیگران در موردش قضاوت داشته باشند، هرکس باید با انواع ستم، ظلم و بی عدالتی های فردی و اجتماعی مخالف باشد و در عین زمان باید در مبارزه با غیر متصفین با این اوصاف، قرار داشته باشد. یاکی و تقوی در حالتی قابل ستایش است که امکانات نفی آن وجود داشته باشند. یعنی در حالتی که امکانات استفاده سوء و تخطی از قانون وجود دارند ولی بنا بر حکم وجدان ازان پرهیز بعمل می آید.

چون زیست و معاشرت نورمال و سالم، تقوا و مردم دوستی؛ اوصاف و خصایل ذاتی انسان ها اند که از بدو پیدایش به آن متصف اند و این انحرافات اکتسابی بعدی اند که انسان ها را به کجراهه می برند. پس متصف بودن به آن اوصاف ذاتی یک امر نه تنها طبیعی، بلکه لازمی نیز است. آیا خنده آور نیست اگر کسی بلافاصله که آنقدر شریف است که دزدی نمی کند یا آدم نمی کشد یا کدام جرم دیگر مرتکب نمی شود؟؟؟ بدون شک که مضحک است، نه! آیا رشوه و اختلاس، غصب مال و جان و رجحان منافع خودی بر منافع مردم؛ تفاوتی با دزدی و قتل دارند؟ بدون شک که ندارند! پس متصف بودن به آن خصایل عادی ذاتی نمی تواند موضوع افتخار باشد. اما وقتی انحراف و فساد چنان مسلط گردند که جای اوصاف و خصایل ذاتی انسانی را بگیرند، معیارهای زنده گی و قضاوت تغییر می خورند. تصور وجود آدمی که واجد آن خصایل اصیل انسانی باشد نیز چنان کمرنگ گردیده در زیر

لایه ضخیمی از شکوک قرار میگیرد، که شخص متصف با آن صفات را یا باور کرده نمی توانند و یا آن شخص را غیر طبیعی و مریض میخوانند. آن یاد آوری بالا از افتخار ناشی از همین واقعیت تلخ است. خجلت آور است وقتی آدم بگوید افتخار میکند که فلند نشده است، به خاطری که اصولاً، اخلاقاً و حتی طبیعتاً باید سالم بماند. اما همان واقعیت تلخ، باعث میشود بر سالم ماندن افتخار شود. به خاطری که در کان نمک، نمک نشدن و علی الرغم طعنه های فامیل و همچسمان، کمی ها و محرومیت ها را پذیرا شدن و از این پل صراط باریک به سلامتی گذشتن، در شرایط و احوالی که ما قرار داشته ایم، بدون شک زور و قوت ایمان می طلبد. تنها و تنها همین احساس افتخار و آرامش وجدان است که از سقوط انسان جلوگیری کرده میتواند.

شاید این یک تصادف محض بوده باشد که بعد از مدت نسبتاً کوتاه استادی مضمون کرمولوژی در اکادمی پولیس (مضمونی که بار اول مؤسس آن در اکادمی، خودم بودم و به دلیل آنکه با آن محتویاتش، برای مقامات بالا و استادان و مشاورین آلمانی اکادمی، مقبول نیفتاده بود، آن مضمون را کلاً غیر لازمی عنوان کرده از پروگرام تدریسی حذف کردند. امری که باعث وداع من با اکادمی گردید. پسانها مضمونی را با همان نام ولی محتویات کاملاً متفاوت، بار دگر شامل پروگرام درسی ساختند)، مدت دهسال در میدان هوایی بین المللی کابل در ابتدا بحیث آمر انسداد قاچاق و سپس به حیث مدیر امنیه، با همین خصایل یاد شده یک انسان عادی ولی سالم ایفای وظیفه کردم. از خوش قسمتی من در رأس ریاست عمومی هوایی ملکی و توریزم، که مجموع میدان هوایی به شمول بخش پولیس تحت اثر آن بود، جناب سلطان محمود غازی قرار داشت. صرف نظر از قضاوت منفی احتمالی که جناب شان اکنون در باره من خواهند داشت، و صرف نظر از مخالفت عقیدتی من با نظام سلطنتی، به جرأت میتوانم بگویم که اگر در فامیل سلطنتی انسان به تمام معنی خوب وجود داشت، همین سلطان محمود غازی بود. او با وصف ارتباط و اعتقادش به نظام سلطنتی و وفاداریش به پادشاه؛ انسان پاک، وطن دوست و مهربان و به اصطلاح عوام یک "شهزاده واقعی" بود. زیردستان همیشه مورد حمایت او قرار می گرفتند. او انسان های پاک و وظیفه شناس را دوست می داشت و به حرف ها و ملاحظات آنها توجه می نمود. در چنین فضای کاری با همکاری همکاران شریفم در پولیس میدان هوایی، هم در ایجاد نظم و نسق بهتر در کارکرد شعبات مختلف پولیس و هم در جلوگیری از قاچاق، موفقیت های چشم گیری به دست آمد. گرفتاری های مسلسل دهها کیلوگرام طلا، مقادیر بسیار زیاد آثار بی بدیل و نهایت پرارزش تاریخی و انواع مواد مخدر با انعکاس وسیع آن در رسانه های محلی و بین المللی، توجه عمومی را به پولیس میدان هوایی جلب نمود که این کمینه دران زمره قرار داشت.

همدردی و معاشرت نیک با کارمندان میدان هوایی، اعم از مامورین شعبات مختلف، تخنیکران و حمالان و دادرسی دردمندان، اجزائی از وجاییم بودند. برای من مایهٔ مباهات است که یگان حمال آن زمان که در چند سال پیش هنوز هم در سن کهنولت به انجام کار حمالی در میدان هوایی ادامه داده بودند، مرا با القاب همان زمان "مدیر صاحب" خطاب کرده با محبت تمام در آغوش می گرفتند. این برای من یک جهان ارزش دارد.

انتشار مضامین در مجلهٔ "پولیس د تولنی خدمتگار" در جنب سابقهٔ استادی در اکادمی پولیس، توجه هم مسلکان را نیز جلب می نمود. (این بود علامت و نشانه ای از خوش نامی)

همین ها موجب گردیده بودند که چند روز مختصری بعد از کودتای داؤدخان، قدیرخان که به تازه گی بر مقام قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس تکیه زده بود، دوستانم را واسطه کرده تقاضای همکاری نمود و مرا به حیث رئیس ارکان آن قوماندانی تعیین نمود.

درین پُست نیز باحضور وجدان و با احساس عمیق مسئولیت در برابر وطن و مردم، به همکاری افسران روشن ضمیر وطن دوست دارای تحصیلات عالی، دست به کار شدم. با پیاده کردن یک سیاست کادری دقیق، نه تنها رشوه و فساد نزول تاریخی داشت بلکه شمار زیادی از افسران مشهور بالفساد نیز با اعتراف بر گذشتهٔ ناسالم و اظهار ندامت و توبه، آمادگی همکاری نشان دادند که با احتیاط و نظارت دقیق برای بعضی از آنها مسئولیت هایی سپرده شد. (۴) با باخبری از اجراءات دستگاه پولیس و ژاندارم در سراسر کشور و رسیده گی فوری به شکایات مردم، شهرت و حیثیت پولیس به مقیاس غیر قابل باور بالا رفت و برای اولین بار علایم اعتماد مردم بر پولیس، به شکل متبازر مشهود گردید. (این هم علامت و نشانهٔ دگر خوش نامی)

از قضای روزگار قضیهٔ کودتای میوندوال و همراهانش، پیش آمد. هیأت های سه نفری تحقیق برای هر متهم تعیین گردیدند. مرا در هیأت سه نفری تحقیق از میوندوال گرفته بودند. خواستم با استفاده از روابط سازمانیم با فیض محمد وزیر داخله، خود را ازین جنجال برهانم. وقتی به دفترش رفتم، عبدالقدیر نورستانی قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس نیز با او بود. کثرت کارهای اداری را بهانه قرار داده تقاضا کردم کسی دگر را به جای من به عضویت این هیأت شامل سازند ضمناً علاوه نمودم که میوندوال یک شخصیت بزرگ سیاسی، با دانش و اهل قلم است، بهتر خواهد بود کدام دانشمند حقوق و علوم سیاسی را به این کار بگمارند. هر دوی آنها گفتند که ما براین مسأله صحبت کرده ایم و به این نظر رسیده ایم که تو میتوانی از عهدهٔ این کار بدر آیی. اصرار ورزیدم که با پرداختن به کار تحقیق، کارهای اداری با سکتگی مواجه میشوند، نه پذیرفتند و قدیرخان گفت تحقیقات را شبانه پیش می بریم و روزانه برای کارهای اداری فرصت دارید. (۵)

به سرگذشت تحقیقات و ادعاها ای که درین ارتباط به عمل آمده و در رد و افشای دسایس مدعیان در سر تا پای این نوشته به تفصیل پرداخته شده است. اما اکنون باز میگردم به همان پرسش که چرا **صمد ازهر** در محراق هدف گیری قرار میگیرد؟

قدیر خان اگر از یکطرف راضی بود که تمام مسئولیت های رسمی او را من پیش می بردم و اعتماد مردم بر پولیس روز تا روز بیشتر شده میرفت، از جانب دگر خودخواهی ها و بلندپروازی ها روز تا روز در دماغش قوت گرفته میرفتند و این افواهات و سرگوشی ها که گویا این اصلاحات و پاکیزه گی ها نتیجه کار ازهر و تیمش است او را رنج می داد. این یک واقعیت آفتابی است که ما افسرانی که به مثابه یک تیم وطن دوست و تحول پسند با صداقت و خلوص نیت کار می کردیم، نتایج ملموس کاری داشته ایم. اما این هم یک واقعیت انکار ناپذیر است که اگر اعتماد و پشتیبانی قدیر خان، که در عقب قدرت او قدرت جبروتی داؤدخان قرار داشت، نه می بود، هرگز قادر به پیاده کردن آنهمه اصلاحات ژرف در سیما و اجراءات پولیس در ظرف مدت چند ماه کوتاه بوده نمی توانستیم.

قدیر خان گرچه در ظاهر امر مرا استاد خطاب کرده احترام می گذاشت، اما خوش نداشت کسی از من ستایش کند. این را من می دانستم و میکوشیدم هر کار مثبتی را به نام او رقم زنم. به منظور کاستن از قدرتم به تدریج عمل کرد:

در قدم اول، تشکیلات را تغییر داد و ریاست ارکان را به نه آمریت عمومی تقسیم کرد. مرا به حیث آمر عمومی امنیت، که یکی از آن آمریت های عمومی بود، تعیین نمود. چون کار من به نه بخش تقسیم شده بود از فشار کار بالایم کاسته شد. ولی وقتی سیل مکتوب ها و دوسیه ها به دفتر خودش سرازیر گردید و متوجه شد که از عهده آن برآمده نه میتواند، در ابتدا بصورت شفاهی تقاضا نمود کما فی السابق به امور رسیده گی نمایم و سپس با صدور مکتوب رسمی به آمریت های نو تأسیس هدایت داد دوسیه ها و مکاتیب خود را جهت امضا و اخذ هدایت نزد آمر عمومی امنیت ببرند.

در قدم دوم، در بحبوحه تغییر جهت سیاست داؤد خان، فرصت مساعد یافت. گردهم آئی محدودی از همان تیم قبل الذکر مارا در اتاق عقبی دفترش تدویر نموده سوالی را با این مضمون و محتوی (که کلمات آن از من است) مطرح نمود:

شما که از ابتدای اعلان جمهوریت با این رژیم نو، از دل و جان همکاری صادقانه نموده وفاداری تان را به جناب رهبر به اثبات رسانیده اید، آیا حاضرید این فداکاری و وفاداری را در آینده نیز در هر نوع شرایط ادامه دهید؟

طرح چنین سوالی، در آوانی که هنوز تغییر جهت سیاسی داؤدخان محسوس نبود ولی یقیناً بعد از

موافقت دو برادر (داؤد و نعیم) حلقه خاصی مرکب از قدیر نورستانی، حیدر رسولی، وحید عبدالله و سید عبدالاله، در جریان گذاشته شده هدایاتی برای شان داده شده بود؛ برای ما ابهام به همراه داشت. چون روی صحبت با من بود، با ژست استفهام آمیزی مقصودش را پرسیدم.

قدیرخان گفت: اگر در سیاست ها ته و بالایی بیاید یا در پروگرام های دولت تغییراتی حادث شود و یا هر اتفاق دیگری پیش آید، در هر حالت و هر نوع شرایط در تائید و وفاداری به رهبر ایستاده گی خواهید داشت و به هر سویی که رهبر برود با او خواهید ماند؟

زنگ خطری در درون مغزم نواخته شد. برق آسا افکار مختلفی در دماغم رسوخ یافتند. در میان این تصورات، دو تای آن در مغزم برجسته تر گشتند:

۱- میخواهد مارا به مثابه گروپ مربوط به خود در وفاداری پروپاقرص به داؤدخان، به او معرفی نموده امتیاز بگیرد.

۲- تغییرات ژرفی در سیاست داؤدخان در پیش است.

ذهن من بیشتر به سوی احتمال اولی کشش داشت بخاطری که تصور چنان تغییر ۱۸۰ درجه یی با شناسایی گذشته داؤدخان محتمل نبود. در حالی که نگرانی در چهره همه حاضرین که در ضمیر خود در جستجوی پاسخ مناسب بودند، محسوس بود، در اذهان خود پاسخ هایی را که من ارائه خواهم نمود نیز سنجش می نمودند. با احساس مسئولیت در برابر معتقدات خود و در برابر همکاران باشرف حاضر در مجلس، چنین جواب دادم:

همکاری من با داؤد خان بر اساس شناخت دقیقی است که از او بحیث یک شخصیتی که وطنش را دوست دارد، برای اعمار و پیشرفت کشور آرزوهای بلندبالایی دارد و بر برنامه و اصولی معتقد است که در "خطاب به مردم" اعلام داشته است. در حالی که مطمئنم رهبر همین راهش را ادامه میدهد با صراحت میگویم تا زمانی که درین راه استوار است من هم استوارانه با او خواهم ماند. من داؤد خان را در راهی که در پیش گرفته و آن را راه مردم و راه ترقی و پیشرفت وطن میدانم، پشتیبانی میکنم.

قدیر خان، مثل اینکه انتظار چنین پاسخ را نداشت، بدون تبصره رو بسوی دیگران نموده عین سوال را بروی هرکدام گذاشت. پاسخ ها کوتاه و عدهتاً در تائید نظر من بودند. صرفاً یکنفر به موضع قدیرخان تمایل نشان داد، که کرسی و مقامش را حفظ کرد و یک نفر دیگر مطابق عادتش با تذبذب حرف زد که او هم با موقف لرزان شامل تصفیه نه گردید.

بزودی تصفیه عمومی در دولت، از دستگاه پولیس در وزارت داخله آغاز شد.

قدیر خان اولین تصفیه را از شخص من آغاز کرد. مرا به حیث قوماندان امنیه ولایت هرات تعیین نمود. گرچه احساس کرده بودم که این یکی از مراحل دور ساختنم از موقعیت های فعال است، با آنهم برای جمع و جور کردن امور امنیتی و نظم عامه به تلاش فوری آغازیدم. نتیجه و انعکاس اقدامات عاجل راه انداخته شده، خیلی مثبت بود و مردم روشن ضمیر هرات به زودی قضاوت شان را در مورد من نموده بودند. با وجود مراعات سلسله هیرارشی و حفظ مناسبات نزدیک و احترام کارانه با جناب تواب آصفی والی هرات، به جای آنکه از شیوه و نتایج کارم راضی باشد، شایعات مثبت در میان شهریان هرات نسبت به من بر دماغش خوش نه خورده، نزد داؤد خان شکوه برده بود که از هر به مرکز مراجعه مردم و مرکز قدرت تبدیل شده، صولت مقام ولایت در خطر است. با همین سفر والی به کابل، پروگرام تدریجی تنزیل من به تنزیل تعجیلی مبدل و قدیر خان به زودی بعد از نزده روز از تاریخ آغاز وظیفه، مرا سبکدوش نموده بعد از چندی با تنزیل بزرگ مقام به حیث آمر پوسسته سرحدی شیرو اوبه در ولایت هلمند تعیین نمود. من که سوء نظر را دقیقاً دریافته بودم، تصمیم به استعفا گرفتم. آسان ترین طریقه مستعفی شدن، ترک وظیفه بود. مطابق به قانونی که خود ما ساخته بودیم، بعد از مدت بیست روز غیابت از وظیفه مستعفی شناخته می شدم. همان بود که بنا بر پیشنهاد قدیر خان و منظوری رئیس دولت به استعفا سوق گردیدم.

اما برخلاف نوشته شخصی که به نام مستعار ا. ش درسایت خوشه، که گویا درهنگام وداع کسی حضور نداشت، نوشته است، در موقع وداع، تمام افسران و کارمندان مربوط آن قوماندانی و عدّه زیادی از شهریان هرات در میدان مقابل قوماندانی امنیه تجمع نموده بودند و در سخنان وداعیه علاوه از یادآوری پلان های عملی ناشده ای که در سر داشتم، اظهار داشتم که مروج این بوده است که شخص از وظیفه سبکدوش شده، معمولاً از همکاران و مردم تقاضا میکند که اگر در جریان وظیفه داریش سهو یا خطایی از او سر زده یا کسی متضرر شده باشد، او را مورد عفو قرار دهند. اما من با جهر اعلام میدارم که اگر کار غلط انجام داده ام یا بر کسی ظلم روا داشته ام، تقاضای عفو نه بلکه خواستار آنم که همین حالا که من فاقد هرگونه مقام و صلاحیت استم با جرأت تمام و بدون ترس از یخنم گرفته در مقابل این جمعیت مرا محکوم و شرمنده ساخته به بازخواست بکشاند.

این صحبت من نیز بر جناب والی صاحب، که از آن اطلاع یافته بود، خوش نه خورده بود. چنانچه در روز دگر درموقع وداع و صرف نهار در منزلش آن صحبت مرا با برداشت وارونه بر رخم کشید. البته من اصل صحبت را برایش حکایت نمودم، که باز هم خوشش نیامد.

بعد از مستعفی شدن، تلاش کردم به خاطر زنده ماندن کار دیگری پیدا کنم، ولی از نظر فتاده گان را هیچ کسی نه می پذیرفت. بعد از آموختن تایپ انگلیسی، در دو جا امکان کار به حیث تایپست میسر

گردید که با تأسف در هردو جا قبل از آغاز کار، معذرت‌م را خواستند. من احساس می‌کردم که کارفرمایان بعد از نظر خواهی از وزارت داخله در مورد من تصمیم می‌گرفتند. مدت چهار سال بعدی را تا زمان سقوط داؤدخان با حق الزمه ناچیز از نشر مضامین و ترجمه هایم با نام مستعار "الف" در نشرات آنوقتی خاصاً در روزنامه هیواد، و کمک در حد توان پدرم، بسر بردم.

قدیر خان به این بسنده نکرد و بمثابه مهره برجسته و نزدیک به داؤدخان و نعیم خان، خواست ازین تغییر با یک تیر دو فاخته شکار کند. به آمریت استخباراتش وظیفه سپرد تا از طریق شبکه وسیع استخباراتی، شایعات شک بر انگیزی را با احتیاط تمام در ارتباط به میوندوال پخش نماید. از این طریق می خواست هم خودش را از سوء گمانی که در ارتباط مرگ میوندوال نسبت به او دهن به دهن می گشت، تبرئه دهد و هم از هر را که نه پیش از تصفیه می پسندید و نه بعد از آن توانست او را به تبعیت بدون قید و شرط با داؤدخان بکشانند، ضربه زند. من در همان زمان ازین اقدامات و تبلیغات اطلاع حاصل کردم، ولی قادر به انجام هیچ کاری نبودم. نه رسانه ای و نه محکمه ای که صدا یا دعوای خود را دران مطرح می ساختم. قدیر خان نمی توانست از نام وزارت داخله چنین ادعایی را طرح کند، به دلیلی که بازهم تمام ملامتی بر خودش، که بالا بین لحظه به لحظه و مسئول مستقیم همه اجراءات بود، وارد می‌گردید. همچنان نسبت اینکه تمام قضایا و جریانات به همه معلوم بود، و قدیر هیچ دلیلی علیه من نداشت، دران زمان به اقدام بیشتر ازین نمی توانست متوسل شود، ورنه با استفاده از فضای مسلط ضد چپی در دولت، از وارد آوردن ضربات کاری تر صرفه نمی کرد. (این یکی از قراین و نشانه های دسیسه و دوسیه سازی به علت انتسابم به چپ است)

از جانب دگر، به اضافه خصومت های سابقه سیاسی از جانب سیاست بازان رقیب در برابر ح.د.خ.ا؛ اوضاعی که بعد از ۷ ثور ۱۳۵۷ بنا بر دلایل متعدد به میان آمد، باعث تشدید جنگ سرد و مداخلات اجانب گردید که به کار افتیدن ماشین تبلیغاتی جهان شمول را با خود داشت. عقب گرایان سنتی و رقیبان سیاسی سابقه، در همین بُرهه زمانی، بیش از پیش اصول قلم زنی را کنار گذاشته به هرگونه بهتان و افترا متوسل گشتند.

با وجود تلاش های بعدی دولت برای تصحیح اشتباهات و انحرافات که متصل ۷ ثور از اصول ح.د.خ.ا. به عمل آمده بود و با وجود جستجوی فعال راه های رفع سوء تفاهات و جلوگیری از فاجعه جبران ناپذیر که به سهولت در چند قدمی قابل رویت بود، روشنفکران ما به جای آنکه با پیش بینی عواقب ماجرا و احساس مسئولیت، تلاش های تصحیح موضع و رفع سوء تفاهات از جانب دولت را یاری رسانیده، با نظریات سازنده از مصایبی که درک پیش از پیش آن چندان دشوار نبود، جلوگیری نمایند؛ مصلحت درآن دیدند که جزئی از همان ماشین تبلیغاتی بمانند و به جعل و افترا

صرفاً به خاطر کوبیدن رقیب سیاسی و نه به خاطر میهن و مردم، شدت بخشند.

آن خصلت عدم پابندی به اصول و اخلاق نویسنده گی، دران جمله تاریخ نگاری دوران "جهاد" و جنگ سرد، با همان شدت و حدت، به دوران بعدی نیز به میراث آورده شد. عده ای در این کار چنان آستین ها را بالا زده اند که گویی استفاده از هرگونه جعل و دروغ برای جای سالم نماندن برای ح.د.خ.ا. (بعداً حزب وطن) را به مسابقه گذاشته اند. هر نشانی از خوشنامی و محبوبیت آن را باید با به کارگیری انواع دسایس، مورد ضربه قرار دهند. (این نشانه دگر دسیسه سازی به علت انتساب به حزب وطن (سابقاً ح.د.خ.ا. است))

البته نمی توان انکار ورزید که شماری، و لو اندک، از روشنفکران مستقل یا مربوط به تنظیم ها یا احزاب و سازمان های راست و چپ، به واقع بینی روکرده، در تحلیل ها و پژوهش های شان تا حدی کوشش به حفظ بیطرفی نموده اند که سرمشق خوبی برای دگران شده میتوانند.

یک نقطه با اهمیت دگر در دلایل این اتهام زنی همانا امضای خوانای من در پای سوالات تحقیق است. در بحث مشرح بالا با علل و دلایل خصومت مخالفین سیاسی و همچنان با علل و دلایل خصومت قدیر نورستانی آشنایی حاصل و روشن گردید که افترای علیه من ناشی شده بود از:

- انتساب به ح د خ (بعداً حزب وطن) - چه در موضعگیری قدیر نورستانی و چه در موضعگیری رقیبان سیاسی این حزب -؛

- نام نیک من در جاهای کارکرده گیم - در اکادمی پولیس، در میدان هوایی و در وزارت داخله -؛

- شایعه پراگنی استخبارات قدیر نورستانی؛

- خوانا بودن امضای من در پای سوالات تحقیق؛

به دو دلیل اولی باید بدنام ساخته می شدم و دو فکتور بعدی برای توجیه نام گرفتن، کمک شان میکرد.

چنانکه گفته آمد آغازگر این کار ا.هارون بود، که با جانشین ساختن نام من به جای نام قدیر نورستانی، - که در کتاب نجیم آریا مورد اتهام قرار گرفته بود - به گونه غیر مسئولانه و غیر اخلاقی به استفاده ناجایز سیاسی دست یازید. بعد از هارون پیروانش همین ادعا را به توالی به تکرار گرفتند.

اکنون که ریشه های این چرا، هم دریافت گردید، میخوام سه نقطه با اهمیت ذیل را نیز روشن سازم:

۱- آیا در این نوشته در موقف دفاع از داؤدخان بوده ام؟

۲- آیا در بست در دفاع از همه آنچه از نام ح.د.خ.ا. صورت گرفته، بوده ام؟

۳- آیا در موقف دفاع از اتحاد شوروی قرار داشته ام؟

در مورد نخست، درک من از داؤدخان چنان است که او یک انسان وطن دوست و ترقی خواه بود.

خیلی دلش می خواست کشور را به مدارج عالی انکشاف اقتصادی و اجتماعی برساند. اما با انکشاف سیاسی و آزادی های دموکراتیک میانه خوب نداشت. هر انکشاف و قدم نو را با مهر و نشان خود میخواست و حاضر نبود شریکی برای افتخاراتش داشته باشد. او شخصی را که در هوشیاری و ابتکار میتوانست بر او پیشی گیرد نمی پسندید. از لحاظ خصلت و روش، یک دیکتاتور تمام عیار بود. به همین جهت اگر خواسته بود که افتخار تحول نظام سلطنتی به جمهوری نیز مهر و نشان وی را داشته باشد، رغم وعده های اولیش، همان خصلت استبدادیش او را از پیاده کردن اجزای قانونمند یک جمهوری دموکراتیک، باز داشت.

عده ای او را یک دیکتاتور سالم میخوانند و وجود چنین شخصی را برای تکامل دادن جامعه همه جانبه عقب افتاده متشکل از قبایل و ملیت های متعدد، در جهت ملت سازی، مفید تر از دموکراسی زودرس قبل از مهیا شدن زمینه ها و زیربنای آن، میدانند.

با تائید جهات مثبت بینش ها و اقدامات انکشافی داؤد خان، هیچگاه نمی توان بر خصایل تک تازی و استبدادیش، مهر تائید نهاد.

اما در رابطه به قضیه میوندوال، با حفظ انتقادی که از سراسیمه گی و عجله رژیم در گرفتاری مظنونین توطئه کودتا به عمل آورده ام؛ و با تاکید بر امکانات متعدد و توانایی مستبدانه اش در از میان برداشتن رقبایش؛ این اتهام را که گویا او برای کشتن میوندوال زیر نام خودکشی، توطئه نموده است، با ارائه دلایل مقنع رد نموده ام. ضدیت یا عدم موافقت با خصایل مشخص کسی، نمی تواند بهتان و افترا را بر ضد او جواز دهد یا توجیه نماید.

قبلاً هم نوشته ام که اگر از هر در صدد دفاع از حقیقت نبوده صرفاً در صدد دفاع از خود می بود، آسان ترین راه همین تائید "دستیابی های" جعلی آقاییون ملکیار و مهرین بود. زیرا اگر به جای خودکشی، قتل در محبس پذیرفته شود، اتهام به شکل خود بخودی به اداره محبس و کسانی که با زندان و زندانیان سروکار داشتند، راجع میگردد. اما از هر از آن قماش نیست که با پذیرش تشویه حقایق در صدد تبرئه باشد. پذیرش چنان یک ادعا که تمام اراکین دولت با هم نشسته فیصله کردند میوندوال را بکشند، دور از منطق و وجدان ازهر است.

با آنکه مورد ضربه داؤد خان قرار گرفته و چهار سال بعدی را با بیکاری و مشکلات اقتصادی گذراندم، نمی توانستم در برابر جعلیات و دروغ ها در حق وی، ساکت بمانم و از حقیقت دفاع نه

نمایم.

در مورد خان محمد خان مرستیال نیز با آنکه در هیأت تحقیقش شامل نبودم و می توانستم بگویم نه از آن اطلاع دارم و نه مسئولیت، اما خموشی من به معنی پوشانیدن حقیقت می بود. بناءً دانستنی ها و دیده گی هایم را صادقانه بیان داشتم.

در مورد دوم یعنی ح.د.خ.ا.، نمی توان انکار نمود آسیب هایی که بنا به دلایل متعدد، متصل قیام ۷ ثور ۱۳۵۷ به کشور و مردم ما رسید، موجبات بدبینی نسبت به ح.د.خ.ا. را فراهم آورد. اما اگر قرار باشد دور از بدبینی های سیاسی، یک قضاوت سالم در زمینه داشته باشیم، بایست از یکطرف میان مراحل مختلف حاکمیت آن حزب تفاوت قایل شد و از جانب دیگر، انتباه بدبینانه از اقدامات نادرست رهبری آن حزب را در مرحله معینی، نه باید بر تمام اعضا و هواخواهان آن حزب تعمیم بخشید. بارها در متن این نوشته متذکر شده ام که دفاع من از ح.د.خ.ا. به معنی دفاع از جنایاتی نیست که از نام این حزب ارتکاب گردیده اند.

ایستادن این حزب در تائید داؤد خان در مرحله آغازین جمهوریت، را به دلیل برنامه متری اعلان شده اش، نه تنها دفاع نموده ام بلکه در چنان حالتی، آنرا وجیه هر سازمان و هر انسان ترقی خواه و تحول طلب دانسته ام.

با استفاده از فرصت میخوام یک نقطه را برای اعضای سابق ح.د.خ.ا. در باره کودتا یا انقلاب نامیدن تحول ۷ ثور، که کودتا نامیدن آن برخی از دوستان را رنجیده خاطر می سازد، روشن گردانم که این کمینه را عقیده بر این است که آن پدیده، تمام عناصر متشکله کودتا را دارا بوده از لحاظ شکل کودتا، ولی از لحاظ محتوا و ماهیت، که در راستای جهت دادن قدرت دولتی در سمت منافع توده های زحمتکش و پیشروی به سوی یک جامعه مبتنی بر عدالت اجتماعی قرار داشت، تلاشی در جهت پیاده کردن انقلاب دانسته میشود.

اما این که آن انقلاب چه گونه بلند پروازانه، خود محورانه و با عدول جذری از مرام و برنامه حزب، به بیراهه کشیده شد و با آرزو های پاک صفوف گسترده و مصمم حزبی چه گونه بازی شد، چه زحمات و از خودگذری ها برای تصحیح آن اشتباهات به عمل آمد و چه قیمت گرانی برای آن پرداخته شد و بالاخره چه انسان های نازنین با وقف و با ایمانی که در تلاش در مسیر درست قرار دادن اوضاع و دفاع از روشنی در برابر تاریکی تا پای جان رزمیدند و در پای آرمان های والای دادخواهانه شان سر نهادند؛ آن دگر "قصه ما" است که از بحث موجود ما خارج است.

در مورد سوم مربوط به اتحاد شوروی، میخوام با صراحت اظهار نمایم که در حالیکه اهمیت شایان

کمک ها و سهم گیری اتحاد شوروی را از آغاز نیمه دوم قرن بیست در ایجاد زیربناها و انکشاف اقتصادی و بنا نهادن یک اردوی مدرن و مجهز نمی توان نادیده گرفت؛ و اهمیت و ارزش پشتیبانی و مساعدت آن کشور را به جمهوری دموکراتیک افغانستان، در دفع و طرد ترور و مداخلات اجانب نیز نمی توان از نظر انداخت؛ لشکرکشی آن (به جای تقویه و تجهیز بیشتر اردو و مساعدت های سخاوتمندانه) اگر در تطابق با پلان های دراز مدت خود شان صورت گرفت یا در اثر اصرار و تقاضای مکرر دولت آنوقت افغانستان، در هر حالت نمی تواند تبرئه گردد. آن مداخله با ظاهر حمایت از جمهوری دموکراتیک و یاری رساندن به آن، عملاً بنیان اعتبار آن دولت را صدمه زده زمینه دست درازی ها و مداخلات آشکار و تقویت همه جانبه و جهانی تروریسم را دامن زد.

تصور نشود که حزب ما در بست در طرفداری از مداخله و موجودیت نیروهای مسلح و یک لشکری از مشاورین آن کشور قرار داشت. در واقعیت امر چنین نبود. اکثریت نزدیک به اتفاق علیه آن بودند. اما در برابر شان صرف دو اختیار وجود داشت: یا باید همین وضع را می پذیرفتند و یا به ارتجاع سیاه قرون وسطایی سر تسلیم فرود می آوردند. بنا بر تعهداتی که اعضا و پیروان این حزب در برابر مردم و میهن داشتند، نمی توانستند تسلیم اهریمن های عقب گرای سیه پندار گردند و مجبور بودند واقعیت زهرآگین تحمل نیروهای نظامی و مشاورین را که در مقابله با تروریسم بنیادگرا در کنار شان قرار داشتند، پذیرا گردند.

عکس العمل ها و مقاومت هایی نیز به شکلی از اشکال در برابر بعضی از اجراءات آن نیروها وجود داشت. نامه رسمی ذیل که به مراجع متعدد ذیدخل افغانی دارای مشاورین شوروی و همچنان به سرمشاوریت زون فرستاده شده، و تصادفاً سواد آن در جمله ورق پاره هایی با من سفر کرده اند، حکایتگر عدم موافقت و اعتراض صاحب این قلم، در دوره کوتاه مدت عهده داری مسئولیت آمریت عمومی زون جنوب غرب، با نحوه کارکرد و اجراءات آنها، میباشد.

توصیه هایی که درین نامه وجود دارند به این مفهوم اند که در عمل خلاف آنها اجراءات صورت میگرفت. معمول چنان بود که اعتراضات، مشوره ها و نظر دادن ها به صورت شفاهی در ملاقات ها تذکر داده می شد. نوشتن چنین مطالبی آنهم به آدرس های مهم و مراجع متعدد، نشانه بالا گرفتن عدم رضایت و به مثابه عکس العمل جدی در برابر خودسری ها بوده است.

پالیسی حزب و دولت انقلابی با مبنای تفاهم و نزدیکی با مردم قرارداد. خلاصه
بعد از صدور پیغام کنگره موسس جبهه و سیح ملی پدر وطن مورخه ۲۵ جوزا ۱۳۶۰ و فرمان
عفو هیأت رئیسه شورای انقلاب مورخه ۲۸ جوزا ۱۳۶۰ کار در جهت تطبیق این
پالیسی در صورت مسائیل قرارداد.

امریت عمومی زون جنوب غرب پیوسته در تلاش بوده است تا مستقیماً از طریق ارگانه‌های حزب و دولتی کار و سیع تبلیغاتی را برآورد و انداخته چهره کثیف دشمن را افشا و آزاره تماس و تفاهم مستقیم به جلب توده‌های مردم در جهت انقلاب و دفاع آزان به پردازد . درچند ولسوالی سلسله تماس‌ها و ایجاد تفاهم پیشرفت مثبتی نموده و منجمله چنانچه شما اطلاع دارید مقامات محلی در ارغنداب جریان دارد . ولی متأسفانه بمباردهای خودسرانه نه تنها باعث اخلال این مذاکرات و مفاهمات میشود بلکه اعتماد مردم را نسبت بدولت از بین میبرد . خاصاً دلچسپ اینست که در دو بمبارد اخیر در قره‌ییتیمک و خلواجه ملک جز اشخاص بیگناه هیچ دشمنی از بین نرفته است .

همچنان بمبارد های که چندی قبل در قره‌ییتیمک و بکونچی و قره‌ییتیمک ان در ولسوالی سپین بولدک صورت گرفته و باعث از میان رفتن مردم بیگناه و سوختن منازل گردیده و بالنتیجه قراطلاعات از قره‌ییتیمک و بعضی فامیل‌ها به استان گریخته اند نمونه دیگر خود سری‌ها و یا اطلاعات غلط و مفرضانه مخبرهاست .

اهالی تخته پل نیز از فیرهای بی مورد تانگها بالا ی چو پانان و مردم بیگناه شکایت دارند . اهالی سپین بولدک شکایت دارند که هلیکو پتر ها موتر های سرویس و اشخاص پیاده را نیز که بین دهات و مرکز ولسوالی بالا ی سرک ها حرکت میکنند هدف قرار میدهند . آنها درخواست میکنند که هر زمانیکه حیکو مت خواسته باشد تلاشی اجرا^۱ کرده میتواند همان طور یک به تاریخ ۲۰ ۳ ۱۳۶۰ چهار هلیکو پتر به قریه^۲ د ب کو نچی فرود آمد محاصره اجرا^۳ کرد و تلاشی نمود .

امریت عمومی زون بادر نظر داشت و قایع فوق الذکر وحوادث معاشلان چنین میپندارد که شاید دشمن بنام دوست در لباس مخبر درآمده و مردم را از مادر میسازد .
بادر نظر داشت و ظایف خطیری که حزب و دولت بهاسپرده است چنین تجویز میشود که :

- ۱- عملیات هوایی بر مراکز اسلحه و تجمع اشرار در خارج قریه جات صورت گرفته میتواند .
۲- در صورت تیکه این مراکز در داخل قریه جات و محلات مسکونی قرار داشته باشد و دقت و صحت اطلاع ارزیابی گردد و در صورت تیکه رهنما بتواند دقیقاً هدف را تعیین نماید و یقین کامل موجود باشد که اشخاص بیگناه متضرر نمی شوند بعد از مشوره باوالی و امر عمومی زون عملیات هوایی صورت گرفته میتواند .
۳- امکانات دشمن بصورت کاروان یا وسایط انفرادی در دشت ها و مسیرها
از بین برده شود .

کاپی : ریاست عمومی اور سینکس وزارت دفاع علی
 " : مقام محترم ریاست خدمات اطلاعات دولتی
 " : قوماندانی محترم قوا و مدافعہ ہوائی
 " : سرپرست دربار محترم خط رزون جنوب غرب
 " : رفیق علوی

” : کھنڈک اور پراسنہ کھنڈک

۲۰ : کیمیا و الیائی کیمیا

۱۰۰ : مسامع و لذت نیکوکار

« مقام هشتم ریاست شورای وزیران

این نامه توسط همکار ارجمند آنزمانم محترم احمدشاه حمیدی که فعلاً در شهر اوفنباخ آلمان اقامت دارد، تایپ گردیده بود.

همان گونه که موجودیت آن نیروهای نظامی شوروی، به خاطر مقابله با تروریزم بنیادگرا و مداخله خارجی تحمل میگردید. هجوم نظامی امریکا و شرکا نیز، با آنکه با آن لشکرکشی اتحادشوروی تفاوت ماهوی دارد، در ۲۰۰۱ از جانب روشنفکران به شمول روشنفکران چپ به دلیلی با خوش بینی نگریسته شد که در یک مقطع زمانی صورت پذیرفت که کشورچنان منهدم، مردم چنان بیچاره و عقبگرایی عصر حجر چنان مسلط شده بود که هیچ بارقه امیدى به مشاهده نمی رسید. تصور می شد با آن شعارهای بلند بالایی که سر داده بودند، حتی به خاطر منافع خود شان هم که شده، بنیادگرایان عقبگرا را از صحنه فعال سیاسی دور نموده کم از کم یک دولت بوروکراتیک نسبی سالم و پراگماتیک را با پیاده کردن دموکراسی مطابق نسخه جهان غرب، به وجود خواهند آورد، خودسری ها، اجحافات، غصب مقامات دولتی و دارایی های عامه پایان خواهد یافت و با رشد اقتصادی و ایجاد اشتغال، مردم از رمق افتاده ما مجال زنده ماندن و تنفس خواهند یافت. یعنی پذیرش و تحمل این تجاوز و اشغال هم به امید مقابله و بر اندازی بنیادگرایان عقبگرا صورت پذیر گردیده بود که با کمال تأسف به جای براندازی، همانها را بر سرنوشت کشور حاکم ساختند و در جنگ با بخش رقیب آنها هزارها انسان ملکی غیر دخیل و بیگانه رابه خاک و خون کشانیده رفتند. تازه در تلاش اند آن بخش یاغی را نیز به آشتی آورده شریک حاکمیت سازند.

اما رد اتهامات آقای مهرین علیه اتحاد شوروی در دخیل بودن یا ذینفع بودنش در کشتن میوندوال موضوع به کلی متفاوت است که برای رسوا سازی دروغ پراگنی و قرینه سازی های دور از منطق و عقل سلیم، به عمل آمده است. یا به عبارته دگر اساس قضیه را نه دفاع از شوروی بلکه دفاع از حقیقت و راستی و افشای دسایس تشکیل داده است - دقیقاً مانند تمام موارد دگر.

ختمیه:

بعد از آن سفر دراز در ردیابی پاسخ درست، صحیح، دقیق، علمی و منطقی به پرسش هایی که در آغاز بحث مطرح شده بودند؛ آن پاسخ های دریافت شده درهمین بخش دوازدهم، در پیشگاه خواننده گان ارجمند، دانش پژوهان و تاریخ نگاران محترم گذاشته شدند. آن پاسخ ها به اختصارچنین اند:

- دلایل کافی گواه براین که میوندوال در صدد راه اندازی کودتا بوده است وجود دارند؛

- دلایل و مدارک علمی در تائید خود کشی میوندوال وجود دارند؛

- با بطلان جعل کاری ها، بازی با تاریخ ها و شماره ها و تصورات ذهنی گرایانه، قتل میوندوال توسط کسی جز خودش، رد گردیده است؛

- اصرار کسانی دایر بر این که میوندوال به قتل رسیده، رد گردیده توجه مدعیان به این نقطه جلب گردیده که چه کسی می توانست از نابود شدن او بعد از اعتراف، نفع برد؟؛

- دلایل جعل و افترا و این که چه کسانی و چرا انگشت اتهام را به سمت معینی می گیرند، توضیح گردیده اند؛

- به این پرسش که چرا صمد از هر طور مشخص هدف اتهام قرار میگیرد، پاسخ ارائه شده است؛

- به این سؤال ها که آیا در دفاع از داؤد؛ در در دفاع هر آنچه از نام ح.د.خ.ا. صورت گرفته؛ و در دفاع از اتحاد شوروی؛ بوده ام؟ جواب داده شده است.

از روزی که قضیه کودتای میوندوال اتفاق افتاده تا کنون با وجود صراحت داشتن میان تهی بودن ادعاها و اتهامات، کسی را سراغ ندارم که ادعاها و افتراها را به چالش کشیده نقد عینی گرایانه نموده باشد. این سوال پیش می آید که چرا پژوهنده گان تاریخ خود شان به نقد تاریخ نویسی دگران و خاصتاً جعل و تزویر دران، نمی پردازند؟

سوگمندها شاهد آنیم که بسیاری از کسانی که بر دانش و قلم خود فخر می فروشند، به علت چشمداشت کف زدن ها و شادباش ها از جانب دگران، به جای نقد سالم و افشای نوشته های غیر مستند و غرض آلود دگران، برای هر فراورده آنان کف میزنند. این به اصطلاح همدگر را "حاجی صاحب" گفتن میتواند فاجعه آفرین باشد.

نصیر مهرین خودش در مقاله ای زیرعنوان "یادی از میر علی احمد شامل" نوشته است: "گاهی بعضی چهره ها با نام و شهرت مکمل ناقص خانوادگی معرفی شده اند. یک تعداد در سیماهای متناقض ترسیم شده اند. و در باره تعدادی هم برخلاف واقعیت زندگی و افکار و آمالی که دارای آن بوده اند، نگاشته اند." (۶)

آقای مهرین در دل هوشیار است. اگر دلش بخواهد قضاوت های سالمی هم تبارز میدهد. اما باید پرسید که این قضاوت آقای مهرین صرف بر سکه هایش صدق میکند یا آندرها را نیز در بر میگیرد؟

چنین قضاوتی را در مورد کسی که اینهمه برای محکومیتش زحمت متحمل شده، تعمیم بخشیدن مشکل است و دل و گرده میخواهد. ولی باری اگر مهرین ما سر مهر آمده، آنچه را در درازا و پهنای این نوشته از حقایق و فاکت ها تقدیم گردیده، بیطرفانه و با مغز تهی از حُب و بُغض، به سنجش و رأی زنی گیرد، مطمئنم که بر قضاوت سابقش مهر بطلان کشیده صفحه نوی در زمینه، در ذهنش

می گشاید.

اگر واقعاً در قضیه میوندوال شکوکی وجود داشته یا به صورت تصنعی خلق گردیده بودند؛ با این بررسی، تجزیه و تحلیل گسترده، دقیق و عمیق یافته ها و داده ها؛ و نتیجه گیری علمی و منطقی از آن؛ جایی برای بقای این شکوک باقی مانده نمی تواند. با اطمینان کامل معتقدم که دانشمندان، پژوهنده گان، مورخین و ژورنالیستانی که در پی کشف حقایق اند، اکنون مواد و حقایق کافی و مستند به خاطر به تصویر کشیدن چهره درست و واقعی قضیه کودتا و خودکشی میوندوال، در دست دارند و بیشتر از این شکار فریب کاری ها و شایعات دسیسه آمیز توطئه گران نخواهند شد. مبلغین سیاسی و شایعه پراگان، چنان خلع سلاح شدند که هیچ امکانی برای پافشاری بر مواضع سابق برای شان نمانده است. با لفاظی و دشنام میتوانند مانند گذشته به اتهام زنی و بهتان بستن ادامه دهند. ولی قادر نیستند این تحلیل و نتیجه گیری را به طریقه علمی و منطقی رد نمایند و یا برای جعل کاری های رسوا شده شان توجیه و مَفَری داشته باشند.

اکنون مدعیان حقیقت جویی با آزمون بزرگی روبرو اند: در برابر حقیقت گردن می نهند و ثابت میکنند که واقعاً حقیقت جو بوده اند و یا بر مواضع اشتباهی خود پافشاری میکنند؟!

مطابق به تصورات بنده، قضاوت های اشتباهی تا کنون نگاشته شده را میتوان به دو بخش تقسیم نمود:

- آثار و مقالاتی که نگارنده گان آنها احتمالاً سوء نیتی نداشته اند، اما بنا بر فقدان مدارک، شکار شایعه پراگنی ها و تبلیغات سیاسی شده اند.

- نگاشته هایی که با قصد و اراده تشویه حقایق، با خلق تیوری های خود ساخته، پخش شایعات، روایات جعلی و حتی دستبرد زدن به ابلاغیه ها، تاریخ ها، شماره ها و نظریه های علمی، با سمت دادن اتهام سراسر افترا، به سوی هدف قبلاً تعیین شده، بر روی صفحات آمده اند.

گروه اول نویسنده گان و دانش پژوهان، که اصولاً باید در پی حقیقت یابی باشند، بدون شک با دستیابی بر اینهمه مدارک و داده ها، به تصحیح اشتباهات خواهند پرداخت. اما سیاست پیشه گان ناسالم سوگند خورده در خصومت ورزی - آنهایی که در برابر راستی و حقیقت، سر فرود آورده نمی توانند، و قبول حرف های راست برآمده از زبان و قلم حریف را کسر شأن میدانند، کما کان بر مواضع شان مانده به نثار دشنام، افترا و بهتان ادامه خواهند داد.

این را میدانم که با ختم این کاوش ها و تحلیل ها، با سیلی از لفاظی ها، ناسزاها و دروغ بافی های معمول، استقبال می شوم. سوگند خورده گان، مقالاتی آماده در آستین دارند که مفهوم شده از همان

فابریک ها و قماش هایی خواهند بود که چلو صاف شان درین نوشته، از آب کشیده شده و اعتبار شان را از دست داده اند. به علتی که این دشنام نامه ها، طبیعتاً در همان مسیر معمول و فاقد مدارک علمی قابل پذیرش، ادامه خواهند داشت، ارزش ضیاع وقت پاسخ دهی را نداشته، عدم ارائه پاسخ در برابر آنها نه به معنی پذیرش افترا، بلکه به معنی سکوت معنی دار و توقف بوق و کرنا در گوش های از بنیاد ناشنوا، خواهد بود.

همان گونه که قبلاً گفته ام، دشنام ها، ادعاها و اتهام بندی های این نوعی را هرکسی به هر نحوی که خواسته باشد، عرضه داشته میتواند. اگر چنین مهملات را با این تصور روی کاغذ می آورند که آنها را جزء تاریخ گردانند، طبل رسوایی خود را میکوبند. به خاطری که مورخ راستین مغز و منطق دارد و نمی تواند هر سیاهه روی کاغذ را به مثابه مدرک و سند مورد استفاده قرار دهد. بالعکس چنان مورخی در تحلیل و تجزیه اوضاع یک برهه مشخص زمانی، چنین نوشته ها و تبلیغات را به مثابه تلاش های مذبوحانه برای انحراف اذهان عامه و جعل تاریخ، محکوم و رسوا خواهد کرد. احتمالاً اگر بعضی از این تبلیغات بنا بر همکاری های چند جانبه و جهانی، موقتاً اذهان بی سوادانی را منحرف نموده باشند – همان گونه که باری اذهان عامه مردم مارا علیه شاه امان الله شوراندند یا دزدی را با لقب "خادم دین رسول الله" بر سریر شاهی نشاندند، ولی به زودی مردم قضاوت سالم خود را باز یافتند و مورخین نیز حکم راستین تاریخ را بازتاب دادند؛ این تحریف حقایق نیز دیرپا مانده نتوانسته محکوم به شکست و بدنامی گردیده اند. از سالها به اینسو مردم در کوچه و بازار، دهات و قصبات، قضاوت سالم خود را ا بیباکانه نمودار ساخته اند. اکنون نوبت تاریخ نگاران است که حقایق را بدون دلوایی درج صفحات نمایند.

مشروطه خواهان اول و دوم نیز اگر دران زمان از جانب دولت یا از جانب مخالفین فکری شان محکوم گشتند، تاریخ راستین جایگاه بلند آنها را به رسمیت شناخت و امروز اکثریت قریب به اتفاق در تائید آن جایگاه عالی آنها قرار دارند.

با اطمینان کامل در آینده تاریخ واقعی و مردمی کشور نگاشته میشود و مبارزین راه رفاه و سعادت مردم – آنهایی که در راه عدالت اجتماعی و اقتصادی فداکارانه رزمیدند، جایگاه طرف استحقاق شان را دران با درخشش تمام خواهند داشت و سرودهای انقلابی شان در نسل های بعدی همچون سرود مارسیز سر زبان ها خواهد بود.

در پایان از حوصله مندی خواننده گان ارجمند در پیگیری مطالعه این نوشتار طولانی و از تشویق و حوصله افزایی پیوسته شان در زمینه، ابراز امتنان می نمایم.

همچنان خدمت مدیران مسئول و گرداننده گان سایت های انترنتی پیام وطن، گفتمان، «اصالت»،

مشعل، سپرغی، مصالحه ملی و پیک وحدت؛ که با ارج گذاری به اصول زرین رسانه یی و رهگشایی برای آفتابی گشتن حقیقت، به عالی ترین وجه به ادای رسالت روشنگری پرداخته، با خونسردی و تحمل، در نشر و پخش این نوشته با صحافت و دیزاین زیبا همکاری فرموده اند، سپاس فراوان تقدیم می‌دارم.

حق بر باطل و روشنی بر تاریکی پیروز شدنی اند!

پایان

۱۰ جون ۲۰۱۱

۱- جنرال سید عبدالقدوس سید:

- موزیم ها گنجی که مجاهدین نصیب شدند

- سرنوشت شگفت انگیز گنجینه های طلا تپه - بر گرفته از جلد دوم "جنگ های کابل" منتشر شده در تارنمای آریایی.

۲- در تفسیری در سایت انترنتی خراسان، پیرامون کتاب احمد شاه مسعود، روایت از صدیقه مسعود (پری گل) خانم مسعود، گرد آورنده گان: شکبیا هاشمی و فرانسواز کلومبانی، ترجمه افسر افشاری، از انتشارات مرکز نشر، چاپ اول ۱۳۳۸ تهران، در زیر عنوان کوچک "تجارت زمرد" چنین نگاشته شده است:

{در بخش های دیگری از کتاب پیرامون وضعیت اقتصادی مسعود صحبت شده است: "ثروتمند نبود، اما هیچ وقت مایل نبود حتی غیر مستقیم، از پول مقاومت بر داشت کند. قسمت اعظم مخارجش را از طریق تجارت زمرد تامین می کرد."}

۳- جنرال عبدالقدوس سید: جنگ های کابل جلد اول.

۴- ازان جمله غنی صافی (جنرال عمرزی) بود، که برایش موقع دوباره خدمت در پُست نسبتاً مهم داده شد ولی بعد از مدتی دوباره به مردم آزاری، رشوه و فساد رو آورد و بناءً ازان وظیفه سبکدوش گردید. وی پسرها قرار ادعای خودش به درون ح.د.خ.ا. نیز رخنه کرده بود. موصوف بعد از حادثه تسلیمی قدرت به "مجاهدین" مواد کاملاً نادرستی را به دکتور حسن کاکر داده و به همکاری دکتور مذکور رساله ای بنام "شب های کابل" به منظور ندامت از پیوستن به ح.د.خ.ا.، جلب توجه "مجاهدین" و حامیان بین المللی شان و گرفتن انتقام از کسانی که چند گاهی دست او را از فشردن گلوی مظلومان کوتاه ساخته بودند، نوشت.

۵- قدیر خان تمام کارهای قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس را برای من رها کرده و خودش همواره به هریک از اعضای کمیته مرکزی سر ی میزد و یکی یا دوتای آنها را با خود در موتر گرفته از اکناف شهر دیدن میکرد و بنا بر سابقه کار و علاقه اش به امور ترافیک، از وضع ترافیک شهر واریسی و هدایاتی صادر می نمود. بنا به علاقه مفرضی که به دیدن فیلم های هندی داشت، شبانه برای مشاهده فیلم های نو هندی به سینما میرفت. اما من به خاطری که کسی از زیر ریشم خرسوارنگذرد هر مکتوب، هرسند و هر جدول مالی را با دقت میخواندم، که این کار وقت زیادی را میگرفت و باعث می گردید سر آن میز بزرگ کارم همیشه پر از دوسیه باشد و بخاطر رسیده گی به همه آن مجبور بودم تا دیر وقت شب در دفتر بمانم. پرداختن به مراجعات، شکایات، اطلاعات و امور دیگر درجریان روز، معمولاً مجال دست زدن به آن دوسیه های قطور را نمی داد. هدایت قدیر خان مبنی بر اشتغال در تحقیق شبانه، بار سنگین دیگری بود که بر دوشم گذاشته می شد.

۶ - نصیر مهرین: یادی از میر علی احمد شامل، سایت کابل نات، شماره ۱۲۵، اول اگست ۲۰۱۰م

www.esalat.org